823

بَرَکَاتِ اَحْمَدِیَّہ

کتب خانہ احمدیہ شرقپوری نقشبندی مجددی
ذخیرہ
لاہور پاکستان

نام دگر

زُبْدَۃُ الْمَقَامَات

تألیف

محمد هاشم کشمی

وفات ۱۰۵۴

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد
۱۳۰۷

قد اعتنی بطبعه طبعة جديدة بالأوفست
حسين حلمي بن سعيد استانبولي

يطلب من المكتبة ايشيق بشارع دار الشفقة بفاتح ۷۲
استانبول - تركيه
۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی

Marfat.com

ت ف 175

Marfat.com

823

برکاتِ احمدیّه

نام دگر

زُبدة المقامات

تألیف

محمد هاشم کشمی

وفات ۱۰۵٤

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد
۱۳۰۷

قد اعتنی بطبعه طبعة جدیدة بالأوفست
حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المکتبة ایشیق بشارع دار الشفقة بفاتح ۷۲
استانبول - ترکیه
۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی

Marfat.com

53569

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الباقی بالبقاء الابدی والدوام السرمدی واصلی علی النور الاتم الاحدی اعنی حضرت المحمدی وعلی آله واصحابه وسائر ابنائه الی یوم القیامة کلهم اهل الرحمة والولایة والکرامة بر نقشبندان صحائف علم وعرفان وتونگران دفاین وکنوز پنهان وخواجگان مائده تمکین وادب ودیوانگان حلقه سلسلهٔ الذهب مخفی نماند که این بنده از کار مانده واز خود شرمنده را با آنکه آبا واجداد از منتسبان سلسله عالیه کبرویه بودند وحقیر نیز در آوان طفولیت به صحبت بعضی خلفاے آن خانواده متبرکه رسیده لیکن بمناسبت فطری ورابطهٔ جبلی هم در عنفوان شباب از اشارت های نهانی وبشارت های یزدانی دل را بسلسلهٔ ذهبیهٔ خواجگان نقشبندیه بستگی دادند ودیده امید را چون باب رحمت ایشان بباب رحمت ایشان کشادند اما نمیدانست که کدام راهبر از راه نمایان این شاهراه دست این بر خاک او فتاده برگیرد وکدام یک از مقبلان این سلسله عالیشان

حقیر یعنی مؤلف این کتاب محمد هاشم نسمی

823

وی را باهمه ناقابلی کرم در پذیرد و در آوان کشاکش این اندیشه ویرا رنجوری فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام بر زبانش همیرفتی که هان برمرکب زین نهند که مرا به هندوستان باید شد للمولوی المعنوی قدس سرّه زانکه پیلم دیده هندوستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا ازان رنج و پیش ازان حرف های جنون سنج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر از بالش نا خته به مملکت هندوستان آمد یکی از سالی دران کشور شبی در محفلی حدیث حالات عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشائخ رحمهم الله ذکر یافت ویرا بر دل رفت و دانم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار پیشین بودند و امروز کیسهٔ ایام ازین جواهر خالی ست یا خود بعهد ما نیز موجودند اما از دیدهٔ ادراک ما ناقابلان مستور و مفقود اندیشهٔ خاطر خوبان بصید اهل دل مائل نماند یا بشهر عشقبازان مرد صاحبدل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که صاحبدلی در رسید و گفت برخیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان و چنین با جمعی از ارباب صفا و یقین نشسته و ترا می طلبد مصحوب آینده آنجا شد بزرگی دید بجلیه کذا و کذا بر صفه که در ان خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او بزیر آن صفه سر پیش افگنده و خاموش آن آینده مرا این بنده را پیش برد آن بزرگ سر از گریبان برکشید و دست خود برکشاد و دست من گرفت و گفت برخوان بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح تا آخر سوره و من میخواندم و شک میراندم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و هیبت نزول آن پی بردم بسوی انچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسد مشاهده نمائی که جمعی در جادهٔ طریقت و شه راه حقیقت فوج فوج داخل شوند پس تسبیح گوی و راه استغفار پوی که او سبحانه توّاب ست و چون خاتمه کلام ملک العلام توّاب بود از انجا راه اشاره

بتوبه گرفتم بعد ازین رویا بکمتر از شهری در شهر برهان پور که بلده ایست از بلاد مشهوره
هندوستان همسایه سواحل بحر عمان و ممر و رهگذار حج روان و به یمن و انتساب نام
قطب الانام رنج دلهای اسیران را طبیب شیخ برهان الدین غریب رحمه الله آرامگاه
غریبان و بحکم رویای یکی از اکابر ذو العلم والعمل والعرفان هذا نسبتی بخیر البلدان
صانها الله جمیع بلاد المسلمین عن آفات الزمان بخدمت نتیجه سادات کبار زبده
مرشدان بلند مقدار سرچشمه ذوق و وجدان مردم دیده مردمان میر محمد نعمان سلمه الله
المنان که دران بلده از خلفای این سلسله شریفه در مسند ارشاد بودند و از کاشفات
و جذبات دلهای طلاب میر بودند شتافتم و آن عزیز آینده که مرا نزد بزرگی برده بود
مر ایشان را یافتم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالیه از ایشان برداشتم و در خدمت
ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را که ایشان مرا بخدمت او رسانیده بودند در
مزرعه جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدی و ثلثین بعد الالف بامر و طلب
آن بزرگوار عالی منقبت و رخصت این خلاصه دودمان سیادت باستان آن
قدوه خداپرستان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چه در سفر چه در
حضر متشبث دامان فتراک ایشان گردیدم فوائدیکه این غریب دران مدت
قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته و انواریکه ازان آفتاب عالمتاب بر روزنه
دل این شکسته خاطر تافته شرح و بیان را بر نتابد شعر لو ان فی کل منبت شعری
لسانا ینبت الشکر کنت مقصرا جزاه الله عنی و عن سائر الطالبین خیر الجزاء هر چند
که وفور ادب تصریح نام نامی ایشان را بر نتابد لیکن بی آن زبان کلک بیان
شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نه پذیرد و دل دیوانه این سلسله
آرامی نگیرد اوست یعنی مصطفی بالاسم الذی یشیر به عیسی لقبش بدر الدین و
کنیتش ابو البرکات و مذهبش مذهب امام الائمه نعمان بن ثابت و شیوه اش

Marfat.com

تمکین وثبات ولنبش فاروقی ونظرش تریاق فاروق زهر متعصب ومشربش
نقشبندی وکرمش ماحی نقوش غیر از قلوب ارباب ارادت منشاراش کابل و
غزنه مشهور ومولد وموطنش سرهند دارالحضور ومرقدش دران بلده در محل نور
ساطع واستانش مزار ارباب علم وعمل وعرفان راجامع قدس الله سره افاض
علی العالمین برده دران شهور وایام که در جوار وسایه دیوار ایشان میگذرانند
فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم واسرارند وهریک خلف رشید
آن بزرگوار واحوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مدظلهم العالی این
کمترین را اشاره فرمودند برانکه ترا باید که بعضی فوائد تازه ومعارف بلند آوازه
که درخلال مجلس خلوات وجلوات برزبان دُرفشان حضرت ایشان موافق
وقت وزمان حال ومال مستفیدان ومستعدان میگذرد وداخل مکتوبات
معارف الفتوحات نمیگردد باشمه از چگونگی اوضاع اطوار وانوار وبرکات وخارق
عادات ایشان نگاری وایضاً احوال عالیه پیرزرگوار ایشان قطب زمانه دریگانه
شاهباز بلندآشیانه وحید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن المیامن سراج
العارفین رضی الملة والدین مخدومنا خواجه محمد الباقی الاویسی النقشبندی قدس
الله سره دران کتاب بقلم آری تا محبان این دو بزرگ را عرضه وثقی احوال و
کردار بود واز تو ایشان را یادگار باوجود قلت بضاعت خبر امتثال در اطاعت چاره
ندید چون اندکی ازین مقوله بتحریر رسید درین اثنا راز مقتضیات تقدیر وقضا این
حقیر را دوری ضروری ازان سدهٔ سنیه روی نمود دران دوری جهة تسکین ملالت
مجبوری بیش از پیش تحریر بنیقه مذکوره مامور به پرداخت هنوز دوری چند از سواد مداد
سیاه نگردیده بود که واقعهٔ هائله انتقال حضرت ایشان درویشان دلریشان را
سیاه پوش ساخت پس ازارتحال آنحضرت خود لازم ترگشت تسلی جستن بذکر احوال و

اقوال ایشان زیراکه لمؤلفه ماهی کان گشت محروم از فرات + از کف آبی همی جوید
حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصا بر کف نهد جزع بصر + چون نماند مرضعه
پستان طلب + بنهد از انگشت خود پستان بلب + چونکه شد ساقی وصافیهای خم +
قوت مخموران چه باشد لای خم + چون برون شد ز انجمن شمع چگل + بوی او پروانه
جست از تاب دل + از انجاکه این نسخهٔ متین برکات علیه آن ابوالبرکات شیخ احمد
نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سرهما آنرا
به برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جاکه کلامی از کلمات و نکته از نکات
این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشح داشت و نشان آنرا
بای مفرده بگذاشت و چون از سرّ دش غیب تاریخ آن هوز بدة المقامات بگوش
هوش می آید اگر این نسخهٔ زبدة المقامات نیز نامندمی شاید بعد از اتمام این بنیقه
امید میدارد که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نگاشته آید و آن بحقیقت
دفتر اول این کتاب گردد بعنایة الله الصمد و این کتاب مشتمل ست بر دو مقصد
و هر مقصد متضمن فصولی چند **مقصد اول** در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت
ایشان اعنی خواجه عالی شان سراج العارفین رضی الملة والدین خواجه محمد الباقی
قدس الله تعالی سره العزیز و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
است بر چهار فصل **فصل اول** در بیان احوال بدایت و نهایت آن حضرت
تا ایام سکونت ایشان به فیروز آباد دهلی و توجه ایشان بارشاد و هدایت طالبان
معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ما قاضی عبد السلام ست که از ارباب فضل و صفا
بود و از نرمی دل همواره مصداق فلیبکوا کثیرا اولادت حضرت خواجه ما قدس سره در
بلده کابل بظهور پیوسته فی حدود سنه احدی و اثنی و سبعین و تسعمایه در روزگار صبی
سیمای بزرگی از جبهه اطوار ایشان پیدا بوده و جمال آثار همت ارجمند و تفرید بلند از آئینه

Marfat.com

کاروبار ایشان هویدا گاه دران ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگریبان خموشی میکشیده اند
در تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و دانائی مولانای صادق حلوای که از علمای
اعلام آن ایام بود اختیار نموده برفاقت مولانا از کابل بمادرالنهر شده اند و باندک
روزگار از سموفطرت بدرس آن علامه ایشان را بین الاقران امتیازی پیدا آمده و
از فضائل بهره تمام روزی گشته اگرچه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسلوک
این راه درآمده اند لیکن از ذکاوی فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
داشته چنانکه یکی از خدمتان دلان صادق القول گفت روزی خادمان حضرت خواجه
در بدایت تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهیه محفلی کی از افاضل فرمودند
تقریری را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجه روزی چند دیگر بر سر مطالعه علوم بودندی
تا مولویت ایشان بکمال و اکمال رسیدی چه زیبا بودی حضرت خواجه فرمودند مراد
از کمال مولویت آنست که کتب متداوله مشکله را چنانکه حق آن باشد توان مطالعه و
افاده نمود بلکه ادعوی گفته می آید که هر کتابی که اهل آن حدیدالبصر دانند در میان آرند
امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صادق باین فقیر گفت چون
بسمع ما آشنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم مدرسی رغبت نموده اند باهم میگفتیم که ما از من
جوان فطرتی و همتی دیده ایم که متواند بود که او بکاری قدیم نهد و آنرا بانجام نرساند آخر
چنان شد که گمان برده بودیم بالجمله حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که روزگار
برنائی بود جوش مناسبت این راه گاه بصحبت باریافتگان محفل لی مع الله میرسانید
تا آنکه در بلاد ماوراءالنهر که معدن این طائفه خزینه الوجود است بسیاری از کبار مشائخ
آن عهد را دریافته نزد بعضی بعروس توبه و انابت نیز هم آغوش گردیدند کما سیجیئ بیانه منقولا
عن کلامه الشریف همدران وقت و زمان گذر ایشان بهندوستان افتاد بعض اقران
ایشان را که دران دیار اصحاب جاه بودند خیرخواهی صوری بران داشت که ایشان

Marfat.com

نیز در زمرهٔ ارباب عسکر بوده و از امتعهٔ دنیا و یه تونگر باشند اما از انجا که روزی ایشان دولت
دین و تونگری متاع یقین بود دسی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الهیه در کنف خلت
خویش بگرفت تا برو بجای که برد و چون جلوه تقدیر همیخواست که نخست تعلقات کشیده
ایشان را هر یک بتعلق باز آرد و از قضا مرد آن یک تعلق مجاز بام حقیقت برآورد نخست
دل نازنین ایشان را یکی از دلبران صوری گرفتاری فرا پیش آمد و پس از روزی چند
میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوقوع پیوست ع کان خال و بجز
دانهٔ این دام نه بود + و هم مقارن آن اوقات آلام مفارقت بعض کتب ارباب محبت
و معرفت بنظر ایشان در آمد تا مید آن بشکر آلهی شوق حصول احوال این طائفه گریبان
دل ایشان بگرفت درویشی باین دل ریش گفت از زبان دُر فشان ایشان که فرمودند
بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر ما تجلی نمودند و ما را از ما بربودند کشتهای روحانیت
متبرکه حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق والملة والدین قدس سره به تلقین ذکر و القاء جذبات
بنواخت آستین همت بر همه افشانده تشمیر و امان طلب نموده بهمگی در سراغ ارباب
انمیعنی در آمدند درویشی از مصاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
از فرط طلب این راه درجست و جوی سالکان و مجذوبان نگاپو فرمودندی که زیاده
بران از قوت بشری متصور نباشد در بلدهٔ لاهور در ایام برشکال که از غلبه لای و گل
طی کوچه ازان پس مشکل می بود با همه نازکی تن چندین گذرها و کوه ها و خرابها و گورستانها
و بیابانها و سر بستانها را بقصد دریافت صاحبدلان قطع میفرمودند ناقل گفت
من نیز روزی بر عایت آشنائیها خواستم دران سیر و تردد رفیق ایشان باشم هر چند
بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیموده آمد از بسیاری گل
ولای مرا ماندگی و درد پای دریافت حیا و ادب را یارای عرض نداشتم ایشان بر این
معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دانستم که ایشان بقوت پای دیگر درین بوادی پیش اند

Marfat.com

ع قطع این راه بخرپای جنون نتوان کرد + دیگری از آشنایان ایشان گفت دران
اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلدهٔ مذکوره مجذوبی بود خداوند احوال
شگرف حضرت خواجه از کار او آگاهی یافته همواره بسر امون او می شدند و او هرگاه خضرت
خواجه را دیدی جز بدشنام نپرداختی و گاه بودی که بر ایشان سنگها بینداختی و گاه
از ایشان گران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از سوخ طلب با این همه تنفر
و توحش او روی برنتافتندی ع سنگها دیدو دل از شیشه نمی روی نتافت + و
تا روزی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فرزانه در اهتزاز آمده ایشان را نزد خویش
بخواند و نظرها و دعاها در حصول مراد ایشان بظهور رسانیده و از نظر و دعای او
ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بر زبان مبارک رانده اند اگرچه ما
ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل الله کشیده نکشیده ایم لیکن انتظارها و قلقها می
عظیم دیده ایم که ریاضتهای و سختیهای شگرف را متضمن بود و نیز فرمودند دران ایام
حضرت والده ماجده چون کثرت بیقراری و بیداری و غلبهٔ ناتوانی و بیزاری مارا
میدید و بغایت شکستهٔ دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز
آورده بگریه و نالهٔ تمام میگفتند خداوندا مرا دو فرزند مرا که در طلب تو از همه بگشته و از لذات
جوانی دست شسته بر آورده گردان یا مرا زنده مگذار که طاقت مشاهده این ناکامی و
بی آرامی او ندارم و بسا بودی که در میان شبها و سحرها مناجاتی چنین بحضرت برآورده
حاجات همیگردند از ان دعا و التماس ایشان مرا کشایشها روزی گردید جزاها الله عنها
خیر الجزا رمخفی نماند که والده ماجدهٔ آنحضرت از دودمان سیادت بود و ارقانات لسنا
و همواره بدین درگاه تمام نیاز و شکستگی و التجا و همیشه مشغوف خدمت و تفقد فقرا بعضی
از ثقات اصحاب خواجه ما قدس سره نقل کردند که با وجود تعدد کنیزان خدمات درویشان
آستان ایشان را والدهٔ آنحضرت خود میکردند تا بجای که هم خود نان تنوری می بستند و بر میگرفتند

Marfat.com

ودیگ برمیگذاشتند وفرودمی آوردند وبسیار بوده که طعام راتمام تقسیم فرموده خود
بلقمه ازنان خشک قناعت می نمودند واکثر برحصیر پاره اضطجاع میفرمودند روزی
حضرت خواجه قدس سره بملاحظه ضعف وناتوانی ایشان فرموده باشید که تشکل
امر طبخ دیگری گردد ان ام الفقر ازین معنی چندگاه بگریه وزاری درآمده میفرموده اند
ندانم ازمن کدام جریمه بوجود آمد که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید
زیراکه کاری که ازین فقیره می آمد این بود که برای حضرت ایشان وخادمان ایشان
طعامی می پخت آن راهم ازمن بازگرفتند واز غایت انکسار ورعایت ادب باظهار
این معنی هم نیامدند تا آنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجه قدس سره رسید ایشان
آن امر راهمچنانکه بود بآن ولیه زمان بازگذاشتند رحمهما الله تعالی باجمله حضرت
خواجه ما درجست وجوی سالکان ومجذوبان سعیها بظهور رسانیدند وبسیاپاکدلان
را دربلاد یافته بهرها گرفتند درسیاحت به صحبت یکی ازعظمار مشائخ سلسله رسیده
خواسته اند که اخذ طریقت وی نمایند وتفضل سلوک فرمایند استخاره نموده اند
حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره العزیز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک
تفضل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میسر آمده تفضل
سلوک نمودن تحصیل حاصل ست وانحضرت قدس سره خود از بدایت حال
خویش چنین برنگاشته اند که ابتدای توبه ازمعاصی در ملازمت خدمت خواجه
عبید کرده شد لیکن خیال رجوع وعزم ترک در باطن بود التماس فاتحه در ظاهر
ایشان ازخلفای مولانا لطف الله بوده اند ومولانا لطف الله خلیفه مولانا
خواجگی وهیدی علیه الرحمة چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه در ملازمت
بندگان افتخار شیخ که درسمرقند تشریف داشتند واز کبار خانواده حضرت
خواجه احمد یسوی بوده اند کرده شد اگرچه جناب رضا نداشتند میفرمودند که شما

Marfat.com

جوان ایدلیکن چون غرمیت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحہ خواندند و فرمودند خدا
استقامت بدہد موافق تفرس آن بزرگواران غرمیت برہم خورد و خرابی عجیب رو داد
بار دیگر بے صنع و اختیار فقیر در بندگے حضرت امیر عبداللہ بلخی مدظلہ تجدید توبہ بظہور
رسید مقرون بمصافحہ آن لعمتی بود غیر مترقب امید کہ برکات آن مواہب الی
یوم القیام بماند القصہ چند گاہ دیگر در مقام نگاہداشت حدود بود بارتاثیر اسم المفضل
آن سد راہ شکست عاقبت بہدایت صمدیت در خواب بشرف ملازمت خواجہ بزرگ
خواجہ بہاؤ الحق والدین صورت توبہ منعقد شد و میل طریقہ اہل اللہ بظہور رسید بحکم
الغریق یتعلق بکل حشیش ہر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضے از مخادیم فرمودند
ذکری کہ منعطف بآن حضرت رسالت میرسد نتیجہ مندست تعطش بران داشت کہ
از ہمان عزیز طریق ذکر و مراقبہ اخذ کردہ شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبہ و
اوراد سلسلہ آن عزیز مداومت نمودہ شد شنیدہ شدہ بود تا سالک مدتی تربیت
بچہل سال میدان لا الہ قطع نکند بمنزل الا اللہ نخواہد رسید سادہ لوحے ہا بران
میداشت کہ مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و ہمان صورت عبادت قناعت
نماید ہر چند درین بیان اشارات غیبیہ در سلوک طریقہ دیگر ظہور میکرد قدم استوار
را از جا بر نمیداشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقہ تخم وقتہا تا شتی الا نفس
میکاشت انشاء اللہ العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جوبار بالا عین رأت
ولا اذن سمعت سیراب گردانند بالآخرہ بکشمیر رسیدہ شد و بملازمت حضرت شیخ
بابای والی قدس اللہ سرہ العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بہرہ مند
شد و الحمد للہ والمنۃ کہ آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ از
سلسلہ علیہ نقشبندیہ بپیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجہ اشان آن بزرگوار
نفحات ربانیہ از دریچہ ہمان خانوادہ اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدار القرار

Marfat.com

غیبت معهودهٔ حضرات خواجهها جلوه گر شده و ارواح طیبات ایشان در مبشرات نمودن
گرفتند و تلقینات فرمودند و بهمین توجه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دائره
غیبت وسعتی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آن که بجذب
عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقائق پناهی ارشاد و دستگاهی حضرت مولانا
خواجگی امکنکی قدس الله سره العزیز رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیعت و مصافحه
بدست آورد و طریقهٔ خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت و ارواح طیبه
خواجه نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این
درگاه در آمده شد اللهم احیینی مسکینًا و امتنی مسکینًا و احشرنی فی زمرة المساکین و
السلام علی من اتبع الهدی انتهی کلامه الشریف از فحوای این نبذه در افشان
و از بیان بدایت احوال ایشان که ماند کی از ان لب کشودیم و کذلک از مضمون این
ابیات شریفهٔ ایشان که شنیدم کاشف راز نهانی + ابو القاسم چراغ کبر کانی +
که بودی ورد جان نام اویسش + که باشد شهرهٔ از جام اویسش + کنیم من کین هوس
گیرد دماغم + نیابد نور این سودا چراغم + زبانم زین تلفظ گرچه بند ست + سرم بنجواست
صید این کمند ست + چنان مستفاد گردیده که حضرت خواجه ما اویسی بودند و بسبت
از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق
والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران
کار را بانجام رسانیده بعد از حصول کمال چون از پیر ظاهر نیز چاره نیست بماوراء النهر
رفته از خدمت مولانا خواجگی مجاز گشته اند یکی از صاحبدلان صادق القول
که آن وقت حاضر بوده باین حقیر گفت روزی پیش از انکه حضرت خواجه از
هندوستان بماوراء النهر شوند در لاهور بمسجد برای أدای نماز فرض از فرائض
خمسه در آمدند در اثنای نماز ناگاه از سینه سکینه ایشان آوازی مهیب ظاهر شد

Marfat.com

چنانکه اهل صف نماز را ازان حیرتها روی داد بعد از ادای تسلیمتین حضرت خواجه تجمیل
هرچه تمام تر از مسجد بیرون رفتند ازان پس دو سه تن از نزدیکان را فراهم آورده در
منزل خود ادای جماعه میفرمودند و ایضاً غزنی حکایت کرد که من نیز ازان مقتدیان
مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم که حضرت خواجه را رو
بسوی قبله است بسوی ما نیز و بر ما مے نگرند از مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد
تا بلرزش و پیچش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و انچه دیده بودم معروض داشتم تبسم
نمودند و از افشای آن مرا منع فرمودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید این
دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
خواجه عالم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم چه از انحضرت علیه الصلوٰة والتحیة مرویست
که در نماز جوش سینه انورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت ست که همواره
از قفا چنان می دیده اند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیا را همه وقت وفور اتمعنی
حاصل بوده این بزرگ است او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز که معراج
مومن ست وقتی از اوقات این دولت روی داده محال نبود که بزرگان گفته اند
تابع کامل را از همه چیز متبوع پرتوی و نصیبی ست با وجود حصول این حالات و کمالات
رجوع طلاب بآستان ایشان حضرت خواجه از همین همت عالی و تفرد والا بر سر
مشیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ماوراء النهر و بلخ و بدخشان شدند تا عزیزان را
که ازین سلسله بزرگ و دیگر سلاسل دران دیار بر سند ارشاد و اکمل بوند در یافته
نیز زائد فوائد مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند دران سیر بصحبت مولانا
مولانا سپر عالی قدس سره نیز رسیده برخے از احوالات حاصله را بسمع ایشان
رسانیده از مولانا بخشیشها دیده اند چنانکه در بیان مولانا تفصیل آن کتاب
نسمات القدس ذکر خواهد یافت و ازان جا متوجه سمرقند شدند از راه بسوے

Marfat.com

بعض دوستان بهندوستان مکتوبی برنگاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطور است
و دلش این بیت ست ؎ من از محیط محبت نشان همیدیدم + که استخوان عزیزان
بساحل افتاد ست ۔ در اثنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراء النهر بوده اند حضرت
مولانای اعظم خواجگی امکنکی در واقعه بر ایشان ظاهر شده اند فرموده ای فرزند چشم ما
بر راه شماست حضرت خواجه را وقت بغایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
فرموده اند یا آنجا بر زبان رانده ؎ میگذشتم ز غم آسوده که ناگه ز کمین ۔ عالم
آشوب نگاهی سر راهم بگرفت ۔ چه حضرت مولانای متبرک بزرگی دران وقت و دیار
از کبار مشائخ این علیه نقشبندیه بوده اند و معمر و بر طریقه خاصه خواجه بزرگ چون کوه
مستقیم و نسبت ایشان بدو واسطه بحضرت خواجه احرار میرسید و چه ارادت ایشان
بوالد ماجد ایشان مولانا درویش محمد امکنکی بوده و ایشان را ارادت بخال
ذوالاحوال خود مولانا محمد زاهد وخشواری و ایشان را بحضرت قطب الاخیار خواجه
احرار رحمهم الله و چون امید ست که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
کتاب بسمات القدس لعون الله تعالی بتفصیل مرقوم گردد تا این جا بهمین مقدار
اکتفا نموده اند باجمله چون حضرت خواجه ما قدس سره بخدمت مولانای مذکور
رسیده اند نهایت عنایات و رعایات دیده اند حضرت مولانا بعد از استماع
احوال بلند ایشان سه شبانه روز لیلاً و نهاراً در خلوت با ایشان صحبت داشته اند
و بر بعض زوائد فوائد اطلاع داده فرموده اند که کار شما بعنایت الله سبحانه و
بتربیت روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده شما را باید باز بهندوستان
شد که این سلسله علیه را آنجا از شمار و نقی تمام پدیدار آید و مستفیدان عالیمقدار
آنجا از همین تربیت شما بروی کار آیند خواجه ما هر چند از راه انکسار و دید قصور
احوال عذرها در میان نهاده اند حضرت مولانا از انجاح باز نمانده اند و راه

Marfat.com

استخاره نیز موافق فرمودهٔ حضرت مولانا کشوده غزیی ازا قربای حضرت مولانا
که ازحاضران آن وقت بوده گفت چون بعض یاران قدیم الخدمت صاحب النسبت
حضرت مولانا شنودند که حضرت مولانا خواجه را درین چند روزه صحبت خلافت و اجازت
کامله داده رخصت کشور هندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش
آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند که یاران ندانسته اند که کار این جوان را تمام
کرده نزد شما فرستادند جز این نه بود که نزد ما تصحیح احوال خود نمود لاجرم هر که چنان آید
چنین رود پس حضرت خواجه ما زلال آسا بطالع لب تشنگان بیابان هندوستان
متوجه آن کشاده بوستان گردیدند و زمانه بزبان حال مضمون این مقال را
مترنم گشت ؎ شکر شکن شوند همه طوطیان هند + زین قند پارسی که بهنگاله میرود +
چون بهند رسیدند سالی در بلدهٔ لاهور بماندند و بسا علما و فضلای آن بلده
شیفتهٔ محبت ایشان شدند لیکن از انجا که شهر دهلی بقعه ایست دارالاولیاء
و بیت الفقرا آنجا آمده در قلعه فیروزی که سرمنزلی ست بغایت دلکشا و مشرف
بر دریا و مشتمل بر مسجدی در نهایت عظمت و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند
و تا زمان ارتحال ازین دار پر ملال بجای دیگر انتقال نفرمودند **فصل دوم**
در بیان مجملات احوال شریفهٔ آن حضرت از خشوع و افتقار و تصرفات و افاضات
و تحمل و تفرید و تبتل و غیرها من الصفات الملکیه و الاطوار المرضیه با بیان
قضیه انتقال ایشان ازین دار ملال شیوه مرضیه حضرت خواجهٔ ما قدس
الله سره همگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزوا بود و از غایت انکسار همیشه دید
قصور احوال و متهم داشتن نیات نصب عین ایشان و خزبرای استمالت
زائر و جواب سائل آن هم بقدر ضرورت تکلم کم می فرمودند مگر آنکه مسئله از
مسائل غامضهٔ این طائفه کسی معروض میداشت آنگاه ناچار در تنقیح آن

Marfat.com

چنانکه طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میگردند و آنهم از وفور شفقت بود که
مبادا آن را کج فهمیده کج رود با همه خرد با آیندگان در کمال بشاشت تلقی میفرمودند
و در انجاح حاجات مباحه مسلمین خود را از هر وجه معاف نمیداشتند در تعظیم سادات
و علما مبالغه سے نمودند و در جزوے و کلے عملیات بفقهای متورع رجوع میفرمودند
چون طالبی بآستان ایشان میرسید از غایت انکسار خود را در ازین کار
عظیم وانموده عذرهاے فرمودند اگر آن آینده صادق بود واز خوان نوال
ایشان روزی مند می شد از انکسار ایشان بیشتر بعلو منزلت و کار ایشان
پے مے برد و خود را بخدمت آن آستان می سپرد و بزبان حال میگفت لمؤلفه
ازین در نداریم روی گذر + اگرچه ازدو عالم گذر کرده ایم + بیان نمک هاے این
میگسار + حواله بر تشنگی جگر کرده ایم + چون آن حضرت رسوخ طلب آن طالب
میدیدند در آغوش عنایت و کنف تربیتش می کشیدند گویند جوان خراسانی
مدتها مجاور مزار فائض الانوار خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره
بود واز روحانیه حضرت خواجه طلب پیر کملے مے نمود که در قید حیات این جهانی باشد
بعد از رسیدن حضرت خواجه ما بدهلی آن جوان را در واقعه نمودند که بزرگی از طریقه
نقشبندیه اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم گیر حسب الامر بخدمت ایشان رسیده
واقعه معروض داشته التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند
دیگرے خواهد بود چون از وفور انکسار عذر بسیار فرمودند آن برنا بزاویه خود باز گشت
شب دیگر ورا گفتند آن بزرگ همانست که دی بخدمتش رسیدی وانکسار او
دیدی فرداش آن جوان چنان آمد که دیگر باز نگشت و بعز قبول رسید و دید بخیر
دیده بسا بودی که آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبه صادق العقیده ذوالاحوال
ملزم صحبت و خدمت خود را نیز مے فرمودند که این بجا صل شایان آنچه گمان برده اید
نیست

Marfat.com

بجاهای دیگر تردد نمائید واگر راهنمای بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا ما نیز
بخدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یابیم این فقیر از زبان شریف خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله علی رؤس المحبین شنودم که فرمود مرا نیز آن حضرت
بجهد تمام چنین فرمودند چون الحاح ایشان بسیار شد توقف را دور از ادب دانسته
متوجه آگره شدم بعد از رسیدن بآن شهر حیران و سراسیمه بودم که چه چاره سازم و
با خود میگفتم بآستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال امر نمودم چنان
کسی که می فرمودند نیافتم درین حین براهی میگذشتم که از سرایی سرودی دلربای
بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سعید
سعدی شیرازی رحمة الله بر زبان بود ؎ تو خواهی آستین افشان و خواهی
دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی + سماع این بیت
دامان بر اخگرم زد سر از پا ساخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم
وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقعه دیده که ابلق سوار میگذرند و خلایق
بسیار در دنبال ایشان و میگویند این قطب وقت ست بعد ازین رؤیا آن
فقیر بعتبهٔ والا رسیده التماس قبول کرد همان عذر مذکور سراپا نور در میان
آوردند آن بیچاره بمسجد آمده بگریه و افغان و خاطر پریشان در مجمع درویشان
در دل بنهاد کرد و گفت ای یاران این چه ناز و گداز ست که خود را بمن نموده است
و دلم را ربوده اکنون که ناشاد و خانه برباد آمده ام این می گویند و میرانند من
بیچاره چه کار کنم و کجا روم بنوعی این ماجرا بر زبان آورد که بسیاری از حاضران
را استیلای گریه و اندوه از هوش برد و شوری عجیب برخاست تا بگوش
حضرت خواجه رسید پرسیدند که چه شور ست معروض داشتند ع کز لب
شیرین تو شوریست در هر خانه + تبسم نمودند و آن درویش را طلبیده بتلقین

ذکر وجذبہ الٰہی نواختند ۵ تا نگرید طفل کے جوشد لبن + تا نگریدابر کے خندد چمن +
طریق آن حضرت قدس اللہ سرہ العزیز آن بود کہ ہر کرامی پذیرفتند نخست
توبہ اش میدادند واگر عشق ومحبت آن طالب را بخود بسیار میدیدند بطریق
رابطہ ونگاہداشت صورت خود بحقیقت جامعہ اش امر میکردند وبسیار کشائش
وی را ازین احضار ونگاہداشت صورت شریف پدیدار میگشت خواجہ
برہان نام از خواجہ ہای دہندی کہ از اکابر خود نسبتہا واجازتہا یافتہ بود
بخدمت ایشان رسید وطلب افادہ وافاضہ نمودہ ایشان وی را
بہ نگاہداشت صورت خود دلالت نمودند وی در تعجب رفت وبا محرمان خود
گفت این شغل مناسب حال جمعی ست کہ اول قدم درین راہ نہادہ باشند
مرا ایشان کرم نمودہ بمراقبہ عالی تر ازان اشارہ نمایند دوستانش گفتند امتثال
امر باید نمود واز فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ناچار بہ نگاہداشت
صورت مبارک پرداخت دو روزی رفتہ بود کہ آن صورت اورا فرو گرفت و
نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غلبہ سکرش بجایی رسید کہ باوجود تمکین وکبر
سن مقدار دو ذراع از زمین می جست وہر سوی خود را بدیوار واشجار میزد تا آنکہ
چند تن کہ از جوانان وی را گرفتہ بودند قوت شان بہ نگاہداشت او وفا نمی کرد
تا دیدانچہ دیدا ما بیشتر مرطالبان را ذکر دل بطریقی کہ مقرر اکابر این سلسلہ است
دلالت فرمودند جمعی را بذکر نفی واثبات وبرخی را بذکر اثبات صرف یعنی ذکر
ذات عز شانہ واز غایت سریان نسبت آنحضرت قدس سرہ بسیاران بمجرد
دیدن ایشان مجذوب ومغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بودہ کہ نظر
بجمال ایشان کشودہ زعقہ زدہ از منبر بزیر افتادہ شبی از شبہای ماہ رمضان
حضرت ایشان ما قدس سرہ بدست خادمی بہ آنحضرت فالودہ فرستادہ اند

Marfat.com

چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدروازهٔ خاص رسیده حلقهٔ در زده
حضرت خواجه دیگری را بیدار نکرده خود برآمده اند ظرف فالوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
مائی بابائی بمجرد مراجعت آن خادم ویرا جذبهٔ سکر و نسبت فرو گرفته و فریاد کنان
وافتان و خیزان خود را بحضرت ایشان مارسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
چیست بشورش و مستی تمام میگفته که همه جا چه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و چه
در آسمان نوری بیرنگ بیغایت و نهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابلهٔ
آن آفتاب پرتوی برین ذره افتاده فرداش بخدمت خواجه رسانیده اند تبسم
فرموده اند که بروز حشر شهیدان چو خونبها طلبند + تبسمی کن و خاموش کن زبان
همه + گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان به تقریب طهارت از
مسجد برون رفتند خادم این سپاهی برون و رعنان اسپ گرفته ایستاده بود
حین تمخم و استبرا بکرات نظر کیمیا اثر ایشان بران خادم افتاده بود چون بمسجد
درآمده اند خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذبه و بیخودی بر خاک افگنده است
و میان اسپان چون گوی هر سوی غلطان ست و از قبیل شما تا پاسی از شب
همچنان در اضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی ببازار نهاده و همچنان در صحرا
برون رفته دیگر هیچکس از وخبری نیافت سیّدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله
فرموذند صبیهٔ ما مرضعه داشت بکرات آن مرضعه را دلالت بمردی حضرت خواجه
کردیم دی ابا نمود تا روزی آن صبیه را بتقریبی بمصحوب آن مرضعه بملازمت حضرت
خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیرخواره را در کنار مبارک گرفته شفقتها نمودند آن
طفل دستی بمجاسن شریف ایشان برده موی از لحیهٔ مبارک بدست او بماند فرموذند

Marfat.com

طفلک سیر از مایادگاری میگیرد و در حدود همان ایام انتقال فرمودند و آن موی
مبارک تا امروز به تبرک و یادگار بماند ۵ مرا از زلف تو موی پسندست ۱ فضولی
میگیم بوی پسندست ۱ چون آن مرضعه بخانه مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آثار مستی
و جذبات بر و پیچیدن گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد
و بیهوش بیفتاد و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران معاینه
می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت
حضرت خواجه بصورت مهیب عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان ربود
دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را الله کومی یابم سیدی گفتند بحضرت خواجه قدس
سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم ذکرش فرمودند و آن صانحه امروز
در فیروزآباد از نساء صاحب احوال ست و آن صبیه سیدی که در خانه راقم ست نیز
از یمن آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما او را البسر حلقگی بعض نساء
ذاکرات مامور گردانیده اند و آئین نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و
شفقت گستری آن بود که هر گه التعلیم ذکر میفرمودند همدران اثناء تعلیم ذکر همت دلو همه
شریف شامل مال و حال او میداشتند و راه نقوش کونیه بر ادراک حقیقت جامعه او
می بستند گویا سر حشمهٔ نقشبندی را بظهور می آوردند لمحه زبان دلش بذکر گویا میشد
و حضور و جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطید
و برخی از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضے را همدران کیفیت عوالم مثال
با ارواح یا معانی منکشف میگردید و بروزها می کشید تا هم نظر ترتیب ایشان
بصحو و افاقتش می آورد و مصداق الشیخ یحیی و یمیت بظهور می پیوست و این
عنایت ایشان بر سبیل تعمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الاقدس روزے
بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بذکر و حصول جذبه در

Marfat.com

بدایت تعلیم مر طالبان این طریقه را از لواحقات لازم البرکات حضرت خواجه ما است
قدس سرہٗ بنده معروض داشت که مگر سابقا معمول این اکابر نبوده فرمودند که بود اما
بدین تعمیم در بدایت نبود و نیز فرمودند که چون سر اختیار این شمول و عموم را از حضرت
خواجه خود دیر سیدم فرمودند ازان روزگار تا حال در طلب و همت اهل ارادت
نقصان و فتور بسیار رفته و حوصله های طلاب راه تقلیل گرفته و فور شفقت بران
داشت که بی مجاهده و سعی و تردد ایشان شربتی رسانیده شود تا پیادگان بادیه طلب
را مرکبی باشد و برودت شان بحرارت مبدل گردد و چون حضرت ایشان این حکایت
باخر رسانیدند آهی برکشیدند و این دعا بر زبان راندند که جزاه الله عن الطالبین خیر
الجزاء و هم حضرت ایشان طاب ثراه بتقریب قوت کاملهٔ پیر بزرگوار خود در افاضه
این نسبت کرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست در
خدمت ایشان یکی از رسایل شریفهٔ ایشان را به نیت حصول حضور بگذراند حضرت
خواجه دو روزی آن رساله را بوی درس گفته درین اثنا فرمودند ای فلان نسبت
ازان نزدیکتر ست که آنرا از رسائل توان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت
خواجه ما قدس سرہٗ تا غایتی بود که وقتی در لاهور قحط و عسرت افتاده بود دران
عسرت حضرت خواجه دران شهر بودند تا چند روز نخوردند هر گاه طعام نزد ایشان
حاضر میگردند میگفتند انداز انصاف نباشد که یکے در کوچه از گرسنگی جان میدهد باشد
و ما طعام بخوریم و انچه حاضر مے بوده همه را بر گرسنگان میفرستاده اند و خود بقوت
روحانی که میراث انبیت عندربی ست میگذرانده چون از لاهور متوجه دهلی
شده اند بسیاری بوده که هنوز فرسخی بل میلی طے ننموده بوده اند که عاجزے
در نظر ایشان می درآمده که پیاده میرفته ایشان از مرکب فرود آمده ویرا
سوار میکرده خود تا منزل پیاده می آمده اند و دشنار بر سر میکشیده که آشنائے

Marfat.com

براین عمل خیر ایشان اطلاع نیابد وچون نزدیک بمنزل میرسیده اند بنیت اخفا باز
بران مرکب سوار میشده اند واین شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بوده
تا گویند شبی ایشان بتهجد برخاسته بوذ مگربه بر لحاف ایشان آمده خفته بوده حضرت
تا روز همچنان از سر ما محنت سخت کشیده اند وبه بیداری آن گربه راضی نشده اند
واگر خارقی هم از ایشان بظهور رسیده ازو فور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
جمله خوارق ایشان این سه خارق ست که برنگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
موجب ظهور آن باوجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
خارق اول آنکه یکی از فضلای دهلی که بکری بعقد در آورده بود سالها رفته اورا
فتحی روی نداده ازاد عیه داود یه اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزے
که ایشان بجای سواره میرفته اند در عنان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
داشته التماس زوال عنینت نموده حضرت خواجه را دل بر شفقت کشوده از
مرکب فرود آمده اورا در کنار شریف کشیده معانقه سخت نموده اند وفرموده اند
که رفته متوجه شوید که فتح ست وی همان لحظه در خود قوت غریب دیده رفته
وبسهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه را طفلے سه چهار ساله
از سر دیوار حصار فیروز آباد که زیر دیوار فرش سنگین ست وارتفاعش قریب
بسی ذراع بزیر افتاده چنانکه از سوراخهای گوش آن طفل خون برآمده ونفسش
منقطع شده مادر آن طفل بگریه وزاری و بی آرامی وبیقراری چاره جز آن ندیده
که سر در قدم محترم حضرت خواجه نهاده التماس زندگی او نموده حضرت خواجه
چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجه وتصرف خود را در پرده بسی پنهان
میکرده اند کتاب طب طلبیده اند وفرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
نخواهد مرد حاضران تعجب میکرده اند که کدام کتاب مبین این معنی ست انگاه

Marfat.com

لحظه خاموش شده اند آن طفل مختصر بحال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوهٔ مروت وصلاح به بعض همسایها ستمی نموده
ایشان از مشاهده آن ظلم او بی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او
از غایت ادبار بخت اقبال ننموده حضرت خواجه از غایت ترحم بحال آن مظلوم متغیر
شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند که
بسیار غیور اند خبردار باش دران دو سه روز آن ظالم را تهمت دزد افشاری
گرفته بقتل رسانیدند و حکایات که از تحمل و بردباری ایشان از اصحاب ایشان
شنوده ام بدفترها نگنجد جوانی از همسایهای ایشان که مرتکب منکرات می بوده و
انواع شرور ازوی بظهور می آمده ایشان آنرا می شنوده اند و متحمل بوده اند روزی
آن شریر را شحنه بشارت خواجه حسام الدین سلمه الله در قید و حبس کشیده این
خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجه
بعرض رسانیده که بس فاسق و شریر است چنانکه شرارت او متعدی و متجاوز است
حضرت خواجه آه سرد از دل پر درد کشیده فرموده اند اری چون شما خود را صالح
باصفا دخیر یافته اید او در نظر شما طالح و کدیر و شریر می در آید تا که بهیچ وجه خود را
از و ممتاز ندانیم چگونه بر زبان زیان او رانیم این فرموده اند و وی را از حبس
خلاصی داده اند و وی ببرکت شفقت ایشان از صلی شده و این نسبت بکسار
و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جریمه صادر
میشده و بایشان میرسید میفرموده اند اینها اثر بد صفتی ماست هرگاه در مابد
باشد ناچار بر ما منعکس میگردد این فقیران چکنند و اگر از کسی مکروه شرعی
میدیدند تصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل به لینت و کنایه و تمثیل میفرمودند
چنانکه ناچار دلنشین آنکس میشد و سبب بر تصریح ناکردن امر معروف بیشتر آن بود

53569

Marfat.com

که خود را از سائر ناس ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
و در مجلس ایشان نمیگذشت و اگر کسی را ارادهٔ تخفیف مسلمانی در حضور ایشان بخاطر
میگذشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند راقم حرف گوید روزے
در زاویهٔ مسجدی از مساجد تنها نشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوهٔ
اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود یکمرد دیدم
دانم که چون او بے نفسے و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه مارا
گرفت و گفت بر مزار شریف خواجه قطب الدّین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه
محمد باقی قدس اللّٰه سرّهٗ الاقدس تشریف می آرند خادم مزار در جائیکه قریب بر
مزار بود برای ایشان سریری نهاد و بران فرشی و ساده بگستر و پیش از درآمدن
حضرت خواجه یکی از فقرای بی قید درآمد نظرش بران سریر و فرش افتاد و گفت
این چیست و برای کیست گفتند برای فلان غزّ آن بی قید بخشونت و درشتی
تمام زبان بمذمت و دشنام ایشان گشوده درین اثنا حضرت خواجه درآمدند و
آن بے قید پیش از پیش بحضور ایشان بهرزه گوئی پرداخت و گفت ای فلان
توجه لائق آنی که اینجا برای تو فرش نگفتند جمع کثیر از درویشان خواجه که حاضر
بودند لی آرام شده میخواستند و پرا تنبیه و تعزیر نمایند حضرت خواجه همه را
بنگاه خشم آلود از آن اراده باز داشتند و خود نزدیک آن دشنام رفته بزمی تمام
عذر درمیان آوردند و گفتند چنانستی که شما میفرمائید من چنین و چنان چه لائق
آنم این کار بی اشارت و تعلیم من شده بخشید و بشومی من مغز خود را خالی مکنید
و بر آستین مبارک عرق او را از جبین او می چیدند و تواضع می نمودند آن گاه
در می چند طلبیده بوی میدادند را وی گفت من هیچ تغیر و تذبذب در حال
و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس ملکی که میگفتند درین عالم بوده است

چون

ولبسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم وزر میفرستادند که
به صواب دید ایشان بفقرا منقسم گردد آنحضرت با وجود تفرید و آزادگی شفقة علی
خلق الله خود متوجه شده بمستحقان قسمت میکردند و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان دور از کار زبان طعن میکشودند اصحاب ایشان
میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت بآئینی راه انکسار می پیمودند که یاران را غضب
از سر میرفت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً بر نیستی و کم
دیدن خویش و بردباری دلالت مینمودند و آنرا دلیل راه عرفان میفرمودند و
اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج درین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
سبحانه وزهد و استغنای ایشان از امتعهٔ دنیویه تا بحدی بود که سخن امور دنیوی هر گه
مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری درین
امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مریدان رشید جز بفقر و مسکنت و فاقه
و قناعت نمی خواستند و میفرمودند بهر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین داند که ما را
بوی در محبت دینی نقصانی هست بعضی تونگران که از اهل ارادت بودند التماس
آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان معین نمایند ایشان در حق
جمعی که بنسبت معنوی با آنحضرت درست کرده بودند رضا نمیدادند و بماندن ایشان
را مجوز نمیداشتند و از غایت تنفر که ایشان از قبول امتعهٔ دنیویه داشتند وقتیکه عزم
جزم سفر حجاز کرده بودند عبد الرحیم خان المشتهر بخانخانان نام که از مخلصان این
طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عقیدت و ارادت تمام داشته چون آن
خبر بشنود صد هزار روپیه که بزبان هندی لک نامند بخرج زاد راحله ایشان و درویشان
مرسل داشته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

Marfat.com

روی در هم کشید فرمودند بحج رفتن چون مائی کرای آن نمیکنند که انهیمه سیم وزر مسلمان را صرف خود کنیم وضائع سازیم نپذیرفتند و بازگردانیدند و بی تقیدی ایشان در ملبوس و ماکول و مسکن تا بحدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نمی گفتند که غیر این میارند و کذلک اگر چندین روز جامه در بدن شریف مانده شوخگین میشد نمیفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین در خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شدی یا از خاک و خاشاک پر گشتی از انجا که غرق لجه تسلیم و رضا بودند اظهار تعمیر و تنظیف و تنویر آن هرگز نمیکردند با وجود این همه تسلیم و فنا در رفتگیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود در دوام وضو و تمکین طاعت شغف تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که بحجره تشریف می بردند قدری مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد بر خاسته تجدید وضو نموده دوگانه گذارده باز میگشتند باز چون اعضا بضعف و درد می آمد چنان میکردند اکثر شب چنین میگذشت و احتیاط در لقمه تا بحدی میفرمودند که هدیه که میرسید اگرچه آنرا بحکم حدیث صحیح نحن لا نرد الهدیة رد نمیکردند اما آنرا بخصوصه خرج هم نمیکردند بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند و در بدل آن آنرا میدادند که بحکم فقها آن درجه دیگر در حلت پیدا میکند و تاکید تمام میفرمودند که پزنده طعام با وضو بود بل از ارباب حضور و صفا باشد و هنگام طبخ بحرف دنیاوی نپردازد و میفرمودند از لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود دودی میخیزد که مجاری فیض را می بندد و ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه مریدان را برین احتیاط ترغیب میفرمودند و جمعی که فی الجمله مسامحت دران جائز میداشتند ضرر آن را در احوال آنان معائنه می نمودند روزی یکی از درویشان صاحب حال و کشف آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینم و در باطن کدورت می یابم ندانم

Marfat.com

چه تقصیر از من سرزده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روزه است ایشان فرمودند رفته نیک تفحص نمائی که غیر ازین معلوم نمیشود البته در جزوی از اجزا آن فتوری رفته چون نیک تفتیش نمود معلوم شد که دوسه چوبی برای سوختن که نه ازان چوبهائی احتیاطی بوده داخل کرده بودند وکذلک در همه امور عمل ایشان بر عزیمت واولی بوده ازانجا که در کتب احادیث در قرأت فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیحه آمده چندروز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرأت نمایند درین اثنا امام الائمه سراج الأمه امام ابوحنیفه را رضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیدهٔ در مدح خود میخوانده اند که ازان این مضمون مستفاد میگردیده که چندین اولیاء کبار در مذهب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرأت خلف امام نموده اند واین احتیاطها که در لقمه گفته شد از نزاکت وصفای نسبت لطیف شریف ایشان نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفا تاب نفس هم ندارد ازینجا بوده که در صف جماعه در جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردانده که اگر بیگانه می بوده فی الحال غفلت ونقصان او یا خطرات او در آئینهٔ ایشان منعکس می شده روزی یکی از درویشان که محتاج لحاف بوده ودر خاطرش التماس طلب آن عبور مینموده با ایشان نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای نماز فرموده که بفلان در سر که احتیاج لحاف دارد بدهند آن درویش میگفته که همیشه ازان روز ترسان می بود که مبادا خطرهٔ که موجب ملالت ایشان باشد بر من بگذرد وتفرید ایشان را آن پایه بود که از بدایت تا نهایت بهیچ یک از احوال بلند ومکاشفات ارجمند سر همت ایشان فرو نمی آمد در عین بحر یافت دم از نایافت زد خشک لب بود این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان می نماید رباعی

Marfat.com

در راہ خدا جملہ ادب باید بود + تا جان باقیست در طلب باید بود + دریا و یا اگر بگذشت
ریزند + گم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی عزیزی یکی از مخلصان ایشان
کتاب نوشتہ بود ایشان بر ظہر آن کتابت رقم نمودند کہ دریغ این عاجز گرفتار را
قوت کار نماند و اگر نہ بتوفیق اللہ تعالی درین دو روزۂ عمر دیوانہ وار ماتم بازماندگی
خود میداشت و در جست جوی کیمیای مقصود تک و دوی می نمود و زندگانی
فدای این راہ میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز دردی و آشوبی کرامت فرماید
کہ کار دو جہانی خود را در قبضۂ اختیار و اقتدار او نہادہ از مجموع گرفتاریہا فراغی بیابم
آمین یا رب العالمین امید ازان برادر آنست کہ روی بر خاک نہد و از برای
حصول این آرزوی فقیر از خدای عزوجل بخواہد کہ دُعَاءُ الْغَائِبِ لِلْغَائِبِ أَسْرَعُ
اِجَابَۃً آمدہ و الدعا راز خدمت شیخ تاج الدین سلمہ اللہ شنودم کہ گفت روزے خواجۂ ما را وقتی رویداد کہ ہمچنین مندہای قبا گشادہ با سینۂ عریان و دستار
پریشان متوجہ ساحل دریا شدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان دانستہ عظیم
از ایشان ظاہر بود من در قفاے ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
من اطلاع یافتہ آہ دردی تمام فرمودند کہ ای فلان آنقدر واردات و احوال
و فیوضات و انوار و اسرار میریزند کہ اگر این دریا سیاہی شود از نوشتن آن
کوتاہی کند امام را از نہایۃ کہ مطلوب من از دید و دانش دوست لہ قدس سرہ
طلب بیچون و مطلب ہیچگونہ + نہ آنرا شبہہ دانی این را نمونہ + و ہم شیخ تاج الدین
حکایت کردند کہ روزی در صف جماعت نماز در پہلوی ایشان بودم در میان
نماز آثار استیلای گریہ و انحلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادای
نماز ہمچنان حیران و گریان بحجرہ شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم و
ہمچنان ایشان را گریان و کثیر الاحزان یافتم بعد از ساعتی گستاخی نمودہ پرسیدم

Marfat.com

که سبب این گریه بی اختیار و اندوه و آشفتگی بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر و ما را
بدین درد بگذار از انجا که بعنایت ایشان بس دلیر بودم الحاح نمودم فرمودند در
عین نماز که معراج مومن ست روح من در طلب مطلب دارالورا عروج نموده
درحسبت وجوی آن چندانکه مقدور داشت این مرغ پر و بال زد بدستش هیچ نیامد
ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود
وهم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجرهٔ خاص ایشان در آمدم ایشان را
بغایت مغلوب و مستهلک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود در ایشان
نیافتم بیشتر گفت و گو و سوال در میان آوردم تا بعد ساعتی چند بتکلم آمدند و ساعت
بساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد ازان فرمودند فلان کس امروز عجب رسیدی
و کلمنی یا حمیرای ماشدی که در حیرت و دهشت و نیستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
تفرید ایشان بود که سری بمشیخت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه
ایشان تربیت درویشان بدو سه سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سره
از ین انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بتعریف و چه بتکلیف بایشان حواله
نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
انزوا گزیدند و بشیوهٔ قطب آفاق بوعلی دقاق قدس الله سره بدر دواندوه عظیم
سر بگریبان نیستی در کشیدند و جز بنماز جماعت بمسجد جامع نمیشدند و هر گه ایشان را میدید
ناچار از حدیث مَنْ اَرَادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلٰی مَیِّتٍ یَمْشِیْ فِیْ وَجْهِ الْاَرْضِ فَلْیَنْظُرْ اِلٰی
ابْنِ اَبِیْ قُحَافَةَ یاد میکرد مع ذلک از هیبت و دهشت دیدار ایشان که هر کجا میبود
نقش دیوار میشد و غافلان را بمجرد دیدن ایشان بمصداق خبر اذا رؤا ذکر الله
بظهور میرسید تا بجائیکه روزی عبور ایشان بیکی از قرای که سکنهٔ آن قرار عان

Marfat.com

هنود بوده بوقوع انجا میده بمجردی که نظر انجماعه برایشان افتاده باهمدیگر میگفتند
که این عجب مردیست که از دیدن او خدا بیاد ما آید واو عظمت صحبت بل رویت
ایشان چه اشتهار او چه بیگانه را سخن بر لب و مدّعا در دل می بینید و با این همه
انکسار ایشان از دهشت ایشان بسیار مردم دانا از جا میرفتند عزیزی از
اعلام فضلای معمّر گفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که برپا شده بود در آن
صف حضرت خواجه نیز بودند در صف پیش جائی نه بود مگر پهلوی حضرت خواجه
که از ادب ایشان درویشان فرجه گذاشته بودند مرا چون بخواجه اعتقادی چندان
نبود و ایشان را طفل دیده بودم و آنحال قیاس بخود خردسال یافته رعایت
ادب بخاطر نیامد و آمده خود را فرجه درج کردم ساعتی نرفته بود که دید شکوه و عظمت
خواجه بر دلم حمله آورد چندانکه خود را ازان میکشیدم فائده نمیداد تا بحدی رسید
که بی اختیار در عین نماز اندک اندک خود را برقفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
که اگر قدم عقب بگذارم از صفه بیفتم خبردار گشتم و از مشاهدهٔ این معامله از مخلصان
حقیقی آن عارف بزرگوار شدم و با این همه ابهت گاه از جوش قلق و سقوط بیدلی
خلق تنها در کوچه و بازار میگذاشتند و در زیر سایه دیواری بر خاک می نشستند
با این همه مستیها و فرو رفتگیها و حیرت سر موی در امور شرعیه و التزام عزیمت
فتوری نمیرفت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا مجال نه تا بحدی
که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجهر گفت الله ایشان فرمودند باو
بگویند که آداب مجلس ما را داشته بمجلس ما بیاید و اگر از مریدان ترک ادبی بظهور
میرسید بظاهر و بیرا خشونت نمی نمودند و نمیرانند تقریب ظاهری خود کجا اما
باطن خود را از و میکشیدند یا او بستگی در احوال خود میدیدیا در خواب و واقعه
بوی امری می نمودند تنبّه میشد ای تو مجموعهٔ خوبی ز کدامت گویم شاهد

Marfat.com

عظیم بر علو رتبهٔ ایشان همین بس که دو سه سال بر مسند مشیخت بوذند درین مدت
قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان روزی مند گردیدند و چه برکات و آثار
که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسله طریقه نقشبندیه
که درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله
آمده سالهای بسیار دران دیار مانده بوذند اما برکات این دو سه ساله دران
سالها کجا بود کما لا یخفی فاضلی باین حقیر گفت بعضی مشیخان بزرگ صاحب حال
و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در هند شیخی کردند معلوم ست که از ایشان
که ماند شاهد بزرگی خواجر شما همین بس که بچهل سالگی رفتند و دو سه سالی هدایت
نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان لجهٔ
فقر و نیاز و عرفان ارشاد بنیاد شیخ محمد بن فضل الله رحمهما الله شنود که
تقریبی را در حق حضرت خواجه ما فرمود نشان بزرگی این عزیز همین بس که سه
چهار سال بیش بهدایت نپرداخت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزونست
گویند دران چند روزهٔ ارشاد ایشان بسا شیخانی که آنحضرت در ایام تردداتِ
طلب به صحبت ایشان رسیده بوذند فاتحه و دعا و تلقین ذکر از ایشان گرفته آنها
نیز منجذب شده آمده از مریدان شدند و گویند بعد از قدوم هدایت لزوم ایشان
بشهر معظم دهلی بعض مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجهات
گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعض طلاب
از جاهای دور رو در بخدمت علیه میرسیدند و برخی در راه عزم بوذند که خبر
انتقال ایشان شنوذ مدبر شدی میر محمد نعمان سلمه الله گفتند جوانی را از اهل
خراسان در آگره بدار الشفای حکیمی بیمار دیدم از حالش پرسیدم گفت مرد چنین و
چنان بودم در دکن حضرت خواجه باقی را در خواب دیدم و بعشق ایشان اینجا رسیدم

Marfat.com

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم واکنون بیمارم وباین
حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت وزار بگریست اکنون چون حرف
انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
شریف حضرت خواجه ما بچهل رسید که تکمیل تام طبیعی انسانی دران است وتکمیل
معنوی را نیز دران اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
جهان پُر ملال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنودید آه سرد
از دل سراپا درد برآورده میفرمودند خوش خلاص شد ومراد آنحضرت باین خلاصی
تعرّی از لباس هستی موهوم بود ومجرد شدن مشهود از خیال که لازم زندگانی
این جهانی ست چنانکه عارف رومی قدس الله سره الاقدس بزبان انتقال مترنم
این مقال بود ؎ من شوم عریان زتن او از خیال + تا خرامم در نهایات الوصال
دران ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود فبقیت وحیدا طریدا
فریدا ونیز درین روزها بیکی از ازواج الطاهرة خود فرمودند که چون عمر من
بچهل سالگی رسد مرا واقعه عظیم بیشتر آید وبرای تفهیم او به طیبت آمده کف دست
مبارک کشوده نمودند وفرمودند این خطیکه بر کف منست نشانه آنست که گفته شد
هم درین ایام گویند روزی آئینه بر دست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده
فرمودند بیا تا باهم درین آئینه نظر کنیم آن عفیفه میفرموده در آئینه ایشان را
پیر سفید محاسن دیدم ترسیدم وگفتم بمن این چها مینمایند که من زهره مشاهده آن
ندارم تبسم فرمودند وخود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود وانمودند
همدرین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته
مذکور میکرده اند روزی بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم
میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علیه نقشبندیه فوت خواهد شد آنگاه

انتقال حضرت باقی بالله قدس سره در سنه ۱۰۱۲

فرموده اند که جائی در کنار شهر دهلی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و همان جا
مدفن شد درین باب بعض خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت
معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد انحال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد
که میگویند قطب زمان درگذشت درین حین من قصیدهٔ غرا در مرثیه خود میخوانم
و تعریفات عالیه دران مندرجست چون بواسطه شهر جمادی الثانی سنه هزار و دوازده
رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجهٔ احرار رضی الله
عنه را بخواب دیدم که فرمودند پیراهن بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجه
تاملی نموده بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم والا کفن هم پیراهنی ست و همچنین
یکی از مخلصان که درین ایام ارادهٔ سفری داشت فرموده اند چند روز کسی جای
نروید که آخرهای بازار ماست بعض مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم
تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیه میفرموده درین میان شبی ضعف غلبه
نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال آمده فرموده اند اگر مردن
عبارت ازین ست چه نعمتی بوده است که ازان حال برآمدن خوش نمی آید روز شنبه
بست و پنجم ماه مذکور آثار اختصار ظاهر شدن گرفته بنظرهائی که متضمن وداع
یاران باشد می نگریسته اند و اصحاب میگریسته اند و ایشان تبسمی و تعجبی مینموده اند
گویا افادهٔ آن میکرده اند که عجب از شما که در دیشا نید و از دائرهٔ رضا بقضا بیرون
آمده جزع می نمائید درین اثنا بر زبان درویشی کلمهٔ متبرکهٔ یا آله العالمین رفته
بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران
گفته این توجه و تحرک ازیشان از شوق استماع نام محبوب بوده ازین سخن آب
در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بوده که جهر اً بذکر اسم ذات مشغول

Marfat.com

شده اند و همچنان الله گویان جان بجانان سپرده رضی الله تعالی عنه بعد از
انتقال موضعیکه خاطر خلص اصحاب ایشان بران قرار گرفته برای قبر حفر نموده
چون جنازه را درویشان دلریشان برداشته انداز دیوانگی که عاملان را بوده
بآنجا که حفر قبر نموده بوده اند تابوت را نبرده اند بل بزمین دیگر برده فرود آورده اند
بعد از فرود آوردن دران زمین چه بینند که این زمین مکانی بوده است که روزی
حضرت خواجه تقریبے را با یاران بآن موضع رسیده آنجا را خوش کرده وضوے
ساخته دو گانه گذارده بودند و خاکی ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان
چسپیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع دامنگیر ما شد لاجرم
در همان مکان که جوار قدمگاه حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وآله وسلم است
و نزدیک شاهراه آن شاه اقلیم ارشاد را کنج وار بخاک سپرند و امروز به بین سعی
خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن فرار از آبشار و اشجار
و از هار بهشتی شده بیزار و بیتبرک و ینفع ے شمع مزار او همه نور غفور باد + دلهاے
زایران در شش غرق نور باد + فضلا و عرفا مرثیها با تواریخ انتقال رقم زده اند اینجا
بایراد تاریخ منظومه که راقم را روی داده اکتفا میرود ے ذاتی که بدوست بود باقی +
از خود همه فانی الصفت بود + بر خالق خویش جملگے عشق + بر خلق تمام عاطفت
بود + وی تشنه دلم بسال فوتش + خوش گفت که بحر معرفت بود +

فصل سوم
در کلمات لطیفه و انفاس شریفه ایشان

مخفی نماند که حضرت خواجه ما را
قدس سره رسائل دقیقه زیاست و مکاتیب بدیعه دلربا و کذلک منظومات
خجسته دارند بعضی مکاتیب ایشان تبقریبات محرر گشته و نیز برخی در احوال
اصحاب ایشان تحریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعض رسائل شریفه و نیز
از ملفوظات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایراد برکات چیلگانه

Marfat.com

که موافق سن عمر گرامی ایشان ست زبان قلم را شیرین میسازد و لعون الله و توفیقه **باب** بتقریب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک نیست که آنحضرت صلے الله علیه وسلم در وقت تکلم بکلمه تعوذ باعلی مرتبه معنی آن متحقق بوده اند پس طریق متابعت آنست که بمجرد گفتن این کلمه اکتفا نه نمایند و نخست باطن خود را عاجز محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التجا بقادر مطلق بیارند تا قرأت کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشهای پراگنده شیطانیه دست دهد این قسم تعوذ از مقوله توکل ست یعنی خدایرا سبحانه وکیل خود اخذ کردنست و قدرت روے اندود خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروع ایمانست چه هر که ایمان آورد بآنکه آفریدگار جزو و کل الله ست دانست از اکه هر فعلے و صفتے که از و و از غیر او بظهور می آید همه بمحض قدرت آفریدگار ست وحده لاشریک له نه آنکه در خزانه هستی او امر لیست موجود یا البته موجود خواهد شد که بآن دفع ضرری یا جلب منفعتے نماید حضرت حق سبحانه بعد ازانکه پیغمبر خود را امر بتعوذ کرده میگوید که انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون یعنی پناه بخدا گیر از شر شیطان رجیم که نیست تصرفے و سلطنتے شیطان را بر آنهاکه ایمان آورده اند و بمقتضای ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق بر انچه بیان نمودیم انشاء الله العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این معرفت فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و ارادهٔ تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث این قسم تعوذ شده کامل متحقق شود بقرب فرائض مشرف خواهد شد چنانچه فاجره حتی یسمع کلام الله را اکابر بتحقیق درین مقام داشته اند دران وقت زبان قاری حکم شجرهٔ موسی خواهد داشت **باب** ۳ ایضاً در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه پیغمبر خود را صلے الله علیه وسلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان

Marfat.com

الرجیم این امر متضمن امر ففروا الی اللہ و تقرب الیہ است چہ استعاذہ التجا بکسے بردن
و در جوار او رفتن ست پس سنی متابع را سزاوار است کہ بعد از دید عجز خود در پناہ
حق بگریزد و حق را در دفع وساوس بوکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او شود
و در ادای کلمات و تدبر معانی او توجہ پراگندہ نکند کہ او حافظ و وکیل است چنانچہ
میباید بظہور می آرد حضرت امام ہمام حسن بن علی رضی اللہ تعالی عنہما میفرمودند
حق سبحانہ مثل را یعنی خاطر غیری را ہنگام نماز در مانیا فرید انمایر یدا اللہ لیذہب
عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیرا در فقرات احراریہ مسطور ست کہ نسبت
با تحقیقت نسبت اہل بیت ست و از انچہ ایشان نسبت خود را شرح دادہ اند دون
میشود کہ معنی سخن حضرت امام آنست کہ ہنگام نماز در سر ما نشانی از ملک و ملکوت
نیست نہ آنکہ ایشان ہستند لیکن لباس غیریت از دو بر کشیدہ اند چنانچہ در قرب نوافل
با ما وجود لباس غیرت نسبت غیریت از ایشان برافتادہ چنانچہ ارباب توحید
صوری را میباشد این قسم تعوذ منتہی را دست میدہد و نزدیک باین کسے را کہ
نہایتش در بدایہ مندرج باشد لیکن جماعتی را کہ بہ یقین ایمانی مشرف اند مرتبہ
اخیر احسان را باید کہ از دست ندہند الاحسان ان تعبد اللہ کانک تراہ فان لم تکن
تراہ فانہ یراک ☆ در تفسیر سورہ فاتحہ رقم فرمودہ اند تواند بود کہ مراد از عبادت
در کریمہ ایاک نعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بندہ است
بر وفق ارادہ الٰہی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در ینصورت ایاک نعبد بحسب
معنی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال و اوقات توئی و ایاک
نستعین تا آخر داخل دعاست یعنی از تو یاری میجوئیم کہ صراط مستقیم را نمای تا
سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بر وفق رضای تو شود و در صورتی
کہ ایاک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از ان اظہار انقیاد خود است

Marfat.com

ومقصود از ایاک نستعین یا ہمان معنی کہ مذکور شد یا اظہار آنکہ این انقیاد را ہمہ خلق و توفیق
تو میدانیم یا طلب ثبات در انقیاد ب برنگاشتہ اند کہ مراد از صراط مستقیم در کریمہ
اہدنا الصراط المستقیم باجماع صدیقان و محققان صراط اہل سنت و جماعتست
از انچہ در الٰہیات و ثواب و عقاب آخرت گفتہ اند صاحب فتوحات مکیہ رضی اللہ
عنہ کہ عقیدہ چند بر عقاید ظاہر علما افزودہ بے آنکہ نفی عقیدہ از عقاید آنان کند
چہ خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی ہیچ نیست و بحمد اللہ کہ اعتقاد ما
برین تقریر تمکین گرفتہ و امید واریم کہ برین بمیریم و برین محشور شویم یکے از ان عقاید
آن بزرگ اینست کہ میگوید نمای ما را صراط انبیا و صدیقان نہ صراط آنہا کہ ہمہ
خلق بینند و از مبدء بجز نے ندارند خواہ خلق صرف بینند چنانچہ دہریہ و طبعیہ کہ
ایشان مغضوب علیہم اند و خواہ بعنوان حقانیت می بینند چنانچہ بعضے از صوفیہ
کہ در توحید صوری معطل و محبوس اند کہ اضلہ اللہ علی علم در حق ایشان درست
است تمام بخود و امثال بخود گرفتار ند و روی توجہ از مبدء گردانیدہ اند ایشایان
ضال و مضل اند و نہ راہ آنہا کہ ہمہ را حق می بینند و بس عالم را خیال محض و
شعبدۂ صرف انگارند ایشان نیز از راہ برآمدہ اند پہلو بر سوفسطائیہ میرفتند و نہ
راہ آنہا کہ با وجود دید حق و خلق خلق را وجود علیحدہ اثبات می کنند چہ راہ
ایشان بر شاہراہ انبیا نیست انتہی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیۃ اینجا
حضرت خواجہ ما قدس سرہ میفرمایند این سخن صاحب فتوحات کہ راہ ایشان
شاہراہ انبیا نیست نہ باین معنی ست کہ معرفت اینہا خلافت معرفت انبیا
ست حاشا چہ ایشان برگزیدگان اند بل مراد شیخ آنست کہ معرفت ایشان
آن وسعت ندارد کہ معرفت انبیا علیہم السلام پس صراط مستقیم در معرفت
باعتقاد این صدیق کامل دید حق و خلق ست لیکن خلق را وجود علیحدہ ۴۰

Marfat.com

نے بل چون وجود صورت در مرآت کہ می نماید کہ ہست و بحقیقت نیست و این
نمود بقدرت کاملہ حق و خلق عالم عبارت ازین اظہارست و عالم در علم حق ثابت
است نہ آن اثبات کہ علمائے متکلم در صور علمیہ بنسبت باذہان میگویند بل اثباتی
از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات در علم تنزل نمودہ
و حقائق عالم ظاہر گشتہ و این حقایق بعد از عود باصل و ظہور در وجود چون
ظہور صورت در مرآت مخلوق و ممکن شدہ و آثار و افعال ظاہرہ ممکن از اصل است
چون ممکن پردہ دار شدہ بحکم لون الماء لون الاناء مجوبان را در تصور می آید کہ فعل
و اثر از ممکن ست و الحکم آلہ واحد لا آلہ الا ہو الرحمن الرحیم ۵ در تحقیق کریمہ و ہو معکم
اینما کنتم تنمیق فرمودہ اند کہ سر معیت غیب ہویہ حق سبحانہ تعالیٰ با شیاء در غایت خفا
و بطون ست حقیقت این دریافت موقوف ست بر پے بردن بر تنزیہ مطلق و اطلاق
صرف آنحضرت و تنزلات او بصور علمیہ و بودن آن صور برازخ بین الموجود و المعدوم
ای الجامع بین الوجود و العدم فانہ من خواص منزل العلم ۶ از تو ای ہیرنگ
ما چندین صور + ہم مشبہ ہم منزہ خیرہ سر + و ہمچنین موقوف ست بر شناخت
آنکہ آن صور علمیہ را یک نسبت مجہول الکیفیتے بحضرت ظاہر پیدا شدہ کہ
آن حضرت در کسوت آن صور بر آمدہ و آن صور آئینۂ اسما و صفات او شدہ
و اسما و صفات او عین اوست فہو معکم فی العلم و العین رو حاً کان او مثالاً
او حاً لیکن معیت خانہ معیت اعمال ست با صور خانیہ از اشجار و قصور برمذہب
محققین کہ قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند پس چنانکہ
عمل در موطنے عرض ست و در موطنے جوہر آن ذات متعالیہ در مرتبہ منزہ است
از تعین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبہ قابل این امور و معیت خانہ
عین ہمچون معیت نقطۂ جوالہ است با دائرۂ موہومہ فی الخارج پس چنانچہ نقطہ را

Marfat.com

باد ائرہ یکے نسبتے واقع ست کہ واسطہ ظہور دائرہ در خارج و نمود نقطہ در کسوت
دائرہ شدہ ہمچنین ذات حق و غیب مطلق او را بقدرت کاملہ اش یک نسبتی بہ تنزلات
علمیہ واقع شدہ کہ سبب ظہور آن تنزلات در خارج و نمود آن ذات بحسب اسما و
صفات در کسوت آن تنزلات شدہ ب و ہم بتقریب معیت مفہومہ من آلاتہ
المذکورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جلشانہ بی توہم حلول و اثنیت و بی شائبہ
چونے و چگونگے در ہمہ جا با ہمہ است سخن ساقی کوثر امیر المومنین علی ست رضی
اللہ عنہ کہ ہو مع کل شیٔ لا بالمقارنۃ و غیر کل شیٔ لا بمزایلۃ اگر اثنیت می بود لابد بمقارنۃ
می بود غریب صورت نمے بست و اگر دہم محض می بود چنانچہ حکمای حسبانیہ میگویند
معیت راست نمی آید و ہر آئینہ روے می نمود آوازہ العجز عن درک الادراک
ادراک درین مقام ست مریدان وجہ مطلق و مشتاقان غیب ہویۃ میگویند کہ
ہر چہ دیدہ شد و دانستہ شد ہمہ غیر ست بکلمہ لا نفی آن می باید کرد یکے از عارف
رومی قدس سرہ پرسید کہ حق چیست و عقل کیست فرمود حق آنکہ بہیچ وجہ
مدرک نشود و عقل آنکہ بہیچ وجہ جز یاد آرام نگیرد ع قلقے ست بے نہایت در دیست
بے دوا + ب بتقریب بیان کریمہ فاینما تولوا فثم وجہ اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت
این معنی بر تو افگند جوہرے فرض کن کہ ہر چہ بر صفات آینہ مترتب میشود از صفالت
وتدویر وغیرہ بر ذات او مترتب میشود و ذات او مثلا موجب نمایندگی صور میشود
بے زیادتے صقالت پس ذات او در خارج عین این صفات آمد و ہمچنین فرض
کن کہ ہر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم
ست در مثال و بعد ازین فرض کن کہ صورت خیالی و منعکس شدہ اند در ان
جوہر یعنی یک نسبت مجہول الکیفیتے بآن جواہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایندگے
این صورت شدہ پس ہر صورتی ازین صور کہ روآری در آنجا جوہریست و

Marfat.com

بحقیقت بہمان جوہر روآوردہ آن جوہر باین صورتست ہرگجا این صورست ولیکن
آن جوہر منزہ ازین صورست درخارج بوی از وجود خارجی بمشام انیصور نرسیدہ
بیش ازین نیست کہ بقدر این صور صفات آن جوہر مشاہدہ مے افتد وبہر چہ روئے
مے آرے بہمان صفات بل بصاحب آن صفات روآوردہ میشود اگر ہزار سائل
پرواز کنی وہزار اربعین برآری تا جذبہ از جذبات الوہیت روی تبو نیارد وصورت
استشباح وارواح را از نظر تو ناچیز نگرداند ومحبت ذاتی کہ مکمون سریست در جلوہ
نیاید ونسبت مجہول الکیفیتے کہ مقوم ادراک ومقتضائے آن محبت ست وتعبیر ازان
جز بادراک بسیط نمیتوان کرد پیدا نشود مرید وجہ اللہ نخواہی شد شناسائے
آن خود کجا ۵ درعنوان تحقیق معنی کریمتین مذکورتین این چند فقرہ نمکین
تازنین ودلنشین تحریر نمودہ اند قدس اللہ سرہا کلمہا پاک ست خداوندیکہ فیض
اقدس خود را شیارا در عرصہ ظہور آوردہ وصفات وشئون خود را در پردہ آن
ظہور از تنگنائے خفا وبطون برآوردہ وخود را در مرآت آن اعتبارات در نظر
خود جلوہ گر کردہ در تنگنائے وحدت او نشان اثنینیت نیست مطلق ایست از
دائرہ اطلاق بیرون نہ چگونہ اش میتوان گفت نہ چون قادری کہ بیک کلمۂ
کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد سراپردۂ شوق بر جستند آئینۂ وجود برابر
شان داشت از سادہ لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود در سر آوردند ناگاہ
صدائے وہو معکم اینما کنتم بگوش شان رسید دریافتند کہ معیت جزبہ وکانگی
صورت نہ بندد حیرتے در کار آمد جمال عکس بشارت وجود میدہد ونوائے
معیت اشارہ بعدم میکند وجود وعدم را درہم آمیختند وجود را فراموش کردند
ودر مقصود را بر خود بستند کریم مطلق جلشانہ بشارت اینما تولوا فثم وجہ اللہ
درمیان آوردہ گفت وفی انفسکم افلا تبصرون تیز گوشان شناختند کہ حجاب

Marfat.com

خود خود یم خود را ازمیان مے باید برداشت ہنگام این دست بر دگشت ارادت
بر دامن مقصود رسید نسیمی از راہ عروق در وزید و نکہت دوست را در
تجاویف قلبیہ افگند بیچارہ از یاے در افتاد کرشمہ معشوقی در کار آمد و حجاب
نقاب از میان برداشت و طنطنہ لمن الملک الیوم در گرفت چون نیازے
درمیان بود ردی در احتجاب آورد و صداے فاستقم کما امرت بگوش جانش
رسانید مخمور صبوحی سر بر داشت و غلغلہ من عرف نفسہ فقد عرف ربہ در میان
آورد لیکن معنی و اللہ من ورائہم محیط قلقے در حالش آورد از یکسو دَغ نفسک
و تعال و از یکسو فولِ وَجہَک شطر المسجد الحرام اضطراری در کار نہاد عنایت من
یجیب المضطر اذا دعاہ پردہ حجاب را کہ لازم وجود ست عینکے ساخت و پیش
چشمش نہاد صورت قاب قوسین بظہور رسید این سخن آخرے ندارد و بسبب
بتقریب حصول محبت ذاتے کہ در تحقیق کریمہ سابقا ذکر یافت رقم زدہ اند کہ بر تو
باد کہ ملازمت خدمت درویشی کنے کہ از خود فانی و باین محبت ذاتی باقی
شدہ باشد در عرصۂ وجودش جز محبوب و محبت و مشاہدہ محبوب ہیچ نماندہ
و بحقیقت فناے فی اللہ تعالیٰ رسیدہ دیدارش بحکم اذا رؤا ذکر اللہ فائدۂ
ذکر دہد صحبتش بموجب ہم جلسا راللہ نتیجہ صحبت مذکور این درویش مظہر اسم الحکیم
شدہ ہر چہ فرماید بے حکمتے نخواہد بود ہر چند کہ حکمت آن بر تو ظاہر نباشد بجان
در متابعت فرمان او سعی نمائی باشد کہ قبول الٰہی از دریچۂ باطنش سر زند
سعادت ابدیہ حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمہ اسم القدیر شود
تصرفے در کار تو کند سلطان غیبت و بے شعورے خلل در کارخانہ ہستے تو
بیفگند و ان غیبت روشناس نور ہدایت شوے و باشد کہ بحسب استعداد
معنی اللہ نور السموات والارض در ہمان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرو گیرد

Marfat.com

واگر بناگاه غلظتی در پوست استعداد تو باشد طریقه وقوف عدوی ازان برخ
دانا بدست آری و تقویت آن نور هدایت نمائی و در متابعت شریعت و رعایت
آداب طریقت از اکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت اضداد
اساس کار خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفت آگاهی و تجلی ذاتی چنان
شناسی که بناگاهی نزدیک بقرص آفتاب بفتی و در شعشعه او بصر و بصیرت
تو منطمس و ناچیز گردند و چون تو در انجمله باطن ترا بجهت تکرار ظهورات حالت قوتی
پیدا شود اگرچه نور بصر تو منطمس شود و نور بصیرت بحال خود ماند بشناسی که آن
غلبهٔ نور خورشید است اما ندانی که از کدام طرف آمده و ترا با و نسبت قربی هست
یا نه و چون رطوبات عنصریه خشک میشوند و حرارت طبیعت در هم شکند قوت
آن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بکشای و قرب خود را بقرص خورشید بیابی
لیکن در سطوت آن نور خود را از هوش ندهی و اگر در همین مقام مانده مجلی
مشاهد و اگر خواهند که ترا عارف موحد گردانند در سطوت آن نور بیهوش شوی
نور خورشید حمله آرد و از دریچه بصیرت تو سر برآرد و بینائی یابی آسمانی خورشید
شناس و تو قطعا در میان نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم ۱۰ و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی و لیکن بحکم وقت
با حجاب لطیفی در غیبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن توجهی بدست آمد که
بی تکلف دل نگران غیبت ذات میدارد باید که تا توانی این توجه را
نگاهداری و به فراغ خاطر و جمعیت دل و طهارت کامل شب و روز تقویت
و تربیت آن توجه میکرده باشی بطریقی که اکابر این سلسله علیه در مصنفات
خود آورده و اگر ترا مجلی بآن درویش پیدا شده که در غیبت او صورتش متخیله
ترا مشرف میسازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور ورزش طریق رابطه

Marfat.com

اختیار کنی لیکن بہوش باشی کہ امرے واقع نشود کہ کراہتے از تو در خاطر مبارک
او بفتد و نیز مے باید کہ مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او مرادے نداشتہ باشی
تا بمنتہاے مقصد برسے بالجملہ مدار این طریق بر ارتباط جانبین ست دل ہر کدام
کہ صورت کرہے گرفت در فیض بستہ شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینہ
و آفتاب است ہمچنانکہ آئینہ عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد و باطن تو عند
الارتباط حرارت آگاہی حق کسب میکند و حجب نقوش و صور در سوختن مے ماند
و از راہ بر زخیتش چشم سر توجہ علو او رامے یابد آتش محبت شعلہ میزند و خرمن
ہستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل بنیہ و آئینہ
آفتاب نماست این طریقہ بحقیقت طریقہ حضرت صدیق اکبر ست چہ ایشانرا
کمال نسبت حبی بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بود و فیض ہمان راہ میگرفتند
چنانچہ نزد اہل تحقیق مقرر ست و صاحب رشحات از خواجہ ناصر الدین عبید اللہ احرار
قدس اللہ سرہ این معنی را بتفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند کہ طریقہ
خواجگان قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم کہ بصدیق اکبر منسوبست از حیثیت این
نسبت حبی ست چہ طریقہ ایشان بحقیقت نگاہداشت این نسبت حبی ست
والسلام علی من اتبع الہدیٰ

باب ۱۱ در بیان کریمہ والشمس وضحٰہا والقمر اذا تلٰیہا

بتقریب سر قسم بشمس و قمر و امثالہما بر نگاشتہ اند کہ اکابر بتحقیق تعظیم مظاہر و
مخلوق را از ادب مقام معرفت دانستہ اند چہ انہا مجالے جمال مطلق اند و
مظہر تہ انسان مر مطلق را نہ بآن معنی ست کہ ایشان عین مطلق اند تعالی اللہ
عن ذلک علوا کبیرا بل بآن معنی ست کہ صفات و افعال مطلق از پردہ انہا
بحکم لون الماء لون انائہ و ہم برنگ انہا ظہور کردہ و ارباب مشاہدہ را در ین
اجتماع و کثرت بصیرت کاملہ خبر بر نور ذات نمے افتد نہ باین معنی کہ ذات و را در

Marfat.com

ایشان می آید بل ہستی او را بر لغت ذوق و محبت و استہلاک و اضمحلال می یابند
مثلاً آئینہ فرض کنیم کہ از غایت صفا بے آنکہ صورتی بر و او فتد ہستی او را نمیتوان
یافت اگر یکے عاشق آئینہ باشد و بر پردہ صورت چشم بصیرتش شعاع آئینہ را
دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق ہستی او شود تواند گفت کہ خود ذات
آئینہ نمے یابم خصوصاً کہ باین سر مطلع شود کہ صورت ظاہرہ بر روے آئینہ
در میان موجود نیست بل نمودیست بی بود موجود ہمان آئینہ است و بس ۱۲
در تحقیق کریمہ والنہار اذا جلیہا نوشتہ اند مخفی نماند کہ روزیکہ آفتاب را ظاہر
گرداند لیالی ایام بیض ست بخلاف روزہاے دیگر کہ آفتاب آن روزہا را ظاہر
میگرداند این چون از اثر بموثر ست و آن از موثر با اثر آن طریقہ علماست و این
طریقہ عرفا و تعظیم لیل وقتیکہ بپوشاند نور آفتاب را بجہت آنست کہ محل
فراغ عابدان و آرامگاہ ذاکران و خلوتخانہ محبان ست مخفی نماند کہ پوشانیدن
شب نور آفتاب را عبارت از انست کہ نور آفتاب در ہنوقت منصبغ برنگ عدم
شدہ چہ سایہ نور نیست کہ برنگ ظلمت برآمدہ و ظلمت اثر اختفاے بعضے اشیا
ظاہرہ فے الیوم این مقال سخت نیکوست در ظہور عالم کہ واجب تعالیٰ و تقدس
ہمچنان در مقر بطون ست لیکن احکام و آثار او کہ اسمار و صفات او یند ظہور
نمودہ اند و ہمچنین ممکن در رنگناے عدم ممکن نشستہ لیکن حکم و اثر او برآمدہ باحکام
و آثار واجب امتزاج گرفتہ و حجاب مقصود شدہ ازین بیان بدریاب کہ واللیل
اذا یغشہا را بلیالی ایام بیض از وجہ دیگر نیز میتوان حمل کرد چہ در ان اوقات
آئینہ ماہ مقابل آفتاب ست و آفتاب در رو بتمام ظاہر لیکن چون ظہوری ست
منصبغ برنگ آئینہ از نظر عامہ مخفی شدہ ۱۳ در تفسیر کریمہ قد خاب من دسہا
تحریر نمودہ اند کم کردن نفس عبارت از کم کردن روحیست کہ بعد از تسویہ و تعدیل

Marfat.com

ارکان او در وی نفخ کردہ شد و از اثر آن نفخ کانہ ہی شدہ و لہذا بسیاری از علما
جز نفس و ہیکل محسوس اُمر دیگر اثبات نمیکنند و حالا عامۂ آدمیان درین منزل اند
و گم کردن روح گم کردن خواص روحانیہ است و در مرتبہ انعام زندگانی کردن
اولئک کالانعام بلہم اضل یعنی خیبہ و ناامیدی مخصوص کفار باشد انہ لا ییاس
من روح اللہ الا القوم الکافرون چہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسولؐ در آنوقت
از قید نفس تمام جست و بصفت خاصۂ روحانیہ مشرف شد بل بخلقی از اخلاق
الٰہیہ متحقق گشت و لہذا در کتب حنفیہ مذکور ست کہ الایمان غیر مخلوق یعنی ایمان
گروہ مومنان شادی کنید + ہمچو سرو و سوسن آزادی کنید + بسیاری از محققین
مشائخ برینند کہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسولؐ ایمان تحقیقی بعد ازان ہرگز زد
ایمان او نمے شود ہر کہ بعد از ایمان مردود شدہ مجرد تقلید داشتہ و آنکہ شافعیہ
انا مومن انشاء اللہ میگویند بعضے بر ہمین معنے حمل کردہ اند یعنے انا مومن تحقیقی
انشاء اللہ تعالیٰ ۱۲ و بیان معنے سورۂ اخلاص فرمودہ اند این سورہ را
سورۂ اخلاص ازان گویند کہ از استماع آن اعتقاد بندہ با فریدگار از غبار شرک
جلی و خفی خالص میگردد و نے الجملہ اخلاص در عمل او دست میدہد ما اخلاص
اعتقاد از شرک خفی آنست کہ در الوہیت اعتقاد بذاتے بندد کہ در عرصۂ امکان
ہیچ گونہ مثلے او را نباشد و الا آن معتقد او ممکن خواہد بود از انست کہ اکابر فرمودہ اند
کہ التوحید افراد القدم عن الحدث و ہم ازینجاست کہ ابو علے وقاق رحمۃ اللہ در
توحید حالے فرمودہ کہ التوحید غریم لا یقضنے دینہ چہ اضمحلال رسوم آثار بشریت
بالکلیہ گاہے گاہے دست میدہد و آنہم کالبرق الخاطف میگذرد بلکہ ازین سورہ
صاحب دولتے را کہ صفاے قلبے باشد توحید در پردۂ اعتقاد بدست مے آید
کہ حال او ہیچ مخلوقے را میسر نیست سخن باب مدینۃ العلم ست کرم اللہ تعالیٰ وجہہ

Marfat.com

که الاخلاص نفی الصفات شک نیست که توحید درین درجه تعلق باحدیت ذات
دارد و تجلی در مقام احدیت قطعاً نمیباشد اگرچه نعت احدیت باشد فهم من فهم
۱۵ در تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق آن صبح باشد
و شر صبح عبارت از شری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی میدهد و
سر در اینکه در صبح شر را صریحاً اضافه نکرد چنانچه در غاسق که شب ست تصریح
اضافه نمود بعظم شان صبح ست که آوان ظهور انوار ست این معنی مثل آنست که
بعض فلق را عبارت از خلق داشته اند مراد اعوذ برب الخلق من شر الخلق دانسته اند
در آوردن شر بعبارت ما خلق اشارتست بآنکه شر او بخلق حق ست لیکن تصریح نشده
بلکه ظاهراً مضاف بمخلوق شده تا راه بنده بین الجبر والقدر باشد قدر ظاهر
و جبر باطن و من شر غاسق اضافت شر بشب تواند بود بجهت مناسبتی باشد که
میان شب و شر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمی بظهور می آید یعنی
چون شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شر پیش اهل تحقیق بجهة انعدام
امر یست نه بجهت وجود امری وجود خیر محض ست و ایضاً اشارت تواند بود تا آنکه
ادباً فرموده اند ادب آنست که ذمائم را بظاهر نسبت ندهند بل بمظاهر مرتبط دارند
واز سیاه کلیمی او بشمرند چنانچه در معاصی بنده از استعداد و کسب خود دانسته
ربنا ظلمنا بگوید نه آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من مظهری بیش نیستم هر چه در منست
از جای دیگرست تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از صبح و
شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
چه در اصل لغت غاسق ممتلی و سیر را میگویند خلق اینچنین ست که پرست از قیوم
خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعدم رود و ایضا
غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل ست که الاعراض لا یبقی زمانین و پناه گرفتن

Marfat.com

از شر خلق آنست که در خلوتخانهٔ شهر ننماید و حجاب مقصود نگردد و ب۱۶ در تحقیق الدنیے
یوسوس فی صدور الناس نگارش نموده اند که وسوسهٔ شیطان از جانب جن و
انسے انداز د در دلهای آدمیان تواند بود بجهت دید قدرت و فعل ایشان باشد
این وسوسه سه قسم ست یکے مجرد خواطر و خیالات ست و این نسبت بکسے ست
که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد با آنکه خالق افعال عباد حق ست سبحانه لیکن بظاهر
عقل و حس مشاهده میکند که افعال عباد مربوط باختیار ایشان ست دوم آنکه
خالق افعال عباد عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت بهمه آدمیان و جنیان
میگویند و بدتر ازین ست عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را باقدار حق
میگویند یعنے حق تعالے او را همچنین آفریده که هر چه خواهد میکند و عامه در معاملات
ازین هم ذهول دارند سوم آنکه بنده را بالوهیت اخذ کند چنانکه فرعون و شداد
را کردند دفع وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا اندانند و فعل و صفت خلق
را سایهٔ فعل و صفت حق بدانند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مربوب
اعتقاد نمایند از نیجاست انچه شیخ اوحدے فرموده ؎ تا جنبش دست هست
مادام + سایه متحرک ست ناکام + پس استعاذه برب الناس مناسب انیست ازین
معنے وسوسه دوم نیز مرتفع میشود لیکن استعاذه بملک الناس لائق تا آنست
که عجز ایشان ظاهر شود بدانکه شبیه بوسوسهٔ دوم ست آنکه ظهور قدرت را
در وجود تام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاهر و مظهر فرقے نماند علاج
پناه بردن بملک الناس ست که مرتبه جمع ست تا ظاهر شود که مدار بشیت ازلیه
انست انک لا تهدے من احببت ولکن الله یهدے من یشاء چون سید و
ولد آدم را این حال ست دیگر را چه رسد و ایضاً ظاهر شود که هر چند فعل و
قدرت در مظهر اوست خلق و تاثیر در مظهر او نیست عالم در هر آن لابد م میرود و

Marfat.com

مثل آن بظہور مے آید و خلق و تاثیر بتمام از مرتبہ الوہیت ست باین سخن وسوسۂ
سوم نیز مرتفع شود بلکہ بہمان تفرقہ ظاہر و مظہر دفع شدہ بود کہ صورت فرعون
و شداد را بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن استعاذہ بآلہ الناس
در دفع او مناسب ست ب ا ایضاً در تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند وسوسۂ
خناس از سہ قسم بیرون نیست یا بمعصیۃ مے اندازد یا دل بندہ را در تصرف خود
آوردہ مملکت خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتے شود یا بکفرے اندازد
نعوذ باللہ من شرہ از قسم اول التجا برب بردن مناسب ست چہ معصیت واسطۂ
موت مے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاۃ در دوزخ
مے میرند نہ کفار صفت ایشان لا یموت فیہا و لا یحیی ست در ربوبیت واسطہ وجود
و حیات و در قسم دوم ست کہ مملکہ و مسخر بہ شیطان ست التجا بملک بردن مناسب ست
و در قسم سوم التجا بالہ بردن سزاوار ۱۸ در تحقیق حدیث کان اللہ ولم یکن معہ
شئ رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوۃ نبوت علی صاحبہا من الصلوۃ افضلہا
بظہور رسیدہ اشارہ بمرتبہ اطلاق ست و تقدم آن بر سائر مراتب تقدمیست
ذاتی و الان کما کان کہ باقتباس از انوار آن مشکوۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریان
یافتہ عبارتست از انکہ او ہمچنان بر صرافت اطلاق خود ست ظہور مقیدات
جلوہ اطلاق را بر نینداختہ دران حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن در یک نقطہ
جمع ست جمیع ذرات عالم در و آن متعاقب موہوم الاتصال بنفس رحمت و
قہر مے آیند و میروند و میان ہر دو آن دریاے لامنتہاے اطلاق مہیاست
و از کوتاہی ظہور مقیدات نسبت باین ہمہ اطلاق بے انتہا نزدیک است
کہ نظر عارف کل شئ ہالک الا وجہہ را مستمر بیند و آنکہ میگویند حفظ ما بین النفسین
نیز عارف را لابد ست انیست کہ خود را بفنا و نیستی بردہد کہ آن نفسین این دو

Marfat.com

نفس رحمانیت ولہذا گفتہ اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین
بہتر ست والّا عارف را چہ احتیاج ست بحفظ بین النفسین کہ او از وے منفک
نیست چہ در اصلاح وچہ در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از انکہ اشیا
نمود لیست بے بود بوی از وجود خارجی بمشام او نرسیدہ و ہمچنان در علم آمیدہ
یا گوئیم واللہ تعالیٰ اعلم کان اللہ بعد از ظہور وقتی بودہ باشد کہ لی مع اللہ
وقت مبین آنست والاّن کما کان ہمچنان یا آنکہ الان کما کان باین معنے
صحیح ست واگرچہ کان اللہ بمعنے اول باشد یعنے در نظر شہود من ہمچنان بود
ب ۱۹ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلہ محبتی فانا دیتہ فرمودند کہ حق سبحانہ
بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہر گاہ محبت ذاتی بمرتبہ افنا و اماتت برسد
محبت بذوق یافت و تجلی ذات فائز گردد اینجا دیت ہمین ذوق یافت ست
کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از
ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصود ست و باین تقریب فرمودند کہ مدار
طریقہ باین سہ چیز ست رسوخ بر عقاید اہل سنت و جماعت و دوام آگاہی و دوام
عبادت ب ۲۰ در تحقیق معنے حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی ان ذکرنی
فی نفسہ ذکرتہ فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہ یعنی فی
ملاء الملائکہ فرمودند بخدائے عزوجل نیکو گمان باید بود و بنفس خود بد گمان و
خلاف مشائخ را اختلاف ست در آنکہ غالب حال بندۂ مومن رجا باید
یا خوف بعضے گفتہ اند در پیرے رجا و در جوانی خوف و تحقیق آنست کہ ہمیشہ
باید کہ رجا غالب باشد و خیریت ملاء در صورتے کہ ذکر بندہ مر حق را در ملاء
آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک افضل
باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آنسرور صلے اللہ علیہ وسلم

Marfat.com

که در ملاء اعلی است ذکر حق سبحانه بنده را در ان ملا ر باشد یا خیریت ملا ر باعتبار
آن باشد که جماعتی از فرشتگان اند که آن را میمین گویند و آنها افضل اند
از رسل بشر ذکر بنده در ان ملا ر باشد ب۲۱ حقیقت مراقبه انتظارست وصف
انتظار در طلب مقصود ست در حالتی که طالب از حول و قوت خود برون
آمده باشد و شتاق لقای مقصود و مستغرق بحر هوای او باشد جل ذکره
و یدحول و قوه غیر کوشش ست و انتظار آستانه کشش این قسم مراقبه جز منتهی
و قریب الانتها را دست نمید هد و لهذا ابو الجناب نجم الکبری قدس الله سره
در بیان ده اصل که موت بالاراده را بران داشته این مراقبه را اصل نهم ساخته
لیکن مبتدی عاشق را تقلید منتهی باید کرد و خود را از حول و قوت خود بر آورده
انتظار محض باید بود اما سائر مراقبات که مطلوب را مقید بینند بشکل و مثال و علم
و خیال کرده در عرصه تعقل آرند فرد و انیست و معلول ؎ هر چه پیش تو میش
ازان ره نیست + غایت فهم تست الله نیست + ب۲۲ نگارش نموده اند نماز را
حقیقت ست و صوری ظهور حقیقت او موقوف ست بمشرف شدن به موت
اختیاری و طلوع این شرف از راه سلوک متنی برده اصل مشهورست و طالب
صلوة حقیقی اکثر مستعد نزد دل جذب الهی باشد و قابلیت تقدم جذبه بر سلوک
داشته باشد وظیفه او آنکه بعد از طهارت باطن بتوبه نصوح و خالی کردن دل
از آرزوهای نفسانی که مضر راهروانست توجه بحضرت حق سبحانه نماید توجهی
مجمل هیولانی الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلمه الهی و وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا را شعار باطن خود سازد و یمکن که
غیبی در رسد و او را از دو بستاند و منی و ما انا من المشرکین پی آورد و جلوه گر شود
تعاقش قوت گیرد حقیقت مراقبه که انتظار حصول مقصود ست بظهور آید و طهارتش

Marfat.com

راصفاے دیگر پیدا شود پرتو تجلے ذاتی بزبان حال با او بے علتے و بے نیازے
مطلب را در میان نهد معنے توکل را که برون آمدن از رؤیت اسبابست دریابد
اگر لطف حق مدد نماید بیند که توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
الله اکبر من ان یتوجه الیه غیره روے نماید این زمان توجه دیگر پیشش آید و ما
انا من المشرکین را بزبان دیگر بخواند حواس و قوایش بتمام از عمل معزول شوند
بصفت عزلت متحقق شود بوراثت قبول خطاب فتهجد به نافلة لک پیدا کند و از
عهده أمر واذکر ربک اذا نسیت برآید تنزیه حق کند و سبحانک اللهم وبحمدک گفتن
گیرد قدم در مقام توحید و اتحاد بنهد ازینجا بان ترقے کند که کل کائنات را مضمحل و
ناچیز یابد کلمه لا اله غیرک سر از نقاب تواری برآرد اینجا خلاصه قناعت در مقام نیستیش
بیفگند باز تواند بود که اذکر ربک اذا نسیت لباس دیگر پوشیده کار فرمای او شود
خود را بعد قرار داد بمشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتایج
تکالیف برو روشن سازند تعوذ نموده بے تکلیف شروع بقرأت نماز کند فتح
دیگرش روی دهد بصراط مستقیم مهتد شود بسعادت رضی الله عنهم و رضوا عنه
برسد چون درین مقام متمکن شود معنے هم فی صلواتهم دائمون وصف حال او
شود اینست صلوٰة حقیقے اگر کنه ذات برو تجلے کند خواه درین منزل خواه پیش
ازین منزل فناے حقیقے باطنش از مجموع امور سرد شود درد نایافت گریبان
گیر جانش شود و معنے اشتهے عدما لا عود له دل نشینش گردد ؎ جانا بقمار خانه
رندی چندند + با مردم کم عیار کم پیوندند + رندی چندند کس نداند چندند + بر نسیه و
نقد هر دو عالم خندند + تواند بود که فقرش به نهایت رسد و مظهر اسم الغنی شود و هنوز
دردمند باشد این دردست که مقصود آفرینش عبادت روحیه همین دردست
۲۳ بعد از تحقیق مقامات دهگانه سلوک نگارش نموده اند هر که در مقام معصیت

است یا رغبتی به دنیا دارد یا سبب بین ست یا اکتفا بمالا بد معاش ندارد یا مخالط
خلق ست یا اوقاتش بذکر حق سبحانہ معمور نیست یا از خدا غیر خدا عزوجل میخواهد
یا در مقام مجاهده با نفس نیست یا نظرے بخود و احوال خود و مداری بحول و قوة
دارد و یا تسلیم احکام ازلیه نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفی نماند که
بعضے از اهل نهایت که از خود و بایست خود برآمده اند در اکتفا و عدم اختلاط و مجاهده
بحسب بعضے از نسبات خفائیه ثابت نمانده اند لکل وجهة هو مولیها اکابر خانوادهٔ
نقشبندیه می فرمایند قدس الله تعالیٰ ارواحهم که هر گرا در راین راه دامنگیر
شود بعد از توبه بنصوح و بقدر طاقت رعایت زهد و توکل و قناعت و عزلت
و صبر و توحید و توجه سائر مقامات کرده اوقات مصروف ذکر الٰهی گرداند
رعایت مذکور را سفر و وطن میگویند غایة الأمر اهتمام بذکر و توجه دارند
و توجه مذکور را باز گشت میگویند میفرمایند که طریق ذکر بجذبه میکشد و بعد
جذبه جمیع مقامات بسهولت و استقامت بدست می آید و حقیقت توجه
مذکور و مراقبه مذکوره که وجهے از وجوه یادداشت است و صفت رضا بعد
از تقویت نسبت جذبه و کمال آن بآسانی روے می نماید ۲۴ در آخر
شرح رباعیات خود که از مصنفات دقیقهٔ شریفهٔ ایشان ست و منسلک
بسلسلة الاحرار نگارش فرموده اند ۵ این سکه که من زدم بنام فقر است
وین روشنی از نور تمام فقر است + برخیز ره خواجهٔ احرار بگیر + کان راه
ز سر حدِ مقامِ فقر است + اقرب و اعلیٰ طرق مشایخ قدس الله تعالیٰ
اسرارهم طریقهٔ علیهٔ احراریهٔ نقشبندیه است اول در آمد ایشان دراد راک
بسیط است که غلبهٔ محبت حقیه بر خلقیه است و محل تجلی انوار ذات ست
و ظهور وجه خاص است مقدمه این معنے را که مغلوبةً ادراک مرکب و ظهور

Marfat.com

تاثیر صبح سعادت وصول ست حضور و آگاہی مے گویند و ہر گاہ در غلبات
کشش و انجذاب اورکات بتمام از میان رخت بر بندند بل نعت آگاہی
نیز شعورے نماند تعبیر بفنا و فنائے فنا مے کنند تو اتر این نسبت را وجود
عدم مے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم مے شمرند ع وصل
اعدام اگر توانے کرد + کار مردان مردانی کرد + ازین جاست کہ در ینوقت
مے گویند وجود عدم منجر بوجود فنا شد ہمانا کہ از فنا فنائے صفات بشریت
مے خواہند و ہر گاہ حق سبحانہ بمحض عنایت نورے بخشید کہ در پرتو آن
نور دیدند کہ حضور بہ آن حضرت پرتوے ست از وصف حضور ذاتی آنحضرت
بخودش بہ فنائے حقیقی مشرف شدند از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چہ
بایشان منسوب بود تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقاء باللہ است
این وجود را وجود فنائے گویند و مے گویند وجود فنا بوجود بشریت ہرگز
عود نمے کند یعنے عادۃ اللہ برین جارے ست کہ فنائی بہ او صافش رو
نمے شود حوالۂ تکمیل ناقصان درین منزل ست این کشف را کشف عایہ
مے گویند تعبیر بہ تجلی ذاتی و شہود ذاتی و یاد داشت میکنند و حقیقت
ان تعبد اللہ کانک تراہ را درین موطن میدانند و رؤیۃ اخروی را نیز
درین منزل اثبات مے کنند و فرق میان احسان و رؤیۃ ہمچون فرق
میان مشاہدہ صاحب جمالی در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب
مے دانند و مے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتی صفۃ بصیر تست اما چون
حق سبحانہ خبر داد کہ پیہ پارۂ چشم را مدخلے خواہد بود آمنّا و صدّقنا اگر
می گفت مشائے شما را مدخل خواہم داد آن زمان نیز ایمان مے آوردیم و شہود
ما نظرت شیئاً الا و رایت اللہ فیہ او قبلہ آو معہ را پیش از اطلاع بر اصول

Marfat.com

این طائفہ و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمے نہند و اسم معاینہ
بران اطلاق نمی کنند چنانچہ بعضے گروہ اند ہمگی اہتمام ایشان در کشف غلبہ
و غلبات آن ست و در غلبات آن نسبت کثرہ صفاتیہ نیز از نظر ایشان
محو می شود از صفت و فعل جز ذات ہیچ نمی بینند در عرصہ وجود جز یگذات
بحت در نظر بصیرتشان نمی ماند این ست نہایت مقام انبیا و اولیا ان الی
ربک المنتہے ولیس وراء العباد ان قریۃ ۲۵ رقم فرمودہ اند کہ عین الیقین
در ذات حق سبحانہ عبارت از علم حضوری ست بذات حق در پردۂ اسما و
صفات و حق الیقین علم با آنکہ این علم علم حضوری ست و عالم عین معلوم
ست بتجلے صوری پیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
نیست چہ حاضر مدرکہ صورتی بیش نیست با علم آنکہ وی صورت حقیست
سبحانہ و ہمچنین تجلے معنوی نیز داخل نیست چہ حاضر مدرکہ صور علمیہ بیش
نیست با علم آن کہ معلوم حق ست سبحانہ اما بعد از رسیدن بکمال توحید
ہمہ عین الیقین ست بل حق الیقین ست بلکہ دران موطن جز تجلے ذاتے
تجلے نیست چہ بحقیقت جز احدیت مجردہ نیست اے موحد کامل صاحب
ذوق این معنی این رموز کہ بیان کردیم آگاہ شدہ باشی توجہ فرق میان
تجلے معنوے و تجلے ذاتے با آنکہ تجلے ذاتے نیز در پردۂ اسما و صفات ست
بالجملہ ہر چہ حاضر مدرکہ ہست تجلے منسوب بآنست فافہم و نیز از بعض مقدمات
سابق معلوم کردہ باشی کہ ہر گاہ سالک شروع در شہود ذاتی بکند و دران کمال
پیدا کند از تجلیات صوریہ و معنویہ فراغی خواہد داشت خلاصہ و مقصود ہمہ
تجلیات صوریہ او را حاصل ست ہر گاہ صاحب صور حسیہ و علمیہ حاضر او باشد
از حضور صور فقط فراغی خواہد داشت اگر گفتہ شود کہ از تغیر یگہ تجلے معنوی را

Marfat.com

کردی لازم مے آید کہ ارباب عقاید ہر گاہ یقینے باعتقادیات خود داشتہ باشند
صاحب تجلّے معنوی باشند و حال آنکہ از خواص تجلّے معنوی افنای سالک ست
چنانچہ مقرر ارباب آنست میگوئیم فرق میان تجلّے اعتقادی و تجلّے معنوی آنست
کہ در تجلّے اعتقادی مذکور یقین ست باآنکہ این صورت معتقدہ صورت حقست
و در تجلّے معنوی یقین ست باآنکہ این ذی صورت حق ست باتقرر صورت علمیہ
در مدرکہ بالجملہ در تجلّے معنوی باطن در پردۂ علم گرفتار معلوم ست بتفاصیل قطعًا
کاری ندارد و تجلّے اعتقادی در صورت علمیہ و تیون مندرجہ دران و بنسبت
صورت مادی صورت متفرق و پریشان ست ۲۶ فرموده اند توکل خ آنست
کہ ترک اسباب کنند و بنشینند چہ این سوی ادبست بلکہ اقامت بسبب
مشروع مثل کتابت وغیرہ میباید کرد و نظر بر سبب بر ندوخت زیرا کہ سبب مثل
دروازہ است کہ حق سبحانہ برای وصول مسبب ساختہ است و رین میان کس
دروازہ را بند و کہ از بالا خواہد برتافتن بے ادبی کردہ باشد چہ دروازہ
بنا کردۂ اوست و دلیل است بر آنکہ او کشادہ نباید بست بعد ازان او داند
خواہ از راہ دروازہ فرستد یا از بالا برتابد ۲۷ فرموده اند تا حضور ذاتی کہ
حضور صاف عبارت ازانست سالک را حاصل نشود از تقید توحید جسمانی
خلاصی نیابد چہ توحید صوری در مراتب اجسام می باشد چنانچہ وجود جسمانی
خود را و غیر را وجود حق میداند و در نیوقت تمیز و تفرقہ باقی است روح بفنا
و اضمحلال نرسیدہ است زیرا کہ بروح است تمیز ہر چیز این موحد توحیدے
کہ مقرر علمای دین و صوفیۂ محققین ست رضوان اللہ علیہم اجمعین رسیدہ
و آن عبارتست از مدلول کریمہ واللہ من ورائہم محیط کہ تنزیہ صرف منزہ از صفت
تنزیہ است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را بفنا و اضمحلال نرساند حجاب

از چہرۂ مقصود بر نیفتد اگرچہ آن حال لمحہ باشد و این ہمان قدر کہ در تقدیر
است روی رفتہ می نماید غلے تفاوتہ الاستعدادات پس ہمیشہ منتظر باید بود
کہ حق سبحانہ بوجود موہوب صفاتیکہ مقربان خود را مخصوص گردانیدہ مشرف
سازد و درین کسب را اصلا مدخل نیست بمحض موہبت اوست سبحانہ ۲۸
روزی بعض علما دران معرفت شرح رباعیات ایشان کہ صور علمیہ عکس
اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
آن صور علمیہ است کہ بر آئینۂ ذات افتادہ تردد می نمودہ اند کہ اگر عکس صور
علمیہ بر ظاہر وجود افتد نہایت ذات حق و محلیتہ وجود مطلق تعالی شانہ لازم می آید
در موقت حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ الاقدس بسر وقت ایشان رسیدہ
پرسیدہ اند کہ چہ مذاکرہ میرفت شبہۂ خود را معروض داشتہ اند فرمودہ اند
نی نہایتی حق سبحانہ نہ بآن معنی ست کہ در اجسام ست باعتبار طول و عرض بل
بآن معنی ست کہ بی تعین و تمیز مست دیگر محل آن صور ذات نیست کہ محلیتہ لازم
آید بلکہ محل آن وہم ست چنانچہ صورت متنقش در آئینہ نہ درون اوست و نہ
برون او وہم حکم میکند کہ بر روی آئینہ است محل او خیال است کہ آنرا متصل
متصل گویند و آئینہ ہمچنان برصرافت و بیرنگی خود ست ۲۹ ہمدرین محل
فرمودہ اند کہ توحید حاصل سے باید کرد و توحید محققان متکلمین لا موثر فی الوجود
الا اللہ است یعنی تمام قدرت خود را بحق داون و خود را ازان خالی ساختن
اگرچہ بعضے از متاخرین علما قدرت موثرہ را بہ بندہ ہم فی الجملہ اثبات میکنند
و توحید ایشان لا معبود الا اللہ است اما مذہب صحیح ہمان است لا موثر فی
الوجود الا اللہ و صوفیہ چنانچہ فعل و قدرت را منسوب بحق میدانند باقی
صفات سبعہ از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

Marfat.com

نسبت روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار ست اگر سالک از حقائق
نصیب وافر داشته بهتر والّا اصل کار بر شریعت بودن ست توحید سالم انست
که به تعین خود که انا بر سر او می افتد اضافت کنی و از استعداد او شماری و
کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشی
درین بیان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابو علی فارمدی قدس سره فرموده میتواند
که سالک متخلق شود بجمیع اسماء و صفات الٰهی و هنوز واصل نباشد بآن سخن
مشهور تناقض دارد که تخلق باخلاق الٰهی بعد از وصول حاصل می شود
فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود واقع شده پس میتواند که بعضے
را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول
بمقام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسے اصطلاح سازد و تخلق قبل از
وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب ست ۳۱ روزی بنظر
مبارک ایشان آن معرفت درآمده که حضرت مخدومی جامی قدس الله سره
السّامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور بی آن که از
حس غائب شوند بعضے از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود آنرا مکاشفه
خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبارتست از تفرد روح بمطالعه
مغیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت
مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق آنست که در بعضی مکاشفات
که خیال را دران مدخلی نیست نیز خطای میشود اما علوم یقینے که بر مدرکه ملهم
میشود خطا را آنجا دخلی نیست درین محل در رویشے معروض داشت که در بعض
علوم یقین که بطریق الهام معلوم میگردد نیز خطا یافته می شود سبب
آن چه باشد فرمودند سببش آنست که بعضے از مقدمات مسلمهٔ خود که پیش

Marfat.com

صاحب این دید منعت یقینے مقرر ست آنرا بان علوم ضم کردہ است خطا ازان
راہ آمدہ والا خطا را در صرف علوم ملہمہ چہ گنجاے علماے علوم عقلیہ کہ
مراعات قوانین منطقیہ مے نمایند گاہ خطا در فکر شان راہ مے یابد سرش
ہمانست کہ مقدمات مقررۂ خود را یقینے خیال کردہ دران دخل دادہ اند والا
منطق علمی ست کہ رعایت او ذہن را از خطا در فکر نگاہ میدارد اگر استعمال
صرف منطق مے بود بے ضم مقدمات خود ہرگز خطا نمے خورد و انگاہ فرمودند
کہ بمتوجہان الی اللہ کشف ہیچ در کار نیست کہ کشف دو نوعست دنیوی آن
خود اصلا بکار ی نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت مبین شدہ است
برای عمل کافی است و ہیچ کشفے بآن برابر نہ ۳۲ میفرمودہ اند مشائخ را باعث
بر تربیت و ارشاد خلق یکے از سہ چیز است و میشود الہام حق سبحانہ یا حکم و امر پیر
یا شفقت بر خلق اللہ یعنے چون خلق را بر ضلالت می بینند و ضلالت را
موجب عذاب و ضرر آنہا میدانند از غایت ترحم و دفع عذاب ایشان میخواہند
پس مقتضاے شفقت آنست کہ ترویج شریعت را لازم گرفتہ خلق را بوعظ
و نصیحت بحفظ آداب و اقامت شرائع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقہ و حدیث
و عمل کردن بموجب آن اما آنکہ اینہا را واصل سازند در شفقت شرط
نیست امر زائدی ست در شفقت و باین تقریب فرمودہ اند کہ حاصل این
طریقہ تربیت انجذاب ایمانی ست کہ دعوت تمامت انبیا و رسل بدان
واقع ست ۳۳ میفرمودہ اند کہ نہایت قرب بندہ و اتصال او بنسبت
بذات حق سبحانہ زیادہ بران نیست کہ دوام آگاہی و آرام کہ بہ فنا کشدہ
حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
مشرف بمرتبۂ ولایت شد و کمالاتی کہ در حصول مقامات و تجلیات اسما و

Marfat.com

صفات سالکان طرق دیگر را بہ تفصیل حاصل میشود دیگر ست این حصول نسبت
قرب واتصال کہ بذات حق سبحانہ حاصل میشود بمرتبۂ ولایت خاصہ میرساند
اول درآمد طلاب این طریقہ در سر حد فناست ومعنی اندراج نہایت در بدایۃ
کہ کبرای سلسلۂ ما اشارہ بدان کردہ اند اینجاست ۳۴ تقرب ترقی بعد الموت
فرمودہ اند کہ حضرت شیخ ابن عربی رضی اللہ عنہ گفتہ اند اگر کسے بہ نیت صحیح
واعتقاد درست در راہ حق سبحانہ درآید وآداب شریعت غرا کما حقہ بجا آورد
واورا اذواق ومواجید این طائفہ در حین حیات نصیبے نباشد البتہ بعد
از موت احوال واذواق این طائفہ اش بدہند حضرت خواجہ روح اللہ روحہ
بعد ازین نقل تامّلی کردہ فرمودہ اند بلکہ این چنین کس را ہمدرین عالم وقت
اختضار باین دولت مشرف سازند بعد ازان بہ زبان مبارک آوردہ اند
کہ اعتقاد درست ورعایت احکام شریعت واخلاص ودوام توجہ بہ جناب
حق سبحانہ بزرگترین دولتی ست ہیچ ذوق ووجدان برابر این نعمت عظیم
نیست ع این داشتہ باش گود گر ہیچ مباش + ۳۵ فرمودہ اند طریقۂ
انجذاب ومحبت الٰہیہ موصل ست واورا روی جز بسوی ذات حق سبحانہ
نیست بخلاف طرق دیگر کہ روی بجانب انوار نیز دارند لاجرم بعضے ہمان
انوار باز میمانند واین انجذاب ومحبت در جمیع افراد انسانی ست امّا پوشیدہ
اہل این سلسلۂ علیۂ نقشبندیہ تربیت ہمان انجذاب میکنند ۳۶ فرمودہ اند
رویۃ بالبصر بعد از موت ست چہ رویت انکشاف تام ست وتا روح متعلق این
بدن ست انکشاف تام صورت نمی بندد چہ ہر چند بے تعلق گردد لا اقل علاقہ
حیات باقی خواہد بود اگر چہ بصر افت اصلی نماند تعلق خود باقی ست ۳۷
تقریب سماع فرمودہ اند آنہا ہی کہ از صوفیۂ صافیہ بسماع نغمہ قائل شدہ اند

Marfat.com

حکمت درین آن دیده اند که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و بر جای خود
میباشد لاجرم روح در ادراک معانی بیشتر میرسد محبوب آنها معنی ست نغمه را
مثل زیور آن میدانند والا نفس نغمه مبتلا نمیتند یکی از حاضران این بیت شیخ
سعدی را برخوانده ؎ گه آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حظ نفس است
این قوت روح + فرموده اند هر دو یکیست یعنی اگر رائی و مستمع از اهل نفس آمد
آن دیده و شنیده هر دو نفسانی ست و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی
ست و فرموده اند که در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور ست که از شرائط نغمه
یکی آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معروض داشت
که محبت حق سبحانه را چه علامتی ست فرمودند اتباع تام آن مخلص عرض کرد تو اند بود
که صاحب اتباع را مطلب بهشت باشد یا رستن از عذاب و دوزخ فرمودند ایچنین
کسے صاحب اتباع تام نمیست و او را از اهل الله نمیتوان شمرد این اتباع ظاهری
است و اتباع باطنی آنکه در باطنش جز حق سبحانه مطلبے نباشد ۳۸ روزی
فرموده طریق سلف مشائخ آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات
مشغول میشدند چون موانع قرب الٰهی که خواطر و هواجس ست تزکیه و در میشد
بقدر تزکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجاے میرسیدند که جز حق سبحانه نزد
بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از و میدیدند و صور و
اجسام عالم در رنگ سرابی مے نمودشان و مظاهر را مخلوق و معدوم میافتند
و توحید صوری بعضے را بعد از فرو آمدن حاصل می شد و بعضے را نه آنگاه
فرموده اند طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله اسرارها لیها همان طریق سلف
است لیکن در ابتدا به تحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنها که
از راه توحید صوری میروند خطر بسیار دارند و نیز فرموده میتوانند که شخصے بحضرت

Marfat.com

حق سبحانہ اقرب باشد یعنی استہلاک و اضمحلال داشتہ باشد و اکرم نبود چنانچہ یکے
تحصیل مقامات کردہ است و نتیجۂ مقامات را کہ استہلاک و اضمحلال است درین
عالم نیافتہ این اکرم ست نزد حق سبحانہ و کریمہ ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم ناطق برین
است ۳۹ فرمودہ اند کہ ولایت بفتح واو قرب بندہ را گویند کہ بحق سبحانہ دارد
و بالکسر آن معنی را کہ موجب قبول خلق میشود و اہل عالم بدان میگروند و این تکوینیات
تعلق دارد خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی ست شخصی از حاضران سوال
کردہ کہ برکاتی کہ بمستعدان میرسد از کدام قسم ست فرمودہ اند کہ اثر ولایت
بالفتح است و در اثنای آن بیان تقریب استفادہ طالبان فرمودند
کہ ہرگاہ آئینۂ طالب محاذی آئینۂ مرشد میشود ہر چہ در ان آئینہ است بقدر
مناسب پرتو می اندازد انگاہ فرمودہ اند کہ کسے باشد کہ ازان دو قسم ولایت
او را یکی حاصل باشد و دیگرے بود کہ از ہر دو نصیب وافر داشتہ باشد
یا شخص یکے ازان دو بیشتر بود و بدیگرے کمتر مشائخ نقشبندیہ رحمہم اللہ را
ہمیشہ ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بودہ است و فرمودند کہ اگر مقتدائی
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بیکے از مخلصان میگذارد و ولایت
بفتح را با خود بر دو نیز فرمودند گاہ بگاہ زلتی ولایت بکسر را از ولی باز می ستانند
چنانچہ ابن فارض رحمہ اللہ ازان پیر بقال می آرد و آن در کفحات مسطور
است ۴۰ روزی فرمودند کہ معاملۂ برزخ و حشر خوش معاملۂ دور رو دراز است
انگاہ سکوتے و تاملے کردہ فرمودند ہیچ سعادتی برابر این نیست کہ کسے
را انسے بحضرت حق سبحانہ حاصل شود بعد ازانکہ دوام انس حاصل شد ہیچ
انتظاری نمی باشد و فرمودند کہ سبحان اللہ آدمی مامور باخلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود ست با این ہمہ چندین

Marfat.com

تکالیف شرعیه بر و نهاده لیکن روزی بتقریب اعتراض بعض منکران به فقرا الله فرمودند اولیا از کبار محفوظ نمستند اگر از ایشان امرے ازین باب ناگاه ظاهر شود احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جهالت ست ملاحظه باید کرد که منزل ایشان که دائم با اکثر دارند کدام ست درین میان اگر احیاناً بحکم بشریت چیزی صادر شود ایشان را در ان معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشائخ کبار را در زمان حیات مردمان زندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری را رحمه الله اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت دنیا می بودند هیچکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند این که متبدعان به بعضے اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند سببش همان ست که این بزرگواران بنابر حکمتی بمنصب خلافت در دنیا بودند والا چندین تن از صحابه که بگاوها خود را کشیدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند هیچکس از آنها حرفے نمیگوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط دین و ایمان نیست بسیاری از مومنان باشند که جز خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان ایشان هیچ شبه نه

فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای حضرت خواجه ما قدس الله سره العالی

خواجه عبید الله سلمه الله نخستین فرزند دلبند حضرت خواجه ما اند وقت و روز و ماه و سال ولادت ایشان ازین ابیات شریفه والد ما جد ایشان هویدا گردد

اوکشته درین خرابه منزل + روزِ یکم از ربیع اول + بود آخرِ عصر کان یگانه + افتاد درین سیاه خانه + طبعم غزل نشاط میگفت + دیدم ناگه بهار بشگفت + تاریخ شناس تیز بین مرد + بشگفت بهار در خط آورد + وچون یکی از درویشان در واقعه دیده بود که در خانه ایشان پسرے حمیده سیرے خواهد شد باید که

Marfat.com

اورا مسمے بنام نامی خواجۂ احرار عبید اللہ قدس سرہ گردانند چنین کردہ اند چنانکہ
در ہمان مثنوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نمودہ اند آنجا کہ فرمودہ اند ؎
در خانہ کمترین غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام خجستہ ملک زاد + انشاء اللہ شفیع من باد
و درین منظومہ بتقریب اذان و اقامت بسمع این طفل کثیر السعادت ابیات
بدیعۂ دقیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بودہ بقلم آوردہ اند ما بہ بست دو بیت
ازان اینجا اکتفا نمایم ؎ برخیز ہلا موذن غیب + در گوش من آر بانگ
لاریب + این خستہ بسے نیازمند است + یک اشہدم از لبت بسند است +
گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ ہمان زمان بمیرم + یک شعلہ نوردہ بروزم
تا خانۂ ماسوی بسوزم + خود را بتو باز مے سپارم + مے میرم و شعلہ مے گذارم +
در خور نیم ازین سیہ روز + خود شعلۂ خویشتن برافروز + اے دوست بحق
دوستداری + خواہان توام بجان سپاری + ہجران بتو وصل جاودانی است
در پیش تو مرگ زندگانی ست + گر حے علے الصلوٰۃ گوئی + ہم خود بصلوٰۃ من
بپوئی + در زیر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من مردہ و دوست
در نمازم + سبحان اللہ بخود بنازم + افتادہ بصعقۂ تجلے + گویم و ہو الذے
یصلے + گردند دو کون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشانم + ہان اللہ گوی تا
بجوشم + اینک چو صدف تمام گوشم + در ہمزۂ اللہ ار شوم نیست + حاجت
بسماع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم
است + من یکدم سر و نام دارم + یک رشحہ حیات کام دارم + از رشحہ کفایت
است این کار + چون من بروم چہ کم چہ بسیار + چون در نگری غرض تمام است +
سر رشتہ رشحہ ہم بجام است + گر بحر رسد بہ تشنہ کامی + سیرابی اوست
ہم بجامی + نی نی غلطم مقام درویش + عالی ست ز حرف اندک و بیش +

Marfat.com

دریای ازل بسی شگرفست + سبحانک تبت این چه حرفست + در ایام طفولیت
این فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلهما که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید از
والد بزرگوار خود بنظرے رسیده بوده اند و نیز دران ایام حیات حضرت والد
ایشان طاب تربته حضرت ایشان مارا قدس الله سره امر بتوجه و دعا
در حق این دو نور دیده نموده بوده اند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین مطالعه
فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پیرزاده گرامی مرسل
داشته اند تصریح باین معنی نموده اند هذا هو سه مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسے
حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر من
غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبردار خواهی بود
و در حضور خود شما را طلبیدند و شما در حجور مرضعات بودید و بفقیر امر کردند
که بایشان توجه بکن بامر ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده بحدیکه ظاهرا
اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر
نتائج باشد انتهی کلامه الشریف چون این دو برادر والاگهر بحسن شفقت و
اهتمام خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل و صلاح
بهره ور گشتند این مخدوم زاده بزرگ باشارهٔ آنجناب شغل این طریقه علیه را
از شیخ الهداد دامت حیاته که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله
سبحانه گرفتند و ببرکت آن نظرات که سابقاً ذکر یافت و نیز یمن همت و
صحبت این دو عزیز از صفاے نسبت بزرگان خود با نصیب شدند بالجمله
فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره
در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان ما می بودند در عرائض به نیازمندے
تمام دریوزهٔ انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از عرائض ایشان

Marfat.com

این عریضۂ علیہ ست کہ از انجا بکمال عقیدت بل بوفور فضیلت ایشان راہ
توان برد وھو ھذہ عریضۃ محتویۃ علی سرایر الاخلاص ومکامن
الاختصاص من المملوک المفلوک احقر عبید اللہ عبید اللہ الی اسوۃ
اھل الصحو وقدوۃ ارباب السلوک شیخ الاسلام مصباح الظلام امام
الانام ومنبہ النیام الاجمل الاکمل البارع الاورع النحریر النیر المنیر
مشید ارکان الملۃ والمتطہر من المآثم والذلۃ والناطق بالحق والصواب
وللخلق کنف اللوذ والایاب قائمۃ الدین وقایۃ احکام المتین والمتمکن
علی مسند الافادۃ والمتصاعد من حضیض العادۃ الی افق السعادۃ
قلاوز رکبان الطریقہ وحارز عمران الحقیقۃ نور حدقۃ الاکوان ونور
حدیقۃ الاعیان فارس مضمار الخطاب وحارس اسرار الکتاب المتعین
علی وساوۃ وراثۃ المصطفوی والمتصف علی جادۃ خلافۃ النبوی
واقد نیران المحبۃ لقائہ ومنہل عطش المہجہ سقائہ حلال عقود الاشراقیہ
ودلال وفود الاشراقیہ لیس مکرمۃ من اللہ الا لہ فیہا حظ کامل ولا
موہبۃ الا نصیب کافل الصفوۃ شعشعۃ من نیر قلبہ الوافی والعطوفۃ
شعبۃ من دوحۃ کرمہ الوافی لہ التقدیم علی مشائخ الزمان والتفوق
علی مشاہیر الدوران تسخیر بملاحظۃ اطوارہ من طور الولایۃ و
یستطلع بمشاہدۃ اعمالہ علی اسرار اھل النہایۃ من استند بعروۃ
ارادۃ فہو الذی ارتقی علی مدارج الکمال ومن اعتصم بحبل اخلاصہ
فہو الذی استعد بنیل الامانی وفاز لحصول الکمال فہلموا یا ایہا
المترددین فی فیافی الطلب وتعالوا ایہا المتشمرین الی عبادان وصول
الرب واقرعوا باب دارہ التی یعلم بمنبع البرکات وعاکفوا علی حضرتہ

Marfat.com

التی تسمی بمعدن الخیرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات
وترصدوا من تصرفه نیل المکارم والسعادات هو الشیخ المکمل سیدنا
ومولانا ملاک الدین الفاروقی النسب المحمدی الحسب السرهندی
المولد القدسی المحتد بلاندلسی فی حقه غبطة وللسمنانی فی امره
عبرة طرد الطوسی عند ظهوره وفر الفارابی من بسطوة طلوعه ومقر
فضله الغزالی ومثبت تفوقه الرازی اللهم یسر آمالہ وضاعف کمالہ
واحفظه من طوارق الایام وموجبات الاحزان والآلام وماهم غمام
وهدر حمام بحرمة النبی واله الکرام وصحبه العظام واتباعه الاخیار
الی یوم القیامة علیه وعلیهم الصلوٰة والسلام یاسیدی لیس لی
طول البضاعة ولاحول الاستطاعة الا مکرمتکم ومرحمتکم قلبی
قاسیة باصناف الذنوب والاثم وفؤادی مظلمة باصناف الذمائم
والجرائم ارحموا علی حوالی وانظروا علی سریرتی وبالی حتی استخلص
من هاویة الجهالة والضلالة وارتقی علی معارج السعادة والکمالة الیوم
لیس اب مشفق الا انتم ومهرب ومأرب الا حضرتکم کل زمنة عمری
وجل وقاتی وعامة شهواتی وسنواتی مصروفة بمدحتکم العالیه
ومحمدتکم الهنیه واقتصر علی لقائکم ان کان لی الاربة والمنیة
سیدای لسانی کلیل وبیانی علیل لایطیق فی العربی علی مقتضای
اقتضائی فابین المقصود بلسان الفرس بتوفیق الله ذو القدس
عز شانه وجل سلطانه انتهی وعرائض بزبان فارسی در غایة فصاحت
وبلاغت نیز بسیار مرسل داشته اند که اکثر بدستخط ایشان نزد راقم است لیکن
از خوف تطویل عنان توسن خامه را کشیده میدارد حق سبحانه ایشان را نه

Marfat.com

میراث معنوی پدر بزرگوار بہرۂ فراوان بخشا و بالنبی و آلہ الامجاد خواجہ محمد عبد اللہ سلمہ اللہ فرزند دوم حضرت خواجہ ماندطاب تربتہ السلف وزادت رالخلف برادر بزرگ از مادر دیگر اند والیشان از والدۂ دیگر و واسطہ میان ولادت این دو گرامی برادر چہار ماہ اکثر چنانچہ ہمدران مثنوی والد ماجد ایشان قدس سرہ اشارہ بوقت و ماہ و سال ظہور این فرزند نیز فرمودہ اند و آن اینست ؎

تا بخ یکی چو شد نمودار + ہنگام تولد دگر آر + افتادہ بحیر تلاطم + ماہ رجب و پگاہ ششم + مابین ظہور این دو گوہر + بگذشتہ چہار ماہ اکثر + چون صبح رسید آخر شب + چون روز زروشنی لبالب + چون ماہ تمام منشرح صدر + در ظلمت شب چو ساعتِ قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت از یاد ورد عای این نور حدقہ سعادت بزبان قلم لازم التیمنت دادہ اند و در ضمن آن از تشنگی خود حرفی بمیان نہادہ بذا ہو ؎ یارب کہ طلسم خود کشائی + این طفلک ما بادو نمائی + خود را بتمام خود گذارد + چون نخل زدانہ سر برآرد + چندین ہمہ آفتاب رفتند + در بحر تو چون حباب رفتند + این قطرہ ہم از شمار ایشان + در موج خودش مکن پریشان + باشد کامم ازو برآید + چون بنمیش از تو یاد دم آید + بس تشنہ و بس خرابم ایدوست + در حسرت یک دمم آبم ایدوست + ہر گہ ترشح تو بینم + در تعطش آیم و نشینم + اے بحر طرب بکام من شو + امروز یکی بجام من شو + من جام چہ مے کنم گدایم + مشتاق توام دہن کشایم + اکنون دہنم کشادہ بہتر بحر سخن ایستادہ بہتر + زین گفت و شنود حاصلے نیست + حیران و خموش باید م زیست + این مخدوم زادۂ آزادہ در صورت شباہت و سیرت مشابہت تمام بہ پدر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نمودہ اند و از علوم عقلیہ و نقلیہ بہرۂ کامل حاصل فرمودہ چنانکہ بعضے کتب متداولہ را بفطرۃ و قوت تمام

Marfat.com

درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفۂ علیہ نصیب فراوان یافتہ اند و
دران علماً و حالاً و منتہای نظر مینمایند بتعلیم ذکر و مراقبہ این اکابر را از حضرت
ایشان ما قدس اللہ تعالی سرہ گرفتہ اند و چندین بار دیوانہ وار از دہلی پیادہ
و سوار متوجہ آستان ایشان شدہ و در ہر بار روزہا در خدمت علیہ بسر بردہ اند
و الطاف و نظرات خاصہ دیدہ اند و بعض کتب کلامیہ را چون شرح مواقف
و غیرہ یا بعض رسائل صوفیہ در خدمت حضرت ایشان گذرانیدہ اند و از علوم
و اسرار خاصۂ حضرت ایشان نیز بہرہ ہای لانہایۃ برداشتہ راقم الحروف چندین
بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زادۂ
عالیشان استماع نمودہ روزی فرمودند کہ او از محمدی المشرب بالنسبت و از محبوبانست
و از مغلوبان بنسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
کہ اگر آن نبودی کہ این خواجہ زادۂ ما در کمال وسعت مشرب و شوریدہ حالی و
بی تقیدی و تعینے بود ندے ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجادۂ
والد بزرگوار خود نشستہ بافادہ و افاضہ طلاب می پرداختند انتہی الحق این
مخدوم زادہ در غایت بے تعینے اند و از انجا کہ مغلوب بنسبت توحید وجود گشتہ اند
از نظارۂ مظاہر جمیلہ حظ فراوان دارند و از استماع سرود و اغانی نیز لذت
بے پایان اکثر شوریدہ حال و فارغ البال با نظر راست و کلاہ کج بہ کوہہا و
بیابانہا سیر مینمایند و اشعار پرسوز میخوانند و آہ گرم و سرد از دل پردرد می آرند
و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بملاحظہ انتساب خود بحضرت ایشان تخلص دران
احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیہہ فرمودند

سہ کشت گلستان بہانہ ایست نگارا + بوی تو آوارہ کردہ باد صبا را + اشارہ
بہ فقیر نمودند کہ تو نیز چند بیت برین ملحق گردان این بندہ این دو بیت معروض

Marfat.com

داشت ؎ راز نهانی بلب رساند دل امشب ٭ خوی کبوتر که داد بلبل ما را ٭ خلق بمحراب
ابروت بسجود ند ٭ شیشهٔ دل بشکند قبله نما را ٭ حضرت ایشان ما را قدس الله سره
در مکتوبات قدسی آیات مکاتیب عالیه بنام نامی این مخدوم زادهٔ گرامی ست در
مکتوبیکه در جواب عریضه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفه شریفه رسید از مطالعهٔ
آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلای آنکه اندراج
یافته بود نیک و مبارک ست این دولت که شما را در سه چهار ماه میسر شده است در
سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر
این نعمت بجا باید آورد چون میداند که فطرت شما بلند ست و تحسین این قسم
احوال از شائبه عجب مبرا اظهار این نعمت نموده آمد لئن شکرتم لازیدنکم نص
قاطع ست نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته است این دولت
نیز مبارک باشد بأدب تمام قبول این وارد نمایند اما در غلبهٔ این حال آداب
شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما ینبغی بجا آرند انتهی علی
الایجاز و این مکتوب مکتوب سی و چهارم ست از جلد ثانی و محتویست بر فوائد
ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیله فلیرجع الیه و نیز این قرة العین
ولایت عرائض نمکین پر شور مستانه بآستان حضرت ایشان مرسل داشته اند
که از انها بنقل دو عریضه اکتفا میرود عریضهٔ اولی عرضداشت بندهٔ مهجور
پر تقصیر محمد عبد الله آنکه اوقات گرامی بدعاے سلامت آنحضرت میگذرد
و ندامت و پشیمانی که بر دوری از خادمان حضور وارد آنقدر است که بگفت
و نوشت نگنجد چندین شوریدگی و سر گردانی روی داده که بشمه از ان اشعار
نتوان کرد سراپا درد و اندوه است و باین خداوند کریم را شکر که در نسبت و
رابطهٔ باطن که حاصل آن فنا و نیستی ست ذاتاً و صفتاً و عیناً و اثراً فتوری نیست

وچگونہ فتور راہ یابد کہ بعد از رجوع بوطن اصلی ہوای غربت در سر نماند و انسہای
غریبہ رو نماید و اسرار عجیبہ جلوہ گر میسازند و باطن را با ہیچ از نہا التفات نیست
بدریای عدم آب از سر گذرانده اند انیمہ بطفیل خدمتگاری فرزندی آنحضرت است
ذات والای آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باد عرضیہ
ثانیہ عرضہ داشت کمترین خدام والا درگاہ محمد عبد اللہ بعرض اقدس بازیافتگان
وراہ بردگان محفل خلد مشاکل حضرت خداوندی قبلہ گاہی دام ارشادہ میرساند
کہ احوال بدان گونہ میگذرد کہ بیان آن فرصت دراز میطلبد تا سر انجام کار چیست
وآخر بکجا کشد شورشی شگرف سراپا پیچیدہ دریای حقیقت موّاج است ہر لحظہ
موج دیگر بر روی کار دارد و قطرہ را با موج نوون شریعت عشق ہیہات ہیہات
چہ مینویسم در حضرت قطب دائرہ ظہور دیوانگی سر میگیرد بدیوانگی نخندم کہ گریم
وگہ خندم وگہ افتم وگہ خیزم + آموختہ ام مستی از دلبر مستانہ + ای قبلہ خدا پرستاران
کرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل ہوش افتم زیادہ برین گستاخی ست
العبودیۃ انتہے و از انجا کہ این نور دیدۂ مخلصان حقیقی را باین خدمتگار تحقیق
التفاتہای فراوانست عنایت نامہای زیبا مشتمل بر انفاس نفیسہ باین بندہ
مرسل داشتہ اند لیکن چون ایراد آنہا موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
می نماید حق سبحانہ دعای حضرت والا ایشان را کہ دران منظومہ سابقہ در حق
ایشان نمودہ اند باجابت قرین گرداناد و ایشان را بنہایت مراتب تکمیل و اکمال
برساناد بحق اہل الرشاد اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند برخوردار حضرت خواجہ
بزرگوار قدس سرہ زبان قلم بذکر خلفای کبار ایشان گویا میگردد و از ان جاکہ
اعمل و اعلم و اکمل و اعظم خلفای خواجہ عالیشان حضرت ایشان بودند قدس
اللہ بسرہ الاقدس سزاوار آن بود کہ نخست زبان خامہ را بذکر ایشان شیرین

Marfat.com

سازیم بعد ازان به بیان حال دیگر خلفا پردازیم لیکن چون احوال حضرت ایشان
متضمن بسط و تطویل بود و مشتمل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
خلفای حضرت خواجه را تقدیم داده مسکه اختتام این کتاب ذکر حال آن مرهم جگر
ریشان و فرزندان و خلفای ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمه الله تعالی
آن جناب از بزرگ زاده های دیار هندوستان است و از اجلهٔ اصحاب حضرت خواجه
ما قدس الله تعالی سره الاقدس پیش از شرف وصول بآستان ایشان در خدمت
حضرت شیخ الله بخش که از خلفای حضرت مجذوب بالله سید علی قوام بودند قدس
الله سرهما بوده و جناب شیخ بوی الطاف و اعطاف کثیره می نموده و در بدایت
ایام طلب که حضرت خواجه ما بخدمت مشائخ بلاد تردد میفرموده اند در قریه از
قرای سنبل که از بلاد تابعهٔ دهلی ست بصحبت شیخ الله بخش نیز رسیده بودند خدمت
شیخ تاج ایشان را دلالت بارادت و صحبت شیخ خود کرده بود حضرت خواجه ما در ان
باب استخاره نموده بوده اند و از اکابر خواجگان نقشبندیه روح الله روحهم
رخصت آن انتساب نیافته از انجا عنان سیر بصوب دیگر منصرف داشته اند
اما شیوهٔ فقر و نیستی و حال شیخ الله بخش را معتقد می بوده اند چنانچه از بعضی
مرقومات ایشان هویداست چون حضرت خواجه از سفر میامن اثر ماوراء النهر
بهند مراجعت نموده بارشاد و طلاب توجه فرموده اند و شیخ الله بخش نیز سفر
آخرت اختیار کرده بوده است شیخ تاج باوجود آنکه از شیخ خود مجاز بوده بل
نائب مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجه را قدم
از سر ساخته بملازمت شریفه شتافته حضرت خواجه این طلب و تواضع
و انصاف او را پسندیده نظر عنایات و برکات شامل حال و مآل او داشته اند
جلیس خلوت خاص و انیس محفل اختصاص گردانیده چنانکه گویند درمیان

مستفیضان

Marfat.com

مستفیضان حضرت خواجه بکثرت صحبت شیخ تاج دیگرے نبوده وزیر دست استفسار
احوال وپرسش اسرار بسیار دلیری مے نموده واگر ایشان را گاه مغلوب
می دریافته بحکایات ولطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم مے کشیده
چنانکه در ذکر حضرت خواجه ایمای برین معنی نموده اند باجمله بعد ازانکه حضرت
خواجهٔ ما شیخ را آشنای نسبتهای علیه اکابر نقشبندیه گردانیده اند اجازت تعلیم
طریقه داده اند گویند اول کسیکه از حضرت خواجه مجاز گردید شیخ تاج بود راقم
از زبان خدمت شیخ شنود که گفت چون حضرت خواجهٔ ما قدس سرّه مأمور
شده اند که مرا اجازتے دهند در ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشته که اگر وے هم
در معامله أمرے بیند که از اکابر نقشبندیه او را مشیر باجازت باشد میشاید
مقارن آن من در معامله دیدم که بخطهٔ فاخرهٔ بخارا در خدمت حضرت عزیزان
خواجه علی رامیتنے قدس الله روحه هستم حضرت عزیزان طاقیهٔ مبارک خود را
بر سر من نهاده عنایات بیغایات نمودند چون بحضرت خود این واقعه را
معروض داشتم تبسم فرمودند وانچه در خاطر ایشان خطور نموده بود بیان
نمودند گویند چون حضرت خواجه شیخ را اجازت داده اند در نفس ونظر
آن جناب اثرے پدیدار گشت هر گاه ذکر این طریقه تلقین فرمودے
ویرا جذبات وغلبات از وے ربودے واحوالات روے نمودے
در آن ایام شیخ از حضرت خواجه رخصت سنبل یافت که امشب در کنار
دهلی بمنزل یکی از دوستان خود را شیخ الله نام که از مریدان حضرت خواجه
بود فرود آمد آن عزیز را اهلیه بود ویرا طلب آن پیدا شد که از شیخ تعلیم ذکر
این سلسله علیه بردارد باجابت رسید همان شب آن صالحه را حالات و
جذبات کثیره روے داد وکشف ملکیت وارواح وامثالها میسر گشت آن

Marfat.com

احوالات حاصلہ را بزوج خویش درمیان نہادہ تا بشیخ رفتہ معروض دارد زوج
را از استماع احوال زوجہ شور و جنونے بر سر دوید و حال آن کہ پیش ازین بچند
روز از شیخ التماس نمودہ بود کہ در وقت رخصت برای او از حضرت خواجہ
قدس سرہ دریوزۂ نظر عنایت خاص نماید شیخ معروض داشتہ بود ہ است
حضرت خواجہ بنابر حکمتے جواب دادہ بود ند کہ او را از ما نصیبہ کمتر مینماید
شیخ آن خبر وحشت اثر را بآن درویش گفتن مصلحت ندیدہ تا آن
شب آن درویش از فرط جنون بشیخ گفتہ کہ ما التماس کردہ بودیم ہان
تا چہ جواب گرفتہ آید چون بسیار مبالغہ نمودہ است ناچار آنچہ شیخ
شنودہ بودند مذکور ساختہ بمجرد استماع آن سخن آن درویش متحن گریبان
چاک زدہ بر سر خاک ریختہ گریان و نعرہ زنان و افتان و خیزان روے
بآستان حضرت خواجہ نہادہ و در راہ چندین جابر لاے دو حل افتادہ و
دستار جائی و پای افزار جائی و بیان حالش ؎ در ہمہ شہر چو من نیست
یکی شیدائی + خرقہ جائی گرد و ساغر و فتر جائی + تا ہمچنان شوریدہ و پریشان
بمسجد خواجۂ عالی شان در آمد چون نظر او بر حضرت خواجہ افتادہ با ضطراب
و پیچ و تاب تمام دویدہ آن تنگ گل را در آغوش کشیدہ و بزمین افتادہ ا
اصحاب حضرت خواجہ خواستہ اند کہ ویرا بہ جبر از ایشان جدا سازند حضرت
خواجہ اصحاب را منع فرمودہ اند و خود را بوے در دادہ چون چند بار
با ایشان ہر طرف غلطیدہ ایشان از روی شفقت باو فرمودہ اند کہ ای
فلان با ہیچ کاری ہم داری وی بشورش تمام گفتہ ہر کار یکہ دارم با تو
دارم مسبم کشان فرمودہ اند کہ ما را خود ہلاک سکینی انگاہ فرمودہ اند کہ ہان سوئے
پیشانی ما بنگر بمجرد یکہ نظر بر جبہۂ ایشان کشادہ پیش گشتہ و بر خاک افتادہ

Marfat.com

حضرت خواجه برخاسته اند و یکی را بنگاهداشت او گذاشته تا بعد از چندین ساعت
با فاقت آمده است و چون یاران سر بهوشی از و استفسار نموده اند می گفته
میرسید که آمدم و چنین بینم ایشان چیزے دیدم که بگفت و بیان در نگنجد
مرا دیدن همان بود و از خود رفتن همان + لوح محفوظ است پیشانی یار + سرّ
کونین ست در روے آشکار + چون حضرت خواجه واقعهٔ زوجهٔ آن عزیز را
شنوده اند بپرسش او رفته اند احوال او را استماع نموده او را بحوار خود
آورده اند و هر روز از و خبرے گرفته اند و عنایات خاصه شامل حال او میداشته
تا ازین نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیده اند و ازان
حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته امروز در قلعهٔ سلطان فیروز نشسته
ذاکرات بوے رجوع دارند و از برکات صحبت و خدمت او که بی بی دولت
نامور است بدولت صفاے سر و ذکر دل و جذبه و حضور میرسند و صبیهٔ آن
زکیه در حبالهٔ جناب خواجهٔ حسام الدین احمد است سلمه الله تعالی باز کردیم
به شرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام که شیخ بسنبل رفته بهدایت
ارباب طلب توجه نموده اند بعضے حاسدان زبان بملازمت آنجناب
کشوده بوده اند و نیز دیوانه ابا بکر نام از جمله هم پیرهاے شیخ بشیخ در شوریده بود
آن دیوانه را شیخ تأدیب نموده از ملامت آشنا و بیگانه و از پرخاش
آن دیوانه در عریضه بحضرت خواجه عرس دلتنگی ظاهر کرده اند حضرت خواجه
پاک نظر قدس الله سرّه الاظهر این رقیمه والا را به شیخ مرسل داشته اند
و دماغ خستگی شما را که در باب شیخ ابا بکر نموده بوده اید خواندیم این نوع چیزها
مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبایر محفوظ نیستند
نامراد بیچاره که روزے چند سلوک طریق تصفیه کرده باشد از کجا

Marfat.com

محفوظ هستند و معصوم شدند تا خلاف چشمداشت از وظاهر شود خصوصاً که در اصل
دیوانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات از وی نمی باید چشمداشت اگرچه
بولایت برسد خداوند در ان وقت چه نامعقول معقول او شده باشد و صورت
صواب را از نظرش پوشیده باشند کارخانه دیوانه با دیگر است نمی بینید
که تکالیف شرعیه مربوط بعقل است بالجمله همه را در مرتبه اش معذور باید داشت
و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل معیت وجود را دید ادب شناخت انیست نفوس
مختلف اند بعضی امارہ و بعضی مطمئنہ و بعضی در میان که آن را لوامه گویند آنهم
اگر از ذوی العقول باشد مطمئنہ نفوس اولیاست ارباب نفوس امارہ را نیز
معذور باید داشت بل بنظر لطف دید در هر کاری مطالعهای جمیل کار باید کرد
طعن اهل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم در ایشان دید که از اشتغالیت
عقل برآمده اند و شیوهٔ نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکنند
حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند الحمد لله
والمنة که ملامت نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق دیگر
داریم هرگاه ملامتی میرسد در خود می نگریم و یک بد صفتی در خود می یابیم
و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نقصها و
تلبیسات یافتیم والتجا بکرم الله کردیم انشاء الله مرتفع شود باری بگویید
که از ملامت سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا
صفای توجه برطرف خواهد شد یا در درگاه خداوندی خواهد شد ع
معشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش ازان یا
بعد ازان تقریبی که مفهوم کرد و به شیخ تاج نوشته اند کاری کن
که وحشت ز شکم فزون شود + صیدی چو من ز دام وفایت برون شود +

Marfat.com

مرغ دست آموز شما فراج ناز کی دارد واللہ کہ بدست این مسکین نیست کم پرواز نیست
گرم و سرد این بیابان ندیدہ بالجملہ نیازش می باید داشت سنۃ اللہ تعالیٰ برین
جاریست کہ اغراز واسطہ و تعظیم او مورث فیض لاتیناہی ست ؎ چون زمانی
بغیر ما منکر + اسحذر ازاسحذر ز غیرت ما + زیادہ گستاخیست انشاء اللہ تعالیٰ درین
پنج و شش روز متوجہ شما خواہم شد پیش ازین ہیچ روز نوعی اشارہ شد تا آنکہ
اہمال در توجہ بجانب شما نکنم و از ہمین جا غائبانہ ہمت بر ترقی شما ببندیم توفیق
اللہ تعالیٰ تقصیر نخواہم کرد دیگر ظاہر شد کہ فی الجملہ شما را جنگ و نزاعی درمیان
است اینہا در چنین وقتی چہ مناسب است اہتمام نمایند کہ از عین الیقین بحق
الیقین رسیدہ در اوج بقاء باللہ نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق
الیقین در معشوق مشاہدہ افتد و معنی ما رمیت اذ رمیت و لکن اللہ رمی
ذوقی شود و سر کل شیٔ ہالک الا وجہہ تحقیق رسد خلافت الٰہیہ جز درین موطن
صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجۂ احرار می فرمودہ اند آن کہ
تا پر تو ما رمیت اذ رمیت در باطن نیفتد واصل نمی توان گفت کسی را گمان
نہ شود کہ این معنی در ظہور انوار توحید بدست می آید کہ ہمہ را بانیت ہمگی دیدن
دیگر است و ہمہ را بانیت یگانگی دیدن دیگر فہم من فہم این معنی ظہور کان اللہ
و لم یکن معہ شیٔ است چنانچہ در ازل بود باز نیز الآن کما کان دیگر ست دقیق
است کہ نجایش تقریر و تحریر نیذیرد والسلام والاکرام ہم این فقرۂ عالیہ را
بشیخ نگارش فرمودہ اند غرض من ہدایت مطلق در پر تو ما رمیت اذ رمیت
است کہ باطن سالک گرفتار ذات بحت باشد نشانش آنکہ باوجود در دو بری
جمیع مقامات و مشاہدات و مراتب ظہور پیش ہمتش حقیر نماید ؎ زندے
چند کس نداند چند ندہ بر نسیہ و نقد ہر دو عالم خند ندہ اگر صاحب این حالت

Marfat.com

را بشرط کشش ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده مظهر اسم الغنی شود فقرش
بنهایت رسد الفقر اذا تم هو الله اینست این معنی بی استغراق و کشش آلهی و
دریافتن آنکه این کشش از دست و یا و صور کائنات و اشباح عالم سرابی
بیش نیست میسر نمیشود انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره
بدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمه الله از آواره دلی طریق سیر بلاد را
پیش گرفت اکثر ممالک هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین
محترمین زادهما الله تعالی شرفا و کرامة گردید چون بآن دولت رسید سکنه آن
امکنه متبرکه را بشیخ اخلاص تمام پیدا گشت شیخ محمد علان که از اکابر حرم
بود و بورع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
از مستفیدان آن جناب شد و شیخ محمد را پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین
اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله علیه نقشبندیه قدس الله اسرارها لیها کائن
بود و کتاب رشحات عین الحیات را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز
برحسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه
جویان آن می بود که حق سبحانه یکی از خلفای این شکرف سلسله را آنجا رساند
تا ازو می اخذ طریقه این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
اکابر این سلسله در منام آن عزیز را به شیخ دلالت نمودند تا با خلاص تمام
بخدمت شیخ رسیده اطوار و اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بملازمت
آمد شدی نمود و فور ارتباط و اعتقاد این عزیز سبب فریفتگی اخلاص مردم آنجا
شد بشیخ تاج الدین را محرم از زبان شیخ شنود که بسطیبت فرمودند که ما را در بلاد
عرب شیخ محمد علان میگویند شیخ محمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف آخرت
شتافت رحمه الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکرر ازو یار حجاز بهندوستان آمده

Marfat.com

باز بآن بلاد شریفه رفت در مرتبه اخیر بولایت لهیه و بصره رفت جم غفیر بسلک
ارادہ پیوستند حاکم آن دیار از مخلصان شد در اثنای کثرت صحبت و اجتماع
ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافلهٔ حرمین طبل رحیل فرو کوفت
شیخ مضمون ؎ یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز درای + از گران جانی
بود آنرا که ماند دل بجای + شیخت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاده هم ازان جا
با لباس احرام با یک ناقه و یک دو خادم نفقه و فاقه متوجه بیت الله الحرام و روضهٔ
سید الانام شد یکے از دوستان این فقیر که فاضل و صالح است و صالح نام و
از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزار و سی و هفت
باشد در بادیهٔ متبرکه عرفات شیخ را دیدم همچنان با جامهای احرام چندین روزه
که شوخگین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و ژولیده موی با محاسن سفید
و چشمهای از تاب سفر بل از نشاهٔ مستی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش
سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و بمن گفت که سالها شهرها و بیابانها
پیمودم و این و آنرا آزمودم اکنون جاروب کشی خانهٔ صاحب خود میکنم تا همین
جا خاک شوم ؎ خوش آن سر کز پی جانان بنهند + خوش آن دل کز غم او پر شود
یادگار باقی را در امکنهٔ مکرمه سالها باقی دارد بحق الحرمین و زوّار هما و سائر العباد
آن جناب را در اطوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جهت
افادهٔ اهل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیه را رضی الله عنهم که بفارسی
بوده عربی کرده و نیز چون از بعض علماء ظاهر چرخیکه مشعر باشد بر آنکه پیری
و مریدی بدعت ست شنوده در اثبات سنیّت آن رسالهٔ زیبا رقم نموده اینجا
دو نسمه تبرکا از رساله که در تعلیم اذکار نوشته تحریر می آید بسبب و بتقریب آن
کلام خواجه عبد الله امام اصفهانی رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است

Marfat.com

اولا صورت آن شخص را کہ این نسبت از و یافتہ و خیال آورند انچہ شیخ مینویسد
کہ فینبغی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفک الایمن فی خیالک و تعتبر عن
کتفک الی قلبک امرا ممتدا او تاتی بالشیخ علی ذلک الامر الممتد و تجعلہ
فی قلبک فانہ یرجی لک بذلک حصول الغیبۃ ب اثر الذکر انک فی
زمان النفی ینفی عنک وجود البشریۃ و فی زمان الاثبات یظہر فیک
اثر من آثار تصرفات الجذبات الالہیۃ و الاثر متفاوتہ بحسب الاستعداد
فمنہم اول ما یحصل لہ الغیبۃ عما سوی الحق و بعضہم اول ما یحصل لہ
الشکر و الغیبۃ و بعد ذلک یتحقق لہ وجود العدم و بعدہ یتشرف بالفناء
کما قال الشیخ عبد اللہ انصاری فی تفسیر ہذہ الایۃ و اذکر ربک اذا
نسیت ای نسیت غیرہ ثم نسیت نفس ذکرک ثم نسیت فی ذکرک الحق ایاک

خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ آن جناب نیز از خلص اصحاب و اجلہ احباب
حضرت خواجہ باقی باللہ است والد ماجد آن مجموعہ علوم سخندانی قاضی نظام
بدخشانی بود کہ از وے تواضع زیبا در ذکر مولانا ربانی سعید ترکستانی سبق ذکر
یافت و وے از اجلہ تلامذۂ مولانا مذکور بود و ہم از شاگردان مولانا المدقق
احمد جنید رحمہما اللہ از وے تیر بالتفات پسندیدہ و شاگردان گزیدہ در روزگار
بماند و در سنہ اثنی و ثلثین و تسعمائۃ دامن ازین دار ملال برافشاند چون
آن علامہ را واخر حال تبقدیر ذو الجلال در زمرۂ امرا و کبار سلطان ہند منخرط
بود بعد ازوی این فرزند سعادتمندش نیز چند گاہ تقید امارت و جاہ مبتلا
بود اما ہمدران حال ازو فور مناسبتے کہ او را بطائفۂ علیۂ اولیا بود ہمیشہ دلش
مائل صحبت و خدمت فقرا بود و جویان کنج مسکنت و انزوا و دران ایام بہ صحبت
شریف خواجہ باقی طاب ثراہ نیز رسید از یمن و برکت آن صحبت آنشوق انزوا

Marfat.com

و مسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجه قدس سره بماوراء النهر رفته بودند
که جذب الهی صاحب ترجمه را دریافت تا پردهٔ غنا را یکسو نهاده ابراهیم ادهم وار
پلاس خشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاه و جلال برخاست از انجا که
سلطان وقت را بروی شفقتی بود و شیخ ابوالفضل رکن السلطنت او را باین
خواجه نسبت مصاهرت و شاه و این وزیر ابملت احمدی و اهل آن کمال خصوصیتی
در اینکه خواجه از فقر بغنا رجعت نماید تصدیعات بسیار ازان بآن سعادت آثار
رسید اما وی بتوفیق و تایید الهی پای همت بر جاده استقامت بفشرده و
ع سعی بیهودهٔ اغیار بجای نرسید - لاجرم کنج مسکنت و تجرید گزیده انتظار
مراجعت حضرت خواجه از سفر ماوراء النهر بردجون آنحضرت ازان سفر بازگشتند
بخدمت لازم البرکت رسیده بتعلیم اذکار و مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
و آن اذکار وی را از کار عالم در ربود گویند درین ایام نیز ابوالفضل مذکور
مزاحم وقت آن جناب میشد وی از غلبهٔ آزار آنمرد بحضرت پیر بزرگوار اظهار
دلتنگی نمود فرمودند خاطر جمع دار که کار او درین چند روز برهم شود چنانکه
فرموده بودند بظهور آمد او در همان ایام مقتول گشت شنیده ام که حضرت خواجه
باقی الله خواجه حسام الدین را بشیوهٔ جلالی تربیت میفرمودند بظاهر عتابها
می نموده میرانده و بباطن خطابها فرموده می خوانده اند چنانکه در حوالی
حضرت خواجه قفیهٔ که مشعر بدین معنی ست مرقوم گردید ؎ چه خوش نازیست نازت
خوبرویان + زدیده رانده را در دیده جویان + بچشمی تازه بی اندازه کردن + بدیگر
چشم عذری تازه کردن + بالجمله سالهای بسیار بصدق وانکسار خدمات
شایسته بجای آورد و نظرات خاصه و احوالات خجسته دید تا رسید بجائیکه
رسید و از حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادگی و تفرید

Marfat.com

تصدّی آن اُمر را بر خویش نتوانست قرار داد ناچار امتثالاً لأمره الشریف
یک تن را تعلیم ذکر داده التماس آن نمود که وی را ذران معذور دارند حضرت
خواجه چون وی را در ین تباعد محقق وصادق دیدند عذرش پذیرفتند
بلکه آه سرد از دل غم پرور برآورده فرموده اند خوب کرد وخود بر اخلاص
ساخت در مرض موت حضرت خواجه از کمل اصحاب جز آنجناب دیگری حاضر
نبود بیداریها و بیمارداریها که متضمن افاضات کثیره بود بوی تعلق گرفت
وخدمات تکفین وتجهیز وتدفین ازوی بوقوع انجامید وپس از پیر
بزرگوار دران جایگاه وخانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سعی فراوان
مبذول داشت وسعیش مشکور گشت که مخدوم زاده ها از یمن سعی او بفضل و
صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکتوبیکه بحضرات پیرزاده های
خود مرسل داشته شکرانه آن جناب را باین عبارت برنگاشته اند معارف
آگاه خواجه حسام الدین احمد را حق سبحانه از ما جزای خیر دهاد که مونته ما مقصران
را بر خود التزام نموده کمر همت را در خدمت عتبهٔ علیه بسته اند و ما دور افتادگان
را فارغ ساخته ع گر بر تن من زبان شود هر موی + یک شکر تو از هزار نتوانم کرد +
انتهی کلامه الشریف از آنجناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
ومحبت عظیم مشهود میگردید بارها میفرمود که حضرت خواجهٔ ما همان حضرت احرار
بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید که این
فقیر از تقریر و تحریر پیر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجهٔ
احرار طاب ثراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصهٔ علیه خود که بحضرت خواجه
ما القا و اعطا می نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای خاصه
نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

Marfat.com

روضۂ منورہ رسیدہ شدہ بود او را عطا فرمودند انتہی کلامہ الشریف آمین جناب
خواجہ حسام الدین آنست کہ چون نماز بامداد را در مسجد فیروزآباد ادا می نماید
ساعتی چند مستقبل مراقبہ می نشیند انگاہ ادای صلوۃ اشراق فرمودہ متوجہ
مزار فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سرہ کہ قرب دو میل بیرون شہر واقعست
میشود تمام روز آنجا بتلاوت وعبادت ومراقبہ میگذراند ہر روز پانزدہ جزو از
قرآن تلاوت میکنند وچند حدیث از ترجمہ مشکوۃ المصابیح مطالعہ می نمایند نماز عصر را
آنجا ادا نمودہ جہت تفقد عیال واطفال بشہر بمنزل خود مراجعت میفرمایند باوجود
این خوی از واورغبت سکونت صحرا اگر غریبی مہمان بمنزل او وارد میشود او را
خبر میکنند خود بمنزل آمدہ او را وآن روزہ را مختصر گرفتہ بدریافت دل ضعیف
وحسن صحبت میگذراند نیز در امتثال خبر معتبر الشفقۃ علی خلق اللہ آن پایہ دارد
کہ باوجود نفرتی کہ او راست از رجوع ومخالطہ ارباب غنا ہمیشہ سفارش ناجہای
او برای رفع حاجات فقراء اللہ بامرا وملوک جاریست باوجودیکہ بعض مخلصانش
کراہت بعض توانگران را از سفارش او دیدہ بالتماس تمام معروض داشتند
کہ دران باب خود را کشیدہ دارد اما چون حاجتمندی میرسد ومسالت مینماید
وفور شفقت عنان صبر او را از کف میرباید وزبان حالش ناطق ست بمقولہ
آن بزرگوار دین کہ او نیز رفع حاجات مسلمین بملوک مے کردہ وازان راہ
تذللے باو میرسید فرزندانش معروض داشتہ اند کہ حفظ آبرو نیز ضرور
است فرمودہ کہ ما باین آبرو خود آسیا گردان نخواہیم گردانید سعادت آن
آب رو کہ بشاد ابی گشت دلہای مسلمانان مصروف گردد بعد از انتقال
حضرت خواجہ روزی چند میان آن جناب وحضرت ایشان ما قدس اللہ
سرہ بسبب مقالی یک گونہ ملالی بود بعنایت اللہ سبحانہ آخر غبار آن ملال

Marfat.com

برخاست وصفاہا واخلاصہا درمیان آمد تا بجائیکہ فرزند بزرگ خود را بہت
تربیت بآستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت
شامل حال قرۃ العین او داشتند چنانکہ این نوشتہ شریف خدمت خواجہ
کہ در جواب رقیمۂ شیخ تاج مرسل داشتہ بیان این معنی نماید ملاطفہ گرامی
ارشاد پناہ کہ از سورت پیش از توجہ برہانپور نوشتہ بودند و آثار لطف
بیش از کتابتہای پیش دران خواندہ میشود روز پیش از تحریر این رقیمہ رسید
انچہ از معارف بقلم آمدہ بود پسند آرد وقت شریف بر وفق وقت صاحب
این رباعی بودہ ؎ ہر جا قدمی زدیم در کوی تو بود + ہر گوشہ کہ رفتیم ہیاہوی
تو بود + گفتم مگر سوی دگر راہی نیست + ہر راہ کہ رفتیم ہمہ سوی تو بود + ازین
جہت کہ از قلم اہل تقاصا در کنایند چیزہا درین مکتوب خواہد بود اما چون
دار عمل است و دیوانگان این مسجد بواسطۂ ظہور بعضی احوال از حول وقت
خود بسیار دوری جستہ اند ہر چہ مقتضی عمل و رعایت اصول دین باشد
برای اینہا نافع تر نماید واز حقائق کہ در نوشتہ شریف بود بمقدار حوصلہ
اینجا ہم بسیار روی میدہد اما انچہ از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیدہ
کہ بسبب خدمت حدیث نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم ست این حقیر
خواہان آنست و گاہ بفقیر مے دہند صلے این سعادت را عظیم نمودہ اند
بتخصیص فانیان باقی بحق را زیبا تر است بلکہ بدیگران این خلعت زیبا
نیست و تواند کہ از بس عظمت ضرر بنا اہل رساند غرض ازین گستاخی
بیان حاجت خود است والتماس دوائے موافق مرض اگر معنی دیگر فہم شود
مراد این کاتب نیست بحمد اللہ کہ فقیر زادگان را باسعادت ہای دیگر طلبے
در رسیدہ و با قصور و نقص خود معلوم این حقیر گردید کہ سفر و جدائی از

Marfat.com

پدر و اهل نافع باشد و باین اشارة بابشارت خادمان استادی ارشاد پناهی
سلمه الله تعالی در فرستادن فقیر زاده مذکور آمد باجازت و رخصت ملاذ
استادی شیخ الله داد که تلقین ذکر این سلسله از ایشان برداشته بود و بسر
برفته واز کتابها آثار رشید سعادت و مدد های جناب ارشاد پناه نسبت باو
معلوم می شود و امید که در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار
و بهر وجه ممد و معاون باشند و از صفا با نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت
بخاندان نور الاتم و سر الاعظم حضرت پیر دستگیر علیه الرحمة آنچه از ارشاد پناه
خدمت مخدومی شیخ احمد ابقاه الله دیده میشود باعث چندین شکر ست
واز الطاف الهی و ترقیات عظیم تر از انکه بقلم آید در ایشان مشهود میگردد
وخوب تر اینکه این الطاف و خلعت شریعت و متقومی آن بظهور میرسد
و در رعایت ظاهر دین آنقدر توفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشان هم
اعتراض نیابند و از معتقدان چه گویم که بسیارند و خوب اند و خوب تر میشوند
و بعد از رعایت شرع از طریقها غیر این طریقه مسموع نمیشود که مذکور و معمول
میشده باشد والسلام راقم گوید عفی الله عنه آن سال که این ذره مستهام
بصدد شورش احوال از برهانپور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
الله سره العزیز متوجه بسرهند شده بود در دهلی بخدمت لازم السعادت
حضرت خواجه حسام الدین سلمه الله نیز رسیده بود در میان موعظ مرشدانه
باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیاز بقبلهٔ عتبهٔ خادمان
ارشاد پناه آوردی انصاف اینست که امروز برای تربیت طالبان حق
چون ایشانی نیست زیرا که در علوم دین رتبهٔ بلند دارند و در اتباع و عمل
درجهٔ ارجمند و معاملات این راه را بعجزها و بجبرها دیده اند و بمعرفت هر یک

Marfat.com

بر وجہ اتم رسیدہ و حوصلہ و دماغ تربیت اہل اللہ نیز از ایشان بسیار مشاہدہ
میشود و اگرچہ بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ مطفیل
آن حضرت از نسبت این بزرگان بہرہ ور شدہ باشند و نیز بکرم اللہ سبحانہ
توانند کہ طالبی را بفائدہ رسانند اما در ان اوصاف نجستہ کہ مذکور شد آن ارشاد
دستگاہ سلمہ اللہ را امتیاز تمام ست انتہی ما اخذت من کلامہ الشریف مدظلہ فائلہ
و نیز در ان ایام کہ حضرت ایشان مارحمہ اللہ سبحانہ در قید رفاقت عسکر سلطان
وقت بودند و حرف خلاص از ان بلیہ در میان بود و حضرت ایشان دو کلمہ
بحضرت خواجہ ازان خبر رقم نمودہ بودند خواجہ در جواب آن این نیاز نامہ مرسل
داشتند ہوا نوارا فاضت و برکات افاوت آن مسند آرای ارشاد و ہدایت
روز افزون باد بعد از ادائے لوازم نیازمندی مشہود خاطر ملکوت مناظر میگرداند
کہ عنایت نامہ نامی کہ ارسال فرمودہ بودند بمطالعہ آن سرخوش و مشرف گشت
و آنکہ از حرف رخصت نوشتہ اند چہ گوید و چہ نویسد کہ چہ خوشحالیہا و انشراح
روے داد ہ اگر درین ضمن این ارادہ و نیت خادمان ایشان را دست دہد
کہ این ویرانہ دہلی را ببرکات وجود آگاہی صفات خود منور و معمور گرداند و
کاہلان و باز ماندگان اینجا را در کار آوردہ گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند
و خوشہائے تازہ و شگفتگیہائے بے اندازہ خواہد رسید بہمہ حال فراغ
خادمان ایشان ازین تشویشہائے صوری مامول مخلصان و نیازمندان
است خداوند سبحانہ بزودی محبان و خیر خواہان را بدیدار فیض آثار ایشان
محظوظ و شادان گرداند و چنانچہ گوش بشنیدن حظ گرفت دیدہ نیز نصیب
خود رسد زیادہ چہ تواند نوشت ظلکم ممدود و بعد از انتقال حضرت ایشان
طاب ثراہ بخدمت خواجہ دامت برکاتہ عنایت نامہ باین مخلص خود کہ راقم

Marfat.com

این حروفست در مصیبت پرسی مرسل داشته بودند که ازان نیز فرط اخلاص و وداد
ایشان بآن حضرت تصریح میگردد و آن اینست هو خداوند جلشانه آنمجموعهٔ فضائل
وکمالات صوری و معنوی را دیرگاه آرام بخش دل و دیده دوستان دارا و از ارتحال
بندگان غفران پناه ولایت دستگاه مخدومی علیه الرحمة وافرة چه تواند نوشت
که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان و محبان نیست هر که بهره از
اسلام دارد می باید باندازهٔ دریافت ازین حادثهٔ جگر سوز ملول و اندوهگین
باشد آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران
بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را دریافته
برکات و کمالات بایستنی اندوختند بدلخواه دوستان انوار قبول و صحبت
ایشان روز بروز مستقیم و متزاید باد انتهی در خدمت خواجه از راه الطافی
که باین خادم خود دارند مرحمت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند
و دران ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود در هر چند
روز مواعظت نامه ازان جناب باین تراب اعتاب میرسید که دران
تحریض و اغرا بود بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت
ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقعه نیز آمده اند و بنصائح می نواختند
و نیز باشعار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
که هیچ نظمی بتازگی ترا روی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید
شعر مظلومی بخت ما بدادی نرسید + این اخگر ما فرود بادی نرسید + صد
مژه خار رهگذرها کردیم + یکبار بدامان مرادی نرسید + موافق وقت ایشان
آمد بغایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

Marfat.com

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشهٔ دل قبله نمائی نکند + تن جانب کعبه ره گرائی نکند + ای کاه تن از خویش نیاری برخاست + تا خاک حجاز کهربائی نکند + مقبول افتاد الحمد لله والمنة روزی در خدمت ایشان بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانهٔ پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می کشودند ایشایان بیشتر از صحبت آنها احتراز می فرمودند و فقرای این وقت ما اکثر شان چنان اند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان آیند و راه مخالطت و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان فتور خواهد روی داد پس کرم الهی قلت عقیدت و تندخوی اغنیای این وقت را باین فقرا حارس و حافظ این فقرا ساخت یکی از خلص هم پیرهای جناب خواجه بفقیر گفت که در عشرهٔ آخر شهر رمضان خدمت خواجه سلمه الله معتکف بودند روز بست و نهم بعد از عصر فرمودند که ما بعد از شام بمنزل میرویم که فردا عید ست و داشتن روزه مکروه چون شام در آمد از مسجد بر آمده باستهلال در آمدند با آنکه جمع کثیر را از جوانان تیز نظر مدتی نظارگی داشتند و ماه را نمیدیدند بمجردی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده ما هذا الا من کراماته الشریفة امروز که سال هزار و چهل هجریست و عمر شریف ایشان به شصت و اند رسیده بر مفارق مخلصان سایه رحمت ایشان ممدود است دیر سال بر مفارق دوستان خواجه باقی بالله باقی باد شیخ الهداد سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

وفات خواجه حسام الدین احمد در سنه ۱۰۴۳ است

سنه ۱۰۴۰ ه

خواجه

Marfat.com

خواجه ماست پیش ازانکه حضرت خواجهٔ ما از لاهور متوجه ولایت ماوراء النهر شوند
بخدمت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس ورزشی طریقت
و مراقبه از ایشان نموده اما او را دران سفر باشارهٔ حضرت خواجهٔ ما بسبب مانع دیگر
مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در هند
بودند حضرت خواجه آنوقت آنهارا دلالت بملازمت شیخ مذکور نموده رفته بودند
چنانکه ازین نوشتهٔ شریف ایشان که قبل ایام سفر یکی از مخلصان مرسل
داشته اند معلوم گردد هو درین روزها داعیهٔ سیر ولایت قوی گشته امید است
که بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خویشتن داری کرده خود را
ببودن و ماندن قرار دادند طوبی لمن یکون معه و فاز فوزاً عظیماً شعر داغ بی یاری
و درد بیدلی + اینهمه بر خود پسندیدیم و رفت + باری هر کرا ملازمت ایشان میسر
شود غنیمت ست حقا و بعزت الله که بتکلف نمیگویم شعر دادیم ترا ز گنج مقصود نشان +
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی + انتهی کلامه الشریف و نیز دران سفر از راه این کتاب را
بشیخ مذکور مرسل داشته بوده اند در جواب التماس شیخ تحریر بعض دقائق و حقائق
راه را از ایشان هو برادر ارشد شیخ الهداد دعاگوی معتقد خود را بتوجه و فاتحه امداد
مینموده باشند با اینهمه پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمال بیحیائیست که سخن
تصوف درمیان آریم و از دقائق طریق انجذاب و حقائق منتهای کشف تحریر
نمائیم ع از خود بطلب هر انچه خواهی که توئی + بهر حال یک وصیت میکنم بر شما باد که
آنرا از دست ندهید و آن اینست که چون ما هرزه گرد و بیابان پیما نباشند خود را
بر نسبت خود بدوزند و آنرا عزیز دارید که اعز من کبریت الاحمر است والسلام
انتهی بعد ازانکه حضرت خواجه ازان سفر میمنت اثر مراجعت نمودند شیخ بکمال
عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبرداری آب و طعام مسافران

Marfat.com

وخدمتگاری لوازم خانقاه ملایک آشیان باو بود و باین خدمات ظاهر از کار
اذکار و احوال باطن لمحهٔ ذاهل نبود تا از توجهات خاصهٔ پیر بزرگوار به نسبتهای
شایسته رسید چنانکه بیخودیها و رفتگیها از و مشاهد حاضران میشد از خدمت سیدی
و مرشدی میر محمد نعمان ابقاه الله شنودم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد فیروزآباد
با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه ویرا کیفیت و بیخودی غالب شد از سکر و
جوش نعره خروشی زد و دوان شد نزدیک بود که از لب بام مسجد که از انجا تا بزمین
قریب چهل گز باشد بیفتد که یکی از حاضران دست و کمر او را بگرفت محکم بالجمله
شیخ از خوبان روزگارست و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غیبت خیر و شر
و عیب جوئی غنی و فقیر بر کنار و از مجاوران مزار فایض الانوار پیر بزرگوار اگر
طالبی بخدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
سلسله می نماید آن جناب او را بخدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کثیره میان
این دو عزیز کائن ست ظلهما ممدود و عاقبتهما بحرمة اولیاء الله و طلابه محمود

مقصد دوم که علت غائی بر تألیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
است بر یازده فصل که رأیت احد عشر کوکبا وصف حال آنست فصل اول
در بیان احوال بعض اجداد کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله

شهاب الدین علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد
پانزدهم حضرت ایشان ست و او بیازده واسطه بحضرت عبدالله ابن عمر الخطاب
رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
سلیمان بن مسعود بن عبدالله الواعظ الاصغر بن عبدالله الواعظ الاکبر
بن ابوالفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبدالله بن عمر بن الخطاب ست
رضی الله عنه و وی از اجلهٔ امرا و اعاظم وزراء سلاطین کابل بوده نخستین

وفات حضرت شیخ الهداد در سنه ۱۰۴۵ است

تنزیل

نزیل ہندوستان اوست کہ از غزنہ و کابل بدیار ہند آمدہ و بہمین وجہ امروز قبیلہ را
کہ بوی منسوبست کابلی خوانند گویند وی با وصاف خجستہ موصوف بودہ و بہ ترویج
اسلام و توہین عبدہ اصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فریدالدین گنج شکر
قدس اللہ سرہ الانور نیز بوی اتصال میکرد امام رفیع الدین رحمہ اللہ جد ششم
حضرت ایشانست زیرا کہ والد حضرت ایشان کہ شیخ عبدالاحد اند قدس سرہما فرزند
شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالحی وی فرزند شیخ محمد وی فرزند
شیخ حبیب اللہ وی فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بہشت واسطہ
بفرخ شاہ مذکور می پیوندد زیرا کہ والد آنجناب شیخ نصیر الدین ست کہ او فرزند
سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبداللہ بن شعیب بن احمد بن یوسف
بن فرخ شاہ مذکور است امام مذکور جامع بودہ میان علم باطن و ظاہر اقتباس
انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
بمخدوم جہانیان نمودہ کہ ذکر حال آن سید عارف در مقالہ رابعہ بیاید انشاء اللہ
سبحانہ و موجب اقامت او بدیار ہمینست آثار سر ہند آن بودہ کہ جای آبادی آن
شہر بمثابہ بودہ موحش مسکن سباع رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
اہل قریہ سرائس کہ شش و ہفت کروہ است از شہر سہرند بنا بر عشر رساندن
خزانہ از سامانہ کہ بعد مسافت بودہ و شہری دیگر در میان نداشت در خدمت
قطب الزمان سید جلال مخدوم جہانیان کہ سلطان فیروز شاہ مریدی بود
باچہ رفتہ التماس نمودند کہ بدار الخلافت دہلی رسیدہ از سلطان استدعای
آبادی شہری در ان نزدیکی نماید حضرت سید مسئول آن جماعت را مقبول
داشتہ متوجہ دار الخلافت گشت سلطان تا کنور کہ دو منزل ست از دہلی
استقبال وی کرد در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمودہ

Marfat.com

حکم فرمود کہ دران سرزمین شہری آباد سازند و خواجہ فتح اللہ برادر کلان امام
رفیع الدین کہ از مقربان سریر خلافت بود تعین نمود خواجہ با دو ہزار سوار آمدہ
در انصرام این مہم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعہ نمود ہر روز با ہتمام تمام
انچہ بنا می یافت صباح منہدم میدید چون این مقدمہ بعرض خلیفہ رسید
علاج متوجہ حضرت سید حوالہ گردانیدند آنحضرت اشارت با مام رفیع الدین
کہ خلیفہ و امام نماز حضرت سید بود و در سنام اقامت داشت فرمود کہ آمدہ
خشت قلعہ نہد تا بہ یمنت او از دست خلل محفوظ ماند و دران بلدہ سکونت
نماید کہ وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال امر بزرگوار
آمدہ دران متوطن گشت ناداںستہ ہر روز دران عمارت بیکار میگرفتند و
از تصرف شیخ ہر روز عمارت منہدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت
امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاہ ساختند و منع فرمودند و
بدست مبارک خود خشت بنای قلعہ نہادند کہ الی یومنا ہذا آن قلعہ
بر ہمان بنا بر پاست ازان روز آن بلدۂ فیروز آباد از برکت سکونت
آن جناب رونق دیگر یافتہ و اہل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادات
کثیرہ رسیدہ اند و الی یومنا ہذا ملجاے سکنہ آن بقعۂ شریف از قوی و ضعیف
تربت اوست کہ در قدیم الایام از شہر بیرون بودہ و درین روزگار از آبادے
بسیار میان آن بلدہ واقع گردیدہ منقول است کہ سبب انہدام بنای قلعہ
آن بود کہ شیخ شرف الدین بو علی قلندر قدس سرہ العزیز را در خندہ شبی
حضرت ایشان با مخدوم زادہ ہای عالیشان و برخی از درویشان بزیارت
تشریف برده بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب بر پای بماندند بعضے
معروض داشتند کہ بنشینند چون باشد بنشستن توجہ نفرمودند و زمان بسیر

بر سر تربت والدهٔ معصومهٔ مرحومهٔ خویش رحمها الله که دران مقبره منوره است
نیز خاموش ایستادند این بنده را که یکی از منتسبان دامان فتراک ایشان بود
بر دل اخلاص منزل ریخت که تا چه رحمتها که بوسیلهٔ سرور ایشان ازین قبور بر اهل
آن رسیده باشد و چه برکتها که منزل گردیده بود فردای آنشب سعادت لزوم
مخدوم زادهٔ مخزن الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم ابقاه الله واوصله الی
غایة ما یتمناه سری شگرف از زیارت دوش بر گوش هوش زدند و مجمل آن راز
این بود که حضرت ایشان بعد از مراجعت ازان زیارت فرمودند که چون محاذی
روضهٔ امام ایستادم از حق تعالی ملتمس آن شدم که الهی از جمیع اموات این
گورستان عذاب را بکرم تو بردارند آواز رسید که تا هفته عذاب از ایشان بردارند
باز ملتجی شدم و گفتم رحمت ترا نهایتی نیست بر مغفرت بیفزای حکم شد که ماهی
عذاب مرفوع گردد باز بیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده
بکلی بخشیدند فردای آنروز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون اند انجا حاضر
شدند و بخاطر عاطر آنحضرت قدس سره مضمون حدیث معروف گذشت که
چون عالمی بر مقبره بگذرد تا چهل روز عذاب ازان مقبره بردارند بمجرد این
خطور ملهم شدند که بقدوم تو تا قیامت عذاب ازین مقبره برداشتم و آنجا نیز این
التماس درمیان آمد و بعز اجابت رسید ؎ تو از هر در که باز آئی بدین خوبی
و زیبائی + دری باشد که از رحمت بروی خلق بگشائی + اما والد شریف ایشان
العالم العارف الامجد الشیخ عبد الاحد رحمه الله که درین کتاب تعبیر از ایشان
بحضرت مخدوم میرود قدس سره آنجناب را در عنفوان جوانی و آوان تحصیل
علوم ربانی بناگاه ید طولای شوق این راه گریبان دل بگرفته بخدمت
مظهر النفوس الشیخ عبد القدوس قدس سره برد آنجا بکمند ارادت او در آمده

تلقین اذکار و تعیین اطوار قرار گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان
وطلب مصاحبت بآن درویشان و خداپرستان نمود خدمت شیخ رضا بدان
مداد و فرمود قدم غیرت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاده باز گرد و آنرا
باتمام و اختتام رسان آنگاه بیا و بتحصیل این معامله کمر همت بند که درویشی معلم را
چندان نکته نیست چون حضرت مخدوم این بشنود و ملاحظهٔ کبر سن شیخ نمود و
زبان مسألت بکشود و گفت ترسم که چون پس از اتمام و انصرام علوم دینیه بدین
عتبهٔ علیه بشتابم این گرامی صحبت را درنیابم شیخ فرمود چون مرا نیابی بفرزندم
رکن الدین شو و از و بجو آنچه میجوئی حسب الامر ع صبری کنیم تا کرم او چها
کند + گویان بر سر تحصیل علم مراجعت فرمود و قضارا پیش از تمامی تحصیل حضرت
مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت تمامی کشید ع آن نامهٔ سوز دل بانجام رسید
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از منقول از مفهوم و پس
از مراجعت سیر و سیاحت بعضے بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه
بحکم آن اشارت همگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او باشارت والد خویش
و ملاحظهٔ علو استعداد طالب وفا کیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات تربیت
در بارهٔ آنجناب بکار برد چون از فرائد فوائد خویش بهره ور گردانید خرقهٔ خلافت
پوشانید از قادریه و چشتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه
بغایت عالی در بلاغت معانی و فصاحت الفاظ بنوشت و آن نامهٔ گرامی که
نگارش نموده انیست که گذارش می یابد بسم الله الرحمن الرحیم ع بشرے
لقد انجز الاقبال ما وعدا + و کوکب المجد من الافق العلے صعدا + ع بشری ترا
که دولت و اقبال رو نمود + انجاز وعده کرد و نقابے ز رخ کشود + و در آسمان
رفعت شمسے بر آمده + نورے ازان بتافته اندر جهان نمود + الحمد لله الذی

Marfat.com

خلق آدم على صورته وكرّمه بخلافته واجرى تلك السّنة بين أنبيائه وأوليائه وقد
احسانه على منته واخر شكره على نعمه هو الاول وهو الآخر والظّاهر والباطن
لا موخر لما قدّم ولا مقدّم لما اخّر ولا معلن لما ابطن ولا مخفى لما اظهر وسمت همم
اوليائه عن الركون الى الاكوان عاراً واعتلقت الجنان باراً فدارت عليهم بكرة
وعشية كاس لمحبّة من كوثر محبوبهم دواراً كلما جنّ عليهم الليل جعل قلوبهم
من شوق لقاء الخليل ناراً وتفيض اعينهم من الدمع مدراراً ليلاً ونهاراً او
يشتغلون بذكره سرّاً وجهاراً ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلاناً واسراراً ويطوفون
حول سرادقات الوحدة افكاراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه
نضارة العرفان وهو عطشان وحيران له في فضاء العشق والوله طيران غاية
مطلوبه لقاء الرحمن ونهاية مقصوده رضاء المنان فيظهر في اقطار الارض آثاره
ويظهر في الآفاق انواره لسانه ناطق بالحق وهو داع الى الرّب للخلق ليخرجهم من
الظلمات الى النور ويقرّبهم ويحبهم الى الله الغفور والصلوة والسلام على من
هو خير خلق واحبابه وخاتم أنبيائه وخاتم اصفيائه وهو رسول الرحمة و
صاحب الشريعة الغرّاء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه
الاربعة واصحابه الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلام من اوثق
دعايم الاسلام والايمان واكرم مناهج العمل والاحسان على ما ورد في الخبر
عنه عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده ان احب عباد الله الى
الله الذين يحبون الله الى عباده ويحببون عباد الله الى الله ويمشون في الارض
بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي أدعوا الى الله على
بصيرة انا ومن اتبعني واتباعه انما يكون برعاية اقواله واحواله ثم ان الاخ
الاعز الرضى والصاحب المرضى المتوجه الى رحمة رب العالمين المتوكل على مالك

Marfat.com

یوم الدین اخانا العالم شیخ عبدالاحد بن زین العابدین لما حج قصدہٗ و
لبس الخرقۃ منا وتفقہ بالعلم واشتغل بالذکر والفکر شغلاً کاملاً اجزنالہ
اجازۃ بالباس الخرقۃ للطالبین کما اجازلنا شیخنا وابونا شیخ الاسلام قطب
الاقطاب الشیخ عبدالقدوس قدس اللہ سرہ العزیز وھو من شیخہ شیخ
الاسلام الشیخ محمد عارف وھو من شیخہ شیخ الاسلام الشیخ احمد عبدالحق
وھو من شیخہ الشیخ جلال پانی پتی وھو من شیخہ الشیخ الشمس الدین
ترک پانی پتی وھو من شیخہ الشیخ علاء الدین علی احمد صابر وھو من شیخہ
الشیخ فرید الحق والدین مسعود اجودھنی وھو من شیخہ قطب الملۃ والدین
خواجہ قطب الدین بختیار اُوشی وھو من شیخہ خواجہ معین الدین سنجری
وھو من شیخہ الشیخ عثمان الھرونی وھو من شیخہ حاجی شریف زندنی
وھو من شیخہ الشیخ مودود چشتی وھو من شیخہ الشیخ ابی یوسف الچشتی و
وھو من شیخہ الشیخ ابی محمد الچشتی وھو من شیخہ الشیخ ابی اسحاق الشامی
وھو من شیخہ الشیخ حذیفۃ المرعشی وھو من شیخہ الشیخ سلطان البلخ
ابراھیم الادھم وھو من شیخہ الشیخ فضیل بن عیاض وھو من شیخہ
الشیخ عبدالواحد بن زید وھو من شیخہ الشیخ حسن بصری وھو من شیخہ
حضرت امیر المومنین امام المسلمین علی المرتضی وھو من حضرۃ رسالۃ
الرفیعۃ القدسیہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وھو من اللہ تعالی
عزوجل وایضا اجزنالہ دامت برکاتہ وزیدت درجاتہ بالباس الخرقۃ
المبارکۃ القادریۃ المحمدیۃ لمن یطلبھا ویراہ اھلا ومستحقا لھا کما اجازنا
بالباس الخرقۃ للطالبین استاذ علماء المشرق والمغرب علامۃ الوری علم
الھدی المحقق المدقق الکامل المکمل سید السادات امیر سید ابراھیم معین

Marfat.com

الحسنی الحسینی لایرجی القادری وھو من السید السند الشیخ احمد الجیلی القادری
وھو من شیخہ ووالدہ سید السّادات سید موسی القادری وھو من شیخہ
ووالدہ سیدہ عبد القادر وھو من والدہ وشیخہ سیّد السّادات سید حسن
وھو من شیخہ ووالدہ سیّد السّادات محی الملۃ والدین ابی نصر وھو من شیخہ
ووالدہ السید الحسیب النسیب ابی صالح وھو من والدہ السیّد الجلیل المستند
عبد الرزّاق وھو من والدہ سید السادات قبلۃ ارباب الکرامات قطب
الکونین غوث الثقلین محی الحق والشّریعۃ والطّریقۃ والحقیقۃ ابی محمد عبد القادر
الحسنی والحسینی والجیلانی قدس اللہ روحہ وھو من شیخہ الشیخ ابی سعید
المخزومی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی الحسن علی القرشی الھکاری وھو
من شیخہ شیخ الاسلام ابی الفرح یوسف الطرطوسی وھو من شیخہ شیخ
الاسلام عبد الواحد بن عبد العزیز التمیمی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی بکر
الشبلی وھو من شیخہ شیخ الاسلام سید الطائفۃ الصّوفیۃ جنید البغدادی
وھو من شیخہ شیخ الاسلام سری المفلّس السقطی وھو من شیخہ شیخ الاسلام
معروف الکرخی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی سلیمان داؤد الطائی وھو من
الامام علی ابن موسی رضی اللہ عنہ وھو من ابیہ الامام جعفر الصّادق وھو
من ابیہ الامام علی محمد الباقر وھو من ابیہ الامام السعید الشہید حسین و
ھو من ابیہ امام المسلمین امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب
رضی اللہ عنہ وعن اولادہ واحفادہ وانصارہ وھو من سیّد المرسلین امام
المتقین وخاتم النبیین خاتم المرسلین المبعوث رحمۃ للعلمین محمد النبی العربی
محمد صلّی اللہ علیہ وبارک علیہ وآلہ الطیبین الطاھرین ووصینا لہ دامت
برکاتہ ان یشتغل بالعلوم الصّوفیۃ واوراد المشائخ واعمالھم مراعیاً حقوق

Marfat.com

الشرع من الاصل والفرع ممتثلاً لاوامر الله ومجتنباً نواهيه ومؤدباً باٰداب
الصوفية حق الادب وان لا يتردد الى ارباب الدنيا واصحابها ويحضر في مجلسهم
في طلب الدنيا وان يجب اولاد الشيخ واقربائه ويراعي حقوق اٰدابهم كما قال
الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في
القربى وان يشتغل بالله اشتغالاً باطناً معرضاً عن غير الله كما قال الله لحبيبه صلى
الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل اليه تبتيلاً زاهداً في الدنيا راغباً الى
العقبى ثابتاً على السعادة والسخاوة من غير التفات الى رسوم أهل البطالة وان
يجعل الوحدة والعزلة رأس ماله فانهما متمسك ارباب الصدق والصفا فان
استطاع ان يستمر اوقاته على الملازمة بالخلوة فهو اولى واخرى وان لم
يتيسر له ذلك فليجعل لنفسه نصيباً منها وينبغي ان لا يكون سنته خالية عن
خلوة او خلوتين فان كان هكذا فيدوم العزيزة نائبة عن يدنا وبين الناس
خليفتنا فرحم الله من اكرم وعظم من اكرمناه وعظمناه واهان من اهانه
فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المشار اليه مرضينا عند الله ومحبوباً
عند الناس الله هو يبلغه الى منتهى مطالب الصديقين واوصله الى اعلى درجات
العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبي واله وصلى الله على خير خلقه
محمد واله اجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بن عبد القدوس
اسمعيل الحنفي كتبه وحرره في سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على
من اتبع الهدى مخفي نماند كه بسبب انتساب حضرت مخدوم به حضرت شيخ
عبد القدوس وفرزندش مجمل احوال اين دو عزيز در اين كتاب ضروري ست
بعرض بيان ميرسد بتوفيق الله الصمد شيخ عبد القدوس قدس سره از
شيوخ مشهوره هندوستان ست واز كبار ايشان از فرزندان شيخ صفي الدين ست

Marfat.com

که در اصول و فروع علوم از فحول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده
مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات
و وفور غلبات در اتّباع سنّة سنیه بغایت متیقن بود و در التزام عزائم امور
دینیه سخت متمکن او را کتاب ست مُسمّیٰ بانوار العیون مرتب علی سبعه فنون که
در هر فن اسرار دالّه بر صحائف املا آورده در فن نخستین برنگاشته که اگرچه
ارادت من بمخدوم شیخ محمد ست لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جدّ او
شیخ احمد ست قدس سرهما و ستایش او در ان فن بسیار فرموده و نیز آنجناب
از درویش قاسم اودهی که از بزرگان سلسلهٔ سهروردیه ست اجازت
خلافت داشت و جزان کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست در غایت
زیبائی و دلربائی ب در مکتوبی مینویسد که شیخ ما سید محمود محمد گیسو دراز زبان
دراز کرد و از حیرانی گفت او تعالیٰ وراء الوراست اگرچه این سخن نیز باشد اما
چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از همه وراء الوراء باید شد
رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی بدایت است و چون بدایت را بدایت
نیست نهایت را نهایت نه بود که خدایرا سبحانه نهایت نبود طالب در نهایت
بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای عزوجل را
در بهشت بینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون ما فی الجنة سوی الله
روی نماید وراء الوراء و تحت الثری یکجا آید چه جائے وراء الوراست انتهی
و بسا اسرار سکریه دران صحیفه علیه ایراد فرموده که برخوانندگان هوشیار
هویداست ب و هم در مکتوبی رقم نموده که کونوا مع الصادقین فرمانیست که
در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مُصاحبت آشنایان بار و شوار ست

Marfat.com

اگرچه کردار حسن صد هزارست ب یکی حضرت او را از خواطر فاسده پرسیده
در جواب نوشته هیهات پرسیده بودند از بلای سخت و ابتلای عام که هیچ
ولی و نبی نبوده که مبتلا بدان نبوده از انجا که بشر بودند و گذر بدین چیز مجازی
داشتند اما فرق آنست که یکی را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او
بدان ماخوذ نگردد بلکه سبب قرب و علو همت او بود و یکی را از راه خسران غرق
آن گردانند و او بدان ماخوذ گردد بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه
حال ما بدان ست اینجا قیمت مردان و نامردان ظاهر گردد که خلق للحراب
رجال وللطعن والشهادة رجال وللقصعة رجال آنکه تیغ زند و تیغ خورد دیگر
ست و آنکه کاسه لیسد و ثرید خورد دیگر در اکثر مکاتیبش از انکسار و افتقار و
خوف خاتمه کار سخن کرده خاتمه مینویسد حضرت ایشان قدس الله سره العالی
از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت عزایم امور دینیه
آن پایه داشت که وقتی امام مسجد او پیدا نبود و برادرزاده او شیخ عبد النبی
فرا پیش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت از و وقفه ظاهر گردید شیخ
نماز را باز گردانید و بخشم تمام گفت احداث را که امامت نکنند و نماز مردم
را فاسد نسازند ندانسته اند که موصول با صله حکم یک کلمه دارد که قطع آن
درست نیست و وقفه میان آن روا نه ب هیهات تا عقبه ابهام فریق فی
الجنة و فریق فی السعیر در پیش ست کجا خواب و خورد و کرا قرار و آرام در کیش
ست ؎ کس می ندهد نشان آب و گل من + حل می نشود درین جهان
مشکل من + از هیبت آن دو راه خون شد دل من + تا خود بکدام ره بود
منزل من + جای دیگر مے نگارد ؎ در کوی بتان رفت همه عمر دریغا +
چون برهمن پیر به بتخانه بماندیم + عمر بآخر رسید مرگ و سفر آخرت در پیش آمد

Marfat.com

وزاد آن که علم و عمل بر متابعت سید الاولین والآخرین ست بدست نیامد
وخوف وحیرت آن فرو گرفت که امام مسلمانان ابو حنیفهٔ کوفی رضی الله عنه
میفرماید اکثر ما یسلب الایمان عند النزع ندانم دران وقت دشواری وزمان
بیقراری چه پیش آید وجای دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
نوشته ست ای فرزند فرصت عزیز است روز و شب در تحصیل علوم بجد
وجهد کوشش بلیغ نمائی که وقت تحصیل علوم همین ست ودوام طهارت
وأداے فرایض وسنن رواتب با تعدیل ارکان و با حضور وخشوع بروجهی
که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که دراستقامت این کار سعادات
دوجهانی ودولت جاودانی وبرکات ورحمت بیشمار ست وبدانکه مقصود از
علم عمل ست که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم ومقصود از عمل
اخلاص ومحبت حق تعالی ست لیسئل الصادقین عن صدقهم کمرشکن خاص
وعام ست ومقصود از اخلاص محبت محبوب است که معبود برحق ست وموجود
مطلق ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین انتهی کلماته
الشریفه انتقال شیخ ازین دار پر ملال بسالی ست که شیخ اجل مبین آنست و
تربت شریفش در قریه کنکونه است که بر ساحل دریای جمن قریب کرنال ست
رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی از اواخر حال شیخ
حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت وبیخودی بر آنجناب مستولی میشد
واستغراق غلبه داشت یکی دران از وستران پرسید فرمود دل را بذکر بسیار
کوفتم اکنون سلطان ذکر زمان بر من غلبگی مینماید ومرا ازمن میرباید
شیخ را هفت پسر بوده که هریک در حال وقال بمثیل بوده از شیخ احمد که
فرزند ثالث شیخ بود می آرند که میگفته که این نسبت خانوادهٔ ماست که بخت

Marfat.com

فرزندان را بکمالات صوری آراسته سازند و آنگاه بمجاهدات و ریاضات اندا
بپایهٔ قطبیت رسانند از زبان دُرفشان حضرت ایشان قدس سرّہٗ شنودم که
در آن ایام که فرزندان شیخ در دہلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشانان را اشتیاق
دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بحدی متش نوشتندی که اگر امر عالی ورود
یابد بتقبیل آستان مستسعد گردیم شیخ گفتی آمدن ایشانان نزد ما موجب
تشویف و تعطیل تحصیل علوم ست ما را نزد ایشان باید شد و با این همه
کبر سن و ناتوانی خود بدہلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس سرّہٗ از
والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ما عبد القدوس قدس سرّہٗ
از وطن خود بدہلی آمدی خبر باکبر آنجا رسیدی پذیره راه شدندی
کذلک قوّالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
و سماعش در غایت شورش و سکر در ضمن سماع سخنان مستانه از وے
سر میزد وقتے در دہلی در محفل عظیم که عُلَما حاضر بودند تواجد بر خاست
درمیان تواجد گفت منصور را نادانان کشتند چون این کلمه را در رقص
بکرّات بر زبان راند یکی از مخول علمای حاضر بے آرام شده نام یکے
از اعاظم علمای آن وقت را برده گفت چون آن جماعت را نادان
توان گفت که چون اوئی درمیان ایشان نبود شیخ همچنان بشورش گفت
من همان را میگویم باز آن عالم گفت شیخا چون مثل اوئی را نادان توان گفت
که چون آن عالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاهر
شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق ست این چیست
سیاهی که از دوات او ریخت نقش الله ظاهر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
بجوشید و گفت که زهی نادان که سر یان حق در جمادی ظاهر شود و در ان

Marfat.com

نه وهم حضرت ایشان قدس سرهٗ العزیز بدین تقریب فرمودند یک بار شیخ
بدهلی آمده بود شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری که از اولاد سید جلال الدین
بخاری بود و صاحب علم و تفسیرے نوشته بود نزد شیخ فرستاد شیخ چون
بکشاد آیت تطهیر اهلبیت سرور کائنات علیه وآله وعلیهم الصلوة والتحیات
برآمد که شیخ عبدالوهاب درین مقام نوشته بود اولاد نبی همه مأمون الخاتمة اند
وعاقبت شان علی الیقین بالخیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت که
هذا خلاف مذهب اهل السنة والجماعة وکتاب را باز فرستاد برین سخن روزها
میان علمای آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالآخر مقرر آن شد که شیخ
عبدالقدوس گفتی قدس سرهٗ شیخ رکن الدین فرزند دوم و خلیفهٔ
اول شیخ عبدالقدوس است که بعد ازو بر سجادهٔ ارشاد او نشست و از
سید ابراهیم الایرجے القادرے که در نامهٔ اجازت ذکر یافت و این
سید نیز طریقهٔ قادریه را اخذ نموده خرقهٔ خلافت یافت و این سید
ابراهیم مردے بود از اعلام دانشمندان علوم عقلے و نقلے چنانکه در عهد
او به شهر دهلی کسے بدانش او نبود و با اشتغال علوم التزام اذکار و اوراد
و تربیت و ارشاد را نیز جمع نموده وے مرید شیخ بهاؤ الدین قادرے
شطاری ست و شیخ بهاؤ الدین را رساله ایست در طریقه شطاریه برای او
گویند در معامله از شیخ نظام الدین خالدی نیز خرقه یافته است و در سنه
ثلث وخمسین وتسعمائة بعالم باقی شتافته و در پایان روضهٔ امیر خسرو
سر در نقاب تراب کشیده رحمه الله سبحانه شیخ رکن الدین گوید روزی
که عرس خواجه قطب الدین بود بروضهٔ شریفهٔ او جمعے گرم رقص و سماع
بسید معروض داشتم چه بود که خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

Marfat.com

حضور ارزانی دارند فرمود باید که شما بزیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثنای جوش و خروش قوالان
ورقاصان حضرت خواجه بر من ظاهر گشته فرمودند این بدبختان چند وقت را
بر ما مشوش گردانند من بخدمت سید آمده معروض داشتم تبسم نمود و
فرمود آیا اکنون ما را معذور دارید یا نه شیخ رکن الدین صاحب احوال و اطوار
عالیه بود و تصانیف شایسته دارد از انجمله است مرج البحرین مشتمل بر اسرار
علم دینی و یقینی و نیز او را مکتوبات کثیر البرکات است در یکی از مکاتیب او
بخط شریف حضرت مخدوم علیه الرحمه دیدم که بیکے از محرمان راز نوشته
وامانبعمة ربک فحدث للہ الحمد والمنة که در دیده شهود نمانده بجز خدای مع هذا
جز افلاس و عجز بیش نه و جز حیرت و درماندگی کیش نه انتهی سه تشنه از دریا
جدائی میکنم + بر سر گنجے گدائی میکنم + شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریه والد خویش تحقیقات ست از انجمله است آنکه والد ماجدش را روزی
در اثنای سماع بر زبان رفته بوده که خدائے داند تا کجائیم و باز فرموده
اگر گوئے خدائے نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مراد از علم آلهی
تعین علمی است اجمالی یا تفصیلی که بوحدت و واحدیه معبر ند سیر شیخ ما در ان
وقت فوق تعین علمے بوده عزیزے این بیان را در محفل حضرت ایشان
قدس سرہ مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
تکلفی نیست زیرا که شیخ ابن عربی و تابعان او رحمهم الله به سیر فوق تعین
علمی قائل نیستند و شیخ عبد القدوس رحمه الله از تابعان شیخ عربی بوده و
سیر شان سیر فوق این تعین ذاتی ست که سکر از حال و قال مے خیزد و شیخ
رکن الدین در سنه ثلث و ثمانین و تسعمائة از ین جهان رخت بآن جهان

Marfat.com

بستہ مضجع او و سائر اخوانش در جنب والد بزرگوارست الا شیخ احمد پدر
شیخ عبد النبی شہید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اثنی وسبعین وتسعمایہ بودہ وسعادت
فرزند مذکورش در سنہ احدی وتسعین وتسعمایہ وچون حضرت مخدوم
را بحضرت شیخ فانی فی اللہ شیخ جلال تانیسری رحمہ اللہ بحبت محبت
بہم پیرگی صحبتہای شایستہ ومجالس شگرف روی داده مجملی از احوال
این بزرگ نیز لازم ست شیخ جلال تانیسری از اعاظم خلفای
حضرت شیخ عبد القدوس بود رحمہما اللہ واز علم ظاہر نیز بہرۂ تمام داشت
واستغراق واستہلاک تمام تا گویند بسیار بودہ کہ برای افاقتش جہت
اُدای نماز مُریدان آمدہ بآواز بلند حق حق می گفتہ اند تا از سکر بہ صحو
می آمدہ عمر دراز یافت بعد از نود و پنج سالگی در سنہ تسع وثمانین وتسعمایہ
بآخرت شتافت ودر بلدۂ خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
خود نقل کردند کہ می فرمودند ایام اختصار حضرت جلال بروزہا کشید ازان
جہت اضطراب وشورش عظیم از خلائق برخاست گویند چون بعد از
شانزدہ روزاندکے بہ ہوش آمد نظام کہ از اعاظم خلفائے وے بودہ
ازان حال تنگدل شدہ گفت مخدوما این چہ حال ست شیخ دران
حالت بجوش ودرد تمام این بیت برخواند ؎ قومی ز وجود خویش فانی
رفتہ ز حروف در معانی ۔ حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
رسانیدند گریہ در گلوے مبارک گرہ شدہ وقطرات بر رخسار مبارک
روان گشت ومدتے بانکسار تمام سر فرو بردند حضرت شیخ جلال را
رسائل مُفیدہ است تبرکا بیک نسمہ از رسالۂ ارشاد الطالبین او اکتفا میرود

Marfat.com

نسمه مینویسید که عشاق برمنازل کشف وکرامات توقف روا ندارند وازان
مترقی شوند ومقید بچیزی نگردند بُریده ودریده ازهمه جان باز وجهان تاز
باشند وآن انیست که ایشان ازعبادت وزهد وتقوی وریاضت
احتراز کنند وانهارا ذمیمه دانند بلکه جان کنند وخون خورند وگم شوند و
پیش ازمرگ بمیرند وبحق رسند این جا اکثر مُدّعیان اهل سلوک وجهال
صوفیه راه خطا کردند وگمراه شدند العیاذ بالله من ذلک وروی عن
السّلف رضی الله عنهم اجمعین انما حرمان الوصول لتضییعهم الاصول والاصول
رعایة الشریعة والطریقة وانچه گفته اند تلاوة القرآن والاشتغال بالعلوم
الشرعیة امور حسنة لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل
گفته اند که کار طالب حق بعد از اداء فرائض وسنن رواتب منحصر
بشغل باطن ست نه بکثرت نوافل واعمال جوارح انتهی بیان ملاقات
حضرت مخدوم بحضرت شیخ کمال رحمهم الله حضرت مخدوم را
درخلال مجالس شیخ جلال بحضرت شاه کمال ملاقات روی داد وبسالها
کشید وفوائد ها بظهور رسید صورت این قضیّه آنکه روزی حضرت مخدوم
درخدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت اهل سیاه بان
خانقاه درآمد وبحضرت شیخ معانقه نموده درحلقه انجمن بنشست شیخ اورا
ازعسکریان دانسته اخبار شاه وسپاه پرسیدن رفت ودین ازین پرسش
بشورش درآمده گفت شیخا اگر مسکینی ازمساکین این راه جهت اقتباس
انوار الله باین خانقاه آید شمار الائق نیست ازو اخبار شاه وسپاه
پرسیدن اگر خواهش این اخبار دارید ببرا هگذار بنشینید وازروندگان
بجوئید شیخ ازغایت حلم وبردباری راه خموشی وطریق معذرت پیش گرفت

Marfat.com

حضرت مخدوم که از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبهٔ بی تعلقی ازان
مرد بدیدند بران آمدند که آن هنگام که او از محفل شیخ برون آید با و ملاقات
فرمایند و آشنای نام و شناسای مقام او گردند چنان کردند آن عزیز را
نیز لعبهٔ ملاقی و معانقت ایشان بحکم خبر القلوب تیشاهد رگ موانست بجنبید و
جبههٔ الفت بکشاد و نام خویش اظهار کرد و گفت مرا کمال نام است و از سکن
و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر به پایل اندر نشست و
مقام است اگر سر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا باهم آئین صحبت
برانگیزیم و پایل دیهه است از توابع بلدهٔ سرهند قریب چهار یا پنج
فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم بسرهند شد ازان جا به پایل رفتند و
خدمت شیخ کمال ذوالکمال والاکمال را آن جا دریافتند صحبتها گرم گشت
و الفتها بدیدار آمد تا بجائی که شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بمنازل
جنت مماثل ایشان آمدے و روزها آن جا گذرانیدی و باز به مسکن رجعت
فرمودی با جمله حضرت او را فوائد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معاینه
نمود این جا بآن قدر که از لسان گوهر بار حضرت ایشان قدس الله سره
و مخدوم زاده های کبار عالی شان داشت برکاتهم مسموع گردیده قلم را زبان
اظهار کشوده می آید آن جناب اگرچه از محبوبان و مرادان بود و ولیسے
المشرب می نمود اما بظاهر انتساب و ارتباط به شیخ فضیل داشت که بنه
واسطه به شیخ الجن والانس عبد القادر جیلی می پیوندد زیرا که شیخ فضیل
را ارادت بسید گدا رحمن ثانی بود او را بسید شمس الدین عارف او را
بسید گدا رحمن اول او را بسید شمس الدین صحرائی او را بسید عقیل او را

Marfat.com

بسید بہاء الدین اورا بسید عبدالوہاب اورا بسید شرف الدین اورا
بسید عبدالرزاق اورا بوالد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالی
بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوریدہ بری وآشفتہ سری بیشتر بہ جزائر و
مفاوز بسر بردی ودران بوادی کہ مصداق بوادٍ غیر ذی زرع بود چون
احتیاجش بشراب وطعام ومضجع ومقام اوفتادے بناگاہ دران بیدا
شہرے پیدا شدے وساکنان شہر اورا بہ تکریم وتعظیم ہرچہ تمامتر بمنازل
خویش بردندے وضیافتہا نمودندے وشیخ از طعام وشراب ایشان
تناول فرمودے وشب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود بامنگۂ
ایشان تناول فرمودے وشب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود
بامنگۂ ایشان غنودے بامداد کہ بامدادِ الٰہی سر از جیب سحرگاہے چون
آفتاب برآوردے نہ ازان شہر نامی دیدی ونہ ازان مردم نشانی گویند
بنماز جماعت کم حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مریدان
اورا احتیاجی بخلا رافتاد چون بہ طہارت جاے درآمد دید کہ از جاے
درے گشودہ گردید وبوستانی دران درنمودار گشت آن درویش
بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب برکنار آن جمعی بہ نماز صف
بستہ کانہم نبیان مرصوص وامام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
حیرتش بر حیرت افزود ودران تحیر بناگاہ چون نظر بکشود خویش را بدان
مکان سابق دید کہ ازان جا قصد خلا رنمودہ بود ہم حضرت ایشان
قدس اللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
برگوری بول میکرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود ازان گوری آواز
اُح اُحی برون آمد کہ اشارت بود بکراہت آن امر ومنع ازان شیخ کمال

Marfat.com

چون آن بشنود همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح اُح بانگ برزد و گفت
انی چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان در گذشته و بخاک یکسان
گشته هنوز اح اح خود نمی گذاری و ازان جایگاه برخاست و برفت و هم
حضرت ایشان قدس الله سره الانوار فرمودند با این همه ظهور خوارق از شیخ
اگر نزد او کسے به نیت مشاهدهٔ خارق رفتی ازان سخت در بارشدی و وقتے
مولانا فلان صالونی که از اعاظم علمای عصر بود مع تلامذهٔ خویش غالبًا
بدین نیت متوجه دریافت شیخ گردیده چون بحوالی منزل شیخ رسیده شیخ
از مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب هر چه تمامتر سنگها و خشتها برداشته
متوجه مولانا گردیده مولانا ناچار مع شاگردان فرار برقرار اختیار فرموده
و شیخ قدمے چند دنبال او حمله نموده می فرموده ای صالونی فلان و فلان
آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ
و این و آن میگویند و از فلان و همان ما بیخبر اند که مرتبهٔ ایشان از آنها کم نیست
و مرادش از فلان و به همان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
ایشان اسکنه الله بحبوحة الجنان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند
که شیخ چون در بیان معارف و تبیین اسرارے در آمدند بعضے اوقات
دقائق آن اسرار بآنکه مهارت علمی مستمعان را کامل بود بعد از تفکر و
تأمل بسیار بمرور ایام حل می شد و بفهمے در آمدے ارباب بقا
زنده بجان دگرند + بیرون ز دو کون در جهانی دگرند + کس پے بزبان حال
ایشان نبرد + این طائفه گویا بزبان دگرند + روزی بتقریب احوال
شگرف خواجه محمد معشوق طوسی قدس سره فرمودند که توان گفت که حضرت

Marfat.com

شیخ کمال نیز ازان عالم بود و نیز یکے از یاران قبول یافتہ حضرت ایشان از
زبان مبارک نقل کرد کہ روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفی سر داده میشود
بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسلۂ علیۂ قادریہ چون شیخ کمال
اقل قلیل بنظر مے در آمده اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود در
تاسع عشر از جمادی الآخر سنہ احدی و ثمانین و تسعمائۃ راه وصال رفیق
اعلے گرفت و در قریہ کتھل کہ از قرائے تابعہ سرہند است خوابگاه یافت
رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃً واسعۃً بعد از و نبیسہ او شاه سکندر ست وارث مواریث
احوال و مواجید خوارق عادات او بود و مدتہا بہ جذبات و حالات عظیمہ
فیض رسان سلسلۂ آبائے خود مے بود حضرت ایشان مے فرموده اند کہ
جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد اما بر دل شاه اسکندر از غلبۂ
نور نظر را راه نیست شاه مذکور در حدود سنہ ثلث و عشرین بعد از الف
از جہان رفت رحمہ اللہ سبحانہ ؎ چمن را تر و تازه آراستند + چو شبنم
نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیر الجذبہ حضرت ایشان
حرف مجاذیب در میان آوردند درین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت
والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف برده بودند من دران سفر از حاضران
خدمت بودم روزی یکے از صلحا نزد ایشان آمده از شاه رزق اللہ کہ در ان
دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امروز شاه را در فلان
شاه راه بغایت خندان و قہقہہ زنان یافتم طلب کشف سران نمودم فرمود
در فلان موضع نشسته بودم بناگاه یکے از اہل روستا پشتواره کاه بر سر و
واسی در کمر باید آن پشته کاه را بجاے واگذاشته بحاجت انسانی شد
از حاجت خویش فارغ گردیده بود کہ برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرود آمدند

Marfat.com

واورا ہمچنان برداشتہ در جرگۂ رجال الغیب ملحق ساختند من دران اثنا
باوے وبدان دائے کہ در کمر داشت میدیدم وگریاں ستر عورت او را کہ
اندرو بود می نگریستم این خندۂ من ازان ست مگر کاہ فروش آنجا در کار ست
وبداس محتاج اند مخفی نماند سابقاً وعدۂ بیان سیر وسیاحت حضرت مخدوم
بعضے بلاد را رفتہ بود اکنون انجاز وعدہ نمودہ می آید جناب چون از اکتساب
علوم فارغ شد بشوق دریافت اہل اللہ واستفادہ واستفاضہ لازم
سیر الی اللہ دانست بسیر بعضے بلدان ممالک ہندوستان قدم نہادہ ودرین سفر
باخود عہد کردکہ جائے بجز فے کہ شعر باشد تفضیلش لب نکشاید واز ہر کہ
آثار بدعت بیند بارادت بل بصحبت او نپردازد ودران سفر بسا علمای
عامل وعرفائے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
بہ تقریبی فرمودند دران ایام کہ حضرت والد ما را بر ہتاس گذار افتادہ بود
شیخ الہداد را کہ مردے بود بغایت معمر وعزیز عزیزان دیدہ آنجا دریافتہ بودند
از وحکایت کردند کہ مے گفت ہر راہ را نہایت نیست الا راہ حق عزوجل
کہ آنرا نہایتیں ست والد ما ازین کلام بغایت متعجب بودند ودر معنی آن متفکر
چہ آن خلاف صریحست بقول جمہور محققین کہ منازل الوصول لا ینقطع ابدالآبدین
پس حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ آنچہ درین ایام در حل معنی آن
کلام افاضہ نمودہ اند آنست کہ ہیچ چیز را ذات نیست چہ حقائق ہمہ اشیا
جز وجوہ واعتبارات نیند ووجوہ واعتبارات را غایات نیست بخلاف راہ
وصول باو سبحانہ کہ منتہے بذات اقدس او گردد زیرا کہ عارف را چون نسبتے
محبوبے وطے اجمالے بمحض عنایات از سیر صفات وشیونات بگذرانند آنجا
ہمہ وجوہ واعتبارات مفقود گردند وسیر او بذات بحت منتہے گردد وبعد ازان

Marfat.com

سیر در راہ ماند و دست ادراک از دامان آن کوتاہ پس آن سیر کہ لا منقطع ابد الابدین گفتہ اند سیر اسما و صفات ست کہ سیر تفصیلے ست و غایت ندارد و ہم حضرت ایشان مدظلہ از والد شریف خود نقل کردند کہ مے فرمودند شیخ الہداد مذکور روزے در مجلس کہ جمعے ذکر ارہ مے کشیدند حاضر بود و بعد از فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر برائے تصفیۂ دل و انجلای آنست و دل نیست مگر آئینہ کہ زنگے بر و نشستہ او را صیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد و آن خود بذکر خفیہ میسر است نہ آنست کہ دل آہنی باشد کہ مارا تیک برو باید زد یعنے بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت راقم حروف نصر اللہ بذکرہ مے گوید جمع از مشائخ کہ ذکر جہر اختیار نمودہ اند بطریق ارہ یا غیبہ آن ایشان بحکم کریمۂ اواشد قسوۃ دل را از سنگ و آہن سخت تر دانستہ اند و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفہ متأثر گردد و ایضاً آنہا کہ ذکر خفیہ اختیار نمودہ اند نیز وجوہ معتبرہ مشہورہ دارند کہ وجہ شیخ مذکور یکے از ان وجوہ است بر اثبات ذکر خفیہ و جہر حدیثے کہ مبیّن حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما بستہ است بالجملہ لکل وجہۃ ہو مولیہا بیان طریق اکابر بے نماید و ہم در بلدۂ رہتاس حضرت مخدوم بجوزہ درس مولانا الکبیر النحریر محمد بن فخر کہ صاحب موضح الحواشی و غیر آنست و از دانشمندان معروف و متقوی و زہد موصوف رسیدہ اند روزیکہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ فہامہ قاضی شہاب الدین دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر مصباح واقع ست مے فرمود و دران ضمن از زوائد فوائد طبع خویش مذکور مے ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ در یکے از مواضع آن املا نمودہ بود و ہمگے مبنے بر جرح کلام قاضی بود تلمیذ او قرأت

Marfat.com

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبر فرمود دریافت که آن اعتراض
مولانا بهیچوجه ورودی نمی یابد اما بر حفظ عهدی که با خود بسته بود کما مر جزء
خاموشی چاره نیافت چون قرأت آن حاشیه وافاده مولانا به آخر
رسید ناگاه از برکات حفظ پیمان حضرت مخدوم مولانا رمنصف
بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را بسنگ دیگر فرا
گرفته بودیم و این همه بر پیچیده نه چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذا است
و چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بر ان حاشیه مرقومه خود کشیده حضرت
مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای آورده از ان
مجلس برون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد المذکور
رحل یوما مع جم غفیر من العلماء فی حدیقة کانت واقعة فی ظاهر بلده فاذا
غاب عن بین اعینهم فتجسسوه ایاما و ما وجدوه والله اعلم بحقیقة حاله وهم
حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان بتقریب آن معرفت عظیمه خاصه که
ذات اقدس او سبحانه هر چند بسیط است اما او را یک وسعتی ست چون که تمیز
چون را آنجا بار نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که مرا
در سیاحت بلاد و بنگاله بشهری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
که در یکی از مساجد آن شهر ماجیای لیالی بسر مے برد و شبها از فرط بیقراری
بگریه و زاری مے بود و داد و دهربانی بسیار بمن اظهار نموده گفتی بیا تا چندگاه
باهم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود دلم ندیرانی
صحبت او نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی بهے خواندی
و اشک احزان از دیدگان بر افشاندی که مضمون آن شعر این بود که
حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موے را آنجا

Marfat.com

گنجای نیست شاید واگر از بس انبساط واتساع آن گوی عالمها در وگم است
نیز درست آید ؎ نمکدانی به تنگے چون دل مور + نمک چندان که در عالم فتد
شور + وهم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جونپور افتاد وآنجا فوائد
صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت واو بزرگی بود صاحب
السکر والوجد والسماع وذو التوکل والتبتل والانقطاع در سلسلهٔ خواجه
معین الدین سنجری ومرید شیخ بهاء الدین جونپوری که بسه واسطه بشیخ
نصیر الدین محمود می پیوندد رحمهم الله سبحانه ازو آرند که سید الانام را علیه الصلوة
والسلام در منام دید که فرمود علی دهلی بر در خود میزنی واز خلق الله چیزے
نمے گیرے گفت یا رسول الله اگر دهلی ست ازان تست واگر دراست هم ازان
تو علی بیچاره درمیانه کیست فرمود برائے خلق دعا کن که دعای تو درباره
ایشان مقبول ست توفی رحمه الله سنه خمسین وتسعمائة بالجمله حضرت مخدوم
چون صحبت بسیار از ارباب معرفت وعلوم را دران سفر دریافت عنان
مراجعت بوطن مالوف برتافت تا زمان انتقال ازین دار پر ملال در بلدهٔ
سرهند بوده همواره کتب متداوله را از معقول ومنقول بی تعطیل وفتور بر سبیل
تحقیق وتدقیق وافهام حقیق بیان مے فرمود که در جمیع علوم نحریر بود لاسیما
در فقه واصول آن که بے نظیر بود مے فرمود که دران ایام که در دقایق
بزدوی غور نموده مے آمد محسوس می گشت که در جنب علو اجتهاد ودقت
استنباط سراج الملة امام ابو حنیفه رضی الله عنه سائر مجتهدین کالتلامیذ
ونیز حضرتش ازان جا که با علوم رسمی وصوری معنوی وحضوری را جمع
فرموده بودند مدام بر سجادهٔ افاضت بمصداق خبر لان یهدی الله بک
رجلا واحدا خیر لک من الدنیا وما فیها سایلان برکات یقینی را از سحاب

Marfat.com

رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شاگردان درس بیان کتب
صوفیہ علیہ را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرہا در
نہایت بلندے ہمے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرأت
و استماع این کتب را تر و اداز دور و نزدیک طرف بستندے از میمنت
افادۂ او بمقاصد خویش پیوستندے قدوۃ المشائخ جناب شیخ میر کہ
امروز در بلدۂ لاہور ست و در حالت و غربت مشہور از تلامذۂ فصوص
او ست با جملہ حضرت او در آگاہے از اسرار ارباب توحید وجود مرتبۂ
علیا داشت و در حل دقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس اللہ سرہ
الا لوا را از فرط علم و غلبۂ حال ید طولی و بر مشرب او بود و با آنکہ مقتضیات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر سکر یات و شطحیات ست اما از علو فطرت
و فرط تمکین و بلندیٔ ہمت بل بمحض صیانت حضرت عزت عز اسمہ
و جل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرۃ الالہام شیخ ربانی ابو سلیمان دارانی
کہ ربما یقع فی قلبی النکتۃ من نکت القوم ایاما فلا اقبل منہ الا بشاہدین
عدلین الکتاب و السنۃ حالی کہ مخالف کتاب و سنت بود ے خواہ از
خویشتن دیدے خواہ از غیر شنیدے اعتبار ننہادے و اعتماد
نہ فرمودے انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہم اللہ سبحانہ ارباب رحمۃ واسعۃ و رحم عبد اقال آمینا و نیز آن
کلام حضرت مخدوم کہ بعد از ملاقات شیخ عبد الغنی و استماع راز سبز مہر
او فرمودہ و شاہد عدل اند بران مدعا قصۂ راز شیخ عبد الغنی آنست
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلۂ توحید وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کردند کہ مدتے جویان بودند

Marfat.com

ملاقات شیخ عبد الغنی را که درویشے بود از شهر سون پته بس معمر و بزرگ
بجهت استماع رازے که از و بایشان رسیده بود و آن راز این بود
که گفتے پیر من که جد مادرے من بود قریب هنگام احتضار مرا بایکے
از درویشان شوریده کار به نزد خویش خواند تا القاے نسبتے نماید و اعطاے
نعمتے فرماید چون به خدمتش حاضر گشتیم سرّے از حقیقت این معامله بر
زبان راند که به مجرد استماع آن درویش دوم دست از جان بر افشاند و
من همچنان حیران و سراسیمه جان برجاے بماند لهو الملهم چه راز بود که شب
از تو بر زبان بگذشت + که روز عمر بسامان ترجمان بگذشت + بگوش صبیه
ندانم زبان تیغ چه گفت + که در سماع درافتاد و همدران بگذشت +
پس حضرت ایشان قدس الله سرّه فرمودند حضرت والد ما بشوق
استماع این سخن از وے خواستند که بدیدار او شوند بناگاه
شیخ مذکور را بجهت مهمّے از سرهند عبور فرا پیش آمد چون سرهند رسید
بکاروان سراے نزول نمود و والد ما نیز وارد آن جا شدند بعد از
معانقت و مجالست خلوتے درخواستند و التماس اظهار راز آن
سربسته راز نمودند شیخ آن را بیان فرمود چون والد ما از نزد شیخ
بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضلے صاحب دلے بود که از خلفاے
والد ما از ایشان پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند بلے مسائلت
نمود که آن چه بود فرمودند همین مسئله که ما را نیم و حال و مشرب
ماست یعنے این همه که مے نماید واحد حقیقے است که بعنوان کثرت نمود دار
گشته لیکن چون آن درویش را لوحے بود ساده و این راز مفاجاةً
بگوش او سر نهاده حوصله اش تحمل آن را بر نتافته و براه هلاکت شتافته

Marfat.com

وشیخ عبد الغنی چون عالم بوده وصاحب تمکین وآشنای این راز خانه
براند از برجاے بماند پس حضرت ایشان قدس سره بتقریب نسبت
توحید معارف علیه بر زبان راندند درین اثنا فرمودند گاه باشد که پیش
از ظهور حقیقت توحید کما هو لبعض مبتدیان ومتوسطان را از استیلای
محبت که از اقتضاے آن استیلا آنست که غیر محبوب نیز در نظر محب
محبوب مے در آید کثرت موهومهٔ منفیه بکسوت وحدت هویدا گردد
مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچه حضرت والد ماجد قدس سره
از درویشے حکایت کردند که مے گفت وقتے در شهری براهی میرفتم
نظرم بناگاه بریکے از نساے جمیله افتاد که بطرف بام خویش خرامش
مے نمود بمجرد دیدن او از خود شدم او خود مخفی ومستور گشت من در ان
حالت چون بر خود نگریستم لباس او را بهمان رنگ وصورت وکمیت
وکیفیت در بر خویش یافتم بلے چنانکه از نظارگیان شرمگین گشتم و
خویش را کناره جستم بلے ع در عشق چنین بود العجب باشد + پس حضرت
ایشان قدس الله سره العالی فرمودند چگونه اشیاے متکثره عین
واحد حقیقے بود که کثرت موهوم است یعنے حضرت حق سبحانه ظلال اسما
وصفات خود را از مرتبهٔ حس ووهم بقدرت کامله نمودے والقابی بخشیده
وعالم نامیده وامادر خارج بحقیقت موجودے نیست جز ذات وصفات
حقیهٔ او سبحانه وموهوم چگونه عین موجود حقیقے بود وتحقیق این مبحث در
مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعدده بتدقیقات عالیه وتمثیلات
واضحه نگارش فرموده من اراد الاطلاع بها تفصیلاً واجمالاً فلیرجع
الیها علما وحالا با بجمله حضرت مخدوم گرامی حیات را به افاوت وافاضات

Marfat.com

باسنجام رسانیدند واز کمال بے نفسے وتفرید باوجود کثرت تلامذہ ہیچ یکے
را بخادمے خود قبول نمے کردند واکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدیگری
تجویز نمے فرمودند ومرحلہ زندگانی راچنان باتباع رسول سبحانی علیہ افضل
الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتے از سنن را نیز متروک
نگذاشتند تا بجاے کہ گویند مہما امکن ازار پوشیدندے نہ سراویل و
نعلین ذو قبالین بر پاے کردندے نہ پاے افزار باوجود اتیان طاعات
مسنونہ ودعوات ماثورہ بعضے وظائف اوراد مشائخ طریقت را کہ منافی
غرمیت نبودے از بس شوق عمل از دست ندادندے حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بودہ چنان کہ
بعد ازین در منصہ گذارش آید از بس کہ ہمت ایشان ہمگی بر التزام غرمیت
واجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر کردہ بودند
وبہر کات آن طرق بنسبتہای علیہ رسیدہ کمامر لیکن غایت اخلاص
ونہایت اشتیاق سلسلۂ شریفۂ عالیۂ نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہا الیہا
ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
سرہما نقل میکردند وے فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
وشاہراہ این بادیہ بدست این طائفۂ علیۂ نقشبندیہ افتادہ ونسبت
ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہر ے کردد نیز مے فرمودند باوجود کہ از رسائل
اکابر آن طریق سینہ بر اوضاع واطوار واسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
از خواہان آنیم کہ یکے از کار شناسان وراہ نمایان این سلسلہ راحق سبحانہ
بدیار ما رساند یا ما را بدیار او برد تا از برکات صحبت او اقتباس انوار
ایشان نمائیم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

فرط آرزومندی ایشان را به حضرت خواجه خود رضی الملة والدین محمد الباقی
قدس الله سره الاقدس معروض داشتم فرمودند ما را نیز شوق دیدن
ایشان بود چون بسمرقند رسیدیم چیزے از ایشان گرفتیم تا آنکه بیکے
از فقرائے آن حدود تشریف برده بودند رقم حروف گوید چون
این حکایت مذکوره را از حضرت ایشان قدس سره شنفتم با خود میگفتم
ایا بر دیگرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
نقشبندیه جلوه گر شده باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
از عتبهٔ علیهٔ حضرت ایشان قدس الله سره بشهر برهان پور آمدم
حضرت شیخ عیسے سندی که از اعاظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم
حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفهٔ شیخ لشکر محمد که وے خلیفهٔ
شیخ محمد غوث بود که مجمل احوال این عزه در مقالهٔ رابعه انشاء الله تحریر
خواهد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالے در سنه احدی و ثلاثین بعد
الألف از جهان رفته بود به تقریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ
او شیخ عبد الستار که صاحب سجادهٔ اوست و جوان قابل و فاضل
و صاحب دل گفت والد و شیخ ما در آواخر عمر مے گفت چنان معلوم باشد
که خلاصهٔ نسبتهاے مشائخ طرق نسبت نقشبندیه است و الحال
خود را بران نسبت مے داریم گفتم اینک گواه عدل دیگر بدید آمد
درین مدعا شاهدین عدلین بروے کار آمد الحمد لله والمنة حضرت
مخدوم را در علوم دینی کتب شایسته است و در اسرار یقینی رسائل خجسته
ازان جمله است کتاب کنوز الحقائق و رسالهٔ اسرار التشهد که بسا نکات
عالیه دران بقلم بیان آمده نفع الله سبحانه الطالبین بها و بر شناسندگان

Marfat.com

جوہر سخن ہویداست کہ آنہمہ مفاض از حضرت واہب العطایاست وجناب
مامور بدان نگارش واملاست چنانکہ خود در عنوان آن رسالۂ شریفہ این
معنی را اظہارے نماید آنجاکہ مے فرماید ھذا اسرار التشھد فی معراج النبی
صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علیّ بفیضہ القدیر وفضلہ العمیم
فابرزتھا امتثالا لامر المفیض الحکیم این حقیر نکتہ ہای چند ازان ایراد مینماید
واگرچہ آن رسالہ بتازی زبان ست اما این جا برخے ازان ترجمہ فارسی نیز
بعرصۂ تحریر مے آید طلب معراج کہ متضمن رویۃ است بلسان استعداد
آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیراکہ دعا بلسان
استعداد والزم واتم است مر استجابت را ولہذا موسی علیہ السلام ممنوع
گشت از رویت باسوال لفظی زیراکہ پیش از استعداد آن طلب نمودہ
فی معنی التحیات للہ والصلوات والطیبات ھی اظہار الکمال بصفات
الجمال ونعوت الجلال بجمیع الانواع وبجمیع الاعتبارات للذات المنجمع
لجمیع الکمال المنزہ عن النقص والزوال فانہ باعتبار قولی وفعلی وحالی
اما القولی فکاظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ وکمالہ باللسان واما
الفعلی فکامتثال الامر واجتناب النواھی باتیان الاعمال البدنیۃ والافعال
الجسمی من العبادات وانواع الخیرات واستعمال کل عضو فیما خلق لہ
ابتغاء لوجہ اللہ سبحانہ وتعالی واما الحالی فکاشتغال القلب والروح
بکسب الکمالات العلمیہ والعملیۃ والتخلق باخلاق الالھیہ فان الانسان
مامور بہ لیصیر الکمالات ملکۃ نفسہ کما ورد فی الحدیث تخلقوا
باخلاق اللہ ھذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع
فالقول لذکرہ سبحانہ تعریفات ذاتہ بکمالات صفاتہ فی ضمن

Marfat.com

الحروف والكمالات فی الکتب المنزلة والفعلی فکاظهار جماله وجلاله من
الغیب الی الشهادة ومن الباطن الی الظاهرة من العلم الی العین والحال
کتجلیه سبحانه وظهوره علی نفسه بالفیض الاقدس وباعتبار ذاتی
وصفاتی وافعالی فالذاتی کذکر الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه
منزه عن الکل وسارٍ فی الکل بالکل ای ماجدیة جمیع کمالاته واسمائه
وصفاته بحیث لامفاصلة فی الاشیاء کلها اعلاها واسفلها من هذه
الحیثیة اصلا والصفاتی کذکره سبحانه بصفة العلم وبصفة القدرة
والافعالی کتعظیمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالقیة والرازقیة
او غیر ذلک من الاسماء والصفات الفعلیة والمعتبر عند العرفاء المحققین
والثناء الذاتی فانه شامل لجمیع وجوه التعظیم واوصاف الکمال بخلاف
الثناء الاسمائیة الوصفیة والفعلیة فانه یوجب التحدید والتقیید
ب ونیز در موضعی از مواضع این کتاب قلمی مینماید که سزاوار آنست که این
ثنا را که التحیات لله الخ بود از آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر قرب فرائض
محمول داریم که حق سبحانه فاعل بود وبنده آلت نه بر قرب نوافل که بنده فاعل
بود وحق سبحانه آلت لانه لما تم فقره علیه الصلوٰة والسلام وارتفع من
البین استحال ان یستند الیه شیٔ فیما یظهر منه فانما هو من الله
سبحانه وتعالی الاکالة کقوله علیه الصلوٰة والسلام لا احصی ثناء علیک
الخ وان الحق ینطق بلسان عمر ویمکن ان یجعله من قرب النوافل یتنزله
الیه وارخاء له نفسه فی البین انکسارا له واظهارا للعجز ؎ تمام اینجا کسے
وآن کز تمامی + کند با خواجگے کار غلامی + او یجعل الوجود الموهوب له من
الحق سبحانه بدل وجوده مضافا الیه وان کان من الحق سبحانه مبالغة

Marfat.com

فی التنزیہ او باعتبار مقام الدوران فی المقامات الثلث من قرب النوافل والفرائض والجمیع منهما من غیر تقید بواحد منهما وهذا هو مقام اوادنی المختص بنبینا محمد صلی اللہ علیہ وسلم **ب** در خاتمۂ این رسالۂ شریفہ بر قلم محترم آوردہ کہ مرا بر دل بعون اللہ سبحانہ چنان می آید کہ اُمر بقراۃ تشہد در آخر نماز تذکیر وایذان است بر آنکہ نماز معراج است مر مومنین را ایں منزاوار آنست کہ معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را کہ در معراج او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بظہور پیوستہ از احوالات عظیمہ و تشریفات علیہ زقنا اللہ سبحانہ تعالی جرعۂ من کاسہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلطفہ وأمر بصلوۃ بعد از تشہد بر آن سرور سید البشر اعلام ست بر آنکہ معراج مومنین بمتابعت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وأدای حق نعماست کہ رسید و مسلمین را بہ یمن ہدایت و متابعت او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تنبیہ است بر آنکہ چون آنحضرت شرکت بخشیدہ امت را بہ تشریفات معراج فینبغی لهم ان یصلوا علیه فی معراجهم ونیز ایماست بر آنکہ اگر چند کمل امت بنہایت مرتبۂ کمال عروج نمایند بیرون نمیروند از ربقۂ متابعت او علیہ الصلوۃ والسلام و نمیرسد نہایت ایشان بمبدا مقام او و سر ایشان بتحت اقدام او وایضا اشارۃ الی ان منتهی معراجهم الی النبی علیه الصلوۃ والسلام و منتهی معراجه صلی اللہ علیہ وآله وسلم الی اللہ سبحانه وتعالی وتعظیم الا تری انه علیه الصلوۃ والسلام اثنی علی اللہ سبحانہ فی الابتداء لقوله التحیات للہ الخ والمؤمنون أمروا بالصلوۃ علیه علیه التحیات والتسلیمات فی منتهاهم **بعض فوائد کہ حضرت ایشان از والد شریف خود نقل کردہ اند** حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی حکایت کردند از حضرت والد کہ فرمودند یک بار شیخ جلال بدیں شیخ رکن الدین فقیر بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعرّف را که عارف از رویت و مشاهدهٔ
او سبحانه تعالی درین نشاء چه بچشم سَر و چه بچشم سِر جز ایقان بهره ندارد در میان
نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر ستر اسرار است این توجیه شیخ
رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سرهٗ فرمودند که
من از حضرت والد پرسیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق
دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما
آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین ست و بس چنانچه
هر کس را بخود می باشد چه مشهود اثنینیت می طلبد و مشاهده مغایرت میخواهد
منها حضرت ایشان قدسنا الله بسره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از والد
بزرگوار خود شنیده ام قدس سرهٗ که می فرمودند اکثر از گروهای هفتاد و دو ملت
که به ضلالت رفته اند و راه راست گم کرده منشای آن دخول در طریق
صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته
منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که
در مأکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاهداشتن در وصول
بمطلوب کافیست با این مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خوارقه
از زبان صداقت نشان مخدوم زادهای عالیشان و عمین بزرگوار ایشان
شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم بحجرهٔ افول
و زاویهٔ حمول ایشان در آمده می بیند که آنجناب مقتول و مقطوع الاجزا افتاده
چنانکه هر عضوی از اعضای شریفه جای سر نهاده آن درویش بعقیدهٔ آنکه
از دزدی یا دشمنی این معامله بایشان ظهور یافته هراسان و نوحه کنان و

Marfat.com

خاک مصیبت برسر ریزان برون آمده دیگری را خبر کرده چون آن هر دو یار
بآن حجره در آمده اند حضرت مخدوم را حیّ وسالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
و گریان در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت روبآنها فرموده تا ما بحیات
عاریت درین جهان باشم افشای این راز نمی نمایید چون ازان پرسیده اند فرموده
امری بود که بیان را پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم ترجمه
بوده باین ابیات عارف رومی ؎ دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می کشد + غرق
دریائیم ما را موج دریا می کشد + نیست غرائیل را بر عاشقان او رهی + عاشقان
دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان یالیت قومی یعلمون + خفیه
صد جان میدهد دلدار پیدا می کشد + بس کنم من چون بگویم سرّ قتل عاشقان +
زانکه ننگ خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بحرف شهادت کبری رسید
اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بذکر موت
صغری آریم چون حضرت مخدوم جنازه حیات را بدروازهٔ حدود ثمانین رسانید
که ابنای آن بلسان نبوی عتقاء الله اند نفس نفیس ندای ارجعی را اجابت
فرمود و کان ذلک فی السابع سنته بعد الالف بیرون شهر سرهند
جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر در کشید رحمه الله علیه رحمةً واسعةً
فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده رُباعیه آن شیخ که بود
اعلم اندر هر فن + جانش گهر سرّ ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود در علم و عمل +
تاریخ وصال او بگو شیخ زمن + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار والد
بزرگوار حاضر بودم دران سکرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک راندند که
سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
ابن العربی دانسته باستفهام معروض داشتم که شیخ ابن العربی فرموده نه شیخ ما

Marfat.com

شیخ عبد القدوس گفتم آن کلام کدام ست بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
انیست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق ست اما کسوت کونیه خاک در چشم
محجوبان می اندازد و دور و مهجور میسازد بعد ازان معروض داشتم که مرا برأمرے
دلالت نمایند وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند ترا برهمین سخن وصیت
میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
شریفه میگذشت که محبت اهلبیت حضرت خاتمیت علیه و علیهم الصلوة و التحیة
را در حرز ایمان و حسن خاتمه مدخلی عظیم است هنگام نزع ایشان من آنرا فزاید
ایشان دادم فرمودند الحمد لله والمنة که سرشار آن مجتمم و غرق آن دریای نعمت
ے الٰهی بحق نبی فاطمه + که بر قول ایمان کنم خاتمه + حضرت حق سبحانه جناب
مخدوم را مطابقاً بشیخ عبد القدوس رحمهما الله هفت پسر عطا فرموده بود حضرت
ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن دائره اینجا رمزی توان گفت که ازان آن
حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبهٔ رابع مرتبهٔ الف است و آن حضرت
مجدد الألف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس که انوار عظمی نجوم است
مقام او فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستعد افضیلت
بهره در بوده اند چنانکه آن فقرهٔ شریفهٔ حضرت خواجه که در ذکر احوال حضرت ایشان
قدس سره بیاید بر حسن استعداد برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود و بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
شریف خویش یافته بود از علم ظاهر و نسبت باطن پدر بزرگوار حظ فراگرفته از
زبان درفشان حضرت ایشان قدس سره شنودم که فرمودند والد ما بارها
فرمودندی شاه محمد در قال و حال تلمیذ رشید ماست هم حضرت ایشان روح الله
روحه الغزیر فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاه تبسمی

Marfat.com

کرد موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیه السلام برمن منکشف گردید و مشاهد
آنم الحمد لله علی الاحسان دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود که تلقین ذکر از
حضرت خواجه باقی بالله طاب ثراه گرفته بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
بکمالات و مکاشفات رسید چنانکه ازان فقره که حضرت خواجه قدس سره در
عنایت نامه که بجناب مخدوم زاده بزرگ خواجه محمد صادق علیه الرحمة ارسال
فرموده اند و در نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نموده اند هویداست و آن فقره اینست
مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیرد و کشف صوریه محل خطا و لغزش ست
سعی کند که حضور مع الله ظهور یابد و دوام پذیرد هر چند که عالم صاف شده باشد و
معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافته در کار و سعی باشد که جذبه و حضور
ایشان دیگر است دران مواطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاهی بالکلیه
و اکثر بالاصالة بوجهی ست از خشش جهت معراگاهی فوق بجهت خصوصیتی که
عرش مجید راست در وهم می آید و گاهی همه جهات را فرو میگیرد معنی و الله من
ورائهم محیط بظهور میرسد و اگر صور معنویه و اشکال صوریه محو نشده اند و همچو سراب
و خیال بی اعتبار افتاده و در همین وقت نزدیک دریافت صور خیالیه هو الاول
و الآخر در میان می آید و اگر در وقت فرو گرفتن آن توجه همه جهات را یا اکثر را
صور و اشکال بالکلیه محو شود و صفای اتم بظهور رسد و معنی لیس فی الدار غیره
دیار در جلوه آید بهوش باید بود که کسوت معنویه در میان ست لا اقل صفة حیوة
و هستی اکنون یک دقیقهٔ دیگر بشناسند که در وقت ظهور والله من ورائهم محیط
می تواند بود که همچنین کسوتی در میان و می تواند بود که بالکلیه نظر محبتش مجرد
شده باشد باری حقیقه مقصوده دریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
و تصفیه نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان

Marfat.com

که از آنحضرت کهتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده
و از فضائل صوری نیز بانصیب اند یکی شیخ غلام محمد دیگر شیخ مودود است و در
دفاتر مکتوبات قدسی آیات بنام مشار الیهما مکاتیب متعدده اند از انجمله است این
مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آنچه که بجهت حصول اسباب دنیویه
بارباب عنا محشور بوده هوای برادر وفقنا الله سبحانه وایاک فرصته حیوة بسیار
قلیل ست و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در
تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتزم آلام مخلد گردد ای برادر مردم از اطراف
و جوانب در رنگ مور و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را نا شناخته در طلب
دنیای دنیه بذوق میدوید و بشوق خواهان حصول آنید الحیاء شعبة من الایمان
حدیث نبوی ست علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر
این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت لله فی الله که امروز در سرهند میسر
است اگر گردد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آرید و شمه ازان
ما جرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست دادید و از جواهر
نفیس بجو زو مویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید ع شرمست باد اهل را شرمست باد
ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بر پا نگذارند
آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی چه چیز حاصل آید غلط کرده اید و
خطا فهمیده اید به لقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و
فریب فریب نخورید که نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
در آخرت هیچ نیست بواسطهٔ رضا طلبیٔ اهل و عیال خود را در بلا انداختن
و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش دور ست حق سبحانه و
تعالی عقل دهاد و متنبه گناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل ست و اهل دنیا

Marfat.com

که در دنیا رت دخست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی بیوفا و خسیس
صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ **فصل دوم در بیان ولادت صوری**
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
علوم دینی و استفادات یقینی از پدر بزرگوار خود رحمه الله وغیره تا ذکر وصول
ایشان بشرف صحبت خواجه عالیشان طاب ثراه منقول ست که حضرت مخدوم
چون همواره بسیاحت و انقطاع میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر در
بلاد و بقاع بسر می بردند چنانکه چند گاه در سکندره که قریب اثاوه است که از
قصبات مشهوره هندوستان ست بطریق نشر علوم شرعیه و اُدای عبادات
سُنیه اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
لائح و لامع بود روزی عورتی صالحه که از قبائل اشراف آن دیار بود بفراست
صادقه اتصاف داشت مشاهدهٔ جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که
من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت و درج عصمت است
میخواهم که در حبالهٔ عقد شما منتظم گردد امید وارم که این التماس پذیرای قبول شود
چون حلاوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
بقبول لب نکشادند و عذر خواستند التماس باهتمام پیوست و چون موافق تقدیر
و رضای خداوندی بوده بر منصهٔ قبول رسید او را در عقد خود منتظم ساخت
و چند گاهی آنجا بسر بردند فلا جرم حق سبحانه و تعالی از برکت نیکو گمانی و خجسته
نیتی آن مخدرهٔ صبیهٔ مخدره او را مطلع بیضا و صدف دُر یکتا گردانید
یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از ان صالحه بظهور آورده این قصه
شباهت تمام دارد بقصهٔ ثابت والد امام انام ابو حنیفهٔ کوفی رضی الله عنهما
که بزرگی از اتقیای کوفه صبیهٔ طاهرهٔ خود را بملاحظهٔ کثرت ورع حضرت ثابت

Marfat.com

بعقد در آورد چنانکه در حیرة الفقها و دیگر کتب معتبره مذکور ست تا حق سبحانه آنجا
بهمین آن گمان نیک ثمره چون امام الأئمه سراج الامه رضی الله عنه بوجود
آورد و اینجا بعنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف ثانی قدس الله
سرّه ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدانسچه از تقریر شریف حضرت
ایشان که تحسین میفرمودند و نیز از این بنده از بعضی معمّران اقربای ایشان
شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنه احدی و سبعین و
تسعمائة وقوع یافته که کلمه خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
بلدهٔ شریفهٔ سرهند بوده که از اماکن معمورهٔ مشهوره روح افزای مملکت هندوستان
و مرکز آن دیار برگشت آثار و هم در ایام طفولیت هر که ایشان را میدیده به مضمون
کریمه یکاد زیتها یضیء و لم تمسسه نار زبان حال و قال مے گشوده و حضرت
شاه کمال قادری که ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصه در حق ایشان
مرعی میداشته تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
داده چنانکه والدهٔ ماجدهٔ ایشان از غایت بے آرامی ایشان را بخدمت
شاه برده التماس دعای صحت نموده حضرت او علیه الرحمه به جذبه و
شورش تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمر دراز
خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل من و تو از
دامن این بسیار خواهند برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت
ایشان رحمه الله انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرموده
حضرت ایشان هفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال
نموده حلیهٔ مبارکهٔ شیخ را بخصوصها بنخاطر عاطر داشتند و آن خانه که
محبوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشسته بودند نیز بیاد ایشان

Marfat.com

بود با جملہ چون حضرت ایشان بدبستان شدہ اند باندک روزحفظ قرآن
نمودہ بتحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشتہ اند وبچند روزہ توجہ فتحے
تمام روی دادہ چنانکہ سخنان دقیق را حلہای تحقیق می فرمودہ اند وبہ بعض
مواضع کتب دقیقہ بعبارات دلکش کشادہ مشکلات را تحریر میفرمودہ بیشتر
علوم را نزد پدر بزرگوار خود واندکے را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
گذرانندہ اند وبسیالکوٹ نیز رفتہ نزد مولانای محقق مولانا کمال کشمیری
رحمہ اللہ کہ از فحول وانشوران متورع بود بعضے کتب مشکلہ را چون عضدی
وامثالہ خواندہ اند وبعض کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیہ الرحمۃ
گذرانندہ بودند واین شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم وقطب مکرم
شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرہما بود ودر حرمین محترمین زادہما اللہ
شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نمودہ بود ونیز حضرت ایشان اجازت
تفسیر واحدی را باجمیع مؤلفاتش چون بسیط ووسیط واسباب نزول ونیز
تفسیر بیضاوی را باجمیع مصنفاتش چون منہاج الوصول وغایۃ القصوی وغیرہما
وصحیح بخاری را باجمیع مؤلفات او چون ثلاثیات وادب مفرد وافعال العباد
وتاریخ وغیر ذلک ومشکوۃ تبریزی وشمائل ترمذی وجامع صغیر سیوطی و
قصیدۂ بردہ شیخ سعید بوصری وحدیث مسلسل را کہ عنقریب مع الاسناد
بیاید از عالم ربانی قاضی بہلول بدخشانی رحمہ اللہ[1] روایت واجازت
یافتہ بودند وقاضیٔ مذکور اجازت این کتب مزبورہ را با آن حدیث مسلسل
از شیخ معظم عبدالرحمن بن فہد داشتہ کہ او وآباہای او دران بلاد معظما از کبار
محدثین بودہ اند وخانۂ ایشان اباً عن جدٍ بیت الحدیث چون بیان اسناد ہمہ کتب
درین اوراق بہ تطویل می انجامد ازین میان اسناد اجازت مشکوۃ را باسند آن

[1] کہ یکی از مخلصان ومریدان حضرت ایشان بود

Marfat.com

حدیث مسلسل تجریدی آر واما الحدیث المسلسل بالاولیۃ قال الشیخ عبد الرحمن
بن فہد سمعتہ من لفظ سیدی والدی عبد القادر بن عبد العزیز بن فہد
وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنی بہ جدی الحافظ الرحلۃ تقی الدین محمد
بن فہد الہاشمی العلوی وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنی بہ
جمع من المشائخ الاعلام اجلھم العلامۃ برھان الدین الابناسی سماعاً من
لفظہ قاضی القضات ابو الحامد المطری بقرائتی علیہ بالحرم الشریف المکۃ وھو
اول حدیث سمعتہ منھما قال اخبرنا بہ الخطیب صدر الدین ابو الفتح محمد بن المبرد
قال الابناسی وھو اول حدیث سمعتہ منہ وقال المطری وھو اول حدیث
رویتہ عنہ قال اخبرنا بہ الشیخ نجیب الدین عبد اللطیف الحرانی وھو اول حدیث
سمعتہ منہ قال اخبرنا بہ الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی وھو اول حدیث
سمعتہ منہ قال اخبرنا بہ ابو سعید اسماعیل بن ابی صالح النیشاپوری وھو
اول حدیث سمعتہ منہ قال اخبرنا بہ ابو صالح احمد بن عبد الملک
المؤذن وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ ابو طاہر محمد بن
محمش الزیادلی وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ ابو حامد احمد
البزاز وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ عبد الرحمان بن بشیر
ابن الحکیم الصدری وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ
سفیان بن عیینۃ وھو اول حدیث سمعتہ من سفیان بن عمرو بن دینار
عن ابی قابوس مولی عبد اللہ بن عمرو بن العاص عن عبد اللہ بن عمرو
بن العاص رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
قال الراحمون یرحمھم الرحمن تبارک وتعالی ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء اما اسناد مشکوۃ المصابیح کہ کتابیست قیاس بدیگر کتب

ے ومن لفظ شقیقہ سیدی عمی الحافظ جار اللہ بن فہد

Marfat.com

حدیث مذکورہ متداول ومشہور وباجازت واسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث
ودسایط اسناد بہ مؤلفش کمتر از دسایط کتب دیگر انیست کہ ذکرے یابد از
حضرت ایشان ماقدس سرہٗ تا شیخ غزالدین بن فہد ہمان سند ست کہ در حدیث
گذشتہ محرر گشت لیکن شیخ غزالدین بن فہد مشکوۃ را ہم از شیخ تقی الدین بن
فہد الہاشمی اجازہ وارد وہم از شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا بہ عالیًا الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن
عبد الکریم الحرھی قال اخبرنا بہ العلامہ امام الدین علی بن مبارک شاہ
الصدیقی الساوجی عرف بخواجہ وقال الشیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا بہ العلامۃ
البغوی قاضی القضاۃ المجد بن محمد بن یعقوب الفیروز ابادی الشیرازی الصدیقی
الشافعی قال اخبرنا بہ الحافظ جلال الدین حسین والحجۃ الہمام شمس الدین محمد
المقدسی قالا والصدیقی الساوجی اخبرنا بہ مؤلفہ ناصر السنۃ ابو عبد اللہ محمد
بن عبد اللہ الخطیب قال الساوجی قراءۃ واجازۃ قال الاخوان اذنا فقط بعد از اخذ
این اجازت حضرت ایشان فرمودند کہ محسوس گردید کہ مرا داخل طبقۂ محدثین
کردند وحضرت ایشان قدس سرہٗ از غایت کرم باین راقم محمد الہاشم بن
محمد القاسم البنغالی البدخشانی عفی عنہما اجازت دادند این کتب مذکورہ را باحادیث
مسطور در اول شہر رجب سنہ ہزار وسی وسہ در بلدۂ سرہند الحمد للہ علی
ذلک بعد از استماع بندہ حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب
مخدوم زادہ جامع الفنون حدقۃ العیون خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ بہ نکتہ زیبا
اشارہ نمودند وآن این بود کہ فرمودند در وصول حدیث رحم دیرحم مسلسل
با لاولیۃ بحضرت ایشان ایمایی ست بانچہ آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
در رفرہای دو چشمی از مرتبہ ومعاملہ خود اشارہ نمودہ اند فہم من فہم چون حضرت

Marfat.com

ایشان از استفادهٔ علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
رخت بمسند افاده کشیده اند و مدتها طلبهٔ علوم را از برکات خویش بهره ور
گردانیده و بعضی رسائل شریفه تبازی و بفارسی در غایت بلاغت و فصاحت
تصنیف فرموده که ازان جمله است رسالهٔ تهلیله و رسالهٔ رد مذهب شیعه شنیعه
با آنکه دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و
بسلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت
عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
عطا فرموده بود ملاحظهٔ این و آن در خاطر شان خطور نمی نمود و ازان راه که
ابو الفضل مشهور را باهل فضل سری بود و فضلا را بضرورات لازمه بوے
آمد شد می شد حضرت ایشان همدران وقت مکرر بمجلس او در آمده بوده اند
و وی بر وفور فضائل کثیرهٔ ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده چنانکه
یکی از تلامذهٔ او با این فقیر گفت وقتے بیکے از آشنایان خود کلمهٔ چند رقم
می نمود آن جا به تقریب نقلے که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در تو صیف
شیخ تو بقلم آورد دیگری از مصاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در
مجلس وی حاضر بود وی زبان بتو صیف فلاسفه و علوم ایشان کشود و در ان
مبالغهٔ فراوان نمود چنانکه عائد می شد بتوهین علمای دین حضرت شیخ تو
سلمه الله از جنون اسلام تحمل نیارست نمود و فرمود که امام غزالی قدس الله
سره العالی در رسالهٔ شریفهٔ منقذ عن الضلال برنگاشته است که از علومی که
فلاسفه خود را واضع آن میدانند آنچه بکاری می آید چون هیئت و نجوم و
حکمت و طب آنرا از کتب انبیاے ما تقدم و کلام ایشانان سرقه نموده اند
و آنچه زادهٔ طبع ایشان است چون ریاضی و امثاله بچه کار دین می آید

Marfat.com

ابوالفضل چون این بشنود متغیر شد و گفت غزالی نامعقول گفت حضرت شیخ تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت بر خاستن فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان باز دار و برفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابوالفیض برادر او در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش گشته و گفته خوب رسیدید موضعی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف غیر معجمه تأویل و تفسیر نمودن متعسر شده من دماغ بسیار سوختم اما عبارت دلخواه بدست نیامد حضرت ایشان بانگه عبارات بی نقط ورزیده بودند در ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت برنگاشتند که فیضی در حیرت رفت و مطلب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران ایام که بسلوک طریقه صوفیه نه در آمده بودند برین قسم مردم چنان بود و صحبت و هیبت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله رد شیعه که در آن ایام مرقوم شده نگارش نموده اند که چون دران اثنا رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد عبدالله خان اوزبک نموده بود بعلمای ماوراءالنهر نوشته بودند در جواب رساله آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل و اخذ اموال ایشان مر مسلمانان را بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات ابله فریب تکفیر خلفای ثلث ست رضی الله عنهم و ذم و تشنیع حضرت عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها ست ترسم این قوم که بر در دکشان می خندند + در سر کار خرابات کنند ایمان را + بنا خاطر فاتر قرار یافت که در حل شبهات و اهیه اینها و تحقیق مذهب فرقه ناجیه رساله نوشته آید تا ساده لوحی از مقدمات

Marfat.com

مزخرفهٔ آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد فشرعت بحسن توفیقه سبحانه والله المستعان وعلیه التکلان و بعضے از طلبهٔ شیعه که متردد این حدود بودند باین مقدمات افتخار و مباهات می نمودند و در مجالس امرا و سلاطین این مغالطات شهرت می دادند و این حقیر در هر مجلس و معرکه مشافهة بمقدمات معقوله و منقوله رد آنها می کرد و بر غلطهاے صریحهٔ ایشان را اطلاع میداد اما حمیت اسلام و رگ فاروقیم باین قدر رد و الزام کفایت نکرد و سوزش سینهٔ بے کینه تشفی نیافت و بخاطر فاتر قرار یافت که اظهار مفاسد ایشان و ابطال متاع عام به بخشد انتهی کلامه دران ایام که ایشان باگره تشریف برده بوده اند چون مدتے بران گذشته والد ماجد ایشان از شوق دیدار این فرزند فرشته مانند با وجود کبر سن و بُعد مسافت باگره آمده اند یکی از فضلاے آن دیار بزیارت ایشان آمده پرسید که باعث این تصدیع چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند دلبند شیخ احمد سلمه الله چون وی را بنابر بعضے ضروریات نزد ما آمدن میسر نه بود ما آمدیم ع یوسف نرود کنعان یعقوب برون آید + چون والد ماجد ایشان را با ایشان الفت تمام بوده و از جان عزیز خود عزیز تر مے داشته اند و همیشه به صحبت ایشان مشغوف بوده اند و از دقایق علوم دینی و اسرار یقینی درمیان مے آورده اند حضرت ایشان نیز بعد ازان سفر مذکور بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و همگی اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیده و فوائد باطنیهٔ کثیره از ایشان دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند ازان جمله است آنکه در فقرهٔ نخستین از رسالهٔ مبدأ و معاد نوشته اند که

۱ بدکشان تا زمانی که در قید کتابت نیاید و در حیز تحریر نه در آید فائدهٔ تام و نفع

این درویش را پایه نسبت فروبیت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
بزرگوار او را از عزیزی که جذبهٔ قوی داشتند و به خوارق مشهور بودند
بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصًا
أدای صلوٰة نافله مدد ی از پدر روی ست و پدر بزرگوار او را این
سعادت از شیخ خود که در سلسلهٔ چشتیه بوده اند حاصل شده بود انتهی
مراد حضرت ایشان از ان عزیز کثیر الجذبه والخوارق شیخ کمال قادری
مذکور است و از عزیز دیگر که در سلسلهٔ چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
مذکور رحمهما الله سبحانه و حضرت ایشان بی واسطهٔ والد بزرگوار از من
آن انتظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهره ها از نسبت
قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجه
باقی بالله قدس سره با ایشان خرقه و نسبت کاملهٔ اجازه از روحانیت
حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
خرقه و نسبت تمام و اجازت آنکه خدمت شاه سکندر که نبیرهٔ حضرت
شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
ایشان در حلقهٔ مراقبه با یاران نشسته بودند از کشکول آمده خرقهٔ متبرکهٔ
حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
چشم کشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند
مرتبه می شود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال مأمور می شوم که
خرقهٔ مرا به فلان که حضرت شما باشید برسان بآن که مرا مشکل بود
خرقهٔ متبرکهٔ ایشان را از خانه برآورون باز بکسے وادن لیکن چون تباکید
مأمور شدم ناچار امتثال أمر نمودم حضرت ایشان آن خرقه را پوشیده

Marfat.com

بحرم سرآ وردن رفتند بعد ازمدتی کہ بیرون آمدند بہ بعضے محرمان اسرار
گفتند کہ بعد از پوشیدن خرقۂ حضرت شاہ کمال قضیہ عجیب رویے داد ہ
وآن اینست کہ چون خرقہ را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر
جیلانی رارضی اللہ عنہ دیدم کہ با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمہم اللہ
حاضر شدند غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آوردند بانوار واسرار نسبتہائے
خاصۂ خود منور گردانیدند و من غرق لجۂ آن انوار واحوال گشتم و در غواصی
آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معاملہ رفت ہم در ظلمات آن
احوال ناگاہ بر دلم خطور نمود کہ تو مرتبائے اکابر نقشبندیہ بودے و ملاک
أمر تو نسبتہائے آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بمجرد این
خطور دیدم کہ مشائخ سلسلۂ شریفۂ نقشبندیہ و خواجۂ جہان خواجہ عبد الخالق
تا حضرت شیخ ما خواجہ باقی باللہ قدس اللہ اسرارہم در رسیدند بر کار
من در مشاجرہ افتادند اکابر نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہم فرمودند
کہ این مرتبائے ماست و از تربیت ما بذوق وحال وکمال واکمال رسیدہ
شما را با وچہ دخل ست اکابر قادریہ رحمہم اللہ گفتند در طفولیت ما را باو
نظرے بودہ و چاشنے از خوان نعمت ما ربودہ و اکنون نیز خرقۂ ما پوشیدہ
سے ز بہر آن بت چون شمع و چون گل + گرفتہ جنگ با پروانہ و بلبل + درین
مباحثہ بودند کہ جماعت از مشائخ کبرویہ وچشتیہ رحمہم اللہ در رسیدند
و مصالحہ نمودند بعد ازان حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
در باطن خود یافتم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلۂ قادریہ
نیز مریدے گرفتند و شجرۂ آن مشائخ مے دادند و کلاہ و دامنی نیز
واگر طالبے ازان سلسلہ ذکر طلب مے نمود تعلیمش میکردند و بہ نسبت

Marfat.com

آنہا تربیت می نمودند روزی یکے از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
نسبت طریقۂ شریفۂ قادریہ نمود ایشان فرمودند کہ اکثر بہ صحبت و خدمت حاضر
می شدہ باش آن طالب حاضر مے شد حضرت ایشان خود را بہ نسبت
آن بزرگان داشتہ افاضۂ احوال بر وی می نمودند چون دو سہ روز بریں
گذشت اجلۂ اصحاب ایشان کہ ریزہ چینان خوان نعمت نقشبندیہ بودند
در احوال خود بستگی دیدند و یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمدہ قبض احوال
را بعرض رسانید کہ خود را درین دو سہ روز نسبت خود بیگانہ می یابم تا چہ تقصیر
از مارفتہ باشد دیگرے نیز آمدہ مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم
نمودند و فرمودند ہیچ تقصیرے از شما بوقوع نیامدہ بل سر این بستگی آنست
کہ شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیہ رضی اللہ عنہم مے نمائید و ما
درین دو سہ روز خود را جہت افاضت طالبی از طالبان نسبت قادریہ
بران نسبت میداریم و دریچہ القای آن را کشودہ ایم ناچار شما کہ آن مناسبتی
ندارید معطل ماندہ اید و متخلل گشتہ باز چون سیر مایہ نسبت اکابر خواجگان
رجوع نمایید بستگی شما بگشاید و ہمچنان بود کہ فرمودند و نیز حضرت ایشان
در سلسلۂ شریفۂ چشتیہ اجازت ارشاد از پدر بزرگوار خود داشتند و از
راہ کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیہ علی مصدرہا الصلوۃ
والتحیۃ از سہ رو دو تو اجد و غیر ہما کہ مرسوم این سلسلۂ علیہ است احتراز
می فرمودند با جملہ از پدر بزرگوار خود استفاضہا ی کثیرہ نمودہ و پیش
از انکہ بہ خدمت حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ مشرف گردند
در خدمت والد ماجد ہموارہ در وطن بکار باطن و درس علوم ظاہری
می گذرانیدہ و باوجود آن کہ خاطر عاطر ایشان مائل بسفر حجاز بودہ رعایت

Marfat.com

خدمت حضرت والد را از وطن بهیچ جا نمی رفته اند هم درین ایام وقتے
ایشان را ضعف قوی روی داده بوده از مشاهدهٔ غلبات ضعف ایشان
والدهٔ مخدوم زاده های عالی شان را بے آرامی روی نموده است وصبوے
کرده اند و دو رکعت نماز حاجت گذارده بگریه روی نیاز بر خاک نهاده بودند
دران گریه ایشان را خواب در ربوده دران خواب دیده اند که قائلے میگوید
خاطر جمع دار که ما را باین مرد کار های عظیم فرا پیش ست که هنوز از هزار یکے
بظهور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافته اند و بعد
از چند گاه ازان قضیه بخدمت حضرت خواجه شتافته و آن علم اتم را باحوال
اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جدول احوال سابق را بقلزم کمال و
اکمال رسانیده نادرهٔ زمان و قطب دوران و پناه جهانیان گشته اند چه
در فصل خطاب حضرت قدوة الاولیاء خواجه محمد پارسا و گنج لک در کتب دیگر
اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین در بیان کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
ذکر یافته که علماء سه گروه اند بعضے بعلم ظاهر عالم اند و بعضے بعلم باطن و برخی هم
بعلم باطن و هم بعلم ظاهر و این قسم ثالث کس نادر بود اگر در هر قرنے یکے هم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان در پناه دولت
او باشند انتهی کلامهم الشریف **فصل سوم** در بیان وصول حضرت ایشان
بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجه باقی بالله رحمهما الله و از ین تربیت
و انظار آن قدوة الاخیار بذروهٔ کمال و اکمال رسیدن قبل ازین سطور باجمال
ایمایی رفت که حضرت ایشان را همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت
روضهٔ رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم بے آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان باکبر سن برسند حیات بودند ایشان را از خدمت والد

Marfat.com

وو دوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالف الهجری آن بزرگ سال وحال وقال بسرای باقی انتقال فرمود بعد از انتقال آن بزرگوار بسه بهشت حضرت ایشان در سال هزار و هشت متوجه سفر سعادت اثر یثرب و بطحا شدند چون بدار الاولیای دهلی رسیدند یکے از فضلای مولانا حسن کشمیری که آشنای ایشان واز مخلصان حضرت باقی باللہ بوده حضرت ایشان را دلالت بدر یافت آن نموده وگفته امروز از سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه اینچنین گوهرے بجهار سوے این دیار آمده که طلاب از یک نظرش آن یابند که از اربعینات متکاثره وریاضات متواتره نیابند سه آنکه تبریز دید یک نظر شمس دین ؛ سخره کند بر دو جهه طعنه زند بر چله ؛ چنانکه آن عالی حضرت بآن عزیز بعد از جلوس بر سریر الکمال وارشاد در شکر دلالت باین نعمت عظمی در ضمن مکتوبے نگارش فرموده اند اینست فقیر در ادای شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد ودر مکافات آن احسان شما معترف بعجز این همه کار وبار مبنی بر آن نعمت است واین دید وداد مربوط بآن احسان بحسب توسط شما آن داده اند که کم کسے دیده است وبهمین توسل شما آن بخشیده اند که کم کسے چشیده از خواص عطایا آنقدر عطا فرموده اند که اکثرے را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشده است احوال ومقامات واذواق ومواجید وعلوم ومعارف وتجلیات وظهورات همه را زینهاے راه عروج ساخته بمنازل وصول رسانیده اند لفظ قرب وصول از تنگئ میدان عبارت اختیار کرده است والّا فلا قرب ثمة ولا وصول ولا عبارة ولا اشارة ولا شهود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا احاطة ولا سریان ولا علم ولا معرفة ولا جهل ولا حیرة سه چگویم من از ان مرغی نشانه که با عنقا بود هم آشیانه ؛ ز عنقا هست نامی پیش مردم ؛ ز مرغ من بود آن نام هم گم

Marfat.com

چون اظہار این احسانہاے خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظہور آن
مرتب بر آن نعمت شما بودہ متضمن شکر نعمت شما بودہ است در ضمن چند فقرہ مندرج
ساختہ بقید کتابت در آوردہ بود کہ لختے از شکر آن نعمت شما ادا یابد و چون حضرت
ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسلہ نقشبندیہ و اہل آن شنیدہ بودند
و ہموارہ مشاہدۂ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقہ و اہل آن می نمودند و خود
ہم در رسائل ایشان شیوۂ نازنین اینان را دیدہ و ایضاً آنحضرت را مناسبت
و مجالست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت بر وجہ اکمل بود بشوق تمام
متوجہ دریافت حضرت خواجہ شدند گفتند توشۂ این راہ حجاز بہ ازان
چہ باشد کہ ازین مقتدا ذکر و مراقبۂ این عزیزان را اخذ نمودہ بران باشم
سہ بگیریم زادرہِ این سراغ ۔ز شور ابۂ اشک و ز قرص داغ ۔چون رفتہ
بدستبوس حضرت خواجہ مشرف شدہ اند حضرت خواجہ بشاشت و مہربانی
بسیار نمودہ از ارادہ و قصد ایشان پرسیدہ اند عزمے کہ در پیش داشتہ
اند بعرض رسانیدہ اند با آنکہ شیوۂ مرضیۂ حضرت خواجہ بودہ کہ
کسے را از طلاب بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقہ از خود و التزام صحبت
خویش نمایند یا از مثل این سفر متبرک بسکونت خانقاہ خود اشارت
فرمایند اما از آنجا کہ نظر عالے بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
شاہباز بلند پرواز افتادہ بود نے آرام شدہ از عادت خویش تجاوز
نمودہ فرمودہ اند ہر چند ارادۂ سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز
میتوان بفقرا صحبت داشت لااقل ماہی یا ہفتہ چہ مانع است حسب
الامر اختیار بودن ہفتہ نمودہ دران ہفتہ بملازمت آن ماہ دو ہفتہ
میرسیدہ اند دو روزے نرفتہ بود کہ از آثار تصرف و کشش حضرت

Marfat.com

خواجۂ عالیمقدار شوق انابت واخذ طریقہ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
ایشان استیلا نمودہ آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتہ اند چون حضرت
خواجہ شنیدہ اند نے آنکہ استخارہ جانبین بوقوع انجامد یا چنانکہ شیوۂ
نازنین حضرت خواجہ بودہ نازے وتأملی درمیان آید ایشان را درخلوتے
طلبیدہ بذکر دل دلالت نمودہ اند وتوجہات عالیہ بکار بردہ کہ ہمدران
لحظہ دل حق منزل ایشان بذکر گویا شدہ وآرام وحلاوت والتذاذ
تمام روے نمودہ ویوماً فیوماً بل آناً فآناً ترقیات عالیہ وعروجات متعالیہ
بظہور میپوست تا دیدہ اند انچہ دیدہ اند کما یجئ بیانہ من کلامہ بشوق
طواف خانۂ کعبہ میشدند در اثناۓ راہ وصول بصاحب خانہ میسر شد
براے دریوزۂ ضیا از روضۂ منورہ مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
میرفتند درمیان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضۂ مطہرہ محصل گشت
بعد از چند گاہ روز ازین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار رشد
ورشاد آن متبر شد بلند استعداد دیدہ اند در یکے از خلوات باظہار
دقائقے کہ پیش ازان بچند سال مبشر بعلو حال وبکمال واکمال حضرت
ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند ویکے از آنہا این بودہ کہ
فرمودہ اند چون حضرت مخدوم ما مولانا سے بزرگ خواجگی امکنکے
قدس سرہ مارا أمر کردند کہ بہندوستان شوتا این سلسلۂ شریفہ را آنجا
از تو رواجے پدیدار گردد ما خود را شایان این معنی ندیدہ تواضع نمودیم
ایشان أمر باستخارہ کردند دران استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخی
نشستہ وما در دل خود نیت کردیم کہ اگر آن طوطے ازان شاخ آمدہ بر دست
ما بنشیند پس ما را کشایشہا دران سفر روے خواہد نمود بمجرد این خطور آن

Marfat.com

طوطی پرواز نمودہ آمدہ بر دست ما بنشست و ما آب دہان خود در منقار او میکردیم
و آن طوطے در دہان من شکر ریخت و فردائے آن شب این واقعہ را چون
بعز حضرت مولانا خواجگی قدس سرہ رساندم فرمودند کہ طوطے جانور ہندی است
در ہندوستان از دامان شما عزیزے بوجود آید کہ عالمے از و منور گردد و شمارا
نیز از وے بہرہ رسد و این را اشارت بجمال ایشان داشتہ اند واقعۂ
دیگر آن بودہ کہ فرمودہ اند کہ چون بشہر سرہند شما رسیدیم در واقعہ نمودند
کہ تو در جوار قطب فرود آمدۂ و از حالۂ آن قطب نیز آگاہ گردانیدند صباح
آن روز بدر یافت درویشان و گوشہ نشینان آن بلدہ رفتیم جماعہ را کہ دیدیم
نہ ایشان را بر آن حلیہ یافتیم و نہ آثار و حالت قطبیت از ہیچ یک معاینہ
نمودیم گفتیم شاید کسے از اہل این شہر قابلیت این منعنے داشتہ باشد کہ بعد ازین
بظہور آید ہمان روز کہ شما را دیدیم ہمہ حلیۂ شما را موافق یافتیم و ہم نشان آن
قابلیت در شما مشہود گشت و نیز دیدہ شد کہ ما چراغ عظیم افروختہ و مشاہدہ
میشد کہ ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشہود میکردند کہ
مردم ازان چراغ ہا بکثیرہ افروختہ اند کہ چون بنواحیٔ سرہند رسیدیم دشت
و صحراے آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بمعاملۂ شما میدانیم بالجملہ
آنچہ در دو سہ ماہ بعنایت اللہ ازین نظر و تربیت خواجہ باقی باللہ در حق حضرت
ایشان بظہور رسیدہ قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است مجملے ازان کہ ہم حضرت ایشان خود بتقریب تحریص طالبے بوے
برنگاشتہ اند تبرکا ایراد نمودہ مے آید القلیل یدل علی الکثیر و آن اینست
این درویش را چون ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا ہادیٔ کار او گشتہ بخدمت ولایت پناہ حقیقت آگاہ ہادیٔ طریق

Marfat.com

اندراج النهایت فی البدایت والی السبیل الموصل الی درجات الولایت مؤید الدین
الرضی شیخنا وامامنا محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکے از خلفاے کبار
خانوادۂ حضرات اکابر نقشبندیه قدس الله تعالے اسرارهم بوده اند رسانید
وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم نمودند وبطریق معهود
توجه نمودند تا التذاذ تمام در من پیدا شد واز کمال شوق گریه دست داد وبعد از یک
روز کیفیت بیخودی[1] یک دریای محیط میدیدم وصور واشکال عالم را در رنگ
سایه دران دریا مے یافتم واین بیخودی رفته رفته استیلاے پیدا کرد وبه
امتداد کشید وگاهے تا یک پهر روز میکشید گاهے تا دو پهر ودر بعضے
اوقات استیعاب شب مینمود وچون این قضیه را بحضرت ایشان رسانیدم
فرمودند نحوے از فنا حاصل شده است واز ذکر گفتن منع فرمودند وبنگاهداشت
آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مرا فناے مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم
فرمودند بکار خود مشغول باش بعد ازان فناے فنا حاصل شد چون بعرض
رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکے می بینی ومتصل واحد میابے عرض کردم
که بلے فرمودند که معتبر در فناے فنا آنست که باوجود دید آن اتصال بیشعورے
حاصل شود در همان شب فناے فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
وحالتے که بعد از فنا حاصل شده بود نیز بعرض رسانیدم وگفتم که من علم خود
را نسبت بحق سبحانه حضوری مے یابم بعد ازان نورے که محیط همه اشیاست
ظاهر گشت ومن آنرا حق دانستم جل وعلا وآن نور رنگ سیاه داشت
بعرض رسانیدم فرمودند که این انبساط که دران نور می نماید در علم است
بواسطۂ تعلق ذات جل شانه باشیاے متعدده که در بالا وپست واقع
شده اند منبسط می نماید نفے انبساط باید کرد بعد ازان آن نور سیاه منبسط رو

بانقباض

[1] که نزد این اکابر معتبر است ومسمی بغیبت رو نمود ودران بیخودی

بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطهٔ موهوم هم از میان زایل شد و
بحیرت انجامید که دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانیدم
فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین
حضور است و این را حضور بے غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
در بدایت در موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین
طریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر از کار وا در ا از پیر تا
بر آن عمل نماید و بے بمقصود برد ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا
و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
ابتدائے زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق شدن این
نسبت فنائے دیگر که آنرا فنائے حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را
آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
آن وسعت مقدار خردله قدرے نبود بعد ازان خود را و هر فرد عالم بلکه
هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد ازان هر ذرهٔ عالم را فرادی فرادی عین
خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نوری
یافتم منبسط که در هر ذره سار یست و صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و مثلاشی
بعد ازان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
فرمودند که مرتبهٔ حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
ازین مقام است بعد ازان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق بیافتم
این زمان موهوم یافتم بغایت حیرت دست داد و درین اثنا عبارت قصور

ا دیدم و هر ذره را حق می یافتم بے تفاوت و بے تغیر فهمان ذره را موهوم

Marfat.com

که از پدر بزرگوار علیه الرحمة شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان شئت
قلت انه اے العالم حق ان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه
وخلق من وجه وان شئت قلت لا حق ولا خلق بعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجمله
سکنی آن اضطراب گشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفته عرض
حال خود کردم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش
تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشعر بعدم تمیز بود خواندم
فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت به بعضی ثابت
است حسب الأمر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه وتعالے بمحض توجه
شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر بگردانید
تا وجود حقیقی را از موهوم متخیل ممتاز یافتم وصفات وافعال را نیز موهوم
محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض
اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبهٔ فرق بعد الجمع همین است ونهایت سعے تا
اینجاست بیش ازین انچه در نهاد استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود واین
مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند انتهے کلامه الشریف وبعد ازین
بیان دقایق علیه از واردات احوال شریفه بقلم محترم آورده اند که برخوانندگان
مخفے نخواهد بود واین معاملات مذکورهٔ عالیه که سالکان هر یک نسبت را در سالها
بدست آرند حضرت ایشان را بسر محبوبی ومرادی در اندک فرصت بحصول پیوسته
وحضرت خواجه قدس سره بارها میفرموده اند که ایشان از محبوبان ومرادان
اند واین سرعت سیر ایشان ازان است روزے چند از صحبت حضرت
ایشان بآن خواجهٔ عالیشان نرفته بود که حضرت خواجه سبحانه یکے از مخلصان
مکتوبے نوشته اند وآنجا قلمے فرموده که هو شیخ احمد نام مردی است از

Marfat.com

سر ہند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر با دلشکستہ و خاست کردہ عجائب
بسیار از روزگار او قات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغے شود کہ عالمہا
از و روشن گردد الحمد للہ تعالے احوال کاملہ او مرا بتیقین پیوستہ و این شیخ
مشار الیہ برادران و اقربا دارد ہمہ مردم صالح و از طبقہ علما چندے را دعا گو
ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعداد ہاے عجب دارند فرزندان
آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الٰہے اند با جملہ شجرہ طیبہ اند انبتہ اللہ نباتاً حسناً
و فقراے باب اللہ دلہاے عجب دارند انتہے کلامہ الصادق اللطیف
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
ازان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
گرفتم مرا بہ یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بمحض کرم مرا بنہایہ این راہ
خواہد رسانید ہر چند از راہ دید قصور حال و اعمال نفے این یقین می نمودم
صورت نمی بست و اکثر این بیت ورد زبانم بود ؎ ازین نورے کہ از تو
بر دلم تافت ؛ یقین دانم کہ آخر خواہمت یافت ؛ بعد ازے اُداے این
بیان حضرت ایشان بانکسار و نیاز مندے و استغراق تمام آب دیدہ
کلمہ تحمید بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتداے احوال کہ مارا
در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رفتگیہا و نیستیہا بظہور رسیدہ بود
حضرت خواجہ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
بعضے یاران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنی
گردانیدہ خود مے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نمیگفتم تا روزے
شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نمیگوئی

Marfat.com

من متواضع رفتم وگفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
وگفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً دران نزدیک در یکے از
وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
بیخود شده افتاد چون الحاح شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعه دیدم
لاجرم از روے جذبه این واقعهٔ مذکوره را بیان نمودم شیخ متغیر شده
وهر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایماے بهمت والاے
حضرت ایشان است از بدایت تا نهایت از بلندیٔ همت و سموّ فطرت
وعلو استعداد و قابلیت و کثرهٔ علم و عبادت و وفور رعایت آداب پیر
رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام وفرصت رسیده اند بجاے که
رسیده اند و حضرت خواجه قدس سره بشکرانهٔ آنکه حضرت حق سبحانه
اینچنین مسترشدی والا قابلیتے وافر الفضیلتے را که بصحبت ایشان رساند
واز ین نظر تربیت و برکات هدایت ایشان بکمال و تکمیل واصل گرداند
محامد قولے و فعلے وحالے بجا آورده در ساعتے که مشتری از وکسب سعادت
نماید حضرت ایشان را خلعت اجازهٔ کامله پوشانیدند و بسر هند که وطن
مألوف آنحضرت بود رخصت فرمودند و جمعے از طالبان صادق خود را در
خدمت ایشان تعین نمودند پس حضرت ایشان با نعمتهاے فراوان
بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابو سعید ابو الخیر از خدمت
شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سرهما چنانکه خود فرموده باز آمدیم
باصد هزار خلعت وفتوح انتهے و بأمر حضرت خواجه دران بلده به تربیت طالبان
حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر را از سرچشمهٔ فیوضات خویش شاداب
ساختند در اثناے این افاضات ناگاه از آنجا که همت والاے آنحضرت

Marfat.com

مطلبے را جویان بود که در وهم و فهم اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل انگاشته
واز غلبهٔ اندوه یافت آن مقصد والا مسترشد انرا وداع نمود صحبت را خواستند
که بعزلت مبدل گردانند بعضے اصحاب غرض وارباب غبطه آنرا شیوهٔ دیگر بعرض
حضرت خواجه قدس سره رسانیدند چون اینمعنے معلوم حضرت ایشان شد این عریضه
را به پیر بزرگوار مرسل داشتند هوا زان روز که از ملازمت برآمده بود بواسطهٔ
میل بفوق الفوق بمقام ارشاد چندانے مناسبت ندارد چندگاه خود همت
آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت همچو ببر و شیر در نظر مے آمدند عزم عزلت
مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بغایت الغایت
هرچند غایت ندارد میسر شد و میشود و مے برند و می آرند کل یوم هو فی شان
بر مقامات جمیع مشایخ الے ماشاء الله تعالے گذرانیدند ؎ گلے بردند ازین
دهلیزهٔ پست ؛ بدان درگاه والا دست بر دست ؛ درین میان اگر توسط
روحانیات مشائخ را تعداد نمایم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل در
رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة
چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آرد در شهر ذی الحجه در
مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است
اما هنوز چیزها از متمم و مکمل از براے این مقام درکار است تا کے میسر شود امر
آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان اینجا
قدمگاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد هم
گذر ندارند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وجه توقف
در مراتب تکمیل و ارشاد اینست مردم در متخیلات خود چیزها می برند اعتبار نباید کرد
؎ در نیابد حال پخته هیچ خام ؛ پس سخن کوتاه باید والسلام ؛ در اندیشهٔ این قسم

ے را در عمر نوح معلوم نیست که میسر شود بلکه وجوه مخصوص بمرادان است مریدان

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
خیال خود بپوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است ؎ من گم شده ام مرا مجوئید
از گم شده گان خبر مگوئید ؛ از عزت خداوندی جل سلطانه باید اندیشد امری را
که حق سبحانه وتعالے کمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است
وفی الحقیقة معارضه است باو تعالے انتهے کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانه
مطلبے را که درین عزلت میجستند بمحض کرم عطا فرمود آنگاه بافاضة طلاب باز
گشتند چنانکه خود در یکے از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش اینست که چون
خواجه من مرا بکمال مصطلح این طایفه علیه رسانیده اجازت دادند مرا فی الجمله آنوقت
دران کمال واکمال حاصله خود ترددی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند که
تردد را دران راه نباید داد که ازان ترددی در کمالیت مشائخ لازم آید
حسب الأمر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مسترشدان کار سنین
بساعات محسوس گشت درین میان باز علم بنقص خود پدیدار شد آنانرا که پیرامون
من می تنیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم وداع خواستم اما طالبان اینمعنے را
محمول بر تواضع داشته از انچه داشتند برنگشتند بعد از چندگاه حضرت حق سبحانه
وتعالے احوال منتظره را محصل گردانید انتهے ما اخذنا من کلامه المفصل المکمل
باز حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجه عالیشان از سرهند بدهلی
شده اند و مدتها در خدمت پیر بزرگوار بسر برده و صحبتهاے شگرف گذرانده
ومعامله را بچندین درجه از پیش بیشتر رسانیده اند و با اینهمه الطاف کثیره حضرت
خواجه وحصول معاملات بلند وفضائل ارجمند بنوعی رعایت أدب پیر بزرگوار
مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله تعالے شنودم که بعد از مدح وثنای حضرت ایشان

فرمودند

فرمودند که باوجود علوّ مرتبه و کثرت فضیلت که ایشانرا بود در کمال رعایت آداب
حضرت پیر دستگیر هیچکس از یاران اصحاب حضرت خواجهٔ ما چون ایشان نبود ولهذا
پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاهد عدل این فرمودهٔ خواجه
حسام الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی بالله قدس سرّه باین فقیر گفت که
دران ایام که حضرت خواجهٔ ما نهایت التفات باین خلیفهٔ عالیدرجات یعنی شیخ تو
داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند روزی به تقریب مرا بطلب
ایشان فرستادند همین که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر دستگیر شما را طلبیده اند
بمجرد استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغیر چهرهٔ خائفان و از غایت
خشیت اضطرابی قریب رعشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله
آنکه می شنودیم ع نزدیگانرا بیش بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
سره نیز در رسالهٔ مبدأ و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
خواجهٔ خود که پیش مردم در میان سائر یاران امتیازی داشتیم و هر کدام ما را
نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحده بود و معاملهٔ جدا بود این فقیر
بیقین میدانست که مثل این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از
زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات هرگز بوجود نیامده است
و شکر این نعمت بجا میباید آورد که اگرچه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوات والسلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم و
هر کدام را باندازهٔ اعتقاد بهره رسید انتهی کلامه فلاجرم از همین این عنایات دیگر
اسباب اخذ برکات دیدند انچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایثار ایشان نمودند
هرچه از جواهر عالیهٔ نسبتهای متعالیه داشتند و لوامی مصدقهٔ این کلام بشارت
اساس شیخ ابو العباس را در حق شیخ ابو سعید فرمود که دوش ایثار ما رفت همه نصیب

Marfat.com

این جوان مہنکے آمد مبارکش باد انتہے برفرق فرقدان سایۂ این فاروقی نژاد افتند
وکارخانۂ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نمودہ تربیت طالبانرا بایشان واگذاشتند
واین رقیمۂ والا را بآنحضرت بزرگاشتند ہو جمعے از دوستان کہ گرفتار بارو جود
بودند چون در مضیق دمامتا الا لہ مقام المعلوم در بند مصلحت فکر و عقل ما اقتضائے
آن نمود کہ درین برشکال از مقابلۂ بوقلمون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود
زندگانی نمایند انشاء اللہ بہ نیکے و پاکی بآخر رسد فوائد صحبت و جماعۃ أمری است
محقق چہ حاجت باظہار ہ ما گرفتاریم برما ناوک بیداد نیز ہ سوسن و گل بر
کنار مردم آزاد نیز ہ انتہے مکتوبہ الشریف باز حضرت ایشان بوطن مألوف مراجعت
نمودہ مدتی با فاضات سالکان الی اللہ در آن بلدہ اشتغال فرمودند و از احوالات
عظیمۂ حاصلۂ خود و ترقیات یاران و ہم پیرگان بزبان قلم عرضہ داشتہا ہ پیر
بزرگوار نمودند کہ بعضے ازان عرایض بعد از تمامئ این فصل در فصل علیحدہ رقم
خواہد یافت انشاء اللہ تعالے آنرا کہ شوق دل خوابان آن باشد کہ بتفصیل
آن اطلاع یابد کو بمطالعۂ آن عرایض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
ثبت یافتہ بشتابد و ہمچنین حضرت خواجۂ بزرگوار احوال یارانی را کہ بخدمت شریف
ایشان در دہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ
نمودہ بترقیات و قابلیات ہر یک را معلوم فرمودہ از سرہند بایشان رقم نمایند
روزی یکی از خلص اصحاب ایشان بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
نمودہ فرمودہ اند کہ انشاء اللہ چون جناب ایشان از سرہند اینجا بیایند التماس کنیم
کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
وکذلک دقایق علوم طریق و درجات مقامات بعض ارباب معرفت و تحقیق
را نیز ایشان استفسار میفرمودہ اند و آنچہ درین ابواب حضرت ایشان

معروض میداشته اند موجب اطمینان خاطر عاطر ایشان گردیده محامد کثیره بزربان
می آورده اند این مکتوب شریف خواجهٔ عالیشان که بحضرت ایشان ارسال
فرموده اند بواسطه از خط شریف منقول میگردد شاهد آن مطالب است هذا
هو مسند ارشاد واسع وانور باد مسودهٔ رساله که در طریقهٔ خواجگان تمام شده خواجه
برهان کحل البصر مشتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه والمنة بغایت عالی است
ولطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خواجهٔ
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعهٔ آن لطیفهٔ غیبیه مشرف شد در اثنای لقاس خاطری آمد که دست چپ
یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد بجهت ضعف حافظه متردد
گشت که مشار الیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواجه بود یکی
در طبقهٔ ائمه دیده شود یکی که چیزے ظاهر گردد دیگر از سخنان ایشان معنی بعضے
مفهوم میشود واین نیز از بعض خواهها دریافته شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطهٔ علم در زیر
مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند یکے گرم نموده آنجا
هم دیده شود ایضاً در مقام حضرت فاروق رضے الله عنه نظر بیندازند
که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید
البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر دران مقام شده باشد باری البته
عنایت نمایند ونیک تفتیش نمایند که خیلے خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجهے فرمایند که از غیر مقام فنای فی الله نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتے که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر انیست که همچنان محفوظ باشند و

Marfat.com

حاجت بکسب در ظہور فنای بشریت نداشتہ باشند و ایضاً جماعتے کہ در زیر ہمان
مقام وحدت محو شدہ باشد و اگرچہ از راہ جذبۂ قیومیت یا غیر آن رفتہ باشند نیز از عود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضاً یک نظری در خانۂ خبر دوست کہ مقام انبیا است
صلوۃ الرحمن علی نبینا و علیہم نیز بکنید کہ در آنجا نیز مقامے خواہد بود کہ از عود ندکور
ایمن گرداند ایضاً در مقام فنائے فی اللہ نیز نظرے بفرمایند کہ شاید غیر ازین
راہ ظاہر تفصیل راہ دیگرے ہم داشتہ باشد و بعضی ازین عزیزان ازان راہ
داخل شدہ باشند باقی احوال آن موقف ایشان را بہتر معلوم است چہ نویسم
چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغیرات را چہ نوع توان
نوشت انشاء اللہ انچہ مرضے است ہمان شود محمد صادق و جمیع برادران و عزیز
نیازمندی قبول نمایند انتہے مکتوبہ العالے این پرسشہا و نوازشہا ازان
خواجہ والا مرتبہ باین خلیفۂ عالی منزلہ بجای رسید و استماع احوالات
بلند تازۂ حضرت ایشان بآنجا کشید کہ خود نیز و فور تعلقے کہ داشتند چنانکہ
این دو بیت شریف بیان دو گواہ این مدعا تواند بود ؎ بس تشنہ و لب
خرابم ایدوست در حسرت یکدم آیم ایدوست ؎ ہر جا کہ ترشح تو بینم
در العطش آیم و نشینم ؎ بران آمدند کہ احوالات تازہ کہ از خصایص مقتضائے
استعداد حضرت ایشان بظہور رسیدہ بطریق روایۃ عالے از سائل
کہ بعضے اساتذہ از محدثین از تلامذۂ خود اخذ حدیث نمودہ اند حضرت خواجۂ
بزرگوار آن احوالات را ازین نائب عالیمقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
ایشان اظہار ما فی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان ہمگے تواضع و انکسار
گردیدہ براہ معذرت رفتند کہ مبادا آن امتحانے بود در حق
ایشان و مورث ترک ادبے گردد ولیکن چون الحاح حضرت خواجہ بجا رسید

Marfat.com

عدم امتثال امر واجب الاطاعۃ متحیر میشد بترک ادب لاجرم حضرت ایشان باد
وتواضع واحترام تمام بعرض رسانیدند کہ احوالات حاصلہ حاضر اند ودعا وتوجہ
تمام بحصول آنچہ پیر بزرگوار ایشان میخواست کماشتند تا بعنایت اللہ سبحانہ
آن مطلب بحصول پیوست وحضرت خواجہ بخلص اصحاب رضی از ین ماجرا
درمیان نہادہ بودہ اند چنانکہ بندہ این قضیہ را بادنے تفاوتی از زبان خریف
شیخ تاج الدین سلمہ اللہ شنود کہ مشار الیہ از زبان مبارک حضرت خواجہ نقل مینمود آنکہ
در بعضے عرایض حضرت ایشان مرقوم است کہ عزیز متوقف چنان وچنین اشارہ
بحال آن قدوۂ ارباب کمال است کہ بامر ایشان از حال ایشان با ایشان خبر میداده اند
بالجملہ معاملت حضرت خواجہ بحضرت ایشان رضی اللہ عنہما بر حاضران گواہ این ماجرا
بود کہ آن شیوۂ نیازمندی کہ مرید انرا بہ پیران باید آنحضرت باین خلیفۂ بزرگوار خود
درمیان آوردہ بودند چنانکہ در حضور خود سر حلقۂ اصحاب خود ایشانرا داشتہ ومقتدائے
حلقہائے مراقبۂ صباح ورواح ہم ایشانرا گردانیدہ بودند وخود چون سائر مسترشدان
خود بآن حلقہ داخل میشدند وچون از حلقہ یا آنمجلس کہ حضرت ایشان آنجا بودند
باز میگشتند بچندین گام بشیوۂ قہقری می نہادند در رعایت غایت ادب راو یارانرا
نیز تاکید کردہ بودند کہ استقبال ومتابعتی را کہ با ایشان می نمودند بحضرت ایشان ننمایند
وبا ایشان یارانہ سلوک پیش گیرند بل با صحاب خود فرموده بودند کہ باطن خود را نیز در حضور
حضرت ایشان متوجہ مانداریداز زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمہ اللہ بقرب
تواضعات حضرت خواجۂ عالیشان بحضرت ایشان شنودم کہ حکایت کردند کہ روزی
حضرت ایشان در حجرۂ خود بر عریش خود غنوده بودند ناگاہ حضرت خواجہ باقی باللہ تنہا بشیوۂ
سائر درویشان بقصد دریافت ایشان بہ در حجرہ رسیدند خادم حضرت ایشان
خواست کہ حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجہ بمبالغۂ تمام او را از بیدار کردن

Marfat.com

منع فرمودند همچنان به نیاز و ادب تمام برون در نزدیک آستانه انتظار بیداری
حضرت ایشان میگشیدند لحظه بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
که بیرون درکیست حضرت خواجه با ادب تمام گفتند که فقیر محمد باقی حضرت ایشان
از عریش خود با اضطراب برجسته برون آمده با فتقار و انکسار تمام در خدمت نشستند
و نیز مکاتیب شریفهٔ حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
فرموده اند مجز این مقوله است از انجمله است این دو رقیمه که دو شاهد عدل اند بر ان
مدعا رقیمهٔ اولی حق سبحانه باعلی مرتبه الکمال برساند و للا مرض من کأس الکرام
نصیب ۵ تکلفی نیست انچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سره
میفرموده من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در نوقت میبود با وجود پیریش مریدی
من میکرد هرگاه صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان
فدای لوازم طلبگاری نکنند و از هر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پی آن نروند
اکنون تأمل و اهمال مانه از استغنا و نه از نیازی است موقوف باشارتست
۵ گر طمع خواهد زمن سلطان دین ۵ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ۵ باری
نسخهٔ حال و ارادهٔ ما اینست خدای عزوجل برانچه میباید مهتدی گرداناد و از
عجب و پندار مخلص بخشاد و بقیة المقصود جناب سیادت مآب امیر صالح
نیشاپوری سلمه الله اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود تضیع
اوقات ایشان دادن از مسلمانی ننمود لاجرم بصحبت شما فرستاده شد
انشاالله بقدر استعداد بهره مند گردند و توجه لطف کامل یابند والدعا
رقیمهٔ ثانیه الله تعالی فقرا و مساکین درمانده را از برکات برگزیدگان
بدرمانی برساناد و مدتیست که عرض نیازمندی بدرگاه ولایت نکرده ام
آری این یک کلمه را قاصدان صادق حامل میتوانند شد الحمدلله این قسم خود

Marfat.com

صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن درویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشرمی
است حکایت اوضاع صوریه بسیار بیجا الغرض مارا حد خود می باید دانست
واز فضول احتراز باید کرد والدعا انتهی مکتوبه الشریف بالجمله این صحبت و معامله
که میان این پیر و این مرید قدس سرهما بظهور رسیده کم کسی شنیده واز عجائب
روزگار است وموجب حیرت اولوالابصار وهم شاهد فنای اتم ونعطش اکمل
خواجه بزرگوار وهمگواه علو مرتبه شیخ ماکه زبدهٔ مقربین است وقدوهٔ اخیار وهمچنین
حضرت خواجه بزرگوار در آخر کار میفرموده اند که در او اخر مارا از اثر صحبت فلان
واشاره بحضرت ایشان مینموده اند معلوم شد که توحید کوچه تنگ بوده وفو
آن شاه راه وسیع والله اعلم بحقیقة الکلام در سفر سوم که حضرت ایشان از سرهند
بملازمت آن خواجه صفا کیش ارسیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار
ظاهر میشود امید حیات کمتر مانده وفرزندان برخوردار خود خواجه عبید الله وخواجه
محمد عبد الله را که آندم شیرخواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
توجه در حق آن دو نور دیده نموده اند وحضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
ایشان توجهات علیه در حق پیرزادها فرموده اند چنانکه اثر آن توجه بحضرت خواجه
نیز ظاهر شده است ونیز لفرموده آنحضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نموده اند
چنانکه در ذکر حضرات مخدومزادها منقولا عن مکتوبه الشریف اشاره بآن رفت
ونیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه درویشان در حق حضرت
ایشان نظهور پیوسته بیش از انست که بتحریر گنجد چندی ازان برنگاشته می آید
روزی فخر موده اند که ایشان از کمل مردان ومحبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
که امروز در زیر فلک ازین طائفهٔ علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر برزبان
مبارک رانده اند بعد از صحابه وکمل تابعین ومجتهدین چون ایشان معدودی چند

ایشانها آمده اند در همان سفر

Marfat.com

از اخص الخواص منظرے آیند و نیز فرمودہ اند کہ مادرین سہ چہار سال شیخی نکردیم
چند روز بازی کردیم اما الحمد للہ والمنہ کہ این بازی ما و این دکان پردازی ما
بیفائدہ نشدہ کہ چون ایشانے بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
حضرت ایشان شنود کہ فرمودند سرگرمی حضرت خواجہ ما قدس سرہ بہ تربیت طالبان
تا زمانی بود کہ معاملہ ما بانتہا نرسیدہ بود چون از کار من فارغ شدند مرا گردید
کہ خود را از کار شیخت کشیدند و طلاب را بما حوالہ نمودہ فرمودند کہ این تخم را از
بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین ہند کشتم و نیز بعد از وصیت آن
خواجہ ذوالبرکات از میان مسوّدات مکاشف خاصہ مستورہ مسودہ برآمدہ کہ آنجا
چہار دائرہ کشیدہ بودہ اند در یک دائرہ ولایت بفتح واو رقم نمودہ و در دائرہ
چہارم کمال مطلق و ارباب از دوائر اربعہ را از اخص الخواص بعد الصحابہ و التابعین
رضی اللہ عنہم اجمعین در حواشی آن دائرہ موافق مرتبہ آنان بنوعی کہ در غیب
از کشف بلاریب معاینہ گردیدہ رقم فرمودہ در میان ہمہ آنہا دہ دوازدہ تن
را از رؤسای ایشان در ہر دائرہ وجہ اکمل داخل دیدہ اند حضرت ایشان ما را
نیز داخل این دہ دوازدہ یافتہ و نیز آن خواجہ عالیشان مکرر اشارہ بقطبیت حضرت
ایشان فرمودہ اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جا یعنی
ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگردد کہ از آنہاست دو فقرہ
از نخستین فقرات رسالۂ مبدأ و معاد فقرۂ اولے از ان متضمن افاضات روحانیت
اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقرہ بعد از تحریر فقرات عالیہ در
آخر فصل آیندہ خواہد آمد انشاء اللہ سبحانہ بعد از مرخص شدن حضرت ایشان
در سفر سوم از پیر بزرگوار خود کہ بعد ازان ایشانرا ملاقات اینجہانے میسر نگشت چون
حضرت ایشان از دہلی بسرہند شدند روزی چند آنجا گذرانیدہ بامر و اشارہ

Marfat.com

متوجہ بلدۂ معظمۂ لاہور گردیدند اکابر و اصاغر آن بلدہ مقدم محترم ایشانرا غنیمت
شمردند و بسا از خواص و عوام در سلک ارادۂ آن غوث الانام در آمدند و صحبت گرم شد
و حلقہ و شغل و مراقبہ الساعی پذیرفت فاضلی از تلامذۂ عالم عامل مثنوی مولانا جمال
تلوی رحمہ اللہ بفقیر گفت دران سفر اکثر استاد ما کہ مولانای مذکور باشند بہ نیازمندے
و اخلاص تمام بملازمت شیخ بزرگوار تو میرسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
ازان صحبت گرامی شیخ خواستند کہ چند قدم مشایعت مولانا نمایند مولانا پای افزار
ایشانرا برداشتہ پیش پای ایشان نہاد تا شاگردانرا آن افراط تواضع مولانا گران
نمودہ چہ اعتقاد ما در حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روی ورع
و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نمودہ معروض
داشتم کہ این ہمہ تواضع و تذلل از مثل شما ہی وجہی ندارد فرمودند اینہا علمای
باللہ اند و از محرمان اسرار لی مع اللہ احترام ایشان بر ما یان لازم است ما را
درین باب معذور بل مأجور دانید و نیز یکے از مخلصان حضرت ایشان کہ بمولانای
مذکور نسبت شاگردی و ہمسائگی داشت باین حقیر گفت دران ایام کہ حضرت
ایشان بلاہور تشریف بردہ بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوۂ ارباب
کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید کہ شما امروز جامع
ایدمیان علم احکام و علم اسرار و از حال و عرفان سرشار مسئلۂ وحدت وجود
کہ بہ ظاہر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از اکمل اولیا برانند حل آن
نزد شما چیست حضرت ایشان سر بگوش مولانا بردہ کلمۂ چند فرمودند کہ اشک
از دیدۂ مولانا فرو ریخت و تغیرے در بشرۂ او چون تغیر ارباب حال میگردید مدت دست
بزانوی ایشان بردہ ہمچنان بانکسار تمام مرخص شد کس ندانست کہ لسان
گوہر فشان حضرت ایشان چہ گفت و گوش ہوش مولانا چہ شنفت ۵

Marfat.com

سہ ندانم چہ گفتی چہ انگیختے ؛ کہ گفتے و از دیدہ خون ریختے ؛ بتقریب این قضیہ و نسبت توحید یکے از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت باین حقیر نقل کرد کہ فرمودند در اوائل غلبات نسبت احاطت و سریان و معیت روزی یکے در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریدہ شد بالجملہ درین اثنائے این گرمئ صحبت حضرت ایشان در لاہور با ارباب فضل و اصحاب حضور ناگاہ خبر انتقال خواجہ بزرگوار مدار القرار بسمع ایشان رسید آرام دلہا بہ نے آرامی مبدل گشت و شربت شیرین آن صحبتہائے رنگین بمذاق ہمہ تلخ شد حضرت ایشان بمجرد استماع این خبر متوجہ دہلی شدند چون بزیارت روضۂ منورہ مشرف گشتند و عزا پرسئ مخدوم زادہا و ہم پیرہا نمودند اصحاب حضرت خواجہ شکستگئ دل را مومیائے از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار و التماس یاران دل افگار آنجا ماندہ بتفقد احوال آنہا پرداختند چنانچہ باز نضارت ارشاد و طراوت افاضہ و سرگرمئ حلقہ بمثابہ کہ در حیات با برکات خواجہ باقی باللہ قدس اللہ سرہ الاقدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجہات و انوار جذبات بر بواطن این طلاب جلوہ گر گشت درمیان سرگرمئ آن افادات و افاضات بعضے حاسدان مناع الخیر آن قضیہ استفادۂ حضرت خواجہ عالیشان را از ایشان کما مر بشیوہای مختلف درمیان آوردہ در خاطر مخلصان حضرت خواجہ شبہات انداختند حضرت ایشان بران مطلع گردیدہ برفع آن بنصائحے کہ موجب مزید اخلاص و اتحاد آنان باشد و فواید رسان آنہا بود پرداختند چون دیدند کہ مفید نیامد بسبب نسبتہای بعضے آنہا توجہ نمودند ازان ہم متنبہ نگشتند بل اکثرشان جمع شدہ بروضۂ منورۂ حضرت خواجہ قدس سرہ رفتہ توجہ و التجا نمودند درین توجہ یکے از آنہا را کہ صاحب کشف بود در نظر در آمد کہ ہر یک ازین درویشان ملتجے چراغے بر افروختہ بودند

Marfat.com

ناگاه برق خاطفے در رسید و ہمہ چراغہا کہ دعا و توجہ این درویشان بود و آن برق
توجہ عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکہ استفادہ را شاید با ایشان
رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود احمد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
مدتہا بعضے ہم پیر با معذرت در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
حال صفا در صفا بود چنانکہ اشارہ ازین در ذکر حال خواجہ حسام الدین نیز گذشت
پس حضرت ایشان در شہر جمادی الآخر کہ ماہ انتقال شیخ عالم بمقدار ایشانست بزیارت
روضۂ منورۂ پیر بزرگوار از سرہند آمدہ باز بسبب ہند میر فتنہ و دو سہ کرت باگرہ نیز تشریف
آوردہ باشند دیگر از سہ ہند بہیچ جا نشدند مگر اواخر عمر کہ دو سہ سال از مزاحمت
سلطان وقت مصحوب عسکر بمقتضے بلاد مرور ایشان روی داد و دران نیز حکمتہا
بود کہ اہل آن بلاد باین سبب بصحبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر ایشان
بہرہ ور گردند چنانچہ در یکے از سفرہا کہ این بندہ در خدمت بود روزی عسکر بنواحی یکی
از قرای معظمہ رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک بآن قریہ جاے گرفتہ شروع
در برافراشتن خیمہ نمودند درین میان بندہ حضرت ایشان را دید کہ تنہا پیادہ
بکوچۂ آن قریہ در آمدند بندہ در قفاے ایشان دوید چون مراد بدند فرمودند
در خاطر افتاد کہ درین دیہ مسجدے خواہد بود آنجا رفتہ وضوے تازہ کردہ
دوگانہ ادا نمایم چند قدم نرفتہ بودند کہ مسجدے در کمال صفا ظاہر شد و
چاہے با لوازم اسباب وضو در صحن آن مسجد ایشان وضو کردہ بمسجد در آمدند
یکے از فقراے کہ آنجا بود از فقیر پرسید کہ ایشان چہ کس اند بندہ ویرا خبر
داد دوے بذوق تمام دویدہ رفت و عزیزی را کہ مقتداے آنجا بودہ
و در پہلوے مسجد خانہ داشتہ و اوصاف حضرت ایشان شنیدہ بود
آرزومند دیدار و ملاقات ذوالبرکات می بودہ اما از کبر سن و دیگر موانع میسرش

Marfat.com

نبوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز آمده بر اقدام همایون افتاد و زبان
بمضمون این بیت برکشاد ؎ همای اوج سعادت بدام ما افتد ٭ اگر ترا گذری بر مقام
ما افتد ٭ و ایشانرا با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورد میزبانیها نمود و فردا آنش
انابت کرده تعلیم ذکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
حضور شدند وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
آمد که انجاز وعدهٔ مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلے علیحده خواهم
برنگاشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفهٔ حضرت ایشان که دران سفر
از احوالات فائضه و اسرار و حقایق وارده پیر بزرگوار خود نوشته اند قدس
الله سرهما و روحهما و افاض علینا برکاتهما و فتوحهما و آن فصل مخبر اسرار
الوصل اینست **فصل چهارم** در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
بعضے فقرات ماخوذه از بعضے آن عرایض کمترین بندگان احمد بذروه عرض
میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض
میدارد که در اثناے راه آنقدر بتجلئ اسم الظاهر متجلے گشت که در جمیع اشیا
بتجلئ خاص علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزاے آنها
جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطر
بودم و ظهوری که درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و
محسنات عجائب که درین لباس مینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد پیش
ایشان تمام گداخته آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و شرابے و کسوتے
جدا جدا متجلے شد لطافتے و حسنے که در طعام لذیذ پر تکلف بود در ماوراے آن
نبود در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
یک خصوصیت کمال علے تفاوة الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلے

تحریراً بعرض میتواند رسانید اگر در ملازمت علیه میبود شاید معروض میداشت
اما در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلے داشتم و باینها مهما امکن متوجه نمیشدم
اما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلے بآن نسبت تنزیهی جنگ
ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت نیست و ظاهر را
که ازان نسبت خالی و معطل بود باین تجلے مشرف ساخته اند و همچنان یافتم که باطن
اصلا بزیغ بصر مبتلا نیست و از جمله معلومات و ظهورات معروض است و ظاهر که متوجه
کثرت و اثنینیت بود باین تجلے مستسعد گشته است بعد ازان چندگاه این تجلیات
رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت تلک التجلیات
کان لم یکن شیئا مذکورا بعد ازان یک فنای خاص رو داد و همانا که آن تعین
علمے که بعد از عود تعین پیدا شده بود و درین فنا گم شده و اثرے از مظان
آن نمانده درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور
آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و متهم داشتن نیات و خواطر نیز بالجمله امارات
عبودیه و نیستے ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالے ببرکت توجه حضرت
ایشان به حقیقت بندگی رسانند منها عرضداشت کمترین بندگان احمد بذروه عرض
میرساند که از تقصیرات خود چه عرض نماید ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم علومے که تعلق بمقام فنا فی الله و البقا به داشتند حق
سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شی چیست
و سیر فی الله بچه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرب کیست و امثال
آن و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا مینمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد
که اولیاء الله قدس الله سرهم آنرا نشان داده اند در راه فرو گذارند و ننمایند
قبل من قبل بلا علة همچنانکه ذوات اشیا را مجعول میداند اصل قابلیات و استعدادات

Marfat.com

را نیز مجعول و مصنوع میداند او سبحانہ محکوم قابلیات نیست و نشاید کہ چیزی بروی
حاکم باشد زیادہ گستاخی نہ نمودع بن باید کہ حد خود داند منہا در عریضہ رقم
نمودہ اند چندین مرتبہ از برای دفع بعض امراض توجہ کردہ شد و اثر آن ظاہر گشت
و ہمچنین احوال بعضے موتی کہ از عالم برزخیت ظاہر شدہ بود و نیز از برای دفع آلام
و شدائد آنہا توجہ کردہ شدہ اما حالا قدرت بر توجہ نماندہ است کہ بر ہیچ چیز خود را
جمع نمیتوانم ساخت بعض شدائد از مردم بر فقیر گذشت ستمہا نمودند و جمع کثیر از
متعلقات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلاء وطن نمودند اصلا بخاطر
غبار کلفت راہ نیافت چہ جای آنکہ بدآنہا بخاطر گذرد منہا ہمدرین عریضہ
است کہ چنانکہ سابقاً تعلق ارادت بمرادات بر طرف شدہ بود لیکن اصل ارادت
ماندہ بود چنانچہ معروض داشتہ بود الحال ارادت ہم از بیخ برآمد و جنبد لا مراد و لا ارادۃ
و صورت این فنا نیز در نظر آمد و بعضے علوم کہ مناسب این مقام بودہ فایض
گشت چون در تحریر آن علوم بواسطۂ رقت و غموض تعسری بود لاجرم عنان قلم
را از تحریر آن گردانیدہ و در وقت تحقق این فنا و افاضۂ علوم یک نظر خاص
در ماوراء وحدت پیدا شدہ ہر چند مقرر است کہ در ماورای وحدت نظری
نیست بلکہ ہیچ نسبتے نیست اما آنچہ میباید بد معروض میدارد تا زمانی کہ یقین نہ پیوست
بر نوشتن جرات ننمود و ہیچ شبہ در آن راہ نمے یابد ہر چند در نظر نہ وحدتست
و نہ ورائے آن و نہ ہیچ مقامی کہ بعنوان حقیقت بداند تا حق را ورائے آن داند
حیرت و جہل بہمان صرافت ست و ازین دید ہیچ تفاوتے نشدہ نمیدانم چہ عرض
نمایم ہمہ تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال نے شبہ متحقق است
استغفر اللہ و اتوب الے اللہ من جمیع ما کرہ اللہ قولاً و فعلاً جاہراً و ناظراً و ایضاً
این زمان چنان معلوم گشت کہ سابقاً آنچہ ازین صفات میدانستم فی الحقیقۃ

Marfat.com

فنای خصوصیت صفات ما به الامتیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده
بودند و خصوصیات زائل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندماج
والاندراج نیز برطرف شده قهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته تمیزے که از مرتبه
علم اجمالی یا تفصیلے حاصل شده بود نماند و تمام نظر برخارج آمده کان الله ولم
یکن معه شی الان کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بمضمون
این حدیث بوده منها از عنایات خداوندی جل و علا که ببرکت توجهات علیه
حضرت ایشان علی التواتر والتوالے فائض دارند عرض نماید ؎ من آن
خاکم که ابر نوبهارے ٭ کند از لطف بر من قطره باری ٭ اگر بر روید از تن صد زبانم
چو سوسن شکر لطفش کے توانم ٭ هر چند اظهار این قسم احوال موجب جرات و گستاخے
است و مشعر افتخار و مباهات ؎ ولی چون شه مرا برداشت از خاک ٭ سزد گر
بگذرانم سر بر افلاک ٭ ابتدار عالم صحو و بقا از اواخر ماه ربیع الآخر است و تا حال
ببقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین
است قدس سره در صحو می آرند باز بسکر می برند و در نزول و عروج علوم غریبه
و معارف عجیبه افاضه می فرمایند و باحسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب
بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقاے
مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا
بوده و وصلے که مناسب حال بود و هم اینجا میسر گشت هر چند فنا اتم باشد بقای
مرتب بران اکمل خواهد بود و هر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هر چند صحو بیشتر
افاضه علوم موافق شریعت غرا می افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلواة والسلام
معارفی که از ایشان سر زده شرایع است و عقایدی که در ذات و صفات بیان
فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارفے که باین کمینه

Marfat.com

فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعیہ است و بیان آنہا و علم استدلالے کشفے و ذوقے
ری میگردد و مجمل مفصل میشود ؎ گر بگویم شرح این بیحد شود ؎ می ترسم کہ مبادا منجر
بگستاخی شود و بندہ باید کہ حد خود داند مرشد علی الاطلاق جل شانہ بیرکت توجہات
علیہ بہر دو طریق جذبہ و سلوک تربیت فرمودہ و بہر دو صفت جمال و جلال
مربی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت این
تربیت متحقق شدن است بمحبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و محبت
ذاتیہ علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی است پس تا زمانی
کہ علوم بتمام از ساحت سینہ رفتہ نشود و بجہل مطلق متحقق نشود از فنا بہرہ ندارد
و این حیرت و جہل دائمی است امکان زوال ندارد نہ آنست کہ گاہی حاصل
شود و گاہی زائل گردد غایت مافی الباب پیش از بقا جہالت محض است و بعد
از بقا جہالت و علم باہم جمع و عین نادانی بشعور است و در عین حیرت بحضور کہ
این موطن حق الیقین است کہ علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمے کہ پیش از جہالت
حاصل شود از حیز اعتبار خارج است باوجود آن اگر علم است در خود است و
اگر شہود است ہم از خود اگر معرفت است با حیرت نیز در خود است تا زمانے کہ نظر
در برون است بیحاصل است اگرچہ در خود نظر داشتہ باشد از نظر برون
بالکل منقطع میباید شود کہ حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ میفرمایند کہ اہل اللہ
بعد از فنا و بقا ہرچہ میبینند در خود میبینند و ہرچہ میشناسند در خود می شناسند
و حیرت ایشان در وجود خود است از اینجا ہم صریحاً معلوم میشود کہ شہود و معرفت
و حیرت در نفس است در برون ہیچکدام اینہا نیست تا زمانے کہ یکے
ازین ثلثہ در برون است اگرچہ در خود ہم دارد از فنا بہرہ ندارد
فکیف البقاء نہایۃ مرتبہ در فنا و بقا اینست و این فنا مطلق است و مطلق فنا

Marfat.com

عام است و بقا باندازهٔ فناست لهذا بعضے از اہل اللہ بعد از تحقق بفنا و بقا در برون
نیز مشہود دارند اما نسبت این عزیزان فوق ہمہ نسبتہا است سہ نہ ہر کہ سر
بتراشد قلندری داند ۔ نہ ہر کہ آئینہ دارد سکندری داند ۔ این نسبت حضرت خواجہ
عبد الخالق است و متمم و مکمل آنحضرت خواجهٔ خواجہا حضرت خواجہ بہاء الحق والدین
است المعروف بنقشبند قدس اللہ سرہما منہا عجب کاری است اولاً ہر بلا و
مصیبت کہ واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد بل من مزید میگفت و ہر چہ
از اسبابِ دنیویہ کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالانکہ بعالم اسباب فرود
آوردہ اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول دہلہ
نوعی از حزن رو میدہد ہر چند بسرعت زائل میشود و ہیچ نماند و ہمچنین اگر پیش ازین
دعا میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نہ رفع آن میبود بلکہ امتثال امر
ادعونی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیہ و مصایب است و خوف و حیرتی کہ
زائل شدہ بودند باز رجوع کردند و معلوم شد کہ آن از سکر بود در صحو ہر چہ عوام الناس
را ہست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا کہ مقصود از دعا رفع
بلا نبود دل را ایمنے خوش نمے آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
کہ دعاے انبیا ازین قبیل نبود کہ حصول مراد نخواہند حالانکہ بآن حالت متصف
ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد کہ دعاہاے انبیا
علیہم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بودہ
نہ مجرد امتثال امر بعض امور کہ رو میدہد بحسب امر گاہ بعرض آن کستاخی
مینماید منہا ہر چہ از مسئلهٔ وحدت وجود و توابع آن گفتہ اند در اوائل
حال بآن مشرف ساختند و شہود احدیت در کثرت میسر شد ازان مقام
بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افادہ فرمودند اما مصداق

Marfat.com

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحًا یافته نمی شود و اشارات و رموز اجمالیه در کلام شریف بعضے از بزرگان هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت ظاهر شریعت غرا ندارند و هیچ موافقت بحکما و اصول معقوله آنها ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنت دارند با صول آنها نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل قدرتے ندارد و قدرت بمقارنه فعل مے بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میدانند کما قرره علماء اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبند قدس سره الاقدس مے یابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را قدس سره نیز ازین مقام نصیبے هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله تعالے سره الاقدس در مشایخ ماتقدم حضرت خواجه معروف کرخے و امام داؤد طائی و خواجه حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالے اسرارهم القدس حاصل اینهمه کمال بعد و بیگانگی است از معالجه گذشته است تا زمانے که حجب مبذول بوده اند سعے و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون بزرگے او حجاب اوست ع فلا طبیب لها و لا راقے آه مگر کمال بیگانگی و نے مناسبتے را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات همان بین یوسف زلیخا موافق حالست ؎ در افگنده دف این آوازه از دوست کز و بر دست دف گویان بود پوست نه شهود کجاست و شاهد کیست و مشهود چیست ع خلق را روے کے نماید او ؛ ما للتراب و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر مقدور میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عز و جل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات نمیکند نسبت مرآتیت خود کجا

؎ و اجماع علمای اهل سنت است در هیچ جزئی مخالفت بظاهر شریعت

Marfat.com

ع در کدام آئینہ در آید او ؛ منہا مدتی است کہ از احوال خدمۂ علیہ اطلاع
ندارد نگرانست ؎ عجبے نیست اگر زندہ شود جان عزیز ؛ چون ازان خضر
جدا ماندہ پیامے برسد ؛ میداند کہ شایان دولت حضور نیست ع این بسکہ
رسد زدور بانگ جرسم ؛ عجایب کاروبارست نہایت لعبد را قرب نا رسیدہ اند
وغایت فراق را وصل گفتہ اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشارہ نفی
قرب و وصال کردہ اند شعر کیف الوصول الی سعاد ودونہا ؛ قلل الجبال
ودونہن حتوف ؛ پس حزن ابدی و فکر دائمے لاجرم دامن آمد مراد انیز آخر
الامر بارادۂ مرید باید شد و محبوب را بمحبت محب میباید گشت آنسرور
دین علیہ من الصلوات اکملہا ومن التحیات افضلہا باوجود مقام مرآتیت
ومحبوبیت از محبین آمد واز مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند کہ کان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متواصل الحزن دائم الفکر وآنسرور فرمودہ
علیہ الصلوٰۃ والسلام مما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان بار محبت
توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصہ پایانے ندارد
ع قصۃ العشق لا انفصام لہا ؛ منہا چون حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ از برکت
توجہات علیہ از رقیت احوال محرر ساخت واز تلوین بہ تمکین مشرف گردانیدہ حاصل
کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز ہجر واز قرب جز بعد حاصل نشد
واز معرفت جز تکرت واز علم جز جہل نیفزود لاجرم در عرصہ داشتہا توقف
واقع شد عجب آنست کہ حالا بحق الیقین مشرف ساختہ اند کہ در آن موطن علم
وعین حجاب یکدیگر نیستند وفنا وبقا در ان جمع اند در عین حیرت و نے
نشانے علم و شعور است و در نفس غیبت حضور است باوجود علم و معرفت
جز از دیاد جہل دیگر نیست ع عجب انیست کہ من واصل و سرگردانم

Marfat.com

اللہ تعالیٰ بمحض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشتہ
است فوق مقام ولایت مقام شہادتست ونسبت ولایت بشہادت نسبت
تجلی صوری بتجلی ذاتیست بل بعد ما بینہما اکثر من بعد ہذین التجلین وفوق
مقام شہادت مقام صدیقیہ است وتفاوتے کہ میان این دو مقام است
اجل من ان یعبر عنہ بعبارۃ واعظم من ان یشار الیہ باشارۃ وفوق آن
مقامی نیست الا النبوۃ علی اہلیہا الصلوات والتسلیمات ونشاید کہ میان
صدیقیہ ونبوۃ مقامے بودہ باشد بلکہ محالست واین حکم بحالیت او بکشف
صریح صحیح معلوم گشتہ وآنچہ بعضے از اہل اللہ واسطہ میان این دو مقام
ثابت کردہ اند ولقربت نامیدہ اند بآن نیز مشرف ساختند وبر حقیقت
آن مقام اطلاع دادند بعد از توجہ لبسیار وتضرع بیشمار اولاً ہمان طور کہ بعضے
اکابر فرمودہ اند ظاہر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
آن مقام بعد حصول مقام صدیقیہ است در وقت عروج اما واسطہ بودن
محل تأمل است بعد از ملازمت صوری انشاء اللہ تعالیٰ حقیقت را بتفصیل
عرض خواہد کرد آنمقام لبس عالے است در منازل عروج فوق آن مقامی
معلوم نیست وزایدیت وجود بر ذات جل وعلا در ہیچ مقام ظاہر میشود چنانکہ
مقرر علماء اہل حق است شکر اللہ تعالیٰ سعیہم وایشان وجود ہم در راہ میمانند
وفوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاؤ الدولہ در بعضے
مصنفات خود میفرماید وفوق عالم الوجود عالم الملک الودود ومقام صدیقیہ
از مقامات بقاست کہ رو بعالم دارد پایان تر ازان مقام مقام نبوت
است کہ ذو الحقیقہ بالاتر است وبحال صحو وبقاست مقام قربت لیاقت
برزخیت این دو مقام ندارد کہ رویش بہ تنزیہ صرف است وتمام عروج است

Marfat.com

شتان ما بینهما ؎ در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند ۔ هرچه استاد ازل گفت
بگو میگویم ۔ علوم شرعیه نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته انداز
نظریه بضروریه آورده اند شخصے از خواجه بزرگ قدس الله تعالے
سرّه الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرموده اند تا معرفت
اجمالی تفصیلے شود و استدلالے کشفے گردد و نفرمودند که علوم دیگر سواے
آنها حاصل شود آرے در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند که از آنها
مے باید گذشت و تا نهایة النهایة که مقام صدیقیة است نرسد ازین علوم
بهره نے یابد فیالبیت شعر إنّ من أهل الله القائلین بحصول هذا المقام
الشریف لأنفسهم ولیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام ومعارفه فاوجبهم
وفوق کل ذی علم علیم و بر سر مسئلهٔ قضاء و قدر نیز اطلاع داده اند و آنرا
بنهجے اعلام فرموده اند که بهیچ وجه به اصول ظاهر شریعت غرا مخالفت لازم
نیاید و از نقص ایجاب و شائبهٔ جبر مبرّا و منزّه است در ظهور بمثابه قمر
لیلة البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت به اصول شریعت
این مسئله را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبهٔ مخالفت میداشت
اخفا و ستر مناسب بود لا یسئل عما یفعل ؎ کراز هرهٔ آنکه از بیم تو نه کشاید
زبان جز به تسلیم تو ۔ و علوم و معارف در رنگ ابر نیسان میریزند که قوت
مدرکه از تحمل آن عاجز میشود قوت مدرکه مجرّد تعبیر است لا بحمل عطایا
الملک الا مطایاه اوایل شوق آن بود که این علوم غریبه را در قید کتابت
آورده شود اما توفیق نے یافت و ازین ممر در بار بود آخر الأمر تسلّی
فرمودند که مقصود از افاضهٔ آن علوم حصول ملکه است نه یاد کرد
آن علوم چنانچه طلبهٔ علوم تحصیل علوم برائے آن میکنند که ملکهٔ مولویت

Marfat.com

بهم رسانند نه آنکه حفظ اصول صرف ونحو وغیرهما کنند انتهی عرایضه الشریفه
روح الله روح صاحبها وجناب خواجهٔ عالیشان نیز در جواب هر یک از
عرایض حضرت ایشان صحایف گرامی برنگاشته ارسال فرموده اند
وزبان ثنای ودعای ایشان کشوده وبصحت وبعلو مرتبهٔ تمامی
آن احوال واسرار حکم نموده چنانکه در یکی ازان گرامی صحایف بقلم محترم
آورده اند که انچه از کشوف مذکور گشته طریق آن بغایت مرضی وصحیح
ومستقیم ومستحسن است چون این طریق شما بر نهجی واقع شده که بی
قول وزبان چیزها مکشوف میشوند حاجت نیست که بیان همه وجوه نموده شود
انشاالله بعد از ملاقات انچه باید گفت بحضور گفته خواهد شد انتهی
کلامه العالی قدس الله سره قائله وایضاً وعدهٔ ایراد دو فقره از فقرات
رسالهٔ مبدء ومعاد حضرت ایشان در آخر این عرایض رفته بآن وعده
نیز وفا لازم است وآن دو فقره اینست که مرقوم میگردد فقرهٔ اولی
درویشی را هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانه اورا
بیکی از خلفای خانوادهٔ حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
رسانید وازانجا طریقهٔ بزرگواران اخذ کرده ملازم صحبت آن عزیز گشت
ببرکت توجه آن بزرگ جذبهٔ خواجها که از جهت استهلاک در صفت قیومیت
میخیزد اورا حاصل گشت واز طریق اندراج النهایة فی البدایة نیز شربی
میسر شد بعد از تحقق این جذبه کار او بسلوک قرار یافت واین راه را تربیت
روحانیت اسد الله الغالب کرم الله تعالی وتقدس وجهه المقدس تا بنهایت
رسانید یعنی باسمی که رب اوست وازان اسم قابلیت اولی که معبر بحقیقت
محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بمدد روحانیت حضرت خواجه

نقشبند قدس اللہ تعالے سرہ عروج نمود واز آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
فاروق رضے اللہ تعالے عنہ فوق آن قابلیت استعلا میسر شد واز آنجا
تا مقام کہ فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کالتفصیل است مر آنمقام را
و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیہ است بتربیت
روحانیت حضرت رسالت خاتمیہ علے صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ ترقی
واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحوے امداد از روحانیت حضرت
خواجہ علاؤ الدین عطار کہ خلیفۂ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالے
اسرارہما و قطب ارشاد بودہ اند بآن درویش رسید نہایت عروج
اقطاب تا این مقام است و دائرۂ ظلیت تا ہمین مقام منتہے میشود بعد
ازان یا اصل خالص است یا ممتزج بہ ظل طائفۂ افراد بوصول باین دولت
ممتاز اند بعضے از اقطاب را بواسطۂ مصاحبت افراد تا مقام ممتزج
عروج واقع میشود ناظر اصل ممتزج بظل میکردند اما وصول باصل خالص
یا نظر بآن علے تفاوت درجاتہم خاصۃ افراد است ذلک فضل اللہ
یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت
قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بمقام کہ مقام اقطاب است ازان
سرور دین و دنیا علیہ الصلوات المبارکات والتحیات الناميات عنایت
شدہ و باین منصب سرافراز ساختند بعد ازان عنایت خداوندی جل شانہ
و عم احسانہ شامل حال او گشت واز آنجا متوجہ فوق ساخت یکدفعہ باصل
ممتزج بردو فنای در انجا میسر شد چنانکہ در مقامات سابقہ واز انجا بمقامات
اصل ترقی ارزانی فرمودہ باصل الاصل رسانیدند در عروج اخیر کہ عروج
اصل است مدد از روحانیت حضرت غوث اعظم محی الدین شیخ عبد القادر بود

Marfat.com

قدس اللہ تعالے سرہ الاقدس وبقوت تصرف ازان مقامات گذرانیدہ
باصل الاصل واصل گردانیدند وازآنجا بعالم باز گردانیدند چنانکہ از ہر مقامے
باز میگردانیدند وآن درویش را مایۂ نسبت فردیت کہ عروج اخیر مخصوص بآنست
از پدر بزرگوار خود حاصل شدہ بود پدر بزرگوار او را از عزیزی کہ جذبۂ قوی داشتند
وبخوارق مشہور بودند بدست آمدہ لیکن آن درویش بواسطۂ ضعف بصیرت
خویش وقلت ظہور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع منازل
سلوک در خود نمی یافت واصلا آنرا معلوم خود نداشت ونیز آن درویش مدتہا
توفیق عبادات نافلہ خصوصا اداے صلوۃ نافلہ مددے از پدر وے
است وپدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود کہ در سلسلۂ چشتیہ بودہ اند
حاصل شدہ بود وایضا آن درویش را علوم لدنے از روحانیت خضر بودہ

علے نبینا وعلیہ الصلوۃ والتحیۃ لیکن تا زمانیکہ از مقام اقطاب
نگذشتہ بود اما بعد از عبور ازان مقام وحصول ترقیات عالیہ اخذ علوم
از حقیقت خود است ودر خود بخود از خود میباید غیری را مجال نماندہ است تا درمیان
در آید وایضا آن درویش را در وقت نزول کہ عبارت از سیر عن اللہ باللہ است
بمقام مشایخ سلاسل دیگر ہم عبوری واقع شد واز ہر مقامی نصیبے وافر فراگرفت
ومشایخ آن مقام ممد ومعاون کار او شدند واز خلاصہای نسبتہای خویش
نصیبۂ اول بمقام اکابر چشتیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم عبوری واقع شد واز ان
مقام حظے وافر نصیب او گشت واز ان مشایخ مقام روحانیت حضرت خواجہ
قطب الدین پیش از دیگران امداد فرمود الحق الیشان دران مقام شان عظیم
دارند ورئیس آن مقام اند بعد از ان مقام اکابر کبرویہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
گذری واقع شد آن ہر دو مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت

سہ ارزانی داشتند

Marfat.com

نزول از فوق جانب یمین آن شاه راهست و مقام اول بجانب یسار آن طریق
مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد از ان راه بمقام فرد
میروند و بنهایت النهایت میرسند افراد تنها را راه دیگر است بی فطنیت ازین راه
نمیتوانند گذشت این مقام درمیان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
گمانه برزخ است میان این دو مقام از هر دو جهته بهره دارد است و مقام اول در جا
دیگر از ان شاه راه واقع شده است که بصفات مناسبت کم دارد بعد ازان
بمقام اکابر سهروردیه که از شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله اسرارهم
خبور واقع شده است آنمقام متجلی بنور اتباع سنت است علی مصدرها الصلوة
والسلام والتحیة و مزین است بنورانیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات
رفیق آنمقام است بعضی سالکان رسیده که بعبادات نافله مشغولند و بان آرام
دارند نصیبی ازان مقام بواسطهٔ مناسبت بان مقام یافته اند بالاصالة
عبادات نافله مناسب آنمقام است دیگرانرا از مبتدیان و منتهیان بواسطهٔ
مناسبت بانمقام و آن مقام بیش شگرفست آن نورانیت که درین مقام
مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطهٔ کمال اتباع
عظیم الشان و رفیع القدر اند در ابنای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگرچه باعتبار عروج فوق اند میسر نیست
بعد ازان بمقام جذبه فرود آورند و این جامع مقامات جذبات نیز اندازه ا
ازانجا نیز فرود آورند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
جامعه است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
مقام فرود آورند پیش ازانکه درین مقام تمکینی پیدا شود باز عروج واقع شد
این زمان اصل را نیز در رنگ ظل واگذاشت ازین عروج

Marfat.com

کہ در مقام قلب واقع شد تکملین پیوست والسلام فقرۂ ثانیہ قطب ارشاد
کہ جامع کمال فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است وبعد از قرون بسیار
واز منۂ بیشمار این قسم گوہرے بظہورے آید وعالم ظلمانے را نور ظہور او
میگیرد ونور ارشاد وہدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
فرش ہر کسے را کہ رشدی وہدایت وایمان ومعرفت حاصل میشود از راہ او
مے آید واز و مستفیا میگردد ونے توسط او ہیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور ہدایت
او در رنگ دریاے محیط تمام عالم را فروگرفتہ است وآن دریا گویا منجمد است
کہ اصلا حرکت ندارد شخصے کہ متوجہ آن بزرگ است وباو اخلاص دارد باآن
کہ آن بزرگ متوجہ حال طالب شد در وقت توجہ گویا روزنے در دل طالب کشادہ
میشود از ان راہ بقدر توجہ واخلاص ازان دریا سیراب میگردد وہمچنین شخصے کہ متوجہ
ذکر الٰہی است جل شانہ وباآن عزیز اصلا متوجہ نیست نہ از انکار بلکہ او را نمی شناسد
ہمین قسم افادہ انجا ہم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیہ است اما شخصے کہ
منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از و در بار است ہر چند بذکر الٰہی تعالیٰ وتقدس
مشغول است اما از حقیقت رشد وہدایت محروم است ہمان انکار و آزار سد راہ
فیض او میگردد بلی اگر آن عزیز متوجہ عدم افادۂ او شود وقصد ضرر او نماید حقیقت ہدایت
از وی مفقود است صورت رشد است صورت بمعنی قلیل النفع است وجماعہ کہ اخلاص
ومحبت باآن عزیز دارند ہر چند از توجہ مذکور وذکر الٰہی تعالیٰ شانہ خالی باشند نیز ایشان را
بواسطہ مجرد محبت نور رشد وہدایت میرسد والسلام **فصل پنجم** در بیان آن سایلات
بزرگ و مراتب شگرف کہ حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ ایشان را بمحض فضل وکرم باآن اختصاص بخشیدہ
اگرچہ ازین جملہ بعضی مراتب قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرمودہ باشند لیکن چون
بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرات ایشان شمردہ اند با دیگر معاملات کہ از دیگران

Marfat.com

بگوش ہوش نہ شنیدہ بود سر اختصاص این مراتب علیہ بآن قطب البر چنان
مینماید کہ چون ایزد سبحانہ ایشانرا مجدد منور الف ثانی گردانیدہ بود و این معنی را
بکرات با نحضرت الہام فرمودہ و بافشای آن امر نمودہ چنانکہ خود در چند مکتوب
بآن ایما فرمودہ اند پس صاحب این مرتبہ عظمی را باید کہ مخصوصات علیا بود
باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفتہ آنجا کہ نگارشش نمودہ اند ہوای فرزند
این آن وقت ست کہ در امم سابقہ درین طور وقتی کہ بر از ظلمت است پیغمبر
اولی العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیدہ میگردید درین امت کہ
خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات
علما را مرتبہ انبیاء بنی اسرائیل دادہ اند بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرمودہ اند
لہذا بر سر ہر مائۃ از علماء این امت مجددی تعیین مینمایند کہ احیای شریعت فرمایند
علی الخصوص بعد از الف کہ در امم سابقہ وقت بعثت پیغمبر اولوالعزم است و بر
پیغمبرے در انوقت اکتفا نمودہ اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت
ازین امت درکار است کہ قائم المقام اولوالعزم انبیا باشد و فیض روح القدس
ار باز مدد فرماید و دیگران ہم بکنند آنچہ مسیحا میکرد انتہی کلامہ الشریف و در مکتوب
دیگر بعد ازین این مدعا رقم نمودہ اند کہ ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلائق
گران است و از افہام انہا دور اما اگر بہ سر انصاف بیایند و علوم معارف
یکدیگر را موازنہ کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقہ علوم شرعیہ و عدم مطابقہ این
ملاحظہ نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند کہ در کدام یکے بیشتر است شاید
از استبعاد بر آیند و دیدہ باشند کہ فقیر کتب و رسائل خود نوشتہ است کہ طریقت و
حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگرچہ ولایت آن نبی باشد
و نوشتہ کمالات ولایت را بکمالات نبوت ہیچ مقدارے نیست کاشکے

Marfat.com

حکم قطره داشتے نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
مکتوب بیان طریق که بنام فرزندی است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو
اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود
بر دیگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ
بهتر داند فکیف از اکابر دین ؎ ولی چون شه مرا برداشت از خاک ٭ سزد گر
بگذرانم سر ز افلاک ٭ من آن خاکم که ابر نوبهاری ٭ کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر روید از تن صد زبانم ٭ چو سوسن شکر لطفش کے توانم ٭ انتهی کلامه الشریف
راقم حروف گوید مرا بر دل خطور میکرد که اگر از اعاظم علماء وقت این معنی را که
حق سبحانه حضرت ایشانرا مجدد الف ساخته مسلم میداشت تایید تمام بود تا روزی
باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی که در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف علیه چون او
الحال در دیار هند نمی نماید کتابتے بما نوشته بود و تبسم نموده فرمودند یکی
از آن فقرات مدحیه این بود که مجدد الالف الثانی مخفی نماند که این مولانای
مذکور شبی در واقعه حضرت ایشانرا دیده بود که این آیه برو خوانده اند قل الله
ثم ذرهم بعد از دید این واقعه بخدمت ایشان آمده تعلیم گرفت و از مخلصان
حقیقی گشت پس پیش از ملازمت صوریه میگفت که اویسی طریقه حضرت
ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن تجدید الف بود اگر باین
خصایص که مذکور گردد بنواخته باشند عجیب و غریب نبود آن مخصوصات
که بعضے از آن سابقاً در فصل سوم ذکر یافته که باز مے گردد یکے
ظاهر شدن استعداد قطبیت ایشان به پیر بزرگوار ایشان پیش
از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد والا مرتبه بچندین سال دیگر

ے آن مجملاً به بیست و یک خاصه

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین سال
بصورۃ شمع عظیم دیدن کما مر دیگر بر نگاشتن آن خواجۂ دو الکاشف
در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چراغی
شود که عالمها از و منور گردد دیگر فرمودن بیکے از مخلصان ملتمس احوال
و کمال که چون ایشان بیابند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش روزگار
ترا بنهایۃ رسانند دیگر حصول مرتبۂ مرادیت و محبوبیت مرا ایشان را و بشارت
پیر عالے منقبت بآن دولت دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان در
خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بکمال رسیده اند دیگر سپردن
پیر والا مرتبۂ ایشان مستفیضان خود را در حیوۃ خود بایشان دیگر فرمودن
آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شهود و خود را بوقلمون دیگر نوشتن
آن پیر بزرگوار بایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر بایشان که سخن در ولیشان بحضرت
شما نوشتن بیشرمے است دیگر رقم نمودن آن خواجۂ صفا کیشان بایشان
که ما را حد خود باید نگاه داشت و از فضول احتراز نمود دیگر تنبیق نمودن آن
مقتدای جهان که للارض من کأس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
آن قدوۃ الأولیا بایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرمودے
من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیر پیش مرید
من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که اهمال ما نه از استغناست
موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجۂ عالیشان احولات علیہ
خود را بدیدۂ مکاشفۂ ایشان و کذلک احوالات یاران خود را غائبانہ
از ایشان پرسیدن دیگر از همه عجیتر استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما شیر

Marfat.com

فی الفصل الثالث دیگر آن پنج تعریفات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت
اما آن خصائص حضرت ایشان که هم بریشان چون افق مبین ظاهر و هویدا گردیده
و خود چه بتحریر و چه بتقریر صریحاً و کنایةً اشارة بآنها فرموده اند از ان جمله است
آنکه بعد از افاضة پیر بزرگوار ایشان نسبتهای علیهٔ خود را با ایشان همه مشایخ
طرق دیگر ایشانرا چون ورد احمر دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ
برده اند و از خلص نسبتهای خویش عطا فرموده چنانچه سابقاً در فقرهٔ
که از رسالهٔ مبدا و معاد رقم یافت معلوم شد و ازان جمله است آنکه نسبتهای
ولایت و اقتباس کمالات نبوت را نیز بعضے از اولیای رحمهم الله دون بعض
جلوه گر گردانیده اند حضرت ایشان را بهمه آن نسبتها نواخته اند و بمعرفت
هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بزبان مبارک میرانند که از کمال
عنایات او سبحانه در حق این بندهٔ کمترین این است که هیچ کوچهٔ ازین
راه نماند الا که این حقیر را بران عبور دادند و از نسبب علیهٔ سریان و معیت
و احاطت و وحدت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجوبی
و امکانی علیحده علیحده به محض کرم بهره ور گردانیدند و ازان جمله آنست
که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه المقدس ایشانرا علم سموات آموخت
چنانکه خود اشارت نموده اند و در عرایض سابقه رقم یافت و ازان جمله
آنکه حضرت خضر و الیاس علیهما السلام با ایشان ملاقات نموده از حقیقت
حیات و ممات خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در
مکتوبی بآن تصریح نموده اند و ازان جمله آنست که ایشان را در مبادی
سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام بعلوم لدنی نواخته چنانکه
اشاره باین راز هم در فقرهٔ مذکورهٔ مبدا و معاد رفت و از انجمله است

Marfat.com

آنکه حضرت خاتمت علیه الصلوة والتحیة ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته و بشارت
آن فواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم
ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عفی الله عنه ارادهٔ آن دارد که
آن مجتهدات کلامیهٔ ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسایل متبرکات برآورده شده
رساله سازد انشاالله تعالے سبحانه ازان جمله آنست که روزی ایشان در
حلقهٔ مراقبه بوده اند و بانکسار رو دید قصور اعمال نرفته که ندای در رسیده
که غَفَرتُ لَكَ وَلِمَن تَوَسَّلَ بِكَ بِوَاسِطَةٍ اَوْ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ اِلَى يَوْمِ القِيٰمَةِ و
باظهار آن اُمر فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس الله سره خود در فقرهٔ از فقرات
رسالهٔ مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از آنجمله است آنکه بایشان
خطاب در رسیده که اِنَّكَ مِنَ المتقین و موجب این خطاب آن بوده
که روزی بروح یکے از فرزندان متوفاے خود طعامی کرده بوده اند درین میان
ایشان را از غلبهٔ انکسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او
سبحانه در قبول صدقه میفرماید اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ المُتَّقِينَ درین گفت بوده اند
که ندا در رسیده اِنَّكَ مِنَ المُتَّقِينَ آزان جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود
به تهجد برنخاستم بلکه همیشه مرا بانگ اذان و اعلام و صدا و امثالها در ثلث آخر شب بیدار
کردند بلکه یکبار بی آنکه صریحًا ندای رسید بیدار شدم گفتم من کیم که بخود برخیزم در
بندگی و طاعت او تعالی آویزم باز سر بخواب نهادم لمحه نرفته بود که از هر طرف آواز
اذان و اعلام برخاست و از انجمله است آنکه ایشان را بمشیر گردانیدند بران که
بر هر جنازه که تو حاضر شوی آن میّت مغفور ست و ازان جمله است آنکه بر هر مقبره
که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند ملهم شدند بدانکه عذاب را از اهل آن
برداشتند چنانکه دو شاهد باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان سبق

Marfat.com

ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته و تحریر نموده همه از ماست و گفته ما خصوصاً علومی که دران نحوی تردد داشته بخصوصه صدق و حقیقت آنرا نموده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند شریعت را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم ازان جمله است آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و ازان جمله است آنکه فرمودند در روز آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن یادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الٰهی فیوضات انوار نامتناهی بظهور رسید و ندا در دادند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایه تو خادمی که آندم پای تو می مالید او را نیز آمرزیدم و ازان جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز معامله عجیب گذشت بر عرش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابانیده که احساس نمودم که بران عرش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین بود صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین جهان داشت ثبت نمودند در ظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود رقم فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند از انجمله

Marfat.com

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت رسید
که فردا چندین هزار کس را بشفاعت تو بهشت بخشند راقم این حروف گوید که آنروز
که با ایشان این مژده از سید انس وجان رسید بشکرانهٔ آن ایشان طعامی
کردند وقصه را باز نمودند بنده بعرض رسانید که بتقریب آن معرفت حضرت
ایشان که فرموده الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین الخ میان ما وعزیزی
مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوندا این چنین معاملهٔ عظمی اشارت از
سرور دین ودنیا میباید که بوقوع بیاید چنانکه بمهدی موعود علیه الرضوان وقوع
یافته من باو گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد وما را
علم بهمه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
پیش صد است وکم حدیثی از وبیرون رفته بیا باهم در باب فضائل این امت جست جو
کنیم درمیان حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا وآن حدیث این است
یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا وکذا من بآن فائز
گفتم چرا نتواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
وخاموش شد من از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم وچشم
بر مقولهٔ دوم که شفاعت بود داشتم الحمد لله که آن نوید نیز بگوش امید رسید
آن حضرت تبسم نمودند وشکرانهٔ آن بر زبان آورده در حق این بنده
التفاتها فرمودند از انجمله است آنکه ایشان را بانوار وبرکات هفت
درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة مشرف ساخته اند
تحقیق آن هفت درجه باحصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم
از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان ازان جا پی بعلو مرتبهٔ ایشان خواهند
برد واز انجمله است آنکه خناس ووسواس را به محض کرم از سینهٔ

Marfat.com

بسکینۂ ایشان برون کردہ اند چنانکہ خود می فرمودند کہ در نماز ضحی بودم کہ دیدم
بلائے عظمیٰ ناگاہ از سینۂ من برون رفت بعد ازان مرئی شد کہ آشیانہ او را نیز از سینہ
بعد
دور کردند و ظلمات کثیرہ کہ در نواحیٔ آن بود آثاری از آنہا نماند و انشراحی
عجیب سینہ را روی داد معلوم کردند این کہ از صدر تو برون شد خناس بود کہ
پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام باستعاذہ ازان مأمور گشتہ بود و نیز وا نمودند کہ
خطراتی کہ در اصول دین پیدا می شوند منشای آن ہمین خناس است کہ در صدر
آشیانہ دارد و ہر وقت نیشہا میزند و ازان جملہ است آنکہ بہ محض عنایت مطلق
شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتند میفرمودند کہ چند روز دید قصور اعمال
برنجی استیلا نمود کہ چون در نماز در فاتحہ بہ لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
می شدم کہ اگر این لفظ را بخوانم بہ مفہوم آن متحقق نیم پس در اثنای قرارت
مصداق کریمہ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ باشم و اگر نخوانم نماز نے آن درست
نیست تا آنکہ حضرت حق سبحانہ بہ محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
ونعمت اَلَا لِلّٰہِ الدِّینُ الْخَالِصُ بظہور پیوست الحمد للہ علی ذلک و ہم از انجملہ است
آن کہ ایشان را از غایۃ اتباع آن سرور رسوخ علم و عمل بامام اعظم ابو حنیفۂ
کوفی رضی اللہ عنہ و امام مکرم شافعی مطلبی باکبار تلامذۂ ہر یک رضی اللہ تعالیٰ
عنہم فنا و بقای بظہور رسید چنانکہ میفرمودند در حلقۂ ذکر صبح گاہی بودم ناگاہ
یک گونہ فنای مخصوص روے داد کہ تعینی کہ مرا بود برفت و آن تا مدتی کشید
تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم کہ امام الائمہ سراج الامۃ ابو حنیفۂ کوفی رضی
اللہ عنہ با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتہد مذہب خود گرداگرد من
جمع اند و مرا احاطہ نمودہ اند و بعضی اساتذۂ امام مذکور چون ابراہیم نخعی
رحمہ اللہ نیز بنظر در آمدند آنگاہ دیدم کہ نور امام و نور ہر یک ازین ائمہ

Marfat.com

کرام در من در آمدند و من بآن انوار ایشان تعین و بقا یافتم و بتمامه مجسم ازان
انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
ازین معامله همین قسم تعین و بقا با امام شافعی و تلامذه و علمار مذهب او
بظهور رسید دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه
و مجتهدان مذهب خود در من در آمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من شد
بعد از ساعتی چند دیدم که انوار حنفیه بسیر سابق باز آمد الحال خود را
بانوار فریقین متحقق می یابم بعده فرمودند دران وقت چنان مشهود گردید که حق
ازین هر دو امام همام برون نیست انچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان
تجاوز نه نموده دو حصه با امام ابو حنیفه مسلم ست و ثلث با امام شافعی رحمهما الله
سبحانه و هم از انجمله است آنکه مشایخ نقشبندیه و مشایخ قادریه را قدس الله
اسرارهم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریقی دیگر رحمهم الله رسیده
صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و ازان جمله است آنکه فرمودند هر که داخل
طریقهٔ ما شده و خواهد شد تا قیامت بواسطهٔ او بغیر واسطهٔ از رجال و نسا همه را
به نظر ما در آوردند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را بما دانانیدند اگر خواهم
همه را یک یک بیان نمایم ازان جمله است آنکه بر ایشان ظاهر گردانیدند
که در هند انبیا بوده اند علیهم السلام که به بعضی سه تن و به بعضی دو تن و یک
تن ایمان آورده اند و زیاده از سه تن کسی بایشان نه گرویده و ایضاً
قبور متبرکهٔ منورهٔ بعضی ازین انبیا را که دران دیار آسوده اند نیز بایشان
نموده اند و انوار آنرا مشاهده فرموده و ازان جمله است آنکه احوال مآل
شاهق جبل و مشرکان فترة رسل را که نزد ماتریدیه این جماعه در دوزخ
خواهند بود و نزد اشعریه خلاف آن به حضرت ایشان چنان مکشوف

Marfat.com

اگر دانید ند که بعد از بعثت و احیای اخروی آنہا را در مقام حساب داشتہ
باندازۂ جریمہ معاتب و معذب خواہند ساخت و استیفار حقوق نمودہ در
رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق ولاشی محض خواہند
فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دو صد و پنجاہ و نہم از دفتر
اول مسطور ست و دران مکتوب بعد از تحریر این مکشوف رقم نمودہ اند
کہ این مسئلۂ غریبہ را چون در محضر انبیاء کرام علیہم الصلوات والسلام
عرضہ نمودہ آمد تصدیق فرمودہ اند مقبول داشتند العلم عند اللہ سبحانہ
و ہم ازان جملہ است آنکہ حکمی از احکام یک قسم قضاے مبرم را بالتماس
ایشان بہ محض کرم پذیرفتند و بہ اطلاع اسراری کہ متعلق بانقسام قضاے
مبرم و معلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکہ مجملی ازین قضیہ
در ذکر حال شیخ طاہر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء اللہ سبحانہ
و ہم ازان جملہ است آن کہ ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
کاشفان اسرار متشابہات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
چنانکہ خود فرمودہ اند و نگارش نمودہ کہ این فقیر تا مدتہا سر متشابہات را
مفوض بعلم حضرت حق سبحانہ می ساخت و علمای راسخین را غیر از ایشان
بمتشابہات نصیب نمی یافت و تاویلاتی کہ بعضے علما و صوفیہ بیان کردہ اند
آنہا را لایق شان آن متشابہات نمیدانست و آن تاویلات را از اسراری
کہ قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچہ عین القضات از الف لام میم الم
خواستہ کہ بہ معنی درد است کہ لازم عشق ست و امثال آن آخر کار چون حضرت
حق سبحانہ بہ محض فضل شمہ از تاویلات متشابہات را برین فقیر ظاہر
ساخت و جد دلی از آن دریای محیط بر من استعداد این مسکین کشاد

Marfat.com

گردانیده دانست که علما را از تأویل متشابهات و مقطعات نصیب
وافر است و همچنین آنکه بعض از وجه ذات مراد داشته اند و از ید قدرت
آنهم نیست بلکه تأویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا
نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری ست مواج
از اسرار خفیهٔ عاشق و معشوق در رمزیست غامض از رموز دقیقهٔ محب و محبوب
و محکمات هرچند امهات کتاب اند اما نتائج و ثمرات آن متشابهات اند مقاصد
کتاب متشابهات اند و وسایل بیش نیستند عالم راسخ کسی بود که این را بآن
جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آرد و آنکه بی علم محکمات و بی عمل بمقتضای
آن محکمات تأویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آن کس
جاهل است و از جهل خود بخبر و ضال است و از ضلالت خود بی شعور و نیز رقم
نموده اند که علم تأویل متشابهات مخصوص برسل است علیهم الصلوات والتسلیمات
و از امتان مگر اقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شرفی ارزانی دارند و
درین نشار برقع از جمال شان برایشان بکشایند اما امید است که نثار آخرت جم
غفیر از امتان نیز به تبعیت به این دولت مهتدی گردند این قدر علم می درآید که
درین نشار نیز بعض دیگر را ورای آن اقل روا است که باین دولت مشرف
سازند اما علم بحقیقهٔ معامله ندهند و تأویل را منکشف نه سازند بالجمله جائز ست
که تأویل متشابهات حاصل آن بعض بود اما ندانند که چه حاصل نیز اگر متشابهات
کنایات از معاملات ست روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این
را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد انتهی الکلامه
العالی این حقیر راقم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زادهٔ جامع الاسرار والعلوم
خواجه محمد معصوم که مشار الیه و برادر اعز ایشان مدظلهما از محرمان اسرار خاصهٔ حضرت

Marfat.com

ایشان بودند در خلوتی بتضرع تمام مسألت نمود که آیا از اسرار حرفی ازان حروف
مقطعات قرآنی آن مجدد الف ثانی با شمایان رمزی در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که باشاره سرافراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار
متشابهات و مقطعات رمزے در میان آرند که شیطان همواره پیرامون مکاشفان
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل برزبان آرند تا استراق سمع نماید
و هر کرا از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنها
مستور داشته اند مایان معروض داشتیم که حضرت ایشان قادر اند بر آنکه طرد
شیاطین از حوالی خود نمایند در رمزے فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که سر یک حرف ازان حروف را شمایان اظهار دیدم
و به بیان آن مأمور شدم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را از ما ربودند
و نیز ما را از اظهار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را معذور دارد و هم ازان جمله است
آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبهٔ عالیه از نوادر است چنانکه در فقرهٔ مذکوره سبق
معاد سبق ذکر یافت و هم ازانجمله است آنکه بر ایشان مشارب تمیز کمالات ولایات
انبیا را علیهم الصلوات والتحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیغمبران
اند مکشوف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در ان مشارب
و انموده چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی ست و نزدیک نقطهٔ
مرکز و فلان قریب دائره و امثالها و این از نوادر ست و بس معظم فقیری
از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که اے تو فلان از ولایت
ابراهیمی اید علی صاحبها السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگرچه

Marfat.com

علم حضرت ایشان باین معنی بسنده است اگر مرا نیز فی الجمله به توجه حضرت
ایشان معلوم شدی عنایتی بود همان شب در معامله دیده که حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا وعلیه الصلوه والسلام در غایت ابهت و نورانیت حاضر اند و حضرت
ایشان قدس الله سره الاقدس در خدمت آن حضرت علیه السلام باد ب
تمام بر پا ایستاده اند من و آن تن دیگر که مبشر به ولایت ابراهیمی بودیم حاضر
شدیم حضرت ایشان دستهای ما را گرفته در قدم محترم خلیل انداختند
ما قدم ایشان بوسیده باز گشتیم این را دی گوید بعد از دیدن این واقعه
چون بملازمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در انچه گفته ایم تردد
گنجائے ندارد و ندانی که چه طالبان را علم به دقایق احوال و مشرب
واستعداد خود میدهند در قرون کثیره یکی از کمل خواص را بدولت این
علوم می نوازند نمی بینی که چون شیخ نجم الدین کبری قدس سره بزرگے را
که قطب اولیاے زمانه خود بود و معلوم نبوده که بر قدم کدام نبی از انبیا
باشد تا به نیت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے
قدس سره که او را به علم این اسرار نواخته بوده اند فرستاد و فرستاده آن
بزرگ در اثناے تفتیش احوال شیخ ازان طالب فرموده که جهودک
ما چون ست آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخدمت شیخ
خود باز گشته انچه شنیده بود معروض داشته شیخ بنواجد بر خاسته
فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد که ما بر قدم کلیم الله
علیه السلام بوده ایم جهود امت او را گویند و این کلام ازان بزرگ
ما را اشارت باتباع ولایت اوست و هم ازان جمله آنکه حضرت حق سبحانه
ایشان را به محض کرم قدرتے عطا فرموده بوده و تصرفے بخشیده که یکی را

Marfat.com

از ولایتی و شرفی که دران بود بولایتی که فوق آن بودمی رسانیدند چنانکه
بمجدد و مزادهٔ بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمار البعد از ولایت موسوی
بولایت محمدی آورده شد و هذا من اعجب العجوبات و من اعظم
التصرفات و هم ازان جمله است آنکه تعین وجودی و تعین علمی را که تا این
غایه عارفی بآن لب نکشوده بر ایشان ظاهر گردانیده باسرار و برکات
آن مرتبهٔ علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
تحقیق این معنی در مکتوب هشتاد و نهم از جلد سوم نموده اند و ازان جمله است
آنکه باسرار معاملات قلوب خمسه نواخته اند خصوصا بمرتبهٔ عظمی که بقلب
خامس متعلق ست و آن از مقامات شگرف ست چنانکه خود در فقره
دوازدهم رسالهٔ مبدا و معاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الاتم معرفته
والاکمل شهودا هذا المقام العزیز وجوده الشریف رتبته یصیر ذلک العارف
قلبا للعوالم کلها والظهورات جمیعها و هو المتحقق بالولایة المحمدیة و المشرف
بالدعوة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و التحیة و الاقطاب و الابدال و الاوتاد
داخلون تحت دائرة ولایته و الافراد و الآحاد و سائر فرق الاولیاء
مندرجون تحت انوار هدایته لانه هو نائب مناب رسول الله و المهدی
یهدی حبیب الله و هذه النسبة الشریفة العزیز وجودها مخصوصة بآحاد المرادین
لیس للمریدین من هذا الکمال نصیب هذا هو النهایة العظمی و الغایة القصوی
لیس فوقه کمال و لا اکرم منه نوال لو وجد لبعد الوف سنة مثل هذا العارف
لاغتنم و لیسری برکته الی مدة مدیدة و آجال متباعدة و هو الذی کلامه دواء
و نظره شفاء و الحضرت المهدی سیوجد علی هذه النسبة الشریفة من هذه
الامة الخیرة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و هم ازانجمله
و السلام

Marfat.com

انکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زادهٔ عالی
مرتبه خواجه محمد معصوم سلّمه الله در حل این معنی رقم زده اند که بعضی تمتعات
این نشاء فانیه است که موجب تنقیص درجات اخرویه است در حق ایشان
چنین بود که نعیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کرده و نیز هر چه در دنیا شهود گردد
نے شائبهٔ ظلمت نیست و این نشاء تاب آن که نی این شائبه جلوه گر شود ندارد
مگر آن سرور دین و دنیا را صلّی الله علیه وسلم این دولت عطا فرموده بودند
حضرت ایشان را از غایت کمال اتباع آن سرور اگر از آلوش خوان آنحضرت
صلّی الله علیه وسلّم نصیب داده باشند می شاید هر کمال که پیغمبر را بود
بکمل تابعان او را از ان بوراثت نصیبی رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیبه
در بعضی مکاتیب اشارتها نموده اند و نیز می توانند بود مراد ازین فرموده ایشان
آن بود که هر چند شهود عارف اکمل باشد اما تا در قید زندگانی این جهانی ست
مقید بحبل الخیال ست و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاء محال چنانکه مولانا رح
قدس الله سرّه العالی قریب احتضار میفرموده سه من شوم عریان ز خود او
از خیال ۔ تا خرامم در نهایات الوصال ۔ مگر آنکه فرمودی کسی را از بکمل تابعان
انبیا علیهم السلام بطفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین
نشاء در ولایت انبیاست که باصل الاصل متعلق ست و هم ازان جمله است که
ایشان را از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبهٔ ربّانی و حقیقت بیت المقدس
بهرهٔ خراوان بخشیدند کما یفهم من مکاتیبه المتعددة و ازان جمله است آنکه ایشان را
در ای آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس نزد آن چون آفاق است نزد
انفس و بیان آن مجملاً در فقرهٔ از فقرات مبدا و معاد نموده اند و به تفصیل
در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و معامله کالرویه را در ان اثبات

Marfat.com

نمودہ رقم فرمودہ کہ این دولتِ عظمی ست کہ بعد از زمان اصحاب رضی اللہ عنہم اجمعین کم کسی باین دولت مستسعد گشتہ است ہر چند این سخن مستبعدی نماید ومقبول اکثری نمیگردد اما اظہارِ نعمت عظمی می نماید کوتہ اندیشان قبول کنند یا نہ واین نسبت فرد ابر وجہ اکمل در حضرت مہدی علیہ الرضوان ظہور خواہد یافت وہم ازین جملہ است آنکہ حق سبحانہ ایشان را بحق الیقین مشرف ساختہ کہ حق الیقین دیگران نزد آن علم الیقین ست چنانکہ این معنی را در مکتوب چہارم از جلد دوم بیان نمودہ اند وفرمودہ کہ ازین حق الیقین چہ گوید واگر گوید کہ فہم کند وچہ دریابد این معارف از حیطۂ ولایت خارج ست ارباب ولایت در رنگ علما رظواہر در ادراک آن عاجز ند ودر درک آن قاصر این علوم مقتبس از مشکوۃ انوار نبوت اند علی اہلہا الصلوات والتسلیمات کہ بعد از تجدید الف ثانی بہ نسبت وراثت تازہ گشتہ اند واز آنجملہ است آنکہ برایشان راہی را کہ برون جذبہ سلوک ست نمودند کہ آن را حضرت ایشان براہ اقتباس نبوت تعبیر فرمودہ اند وبیان آن در مکتوب سی صد ویکم از جلد اول کردہ اند واز ان جملہ است آنکہ ایشان را بحمال متابعت سید الانبیا بمقامی کہ فوق مقام رضاست وآن را بمحبت ذاتی تعبیر نمودہ اند مشرف گردانیدہ اند وآن سخت شگرف ست وبیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کردہ وہم ازان جملہ است آنکہ برایشان قدس سرہ درجات ولایت ثلثہ صغری وکبری وعلیا کہ ولایت اولیا وولایت انبیا وولایت ملائکہ است منکشف گردانیدند وبہ کمالات ہر یک متحقق ساختند چنانچہ تفصیل این درجات در مکتوبات عالیات مبین ومشروح است وہم ازان جملہ است آنکہ بمحض لطف ایشان خزینۂ رحمت گردانیدند چنانکہ خود در مکتوب سی صد ویازدہم از دفترِ اول

Marfat.com

به تقریب ستر بای دو چشمی اشاره باین معنی نموده اند و هم ازان جمله است آنکه
بایشان معلوم گردانیدند که ازایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان دیگری باین
کمالات باطنیه و معاملات بظهور نخواهد آمد و ازان جمله است آن که در رساله
مبدا و معاد نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند و بالطبع سیر آنجماعه بجدیست
که تا من یک دور طواف را بانجام میرسانم آنجماعه دو سه قدم مسافت را قطع
مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش ست و جماعه طواف
کنندگان ملائکه کرام اند علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات واللّٰه یختص
برحمته من یشاء واللّٰه ذو الفضل العظیم و ازان جمله است آنکه ایشان را مجدد الف
و منور هزار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این همه خصایص
مبنی بر آن گشت و از جمله این خصایص علیا ست این پنج خاصه عظیمه دیگر این
الاولی مندرجة فی دعائه الشریف الحمد للّٰه الذی جعلنی صلة بین البحرین و مصلحا
بین الفئتین و هی مرقومة فی المکتوب السادس من الجلد الثانی والثانیة
وصوله قدس اللّٰه سره بمقام السابقین الذین مرتبتهم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا و هذا مسطور من
قلمه الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی والثالثة کلامه سبحانه تعالی
معه قدس سره شفاها ذلک لافراد الانبیاء علیهم الصلوات والتحیات وقد
یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیهم بالتبعیة والوراثة واذا کثر هذا القسم من
الکلام مع واحد منهم سمی محدثا کما کان امیر المومنین عمر رضی اللّٰه عنه
اشارة باین ست آنکه مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله در بیاض
خاص رقم نموده اند که حضرت ایشان را بوراثت جد مکرم ایشان

Marfat.com

فاروق اعظم محدث بفتح دال گردانیده اند الحمد لله علی ذلک والرابعة مندرجة
فی معرفته التی نمقه بالقلم المکرم فی المکتوب التاسع والسبعون من
الجلد الثالث وهی انه سبحانه اعطی له قدس سره ذاتا قیوما للعالم الذی
هو اغراض مجتمعة والخامسة فی المعرفة التی تتعلق باصله ان طینة بقیة
من طینة نبیه صلی الله علیه وآله وسلم کطینة النخلة من بقیة طینة آدم علیه السلام
واز خصایص عظمی آن ست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی که در نوع
بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و بوراثت و تبعیت سید البشر علیه الصلوة والسلام
بدان متحقق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله معقول مستمعان
نمایم به نهجی بیان فرمودند که عقل عقیل به بیان شگرف تر پی نبرد و نیز
ازان جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصهٔ ما تا انقراض این نشاء
در فرزندان خواهد ماند از همه عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت
آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود تبعیت و وراثت به نصیبی
از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفه مسطور
است ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ؎ گر بگویم شرح آن بیحد شود
مثنوی هفتاد من کاغذ شود ؛ اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفه و رسایل شریفهٔ
ایشان عبور نماید بیش ازین بخصایص آن عالی حضرت متعالی منقبت
پی برد اگرچه این قدر که ما بیان نمودیم نیز بسیار ست اذعان و قبول از
خوانندگان و شنودگان در کار ست ؎ راز جز با رازدان انباز نیست ؛
راز اندر گوش منکر راز نیست ؛ رضی الله عن صاحب الاحوال و رضی عنه سبحانه

فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیه و لیلیهٔ آن حضرت

بر طبق عزیمت و غایة اتباع سنت با اندکی از شرح بعض عقاید شریفهٔ ایشان

از فضل

از فصل سابق که دران علو مرتبہ وسمو منزلۃ آنحضرت بوضوح پیوستہ خردمند منصف خواہد شناخت کہ خداوند این معاملات شگرف در اتباع سنت سنیہ و اخلاص رضیہ وطاعات کثیرۂ علیہ چہ پایہ خواہد داشت مع ذلک مجملی بجہت دستور العمل طلاب چہ مریدان بواسطہ وچہ بغیر واسطہ ایشان بصحیفہ بیان مے آرد اگرچہ وظائف یومی ولیلی آن حضرت را بتائید حضرات مخدومہ زادہای کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نمودہ اند اما اینجا بآئین نازنین بازوایدِ فواید بقلم می آید بکرم اللہ سبحانہ وتوفیقہ این کمترین از زبان مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود کہ فرمودند اگرچہ عمل وکار ما چہ باشد ہرچہ بما عطا کردہ اند بہ محض فضل وصرف کرم سید انام اما اگر مثلاً امرے بہانۂ کرم باشد آن متابعت سید الاولین والآخرین صلی اللہ علیہ وسلم خواہد بود کہ مدار کار خود را بران میدانم ہرچہ بما دادہ اند از راہ این اتباع دادہ اند جزیئاً وکلیاً وہرچہ ندادہ اند ازان ندادہ اند کہ از ما در اتباع اتم نقصانی بحکم بشریت رفتہ باشد وبدین تقریب بر زبان مبارک راندند کہ یک روز بسبھو در در آمدن نجلا پای راست نہادم آنروز چندین احوال بر من بستہ شد راقم حروف گوید روزے در خدمت آن حضرت نشستہ بودم وایشان در تحریر معارف بودند ناگاہ از غلبۂ تقاضائے بول بسرعت متوجہ متوضا شدند ہمچنان کہ بسرعت متوضا رفتہ بودند بسرعت ہرچہ تمام تر برآمدند بندہ را حیرت روے دادہ کہ باین سرعت درآمدن وباین تعجیل برآمدن چہ بود بمجرد برآمدن از خلا ابریق آب طلبیدہ ناخن ابہام یسار را شستہ باز بخلا درآمدند چون بعد از ساعتی بیرون شد فرمودند کہ تقاضائے بول استیلا نمود بہ سرعت

Marfat.com

بمتوضا در آمدم و نشستہ بودم کہ نظرم بر پشت ناخن افتاد کہ نقطۂ سیاہی بر و بود کہ برای امتحان قلم نہادہ بودم بآن نقطۂ سیاہی کہ از اسباب کتابت حروف قرآنی ست آنجا نشستن را لایق و بر عایۂ ادب مطابق ندیدم باوجود کہ از غلبۂ آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت بیش این محنت ترک ادب بس حقیر نمود برون آمدہ آن نقطۂ سیاہی را شستم و باز آمدم وقت دیگر کہ این بندہ در خدمت حاضر بود مولانا صاحب ختلانی را امر نمودند کہ چند قرنفل از خریطہ برآوردہ حاضر کن وی شمش قرنفل حاضر ساخت در عتاب رفتہ فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نہ شنیدہ کہ اللہ وتر یحب الوتر رعایۃ وتر از مستحبات ست مستحب را مردم چہ دانستہ اند مستحب دوست داشتۂ اوست سبحانہ وتعالے اگر دنیا و آخرت را بہ یک عمل کہ دوست داشتۂ حق عزوجل باشد بدہد ہیچ ندادہ باشد و فرمودند کہ ما در رعایۃ استحباب تا بآن حد توجہ داریم کہ در وقت شستن روے قصد سکنم کہ اول آب بر خد یمین رسد کہ تیامن نیز از مستحبات ست و نیز دیدہ شد کہ چند روز توجہ تمام نمودند بصوم تطوع بآنکہ از مخافت بدن ایشان را در آن ایام روزہ داشتن بغایت دشوار بود چون پرسیدہ شد کہ این چہ روزہ ہاست فرمودند قضاے احتیاطی روزہ ہاے این رمضان ست کہ دران روزہ ہا روزانہ استنجا کردہ شدہ باین تقریب فرمودند کہ والد ماجد علیہ الرحمۃ مہما امکن در روزہ رمضان استنجا نمی کردند و اگر بضرورت واقع می شد آنرا قضا میدا شتند نعم السلف ونعم الخلف روزی بر عرش خود تکیہ کردہ بودند بناگاہ باضطراب فرود آمدند و فرمودند کہ زیر عرش کاغذی دیدم ہر چند معلوم نبود کہ در و چیزے نوشتہ اند و چہ نوشتہ اند بآنکہ

Marfat.com

کسی را بگویم که بردارد و آن قدر نشستن را هم بر عریش بی ادبی دیدم وقت
دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشی گسترده بودند بقرأت
پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرشی
مزیتی دارد بآن فرش که حافظ بران قرآن تلاوة میکند آن فرش
زیادہ را از زیر پای خود در نوردیده کناره بگذاشتند عزیزے که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برہان پور به خدمت شیخ معظم
قدوة محبان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم شیخ
ازمن اطوار این بزرگوار پرسید که در سرہند بخدمت ایشان رسیدۂ
ہان بگو تا چه دیدۂ گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامرادے را
چه خبر اما به ظاہر در رعایت آداب سنت و دقائق آن ایشان را چنان
یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشیر آن از دست ایشان نیاید شیخ
بغایت مسرور شده فرموده چون این چنین ست هر چه این بزرگ دین
از اسرار حقیقت میگوید و می نویسد همه صحیح و اصل است و دران صادق
بآن متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سره بحضرت ایشان و طاب ثراه اخلاص و محبت تام
بود و این معنی را مکرر باین حقیر راقم که گاه بخدمت ایشان
می رسید اظہار فرمودند دران ایام که سلطان وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسید
میفرمودند که بعد از هر نماز دعا و فاتحه برای مخلص ایشان در دساخته ایم
روزی مردی از سرہند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نمایند شیخ فرمود

خ سلیم جہانگیر

Marfat.com

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما
باشد و شما بجاے دیگر مرید شوید و نیز یکے از امراے وقت که در کار حضرت
ایشان ترددے داشت روزے از اقضی القضات وقت که همسایه حضرت
ایشان بود در خلوتے برسید که شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب
دیانت از احوال عزیزی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطنه این
طائفه از دریافت ما ورا است اما این قدر میگوییم که مشاهده اطوار این بزرگوار
ما را باطوار اولیاے ما تقدم یقین دیگر بخشیده زیرا که چون ریاضات عجیبه
و طاعات کثیره تکمل متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت که شاید
محبان ایشان به مبالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم
آن تردد برخواست بلکه بنویسندگان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند
الحق چنین بود که این عالم منصف بدیانت متصف فرموده جزاه الله خیراً
این حقیر راقم از درویشی که خدمات آب وضو و مصلّے و ما یتعلق بامور العبادات
حواله بوی بود شنود که میگفت من در تمام روز همان ساعت قیلوله حضرت
ایشان و در شب ثلثه دوم فرصتی بکار خود می یابم و راے این دو وقت
مرا از استیعاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست همچنین اصحاب خود را بکثرت
دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریص می نمود و می فرمودند که این دار دار عمل ست
و مزرع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهر جمع ساخته در کار
باشید و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیه رضی الله
عنهم قلت عمل فهمیده اند نه آن چنان ست که طریقه این بزرگان در اتباع نبوی
اوثق و اوفق طرق ست و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم با وجود محبوبیت و علو مرتبه
از کثرت عبادت پاهای مبارک متورم گردیده بود غایة فی الباب چون طریقه خواجگان

Marfat.com

مادر بدایت بل ابتدای توسط نیز بجذبات متعلق ست لاجرم حال ایشان آندم
از کثرت سکر و استغراق مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور را
با اتیان فرایض و واجبات و سنن مؤکده جمع کرده بهمان اقتصار کرده اند و مع
ذلک رعایت عزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصاً
با جذبات و غلبات اما چون بعنایت الله المتعال از تلوینات احوال به تمکین
رسند لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر بظهور آید
ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقه استحضار تمام بود
و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر در مسائل بکتب معتبرهٔ
ثقه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبرهٔ فقه را با خود می گرفتند و همگی همت
ایشان آن بود که عمل بمفتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی
از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جانب
کراهت داده بران عمل نمی کردند ~~نمی کردند~~ و می فرمودند اگر تعارض در جواز
و عدم و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز ست و جانب حرمت
را و تا ممکن بودے حضرت جمع مذاهب می نمودند و در بعضی روایات که امام
اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگرچه
فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
آنکه در زیارت قبور اکثر قران میخواندند که مذهب صاحبین بر جواز آنست و فتوی
برین ست و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفا می نمودند که مذهب امام اعظم
بر کراهت قرآن خواندن ست بر قبور این حقیر چون میدید که دایم حضرت
ایشان به نفس نفیس امامت می کردند روزے در خاطر گذشت که آیا لِمَ
آن چه باشد بدین خاطر بملازمت مشرف شد تقریب جمع مذاهب در میان

Marfat.com

آوردہ فرمودند شافعیہ و مالکیہ رحمہم اللہ برآنند کہ جز قرأت فاتحہ نماز
درست نیست لہذا خلف امام فاتحہ می خوانند و احادیث صحیحہ نیز دلالت
برین می نماید اما امام ما امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ فاتحۂ امام را فاتحۂ مأموم
گفتہ مأموم را فاتحہ خلف امام تجویز نمی نماید و جمہور فقہای حنفیہ بر منند
مگر بعضے روایات مرجوحہ از حنفیہ برجواز فاتحہ خلف امام آمدہ چون ما مہما
امکن برجمع مذاہب می کوشم درین صورت جمع را دران دیدہ ایم کہ خود
امامت کنم ع گر نویسم شرح آن بسیار شود۔ بالجملہ عمل حضرت ایشان در صیف
و شتار و در سفر و حضر آن بود کہ نصف اخیر غالبا و گاہ ثلث آخر شب
برخاستہ أدعیۂ مسنونۂ آنوقت را خواندہ وضوے در کمال اسباغ و احتیاط
می نمودند بران نبودند کہ دیگرے در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در
آب وضو آنقدر احتیاط بظہور میرسید کہ فوق آن متصور نہ باشد استقبال
قبلہ را دران رعایت می نمودند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال
یا جنوب منحرف می شدند و مسواک را در ہر وضوئے و وضو را بہر نماز لازم
داشتند الا ماشاء اللہ و ہر عضو را سہ بار می شستند و در ہر بار بدست آب
ازان چیدہ می افشاندند کہ احتمال تساقط نمی ماند نہ در عضو مغسول و نہ
در ید غاسلہ و سر آن عیان می نمود کہ چون در طہارت و نجاست غسالۂ
وضو اختلاف ہست ہر چند کہ فتوی بر طہارت ست عمل بر احوط می نمودند
و در غسل ہر عضو کلمۂ شہادت را ورد و در انیز بأدعیۂ ماثورۂ دیگر کہ در
کتب احادیث چون تکملۂ مشکوۃ و بعضے کتب فقہ و عوارف آمدہ میخواندند
و بعد از أداے وضو گوشۂ چشم حق بین بجانب آسمان کردہ دعائے کہ
آن وقت ماثور است خواندہ متوجہ تہجد می شدند و باطمانینت و حضور و جمعیت

Marfat.com

تمام وطول قنوت تہجد ادامی نمودند بہ مرتبہ کہ طاقت بشری نے تائید الٰہی جل شانہ در ادا، آن عاجز و قاصر ست در اوایل احوال بیشتر در تہجد وضحی و فے زوال تکرار قرارت سورہ یٰسین می فرمودند چنانکہ گاہی قرارت آن سورہ بہشتاد مرتبہ می کشید و گاہے کم و گاہے زیادہ ازان عدد در اواخر بیشتر بخشتم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادائے تہجد بہ خشوع و استغراق تمام خاموش و مراقب می نشستند و پیش از صبح بدو سہ ساعت ساعتے برطبق سنت می غنودند تا تہجد بین النومین بطور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شدہ بنماز فجر می پرداختند و سنت بامداد را در خانہ ادا می نمودند و میان سنت و فرض تکرار سبحان اللہ و بحمدہ سبحان اللہ العظیم بہ طریق خفیہ میکردند و بعد از ادائے فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقہ زدہ مراقب می نشستند آنگاہ نماز اشراق را بطول قرارت چہار رکعت بدو سلام ادا فرمودہ بتسبیحات و ادعیہ ماثورہ کہ دران وقت آمدہ می پرداختند بعد ازان بحرم رفتہ لحظہ از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امورے را کہ بمعاش تعلق داشتہ می فرمودند بعد ازان بخلوت می شدند و بقرارت قرآن مجید توجہ می نمودند و بعد از ادائے تلاوت طالبان را طلب نمودہ پرسش احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را طلب نمودہ باسرار خاصہ لب می کشودند و باستماع آن سامعان را از خود می ربودند کہ در اسماع آن معرفت القای نسبت و اعطائے نعمت می نمودند ناگاہ ہر یک از یاران را موافق حال او و استعداد او بامری دلالت می نمودند و بر حال وارد ے کہ بر و فایض شدہ بود

Marfat.com

اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوام ذکر و حضور و مراقبت و اخفاے حال تأکید می کردند و می فرمودند که اگر به تمام دنیا و ما فیها یک فعل مرضیٔ او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای آن میسر شود غنیمت عظیم دانید و حکم آن دارد که کسے بخذف ریزهٔ چند جوهر نفیس خرج عالم را بخرد و بجماد لاطایل روح بدست آرد و ایضاً بتقریب ترغیب بر تکرار کلمهٔ مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطرهٔ می داشت نسبت به دریای محیط این کلمهٔ طیبه جامع کمالات ولایت و نبوت ست مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه ببخشند و به بهشت فرستند گنجائے دارد و اگر برکات این کلمه را قسمت کنند تمام عالم همه أبد الآباد معمور و سیراب گردند و نیز فرمودند حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایلان آن ست هر چند گوینده عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرع بر زبان راندند ؎ یزیدک وجه حسنا ٭ اذا ما زدته نظرا ٭ و ایضاً فرمودند آرزوئے در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسے در گوشه خزیده بتکرار این کلمهٔ طیبه ملتذ و محفوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزوها میسر نیست و ایضاً اصحاب خود را بمطالعهٔ کتب فقهیهٔ معتبره دلالت می نمودند و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع مبین را تحقیق میکرده باشند که کدام مفتی به است و کدام مسنون و معمول و کدام بدعت و مردود که زمانه از عهد آنسرور صلی الله علیه وسلم بس دور افتاده و فاسد شده

و ظلمات

وظلمات بدع و فجور شمول یافتہ و درین ظلمات جز بنور چراغ سنّت
راہ نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند کہ در کشف مے در آید کہ عالم
را بدعت چون گرداب ظلمانی فرو گرفتہ و نور سنّت ہر جا در وچون
گرم شبچراغ می نماید و صحبت ایشان بیشتر بہ خموشی می گذشت و ہرگز
غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و یاران ایشان را ہیبت
ایشان در غایت اُدب و خشوع می داشت کہ زہرۂ انبساط نداشتند
و تمکن ایشان بہ مرتبۂ بود کہ با وجود ورود این احوالات عظیمہ ہرگز
آثار تلوین بر ایشان ظاہر نمی شد و خروشی و صیحہ بل آہ بلندے
بہ ظہور نمیرسید در مدت دو سال کہ بندہ حاضر خدمت بود سہ
چہار بار دیدہ شد کہ قطرات اشک بر چہرۂ ہمایون فرو آمد و سہ
چہار بار دیگر در وقت بیان معارف عالیہ در خشیم و رخسار ایشان
سرخی و برخدین شریفین عرق حرارتے مشاہدہ نمود روزے در اثنائے
بیان معرفتے ساعتے خاموش گشتند بعد ازان فرمودند کہ درین
وقفۂ خاموشی احوال شگرف و معاملہ عظیم بہ ظہور رسید و درین
وقت از چشمہای ایشان اثر غیبت و از بشرہ فے الجملہ رنگ
حمرت ظاہر بود جز این قدر از تلوین نشانے پدیدار نہ چون ضحوۂ
کبرے مے شد نماز ضحے را در خلوت اُدا نمودہ باز بجرم تشریف
مے بردند و بآن جماعہ طعام تناول نمودہ خود بنفس نفیس توجہ
فرمودہ بہ ہمہ فرزندان و درویشان یکیک از ہر چہ پختہ شدہ بود
میرساندند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر
نمی بود اُمر میکردند کہ حصّہ او بگذارند و بعد از تناول طعام اُدعیۂ مأثورہ کہ در آن وقت

Marfat.com

آمدہ میخواندند و در اخیر ایام کہ عزلت گزیدند و صوم بود طعام در میان
خلوتخانہ تناول می فرمودند قرأت فاتحہ بعد از طعام چنانکہ بین الانام
معروف گشتہ از ایشان کمتر دیدہ شد کہ در احادیث صحیحہ نیامدہ است
ہر روزی پیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن ہم بغایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چہ توان کرد کہ بحکم اقتضاے آخر زمان در گرسنگیہا کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میسّر نمی شود و نیز می فرمودند
از امورے کہ عارف را از ملکیت بہ بشریت نزدیک می سازد ہیچ چیز چون
خوردن نیست گاہ وقت تہجد صورت مشالیہ کدورات آن بنظر می در آید
و طعام را بہ خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت
بحضور و خشوع تاکید می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی یسار را
خوابانیدہ و زانوے یمین را بر آن می نہادند و گاہ در غیر مجالس دیدہ نشد
کہ ہر دو زانو را برداشتہ تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظۂ چند
بحکم سنّت قیلولہ می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظہر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اہمال متوجہ وضو می شدند
و بسنّت زوال مے پرداختند و مے فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنّت
زوال را ترک نہ کردہ اند قرأت در آن گاہ از طوال مفصّل بود و گاہ
از قصار و بعد از آن چہار رکعت فرض ظہر و دو رکعت سنّت آن
و چہار رکعت سنّت دیگر ہم میگذاردند بعد از فراغ از نماز ظہر نشستہ از
حافظ جزوے یا کم و بیش از آن قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلوت رفتہ تلاوت مے نمودند و نماز عصر را

Marfat.com

در اول وقت بعد از خروج مثلین اُدا می کردند و چہار رکعت سنت پیش از عصر را دیدہ نشد کہ ترک کردہ باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب بایاران بسکوت و مراقبہ می گذرانیدند و درین حلقہای فجر و عصر باطناً متوجہ احوال ستر شدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز غیم نبودے در اول وقت اُدا نمودہ بعد از ادائے فرض بہمان جلسہ دہ بار سراً کلمہ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ را کرارہ می نمودند و بعد از اُدائے دو رکعت سنّت و چہار رکعت اَوّابین با اُدعیۂ ماثورہ کہ دران وقت آمدہ مے پرداختند و اوّابین را گاہ چہار رکعت و گاہ شش رکعت میگذاردند و اکثر قرأت دران سورۂ واقعہ مے بود و نماز خفتن را بعد از زائل شدن بیاض افق کہ نزد امام اعظم شفق عبارت ازان ست اُدا مے نمودند و چہار رکعت سنّت پیش از فرض عشار او کذلک چہار رکعت سنّت بعد از دو رکعت سنّت عشار انیز اکثر می گذاردند و قرأت در چہار رکعت سنّت آخرین الم سجدہ و سورۂ تبارک و قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد می بود و گاہ دران چہار رکعت چہار قل مقرر میگشت و اگر دران چہار رکعت الم سجدہ و سورۂ الملک نخواندہ بودند بعد از اُدائے وتر این دو سورہ را مع سورۂ دخان میخواندند و یاران را نیز بقرأت این سورہا دران وقت دلالت می نمودند و در رکعت اولی از وتر اکثر سبّح اسم ربک و در ثانیہ قل یا ایہا الکافرون و در ثالثہ سورۂ اخلاص می خواندند و باقنوت حنفی قنوت شافعی را ضم میکردند و بعد از اُدائے وتر گاہی دو رکعت نشستہ اُدا میفرمودند و در رکعت اولی ازان دو رکعت اذا زلزلت و در ثانیہ قل یا میخواندند

Marfat.com

ودر اواخر بطریق ندرت این دو رکعت را می گذارند و می فرمودند فقہا را
دران قیل و قال بسیار ست و دو سجدہ کہ بعد از وتر متعارف شدہ
نمے کردند و مے فرمودند علما بر کراہت آن فتوی دادہ اند و وتر را
گاہ اول شب ادا می نمودند و گاہ بعد از تہجد و تر را چون در اول شب
ادا مے نمودند باز در اخیر تکرار مے کردند چنانکہ بعضے کنند و مے فرمودند
کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ در یک شب دو وتر نباشد
و مے فرمودند کہ در شبے از شبہا نمودند کہ در صورت تاخیر ادائے وتر
چون مصلی بخواب رود و نیت دارد کہ در آخر شب وتر را ادا خواہد نمود
کتبۂ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسند تا زمانے کہ وتر را ادا
نماید پس ہر چند وتر را بتاخیر تر ادا کند بہتر باشد مع ذلک می فرمودند
و نیز رقم نمودہ اند کہ در تعجیل و تاخیر وتر غیر از متابعت سید البشر علیہ وآلہ
الصلوات والتسلیمات ہیچ چیز منظور نیست و ہیچ فضیلت را بمتابعت
عدیل نمے اندازد و حضرت رسالت مآب وتر را گاہی اول شب
ادا فرمودہ اند و گاہے آخر شب سعادت خود دران میدانند کہ در امرے
از امور تشبہ بآن سرور نماید علیہ وآلہ الصلوات والتسلیمات اگرچہ آن
تشبہ بحسب صورت باشد مردم در بعضے سنن نیت احیای لیل
و مثل آنرا دخل میدہند عجب می آید از کوتہ اندیشے ہزار احیائے
بہ نیم متابعت نخریم عشرۂ آخر ماہ رمضان را اعتکاف نشستم
یاران را جمع کردہ گفتم کہ غیر از متابعت نیت نہ کنید کہ تبتل و انقطاع تام
چہ خواہد بود صد گرفتاری بحصول یک متابعت قبول داریم امّا
ہزار تبتل و انقطاع سے تو سل متابعت قبول نداریم ۵ آنرا کہ در

Marfat.com

سرائے نگار ایست فارغ نست ؛ از باغ و بوستان و تماشائے لالہ زار
رزقنا اللہ سبحانہ کمال متابعتہ علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات اتمہا واکملہا
والیضاً باین تقریب رقم نمودہ اند کہ وقتے از اوقات جمعی از درویشان
نشستہ بودند این فقیر از محبت خود کہ نسبت بغلامان آن سرورست
علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا چنین گفت کہ محبت
آن سرور بر نہجی مستولی شدہ کہ حق سبحانہ وتعالی را بواسطۂ آن دوست
میدارم کہ ربّ محمدست حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال مخالفت
نداشتند این سخن نقیض سخن رابعۂ بصری ست کہ گفت آن سرور را
در جواب کہ محبت حق سبحانہ وتعالی بر نہجی استیلا یافتہ است کہ محبت شما
را جا نماندہ است این ہر دو سخن ہر چند از سکر خبر میدہد اما سخن من اصالت
دارد و در عین سکر گفتہ است و من در ابتدائے صحو سخن او در مرتبۂ صفات
ست و سخن من بعد از رجوع از مرتبۂ ذات زیرا کہ در مرتبۂ ذات تعالے
این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را ازان مرتبہ کوتہی
باجمل بلکہ بذوق نفی محبت دران مرتبہ میکنند و بہ ہیچ وجہ خود
را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در صفات ست
و بس محبت ذاتے کہ گفتہ اند مراد ازان ذات احدیت نیست
بلکہ ذات با بعضے از اعتبارات ذات ست پس محبت رابعہ
در مرتبہ صفات ست واللہ سبحانہ اعلم لمنتہی کلامہ الشریف و بعد از
ادائے صلوۃ عشاء وتر زود بہ مضجع رفتہ می غنودند و پیش از اضطجاع
ادعیۂ ماثورہ را میخواندند و در سحر آنکہ زود بعد از عشاء می غنودند
این بیداری بعد از عشاء در بیداری آخر شب فتورے انداز دو دیگر

Marfat.com

اگر کسی بنشیند دور نیست کہ بہ سخنان رسمی ہم بپردازد و آن دران وقت
نے کراہت نیست از عمر عبد العزیز رحمہ اللہ تعالے منقول است کہ شبی
بعد از اداے صلوۃ عشا بتفقد رعایا پنہان و تنہا بر آمدہ بود ناگاہ ہم
عسان او را ناشناختہ گرفتند و بند کردہ بخانہ آوردند در روشنای صباح
چہ بیند خلیفہ است معذرت خواستند و عرض کردند کہ خلیفہ چرا نگفتند
کہ من فلانم فرمود من صلوۃ عشا گذاردہ بودم و بعد از اداے آن سخن
دنیا مکردہ است و درود نیز اکثر میخواندند خصوصاً شب جمعہ و روز جمعہ و شب
دوشنبہ روز دوشنبہ در اواخر یاران را شبہاے جمعہ جمع کردہ ہزار بار
درود میفرستادند و بعد از اداے آن عدد ساعتی مراقب شدہ بانکسار
تمام دعا میکردند چنان می نمود کہ بآن مامور شدہ بودند و رسالہ صلوات
ماثورہ کہ زیادہ از جزوے باشد یا رسالہ درودے کہ حضرت شیخ الجن
والانس سید عبد القادر جیلانے رضی اللہ عنہ ترتیب دادہ اند میخواندند
و نماز جمعہ بہ مسجد جامع و بعیدین بمصلا حاضر می شدند و ظہر را نیز بعد
از اداے جمعہ احتیاطاً می گذاردند و بعد از اداے فرض جمعہ این چہار
سورہ را کہ فاتحہ و اخلاص و معوذتین باشد ہر یک را ہفت بار میخواندند
روز عید اضحی تکبیرات را در راہ بلند مے گفتند و احیاناً بنا بر فتوی منصرات
پست و در عشرہ ذی الحجہ موے و ناخن نمی گرفتند جہت تشبیہ حاجیان
چنانچہ مستحب ست اما انچہ در روز عرفہ بہ تشبہ اہل عرفات مردم میکنند
نمیکردند و دران عشرہ ہر روز قرأت سورۂ والفجر و لیال عشر میفرمودند
و کذلک در باقی آن شہر و صلوۃ کسوف و خسوف میگذاردند و نماز
تراویح را در سفر و حضر بجمعیت تمام ادا می نمودند و ختمہاے قرآن مکرر

Marfat.com

میکردند میان ہر تروبجہ گاہ بہ سکوت وگاہ بدرود وگاہ بادعیہ کہ آمدہ
سرآمے بر داختند ودر غیر رمضان ونیز دایم ختمہا عن ظہر القلب
میکردند وے فرمودند ختم احزاب کہ میان مردم مشہور ست وآن را
بہ ممی بشوق مقرر کردہ اند در صحت این طریق سلونا سخن ست وفرمودند
کہ عزیزے نوشتہ کہ بخط مولانا یعقوب چرخی قدس سرہ دیدہ شد کہ ختم
احزاب چنین بودہ ۵ فاتحہ انعام ویونس کروطہ ای ہمام ۵ عنکبوت
آنگہ زہر پس واقعہ دان والسلام ۵ ودر وقت تلاوت از سیمای ایشان
واز شیوۂ قرأت بر سامعان ہویدا مے شد کہ اسرار قرآنی وبرکات
آیات فرقانی بر ایشان فایض مے گشت روزے در اثنائے تلاوۃ
روبجانب فقیر کردہ فرمودند سبحان اللہ وبحمدہ چہ رازہا کہ میان او سبحانہ
وحبیب او صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در قرآن اندراج یافتہ کہ ادراک
آن مخصوص بعلمائے راسخین بودہ فرمودند گاہے بعضے آیات تا
خود را بجائے می برد کہ در فہم ووہم نیاید ودر نماز وبرون نماز آیات
خوف را بنوعے ادا مے نمودند واز تعجب تعجب را واز استفہام
استفہام را ومطلقاً رعایت شیعہ از شیعات موعودہ میفرمودند
در سفرہا دیدہ مے شد کہ در محفہ نشستہ بودند ودثارے بر روے
کشیدہ قرآن مے خواندند مے شمردم کہ گاہ چہار سیپارہ وگاہ سہ
وگاہ کم ران حسہ تلاوت مے نمودند چون آیہ سجدہ میرسید فرود آمدہ
سجدہ مے کردند وسر آنکہ دثار بروے کشیدند آن بود کہ نظر بر عورات
مردم نیفتد وتسبیح رکوع وسجود ونماز را اکثر در حال انفراد بہفت ونہ و
یازدہ میرسانیدند وے فرمودند کہ شرم مے آید کہ کسے در حال انفراد

Marfat.com

وقوت واستطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید دمے فرمودند
در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید
چه رعایتها همه ذکر ست زیرا که یاد کرد اوست سبحانه و توجه باو و نیز میفرمودند
مردم هوس ریاضتها و مجاهدها نمایند هیچ ریاضت و مجاهده برابر
رعایت آداب نماز نیست لاسیما نمازهاے فرض و واجب و سنن
ادائے نماز بنوعے که فرموده اند بس مشکل ست ولهذا حق سبحانه
مے فرماید انها لکبیرة الا علی الخاشعین الآیة و نیز فرمودند بسیار مردم
مرتاض و متورع را دیده مے شود که به رعایتها و احتیاطها مشغوف اند اما
در آداب نماز مسامحتها مے نمایند و در دفاتر مکتوبات ازین قسم کلمات
نصائح آئین که متعلق بمحافظت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نموده اند
که برخوانندگان پوشیده نخواهد ماند و در رکعت نماز تحیة الوضو و تحیة المسجد را ترک
نمی کردند و در رنگ سنن رواتب سنن زوائد را تیز در سفر و حضر بے
تکلف ادا میفرمودند و در آنکه زیادتے و نقصان بر فعل و عمل ماثوره نظر نباید احتیاطهاے بلیغ بجاے آوردند و بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماعت
نمیگذاردند بل جماعت را در نماز نفل مکروه میداشتند و جمعی که به روز عاشورا
و شب براة و شب قدر نوافل را بجماعت میکردند منع آنهاے نمودند
و در ان باب مکتوبے مؤید بروایات معتبرهٔ فقیه رقم فرموده اند و در آنکه
بعضے متاخران این سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندیه تهجد را بجماعت ادا می نمایند
تعجبهاے فرمودند که از اهل این سلسلهٔ شریفه که بنای طریقهٔ شان بر عزیمت
و کمال متابعت ست این عمل چرا باید که بوقوع آید و به نماز استخاره
شروع در کارهاے نمودند و گاه بهمان استفتاے قلب و دعاے

Marfat.com

مسنون اکتفا مے فرمودند کما ورد اما در ہر مہم کلی وجزئی استخارہ را لازم
داشتند وگاہ چند مہم را در یک استخارہ جمع مے کردند وآنہا را در ان
تعداد مے نمودند واگر در اول منہی بناگاہ استخارہ فراموش می شد
درمیان یا در آخر تدارک آن مے فرمودند ودر تشہد اشارہ بسبابہ نمی کردند
ومے فرمودند اگرچہ ظاہر بعضے احادیث بر فعل آن دلالت مے نماید
ونیز بعضے روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک
تتبع نمودہ آمد احوط ومفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیارے از علما
حرام ومکروہ ہم گفتہ اند چون اُمرے میان حل وحرمت دائر شود ترک
آن اَولی ست ونیز عمل حنفیہ بر روایات اصل وظاہر الروایۃ است
وامام محمد ایشان آنرا در اصل ذکر نہ کردہ بل در نوادر آوردہ ودر آخر
جلد اول مکتوبے نیز درین باب نگارش نمودہ اند وگاہے در بعضے
نوافل احتیاطاً واحتمال سنت اُدا فرمودہ اند وفاتحہ بعد از اُدای
فرایض باروح گذشتگان برائے مہمات دین ودنیا چنانکہ مشہور
شدہ می خواندند کہ فقہا آنرا مکروہ داشتہ اند وبعد از اُدائے نماز
فجر وعصر دست برداشتہ دعائے کردند اما در سہ نماز دیگر نمی کردند
وفاتحہ خلف امام ہمے خواندند وآن را مستحسن ہمے شمردند وخلف
ہر بر وفاجر نماز را جائز میدانستند وبر ہر بر وفاجر نماز میگذاردند و
عیادت مریضی مے نمودند واُدعیہ ماثورہ بر مریض میخواندند ودر رفع
مرض بعض بیماران توجہ باطنی نیز مے گماشتند وبسا امراض کہ بہ
توجہ آن مظہر فیاض مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی ازان در بیان
خوارق ایشان بیاید انشاء اللہ تعالے وبزیارت قبور میرفتند

Marfat.com

و باستغفار و دعوات ماثورہ اعانت مے نمودند و نیز بہ توجہ خاص احوال
موتے میشد ندر اوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزگوار خود
قدس سرہما میرفتند دست بر قبر میر سانیدند کہ فقہا تجویز آن نمودہ اند
اواخر ترک آن عمل نمودند کہ منعی از فقہا دران باب نیز آمد بالجملہ تقبیل
قبور را مستحسن نمیدانشتند امّا استعانت از موتی تجویزے نمودند و اجابت
دعوت مے فرمودند مگر انکہ در آن مجلس از منکرات مے بود بسماع
و رقص حاضر نمے شدند و ذکر جہر را نیز جز در مواضع معدودۂ مشروعہ
کہ تکبیرات التشریق وغیرہا تجویز نمی کردند و حالے کہ سر موے مخالفت
شریعت و رأے اہل سنت و جماعت داشت قبول نمے کردند
و مے فرمودند احوال تابع شریعت ست نہ شریعت تابع احوال
کہ شریعت قطعے ست بوحی ثابت شدہ و احوال ظنے ست از
کشف و الہام ثابت گشتہ و مے فرمودند عجب ست از بعضے
درویشان خام ناتمام کہ کشف خود را اعتبار نمودہ با انکار و مخالفت
این شریعت باہرہ اقدام مے نمایند و حال آنکہ حضرت موسے
علے نبینا و علیہ الصلوات والسلام بآن مرتبۂ علیا کہ بعد از پیغمبر ما
اور است اگر زندہ مے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد
این ہمی دستان نلے سر و برگ را چہ رسد و رائے علماے ماتریدیہ
را مقدم میداشتند بر رائے علماے اشعریہ میگزیدند و میفرمودند
کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور تر اند و باقتباس نور نبوت
نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت
افضل میگفتند اگرچہ ولایت آن نبی باشد و صحو را بر سکر ترجیح

Marfat.com

میداوند ولی عشرت را از ولی عزلت بہتر میدانستند وجمیع اصحاب را
از اعلےٰ تا ادنیٰ ہمہ را برابر اولیاے امت ہر ولی کہ باشد ترجیح
مے نمودند ومنازعات ومشاجرات اصحاب را بر محامل نیک
صرف مے نمودند واز اجتہاد ورأے میدانستند نہ از ہوا وہوس
کہ مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعددہ
رقم نمودہ اند وطریق مشایخ نقشبندیہ را قدس اللہ اسرارہم بہتر از
طرق جمیع مشایخ مے دانستند واین طریقہ را بعینہ طریقہ اصحاب
کرام مے گفتند بعلاقۂ اندراج النہایت فی البدایت ومیفرمودند
آنکہ اہل ہر طریقہ فزمودہ اند نسبت ما فوق جمیع نسبتہاست ازان ست
کہ طریقۂ ایشان در متابعت سنت ورعایت عزیمت فوق دیگر
طرق ست لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سائر طرق باشد
ورخصتہا کہ بعضے متأخرین این طریقہ بر خلاف طریق حقۂ خواجہ
بزرگ وخواجہ علاؤالدین عطار وخواجہ محمد پارسا وخواجہ عبید اللہ
احرار قدس اللہ اسرارہم احداث نمودہ اند نمی پسندیدند وشیخ
محی الدین ابن العربی قدس سرہ را بس بزرگ میدانستند ونیک یاد میکردند
ومے گفتند باوجود این محبت کہ مرا بشیخ ست قدس سرہ بعضی علوم
کشفی شیخ را نمی پسندم وحق بر خلاف آن معلوم مے شود اما چون
این خطار خطاۓ کشفی ست از مؤاخذہ دور ست وصاحب آن
مانند خطاے اجتہادے لیکن مقلد مجتہد مخطی چون مجتہد خود
مؤاخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطاۓ کہ او در تے
روۓ آن کشف خطا مؤاخذ باشد کہ کشف یکی بر دیگری حجت نہ بود

Marfat.com

ودرس بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوۃ و عوارف
و بزودی و ہدایہ و مواقف نے سخن و نے مباحثہ و مشاجرت می فرمودند
اگرچہ در اواخر عمر تقلیل تمام پذیرفتہ بود و طلبہ را بہ تحصیل علوم
دینی تحریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقۂ صوفیہ مقدم
میداشتند و چون جائے سفر میکردند در ایام مسنونہ سفر میکردند و مقید
بساعات نجومیہ نبودند و می فرمودند کہ نحوست ایام العبد از ولادت آن
سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بتائید این حدیث کہ الایام
ایام اللہ والعباد عباد اللہ و در ابتدائے سفر نماز استخارہ میگذاردند
و دیگر ادعیہ ماثورہ کہ دران باب آمدہ میخواندند و ہمچنین در منازل و در
فرود آمدن ادعیۂ مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضاً دعوات ماثورہ را
در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماہ
و آئینہ بظہور می آوردند کہ ما ازین دعوات بمجرد حکایت اکتفا نمودیم
و عزیزے کہ وظائف یومیہ و لیلیۂ ایشان را جمع کردہ با اکثر آنہا تصریح
نمودہ بآن باید رجوع نمود و ایضاً آنحضرت کثیرا الحمد و استغفار بودند
و بقلیل نعمت شکر فراوان بر زبان می آوردند و باندک ترک
اولے استغفار بسیارے نمودند و اگر بلیہ می رسیدے فرمودند کہ از
شامت اطوار ماست امّا آن بلیہ را صابون بسیار جنایات میدیدند
و آن را زینہ بسا عروجات می فرمودند روزی یکی پرسید کہ باعث
کہ سلطان وقت[1] از ادب تجاوز نمودہ آزار شما داد چہ بود فرمودند کہ با
افعال بد ما بود و این آیہ برخواندند ما اصابکم من مصیبۃ فبما کسبت ایدیکم
و با ہمہ کثرت عمل و بد قصور اعمال بر ایشان استیلای تمام داشت و یار از را

[1] سلطان سلیم جہانگیر

Marfat.com

بر این معنی دلالت مے نمودند دمی فرمودند عمل صالح را عجب چنان
نابودی سازد کہ آتش ہیمہ را و منشاء عجب آن ست کہ آن عمل در نظر
عامل فرّیت می در آید باید کہ قبائح خفیۂ خود را در نظر آرد و حسنات را متّہم
دارد و بل از اتیان حسنہ شرمندہ گردد جمعی از عاملان باشند کہ دید
قصور اعمال بر بہجی بر ایشان استیلا نمودہ کہ کاتب یمین خود را معطّل
و بیکار میدانند و کاتب شمال را ہمیشہ در کار دانند کہ اشارۂ بجال
خود مے نمودند در آن ایام کہ بأمر آن سلطان در یکے از قلاع محبوس
بودند[1] یکے از اصحاب ایشان عریضہ بہ ایشان نوشتہ از قبض حال
و ملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب این رقیمہ مرسل داشتند

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفۂ شریفہ کہ ارسال داشتہ
بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشتہ بودند آن خود جمال این
طائفہ است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
اوائل حال کہ فقیر باین قلعہ رسید محسوس مے شد کہ انوار ملامت
خلق از بلاد و قرے در رنگ سحابہاے نورانی در تے می رسند کہ از
از حضیض بأوج می برند سالہا بہ تربیت جمالے قطع مراحل می نمودند
الحال تربیت جلالے قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکہ در مقام
رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشتہ بودند کہ از
وقت ظہور فتنہ نہ ذوق ماندہ است و نہ حال باید کہ ذوق و حال
مضاعف باشد کہ جفاے محبوب از وفاے او ہیٹتر لذت بخش ست
چہ بلا شد در رنگ عوام سخن کردہ اید و دور از محبّت ذاتیہ رفتہ بر
خلاف گذشتہ جلال را بیش از جمال انکارند و ایلام را زیادہ از انعام

(۱) عمو الیار (بیضاء سابق) مدینۃ فی الھند الوسطی کانت عاصمۃ الھند علی ایام اسلام شاہ الزی توفی سنۃ (۹۶۱/۱۵۵۴)

تکملہ بقلمہا و بتربۃ محمد غوث و مدفن الکابر

Marfat.com

تصور نمایند زیرا کہ در جمال وانعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است
و در جلال وایلام خالص مراد محبوب ست وخلاف مراد خود اینجا وقت
وحال ورا روقت وحال سابق ست شتّان مابینہما انتہی وایضاً
ازین قلعہ دران ایام این رقیمۂ عظیمہ را بحضرت سیدے مرشدی
میر محمد نعمان ارسال نمودہ بودند الحمد للہ وسلام علے عباد الذین
اصطفے مخفی نماند کہ تا زمانے کہ بعنایت اللہ سُبحانہ کہ آن عنایت
بصورت جلال وغضب او تعالے تجلّی فرمودہ بود محبوس قفص
زندان نگشتم از تنگنائے ایمان شہودے بالکلیہ نرستم واز بس کوچہائے
ضلال وخیال ومثال تمام نبرآمدم ودر شاہ راہ ایمان بغیب مطلق
العنان تجنیر ننمودم واز حضور بغیب واز عین بہ علم واز شہود باستدلال
بروجہ کمال نہ پیوستم وہنر دیگران عیب وعیب دیگران را ہنر پندوق
کامل ووجدان بالغ نیافتم وشربتہائے خوشگوار نے ننگ نے ناموس
ومرباہائے مزہ دار خواری ورسوائے را نچشیدم واز جمال طعن
وملامت خلق حظ نہ گرفتم واز حسن بلا وجفائے مردم محظوظ نشدم
وکاملیت بین یدی الغسال گشتہ بالکلیہ ترک ارادہ واختیار
نکردم ورشتہائے تعلق آفاق وانفس را بہ تمام وکمال نگسستم و
حقیقت تضرّع والتجا وانابت واستغفار وذل وانکسار را بدست
نیاوردم وقسطاس رفیع المنزلۃ استغنائے حضرت حق سبحانہ را کہ
محفوف بسبرادقات عظمت وکبریائے ست مشاہدہ ننمودم وخود را
بندۂ خوار وزار وذلیل وبے ہنر وبے اقتدار وبا کمال احتیاج
وافتقار معلوم نہ ساختم وما اُبَرِّئُ نفسی اِنَّ النفس لَاَمّارۃٌ بالسوء

Marfat.com

الّا ما رحم ربّی انّ ربّی غفور رحیم اگر بمحض فضل وتواتر فیوض وارادات الٰہی
جل سلطانہ وتوالیٔ عطیات وانعامات نامتناہیٔ او سبحانہ درین محنت
گدہ شامل حال این شکستہ بال نمی شد نزدیک بود کہ معاملہ بیأس
رسد ورشتۂ امید گسستہ گردد الحمد للہ الذی عافانی فی عین البلاء وکرمنی
فی نفس الجفاء واحسن بی فی حالۃ العناء ووفقنی علی الشکر فی السرّاء
والضرّاء وجعلنی من متابعی الأنبیاء ومن مقتفی آثار الأولیاء ومن محبّی
العلماء والصلحاء صلوات اللہ سبحانہ وتسلیماتہ علی الأنبیاء اوّلاً وعلی
مصدّقیہم ثانیًا فصل ہفتم در بیان مدحت علوّ معارف ایشان
وسرّ ظہور کثرت آن اسرار عالیشان باید دانست چند معرفت مسموعۂ ناظر
عارف وخوانندہ وشنوندۂ منصف وہر کہ از میگدۂ احوال علیای
کمل عرفا جرعہ کشیدہ واز خوان سخنان والای محققین اولیا وعلما
چاشنی دیدہ چون مکاتیب شریفہ ورسائل لطیفۂ حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ الاقدس کہ ہر یک لجۂ اسرار شریعت وحقیقت ست
بمطالعہ خواہد سپرد بحکم کلام مرتضوی کرّم اللہ وجہہ قائلہ کہ المرء مخفی تحت
لسانہ ناچار بعلوّ مرتبہ وسموّ منزلت خداوندآن مقال راہی خواہد برد
زدرِّ اوتہ دریاش پیداست؛ این حقیر راقم از عالمی عالی کہ نہ از مریدان
حضرت ایشان بود در حق مقولات عالیات ایشان شنود کہ میگفت
کتب ورسائل قوم تصنیف است یا تألیف تألیف آنست کہ سخنان مردم را
بسباق وسیاق نیکو جمع آوری وتصنیف آنکہ علوم ونکات رودادۂ خود را
بنگاری خواہ آن نکات از مہارت علمی وعلوّ فطرت بظہور رسیدہ باشد خواہ
بالہام ربّانی وکشوف صادقہ جلوہ گر گردیدہ مدتہا بود کہ از میان اہل روزگار

Marfat.com

تصنیف رفته وہمین تالیف مانده بود الا بندرت که بعضے مؤلفان در تو الیف
خویش از زادهٔ علم یا ذوق خود حرفی می آرند اکنون انصاف این است
که درین جزو زمان تصنیف متین و زیبا رسائل و مکاتیب شیخ بزرگوار تست
که هر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت و ضرورت
بیشترش مکشوفات و ملهمات خاصهٔ این بزرگ دین ست و همه عالی
و نازنین و بر وفق شرع متین جزاه الله عن الطالبین خیر الجزاء انتهی کلام

هذا العالم رحمه الله تعالے فی حق کلام شیخنا طاب ثراه دیگرے از فضلا که
بصحبت بسیار شرفا و علما رسیده بود و سالها سخنان این طائفهٔ عالیه دیده
و شنیده چون قیل و قال ابنای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان
استماع نمود گفت حق این ست که فطرت و مزاج اهل این زمانه شایان
ادراک دقایق و حقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در پیشین روزگار
بودی تا پایهٔ کلام او را قدر دانستندی و متأخران سخنان او را در کتب
باستشهاد ایراد نمودندی و نیز گفت مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون قصهٔ
آن گروه کوته اندیش ست در حق آن دانای حکمت کیش پرسیده شد که آن
قصه چگونه بوده گفت دانایی در مجلس پادشاهی گفت جانوری دیدم که اخگر
برافروخته را می خورد اهل مجلس که هرگز آن را ندیده بودند و بعقل ایشان آن واقعه
گنجای نبود از هر طرف بآن دانا در پیچیدند و بر جهالت و بلاهت او اتفاق نمودند
چون بیچاره دید که هر چند دران باب مبالغه می نماید سوء ظن آن بیخبران بر حماقت
او می افزاید ناچار بکوهستانی که آن جانور یعنی قسمی از کبک که آتش خوار ست آنجا
بود در شد و یکی را از آنها بدام آورد پس از مدتی بمجلس این جماعه حاضر گشت
و گفت اینک آن مرغ این ست همگی جمع شدند و اخگرهای برافروخته پیش آن

مرغ نهاد آن مرغ یک یک بمنقار گرفته فرو می برد چون آنان این بدیدند گفتند
معلوم شد که عاقل تو بودهٔ ما جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما نیامد حکم بر جهالت
تو نمودیم و نیز مؤید این معنی ست آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد غزالی
قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که بسا سخنان او که دور
از میزان عقل و نقل ست سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
آن بشنود به سلطان مکتوبے نوشت که فقرهٔ چند از ان مکتوب ست امروز
سخنان می شنوم که اگر در خواب دیدمی گفتمی اضغاث احلام ست شک نیست
که در سخن این غریب بیچاره مشکل بسیار ست که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از
اغلاق و غموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار
ست بشرح هر چه گفته ام از مشکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عهده
بیرون می آیم انتهی الکلام العالی للامام الغزالی راقم حروف در سطوری چند
که بر عنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بر نگاشته آنجا
بتقریب ثنای کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضے ارباب عناد و انکار
بیتی چند رقم زده که این سه بیت از ان ست ؎ مهین فرزند فاروق ست و
چون آب ٭ کنون نطق از زبان او کند رب ٭ ز هر یک نقطه اش چون نافه تر
شمیم وصل جانان میزند سر ٭ ولی آن کز برودت در زکام ست ٭ چه داند نافه اش
گر در مشام ست ٭ در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشرع باین
حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسایل ست آنرا ندیده ام بنده
مکتوبی را که در ان حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسمع
آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب آسمان
کرده هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم سلم هذا الشیخ المعظم

Marfat.com

وبمن گفت که درین زمانهٔ فاسد پر بدعت از استماع کلام ورسائل اکثر مشایخ
وقت بر آئینهٔ دل زنگ حزن وملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صیقلی
نمود والحمد للہ الذی اذهب عنا الحزن وبسا صلحی وعلمائے نیک نهاد هر قرے
وبلاد چه دور وچه نزدیک که از مطالعهٔ رسائل ومکاتیب ایشان از مخلصان
صادق العقیدة گردیدند وبعضے بدلالت آن کلمات به ملازمت شریف نیز
رسیده نظرات قبول یافته فاضلے معمر مردم دیدهٔ مولانا حسن غزنوی نام از مریدان
شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار حضرت ایشان ۱۰ قدس الله سره
رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را درنیافته اوصاف علیه شنیده بود بذکره
برنگاشته در احوال جمعی که بملکت وسیع هندوستان را بنور هدایت وارشاد منور
اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالانشین مسند محبوبیت وصدر
آرای محفل وحدانیت خدیو مقام فردیت وصاحب مرتبهٔ قطبیت است انتهی کلامه
جزاه الله عنا خیر الجزاء در دفتر اول مکتوبات ایشان ۱۵ بعض مخلصان به بلخ وماوراء النهر
برده بوده اند با آنکه معارف واسرار آن دفتر قیاس بدفترین آخرین پایه فرود دارد
اگرچه قیاس بکلام دیگران درین وقت وزمان رتبه اش بس عالیست سه آسمان
نسبت بعرش آمد فرود ۰ ورنه بس عالی است پیش خاک تود ۰ علمائے آن دیار معاصرین
الاخیار از مطالعهٔ آن کلام دُرَر بار زبان به ثنای ودعای قائل آن گشوده اند
وراه اخلاص وعقیدت فراوان پیموده وگفته اند که سبحان الله دیده نشده در کشور هندوستان
این چنین بزرگی قدوهٔ حق پرستان باز هم خود افاده نموده اند که آری عجیب
نباشد که بتاریکی درون آب حیات ست ۰ یکی از صلحاء دران ایام از قبة الاسلام
بلخ صانها الله عزة اقبال ساکنیها عن البلخ متوجه هندوستان شده بود اگاه برآنجا
چه از عرفا مانند ارشاد وسیادت پناه سید میر کشاه ودانای حکمت صوری

Marfat.com

ومعنوی شیخ قدیم کبروے میر مومن بلخی رحمہما اللہ وچہ از علما مثل مولانائے ربانی حسن قبادیانی واقضی القضات مولانائے قافی تولک سلمہ اللہ مصوب آن درویش امانات دعوات نیاز مندانہ مریدانہ بحضرت ایشان مرسل داشتہ بود در اجمیر آن درویش بشرف دسبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر ذوالبرکات را باوفور محبت وعقیدت ایشان رسانید بتخصیص از کمال اخلاص مقتدائے خود جناب میر مومن مذکور رحمہ اللہ بایشان بسیار مذکور مجلس اشرف گردانید تا بجائی کہ گفت فرمودند اگر مارا کبر سن ومسافت بعیدہ مانع نبودے بملازمت شریف رسیدہ بقیۂ عمر در خدمت مے بودیم واز انوار احوال بلند مالاعین رارت ولا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موانع در میان التماس آن ست کہ از مخلصان حضور دانستہ بافاضات غائبانہ متوجہ احوال این محبان بظاہر مہجور بمعنے در خدمت حضور می بودہ باشند وآن درویش گفت مرا فرمودہ اند کہ از جانب ما مصافحہ نیز بایشان بکن وچنان کرد وقت رخصت آن درویش باین حقیر گفت کہ اغرۂ آنجا معارف بلند ایشانرا شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصًا خدمت میر مومن چہ شود کہ التماس نمائے کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرۂ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایۃ کرم ست چون بندہ آنوقت را مقتضے تحریر معارف از ایشان نمیدانست از معارف سابقہ مکتوبی چند بآن درویش نوشتہ داد بحضرت ایشان معروض داشت فرمودند خوب کردی کہ وقت ما مقتضے آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس نمود کہ دو کلمہ دعا وسلامی بید مبارک باکابر مذکورہ خصوصًا بحضرت میر مذکور نویسند کہ اغرۂ آنجا بار منائے آن از من ممنون گردند ومن ببرکت آن مرفوہ از آفات راہ مصون آن التماس بعز اجابت رسید حضرت ایشان قلم محرم

ے باشم

برداشته مکتوب بخدمت میر مومن رحمه الله نگاشتند و بدیگر اعزه مذکور
دران رقیمهٔ شمیمه دعا نوشتند و آن این ست الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر الله حقوق علما و مشایخ ماوراء النهر شکر الله
تعالی سعیهم بر ذمهٔ ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافهٔ اهل اسلام
هندوستان نه آنقدر ست که در ضمن تقریر و حیز تحریر آید درستی اعتقاد بر وفق
آرای صائبهٔ اهل سنت و جماعت کثرهم الله سبحانه فی الامصار از تحقیقات
این بزرگواران اکتساب نموده ایم و صحت عمل بموجب مذهب علماء حنفیه
رضی الله تعالی عنهم از تدقیقات ایشان حاصل کرده و نیز سلوک طریقهٔ
علیهٔ صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم درین دیار از برکات آن بقعهٔ شریفه
مستفاد ست و تحقیق مقام جذبه و سلوک و فنا و بقا و سیر الی الله و سیر فی
الله که بمرتبه ولایت خاصه مربوط ست از فیوض اکابر آن عرصهٔ متبرکه مفاض
بالجمله ظاهر و باطن اصلاح از آنجا یافته است و اگر باطن ست فلاح از آنجا حاصل
نموده ؎ شکر فیض تو چمن چون کند اے ابر بهار ٭ که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ
تست ٭ حرسها الله سبحانه و اهالیها عن الآفات و البلیات بحرمة سید
السادات علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مع ذلک یارانی که
بتقریبات ازان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
البرکات آنجانبی علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و هدایت پناه افادت
و افاضت دستگاه سلمه الله تعالی نسبت باین حقیر اظهار می نمایند که عالیجناب
نجابت آیات ایشان را بتو حسن ظن کاین ست و بعض علوم و معارف
ترا که تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت از بزرگان
باعث ازدیاد امیدواری میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید دلیر میسازد

Marfat.com

وچون درین ایام بتازگی شیخ ابوالمکارم آمده اظهار الطاف ایشان
نموده وانواع مهربانی بیان فرموده ناچار اعتماد بر کرم ایشان نموده
بچند کلمه مصدع گشت وخود را فرایاد ایشان داد وچون نقل بغض مسودات
این فقیر را اخوے خواجه محمد هاشم گشتی که از دوستان مستمند ست
مصحوب صوفی مشار الیه مرسل داشته است اکتفا بآن نمود وحرفی
از مقولهٔ علوم ومعارف این طائفهٔ علیه درین رقیمه مندرج نساخت وانر
عنایت واشفاق حضرات امید آن دارد که در اوقات مرجوه از دعای
خیر وفاتحهٔ سلامت خاتمه منسی نخواهند فرمود ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیی
لنا من امرنا رشدا دعوات فقیرانهٔ این حقیر را بحضرات عالی درجات
هر کدام جناب نقابت وبخابت پناه ملاذ اهل الله سید میرک شاه
وجناب افادت دستگاه علامة الورے مولانا حسن وجناب ناصر
الشریعت حافظ الملة قاضے تولک ادام الله تعالے برکاتهم تبلیغ
فرمایند فقیر زادها نیز عرض دعا نموده التماس فاتحه مے نمایند انتهی اگر
قصهٔ اخلاص بعضے فضلا وصلحاے بلاد قریه وبعیده را در حق ایشان
ومضافات ایشان بیک بزنگارد موجب تطویل گردد مخفی نماند که
اسرار عالیه که از مبدا فیاض بر باطن معدن الیمامن حضرت ایشان
وارد میشد سه قسم بود قسمے آن بود که هرگز از دل بر زبان نمے آوردند
چه بمجرمان اسرار وچه بغیر ایشان از اخیار چنانکه در مکتوبے[1] که بخدمت
خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رقم نموده اند در فقرهٔ چند تصریح
باین مدعا فرموده اند وآن فقرات این ست از الغامات حق
جل سلطانه چه نویسد وچه سان شکر آن نماید علوم ومعارفے

[1] مکتوب دو صد وشصت وهفتم در جلد اول است

Marfat.com

که افاضه می شود بتوفیق خداوند جل شانه اکثر آن در قید کتابت مے آید
و بسمع اہل و نا اہل میرسد اما اسرار و دقایقے که آن متمیز ست شمه ازان
بظهور نمے تواند آورد بلکه برمز و اشارة نیز ازان مقوله سخن نمے تواند کرد
فرزندے اعزے که مجموعهٔ معارف فقیر ست و نسخهٔ مقامات سلوک و نیز رمزے
ازین اسرار دقیقه با او در میان نمے آرد و به شح تمام در استتار آن میکوشد
با آنکه میداند که فرزندے از محرمان اسرار ست و از خطا و غلط محفوظ اما
چه کند که دقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار لبها را می بندد
یضیق صدرے ولا ینطلق لسانے نقد وقت ست آن اسرار نه ازان
قبیل اند که در بیان نیایند بلکه در میان نمی آرند ؎ فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه
نیست ؛ هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب هست ؛ این دولت که ما در استتار
آن میکوشیم مقتبس از مشکوٰة نبوت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
و ملائکهٔ ملاء اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات شریک این دولت اند
و از متابعان انبیا علیهم الصلوة والسلام هر کرا باین دولت مشرف سازند
ابو هریره رضی الله تعالیٰ عنه گفت من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو
نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر
را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر علم اسرار ست که فهم هر کس بآن
نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم انتهی
کلام المقدس قدس الله سره الاقدس بعضے ازین اسرار که برمز و ایما هم
ازان در میان نمے آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و متشابهات
آیات فرقانے بود چنانکه در فصل پنجم ایمائے بر آن رفت قسم دوم آن بود
که بمحرمان خاص و همنشینان زاویهٔ اختصاص در خلوات در میان می آوردند

Marfat.com

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که از آن چند تن که لایق استماع دیده
طلب نموده اند دیگرے داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین
باب بر ابواب حاجبے تعین می نمودند بل دروازهٔ خانه را که در و بیان
اسرار می نمودند بسامعان امر میکردند که از درون زنجیر کنید روزی یکے
از طلبهٔ علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن درمانده بود
خادمی برای کار ضرور در را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او خاطر
اقدس از آن اسرار مقدسه بشیوهٔ که مذکور میشد برخاست لیکن چون بر خموشی
نیز نبودند آن معرفت را بآئینے تقریر فرمودند که از ادراک محرمان نیز وراء الوراء
شد فردای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفت
دوشینه بردید یا نه معروض داشتند که معلوم ایشان ست فرمودند چون نامحرمے
در آمد لاجرم خلوت بیان راز باین شیوه بر آمد باز آن اسرار را بشیوه که دست
ادراک سامعان بدامان آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان را
از خود ربودند این گرامی اسرار را همین بقلم زبان بمحرمان در میان می آوردند
اما زبان قلم را محرم آن نمی ساختند تا بگوش هر محرم و نامحرم نرسد اگر مخدوم
زادهاے عالیمقدار یا دیگرے از خلفاے کبار التماس مے نمودند که چه باشد
که اسرار بتحریر رسد بحسب التماس آنان بعضے حواشئ آنرا بشیوهٔ که هر کس
پے برد رقم مے نمودند و بعض ازین معارف و اسرار از آن قبیل بودند
که غیر از حضرات مخدوم زادهاے عالیمقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس در آنجا
محرم نبود و بغیر ایشانان دیگری را واقف و مطلع نمی ساختند قسم دیگر از معارف
مفاضه آن بود که بالتماس سائلان یا به نیت افادهٔ طالبان عموماً و شمولاً
بتقریر و تحریر میرسید این معارف ست که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

Marfat.com

ورسائل معادن الفتوحات متضمن آنست وہر معرفتے ازان شفا بخش دلہائے
رنجوران ومقرب دوران ومہجوران بقل آنہا نقبیٰ ہر محفل آوازۂ شان آویزۂ
گوش ہر دل ہر فقرہ ازان خاتم اسرار فقر را نگینہ وہر فصلے ازان جواہر اسرار
وصل را خزینہ اقلام از مباشرت آن ارقام نیستان شکر صفحات از تضمن آن
کلمات بوستان از ہر کامہا از شیرینی آن مقال بجلاوت ایمان ہمدوش
دلہا از صفاے آن اسرار با نوار لایزال ہم آغوش جامع اسرار دین وانوار
یقین مظہر رموز مخفیۂ کتاب مبین مرآت جمال معانی احادیث سید المرسلین
حلال مشکلات کلامیہ وفقہیہ حاوی دقائق معارف تشبیہیہ وتنزیہیہ ترجمان
غوامض کلمات متقدمین کبر ادستور احوال واقوال متاخرین علما وعرفا
قدس اللہ سرہم قائلہا این علو مقال کہ از زبان خامۂ عبقرین بظہور میرسید
چون ہمین اسرار وغیر آنرا از زبان در فشان خود در خلوات بیان میفرمودند
صورت دیگر میگرفت گویا آن کہ بزبان قلم بیان می نمودند مقال بود واینکہ بقلم
زبان می فرمودند حال وآن بیان معرفت بود واین القای نسبت و
اعطاے نعمت یعنی در پردۂ تقریر آن تصرفے مضمر میداشتند کہ سامعان را سکر
وحضوری فرو میگرفت کہ تحریر نگنجد چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند
چنان بودے کہ مستی از میخانہ بیرون آید مخدوم زادہا ودیگر محرمان
ہمیشہ آرزومند آن مے بودند کہ آن کدام روز فرخندہ فرجام باشد کہ آنحضرت
بزبان مبارک معرفتے بسمع این مشتاقان رسانند سہ از دل نرود دلذت
حرف لب او پرسیست کہ از گوش برون نتوان کرد پ شیوۂ آن نازنین
آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود کہ تا بماخذ ومنشأ این علوم
متحقق نمی شدند چون فلق صبح در نظر بصیرت وکشف ایشان جمال آن معانی

Marfat.com

جلوہ گر نمی گشت بمجرد قوت علمی ازان سخن نمیکردند بسیار سوالات بود
کہ طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند کہ حقیقت آن
تحققاً و حالاً معلوم مانگشتہ بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
این بندہ بضرورتے روزے از معرفت خاتمہ مکتوبے از دفتر ثانی کہ در اسرار
مضمون نگارش فرمودہ اند حل مشکلے را سوال نمود فرمودند کہ مدتہاست کہ
ازین معاملہ بجای دیگر افتادہ اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکہ علم
و معرفت نبود باین شیوہ حرف کردن خوش نمی آید و آئین ما نیست لیکن چون
الحاح بندہ را دران مشاہدہ نمودند روزی کہ بر عرش خود تکیہ زدہ بودند و انوار
مبارک را بر رو کشیدہ مدتی فرو رفتند آنگاہ سر برآوردہ تبسم نمودہ باین حقیر
فرمودند کہ چون نگرانی تُرا بجل آن معرفت بسیار دیدہ شد و بعذر از سر وا
نشدے لاجرم ہمین لحظہ متوجہ آن مقام کہ معرفت مسئول تعلق بآن داشت
گشتم این بار چون نظر روشنایے و حدت دیگر یافتہ بود آن معاملہ ما بنساط
و وسعت دیگر جلوہ گر شد کہ اگر بہ تحریر آید بچندین درجہ بیشتر و بہتر از پیشتر
صورت بندد و مجملاً انچہ بجل آن شبہ تعلق داشت و موجب تشفی سایل میشد
فرمودند و بتفصیل آن لب نکشودند روزے در بلدۂ اجمیر شیخ نور الحق بن
شیخ عبد الحق دہلوی کہ از علماء کبار ست آشنای مقال این طائفہ علیہ از حضرت
ایشان از سر گرفتارے حضرت یعقوب بحضرت یوسف علی نبینا و علیہما
الصلوات و السلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بخموشی رفتہ
فرمودند کہ انشاء اللہ عنقریب در کشف این سر بیان وافی در میان
آریم و بتفصیل بر نگاریم چون شیخ مشار الیہ از مجلس برخاست باین حقیر
خطاب نمودہ فرمودند کہ بکرات یاران و محبان سر ایمنی را از ما سوال

Marfat.com

کردہ بودند لیکن چون مکشوف نگردیدہ بود جز خاموشے جوابے نداشت
چنانکہ شیوۂ ماست از روے مہارت علم وعرفان بجل آن پرداختن
لائق نہ اکنون کہ این جوان پرسید وتوجہ بان منصرف گشت درے از
کشف این سر بروے بصیرت کشودند و بشیوۂ خاص جلوہ ازان رانمودند
بدان ماند کہ کشف ایمعنی بتفصیل بظہور رسد دوات وقلم وکاغذ
حاضر میداشتہ باشی فردائے آن روز دوات وقلم طلبیدہ فرمودند
کہ امشب بعد از اداے تہجد آن اجمال را بتفصیل تمام وا دند انیک بعنایت
اللہ سبحانہ از دل بزبان واز زبان بقلم واز قلم بہ کاغذے آید پس بہ تحریر
پرداختند وصحیفہ را بوستان رنگین ساختند چنانکہ بر نظارگیان آن
ہویدا است چون آن صحیفۂ جواب را بسائل سپردند یکے از خلصان باین
حقیر گفت کہ درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشتہ ونیز خاصہ از خصائص علیۂ
حضرت ایشان برمزوایما دران مندرج شدہ شیخ سائل بصحبت امرا وقوانین
آمد شدی دارد مبادا کہ این مکتوب عظیم را بسمع آن گروہ باطن سقیم رسانند
ورنگ زمان سابق باز موجب قیل وقال آنجماعہ گردد بندہ این مقولہ را
بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت کہ دوستان را افشاے
آن در ہراس انداختہ کدام است کہ مرا بخاطر نیست کہ اینچنین رازے را
درین مکتوب رقم نمودہ باشم بندہ معروض داشت کہ قصۂ بقیۃ النخل است
تبسم نمودہ فرمودند کہ آن اینجا مذکور شدہ است ومراقب شدند بعد
ازان سر برآوردہ این بیت را از زبان مبارک راندند ؎ یارب
آن غنچۂ خندان کہ سپردے بمنش ۔ مے سپارم بتو از چشم
حسود چمنش ۔ بالجملہ بآن ما جرا توجہ نمودند وتکیہ بر حفظ الٰہی فرمودند

Marfat.com

تا آنکہ آن مکتوب دران مردم دور از کار دائر گردید از انچہ یاران ترسیدہ بودند
بظہور نرسید و این از جملہ خوارق آنحضرت ست و بسیار بودی کہ باعث
بر تحریر معارف دل پذیر حل کلام مشکل و مغلق اکابر دین بودے
خصوصًا کلامے کہ ظاہرش باصول دین چندان موافقتے نداشت
و بہانہ طلبان دنیے اُدبان آن کلام را دست آویز تکاسل و تساہل
ساختہ بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا بر طبق شریعت غرّا می فرمودند و اگر تاویل
قوے آنرا نبودے یا بعد از توجہ حضرت ایشان بحل کلام خلاف آن مقولہ
کہ دران خلاف کمال مطابقت شرع بود مکشوف شدے ناچار تحریر
میفرمودند کہ این کلام او از غلبۂ سکر سر زدہ یا در کشف آن بزرگ خطائی
رفتہ و آن چون خطاے اجتہادے مغفور ست اما دیگران را بران تمسک
جستن و بر خلاف فرمودۂ مجتہدین و محققین رفتن ناشایستہ و نازیبا
ست و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعا شدیدے
میدیدند ایشان نیز بخشونت رفتہ از راہ جنون حمیت دین و کمال متابعت
سید المرسلین صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر دو منع آن توجہ مے نمودند و
رقم مے فرمودند ازین جملہ است انچہ بتقریب سیرے کہ ورائے النفس
و آفاق معلوم شریف گشتہ نوشتہ اند ہم ازین جملہ است آنکہ
در بیان آن کلام سید الطائفہ نوشتہ اند کہ فرمودہ چون حادث
بقدیم مقرون گردد از حادث اثرے نماند قدیم شود در اوقات دیگر
کہ از فرط جنون متابعت مشحون با فاقت آمدند از غایت محبت
کہ بقائلان آن کلام داشتند با فتقار تمام بیان معذرت مینمودند
و میفرمودند و فور تشرع را نیز سکرے ست قوے کہ اقتضاے آن

Marfat.com

خلاف آنرا برنتابد از هر که باشد نه بینی چون حضرت کلیم الله علیه الصلوة والسلام بامر حضرت حق سبحانه مصاحبت خضر نمودند و خود نیز فرمودند که ستجدنی انشاالله صابراً لیکن بمجرد مشاهدهٔ امرے که آن را بظاهر شرع موافق نیافتند عنان بصابریت از دست داده بران پیچیدند تا آنکه خضر علیه السلام گفت هذا فراق بینی وبینک و نیز حضرت ایشان فرمودند که هرچند سراپا غرق حقوق این بزرگوار ایم واز خوشه چینان خرمن دولت ایشان اما چه توان کرد که حقوق خداوندی جل شانه وعز سلطانه فوق حقوق دیگران ست خصوصاً که سخن بذات وصفات او سبحانه متعلق باشد و بتقدیس و تنزیه او مربوط بود و ایضاً چون فلق صبح مکشوف و مشهود هم شده باشد آنوقت اگر انچه موافق تقدیس او سبحانه ملهم و متیقن شده در میان نیاید ملاحظهٔ دیگران نماید خیانت و عدم دیانت باشد که ستر القا و انکشاف آن معرفت همین ست و ازین باب هم در همان مکتوب که سخن از وراے سیر انفسی و آفاقے کرده اند بسیار رقم نموده اند اما اگر در مسئلهٔ و معاملهٔ از مسائل و معاملات این طائفهٔ علیه که آن را نزد علماے ظاهر شرع موافقتے نبود و حضرت ایشان را تاویلات قوے علماً و حالاً دران عطا فرموده بودند مهما امکن در اثبات آن معامله و مسئلهٔ مختصهٔ صوفیه بدلائل عقلیه و نقلیه و ذوقیه مے کوشیدند و در مدحت علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند و تقریرات ارجمند در میان مے آوردند مثل مسئلهٔ وحدت وجود که در دفاتر مکتوبات شریفه بچه تحقیقات والا و تدقیقات زیبا که بیان آن فرموده اند

Marfat.com

و آن را بر طبق شریعت غرّا اثبات نموده مانا که یکے از علماء ظاهر گفته باشد
که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند و نوشته
که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا بار دارد آن
موطن که ایشان ازین مسئلهٔ عالیشان دم زده اند استیلاے حق
ست و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را
و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک ست
که باطل از سایهٔ ایشان بگریزد و کجا بگردد دامن ایشان آویزد اینجا همه
حق ست و برائے حق ست علماء ظاهر بین از حقیقت ایشان چه دریابند
و غیر از مخالفت صورے چه فهمند و از کمالات ایشان چه فراگیرند انتهے
و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشتهٔ محبت با جناب
قدس قوے دارند و محبت ماسوے را فداے مطلوب حقیقی ساخته اند
ناچار بحکم المرء مع من احب از راه این معیت حبّی مطلوب حقیقی میرسند
و از تنگناے تجلیات و ظهورات که منسوب بظلال ست وارسته باصل
الاصل سے پیوندند مقامے که آنجا علم علماے ظواهر میرسد این بزرگواران
بقلاب محبت منجذب گشته خود ها میرسند و اتصال بیچونے پیدا می کنند
این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد هر که محب است و از غیر محبوب
گسسته است بمحبوب می پیوندد و هر که این محبت ندارد بعلم کفایت
میکند و آنرا مغتنم میداند بل جاے که آن بزرگان خود ها میرسند علم
اینان هم آنجا نرسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا دهلیز مطلوب ست
و آنکه واصل بمطلوب ست با مطلوب ست معیت هیچ دقیقه نمیگذارد
که نصیب واصل نشود انتهی و ایضاً بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

Marfat.com

و فروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور برخلاف ایشان روند
کما ظن بعض الناقصین و نیز الهام این طائفهٔ علیه مفید بسیار اسرار
خفیه ماذونات و مرضیات علیه است اما نه مثبت حل و حرمت شرعیه
کما توهم بعض الجاهلین رقم فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعیه
کتاب سنت ست و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز مثبت احکام
ست بعد این چهار ادله هیچ دلیلے مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت
حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نه نماید و
ارباب ولایت خاصه با عامهٔ مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کشوف و الهامات
ایشان را قربت نمی بخشد و از رقبهٔ تقلید نمی برآرد ذوالنون و بسطامے
و جنید و شبلے رحمهم الله با زید و عمرو و بکر و خالد که از عوام مومنان اند در تقلید
مجتهدان در احکام اجتهادیه متساوے اند آرے مزیت این بزرگواران
از راه دیگرست اصحاب کشوف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات
و ظهورات هم ایشانند که بواسطهٔ استیلاے محبت محبوب حقیقی جل
سلطانه از ماسوے او تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت
آزاد گشته اند اگر حاصل دارند او را دارند و اگر واصل اند او را واصل اند در
عالم بیعالم اند و با خود بیخود اند و اگر میزنید برای او میزنید و مبتدیان ایشان
مطلوب را بواسطه غلبهٔ محبت در مرأت هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند
و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمایی و صفاتی او می یابند از منتهیان ایشان
چه نشان دهد که بے نشان اند قدم اول شان نسیان ماسوے ست از قدم
ثانی ایشان چه وانماید که برون آفاق و انفس ست الهام ایشان راست
و کلام با ایشان ست اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ

Marfat.com

مے نمایند در رنگ مجتہد کہ تابع رائے واجتہاد خود ست ایشان نیز
در معارف و مواجید تابع الہام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد پارسا
قدس سرہ نوشتہ اند کہ در افاضہ علوم لدنے روحانیت حضرت خضر
متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوات والسلام ظاہر این
سخن نسبت با بتدا او توسط خواہد بود معاملہ منتہی دیگر ست کما یشہد بہ الکشف
الصریح و مؤید این تخصیص ست انچہ از حضرت شیخ عبد القادر جیلانے
قدس سرہ منقول ست کہ روزے بر سر منبر بیان علوم و معارف مے نمودند
درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلے بیا
کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفہوم مے شود کہ حضرت خضر از
محمدیان نیست از علل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان را
چگونہ واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اند ماوراء احکام
شرعیہ کہ اہل اللہ بآن مخصوص اند چہ آن معارف ثمرات اوست
و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات اوست
و تا زمانے کہ درخت برپاست ثمرات متوقع ست چون در اصل درخت
خلل رفت ثمرات معدوم گشت نے عقلے باشد کہ درخت ببرد و ثمرات
را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
شرط اگرچہ مقصود ست اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت و مداہن شریعت
را برین مبنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت ست
ہر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکہ مداہن از معرفت نے نصیب ست
بالفرض انچہ بزعم فاسد خود دارد اگرچہ ہیچ ندارد از قبیل
استدراج ست کہ جوگیہ و براہمہ را دران شرکت ست کل حقیقۃ

Marfat.com

ردتہ الشریعۃ فہوزندقہ والحاد پس رواست کہ خواص اہل اللہ در معارف
ذات وصفات وافعال او تعالے بعضے از اسرار ودقائق فہم کنند
کہ ظاہر شریعت از ان ساکت ست ودر حرکات وسکنات اذن وعدم
اذن او تعالے دریابند ومرضے وغیر مرضے دانند لہذا ست کہ در بعضے
اوقات اداے بعضے از عبادات نافلہ را غیر مرضے یابند وبترک آن
مأذون گردند گاہے نوم را بہ از یقظہ فہمند احکام شرعیہ باوقات موقتہ
واحکام الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند وچون حرکات وسکنات این
بزرگواران مربوط بہ اذن ست ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل وہمان
فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الہام فرض پس دیگران گاہی ادائی نوافل
مینمایند وگاہے مرتکب امور مباحہ میگردند واین بزرگواران چون کار را
بأمر واذن مولے جل سلطانہ مے کنند ہمہ از فرائض ادامی یابد مستحب
ومباح دیگران فرض ایشان ست ازینجا علو شان این بزرگواران
باید دریافت علماے ظواہر در امور دین اخبار غیبیہ را مخصوص باخبار
پیغمبران مے دانند علیہم الصلوات والتسلیمات ودیگران را در ان
اخبار شرکت نمیدہند این معنے منافی وراثت ست ونفے ست
مر بسیارے از علوم ومعارف صحیحہ را کہ بدین متین تعلق دارند از
احکام شرعیہ مربوطہ بہ ادلہ اربعہ است کہ الہام را در ان گنجایش نیست
اما امور دینیہ ماورائے احکام شرعیہ بسیار ست کہ اصل خامس ورائے
الہام ست بلکہ توان گفت کہ اصل ثالث الہام ست بعد کتاب وسنت
این اصل تا انقراض عالم برپاست پس دیگران را بہ این بزرگواران

Marfat.com

چہ نسبت بود بسیار ست کہ دیگران در بعضے اوقات عبادت کنند و آن
عبادت غیر مرضے باشد و این بزرگواران در بعضے احوال ترک عبادت
کنند و آن ترک مرضے بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان ہ از
فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن را عابد میدانند این را
بیکار می شمارند سوال چون دین بہ کتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال
بالہام چہ احتیاج بود و چہ نقصان ماندہ کہ بالہام کامل گردد جواب
الہام مظہر کمالات خفیۂ دین ست نہ مثبت کمالات زائدہ در دین چنانچہ
اجتہاد مظہر احکام ست الہام مظہر دقائق و اسرار ست کہ فہم اکثر مردم
از ان کوتاہ است ہر چند در اجتہاد و الہام فرق واضح ست کہ آن
مستند برائے ست و این مستند بخلق رائے جل سلطانہ پس در الہام
یک قسم اصالت پیدا شد کہ در اجتہاد نیست الہام شبیہ اعلام نبی ست
کہ مأخذ سنت ست چنانچہ بالا گذشت اگرچہ الہام ظنے است و آن اعلام
قطعے ربنا اٰتنا من لدنک رحمۃً وھیّٔ لنا من امرنا رشدا والسلام
علی من اتبع الھدیٰ انتہے کلامہ فی حق اولیاء مطلوب از ایراد این
فقرات رائقہ و این مقدمات سابقہ و لاحقہ آنست کہ حضرت ایشان سراپا
غرق محبت و مدحت اکابر اولیا اللہ بودند رحمہم اللہ سبحانہ و اگر
بندرت در بعضے کلمات ایشان سخن کردہ اند بنا بر نیتی و حکمتے و کشفے
و مشاہدتے بودہ بالجملہ اگر منصفے علو حال و کمال و کثرت معرفت
و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تأمل نماید دریابد
کہ حضرت ایشان را میرسد کہ از روے اجتہادات کشفیہ و الہامات
لدنیہ در بعضے کلمات مشائخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

Marfat.com

نمایند وازان ہیچ نفے قائل آن کلام لازم نمی آید چہ امثال این در میان
محمل مشائخ بظہور پیوستہ وہیچ از روے انکار ہم نبودہ از مشاجرہ کہ شیخ
ربانی علاؤالدولہ سمنانی در مسئلہ از مسائل شیخ اکبر محی الدین العربی
رضی اللہ عنہما نمودہ انکار آن بزرگ لازم نیاید نہ بینی کہ ہم شیخ سمنانی
ویرا عارف سبحانی گفتہ و در مصنفات خود بعلو مرتبہ ستودہ اینچنین ست
احوال مجتہدین میان ہمدیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجۂ اجتہاد او
متابعت رأے خود ست و مرضیٔ استادش نیز دران ست و تلامذہ باوجود
کمال أدب در حقیقت مسئلہ با ساتذہ مباحثات و مناظرات نمودہ اند
و آن محمود بودہ امام ابو یوسف در یک مسئلہ شش ماہ با امام اعظم مناظرہ
نمودہ و در بسیار مسائل دے و امثال او بر خلاف رأے استاد خود
فتوے دادہ اند کما لا یخفی کذلک مرتبۂ اکمال و ارشاد و عرفان نیز
این صورت دارد و اما ہر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبہ نباشد
و بعضے فضلاے وقت التماس آن نمودند کہ کتاب عوارف شرحی چنانکہ
باید ندارد امروز در علم ظاہر و باطن یگانۂ زمانہ ایشانند چہ بود کہ شرحے
برنگارند چون الحاح اعزہ از حد شد بندہ را بقرأت عوارف أمر نمودہ
بدین تقریب شروع نمودند شرحے عربے در غایت بلاغت
معنے و فصاحت لفظ جزوے تحریر یافتہ بود کہ فرمودند خود را ازین معنی
گذرانیدیم کہ مبادا در محلی از محال اذکار بتقریب علو سخن و تدقیقات آن
ناگاہ شیوۂ ظہور گیرد کہ کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست رود
حال آنکہ من کہترین مخلصان این بزرگوارم قدس سرہ شیخ حسن برگے
کہ مرد فاضل ست و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافتۂ حضرت ایشان

Marfat.com

بر مسئلہ از مسائل صوفیۂ صافیہ رحمہم اللہ پیچیدہ بود حضرت ایشان
بعتاب و رنجش تمام بوے نوشتند کہ این پیچیدن تو غایت بیجا و نازیبا
واقع شدہ چنانکہ در احوال مشار الیہ این قصہ بیاید انشاء اللہ سبحانہ و اگر
بعضے تصوف خوانان مقید بہ بدعت و ہوا یا بعضے از ارباب شوکت و غنایا
بعضے علماے طالب الدنیا در مجالس از اسرار این طائفہ بسوالے لب
میکشودند حضرت ایشان راہ خموشے پیمودہ سیفرمودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطور ست از انجا باید طلبید درگاہ بدو کلمہ در غایت اجمال
از سر وا میکردند روزے یکے از خواتین بزرگ در مجلسے از ایشان سوال
کرد اینکہ صوفیۂ موحّدہ عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے ست کہ
باین مسئلہ دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود
نے بود خواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
و اہل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضاً بسکوت
مطلق آن سائل را از سر وا نے شد و نیز از فحواے سوال او رغبت او را
بر فع قیود شرعیہ دریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویہ کہ
فریفتۂ حظوظ آنا یند و بشوق تمام آنرا جویان و از زوال آن سخت
ہراسان و ہمچنین این عذابہاے دنیوے کہ می بینند و ازان خود را بصد حیلہ
بکنار میکشند و بکمترین اَلمے کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار آزار می یابند
ہمین لذات و حظوظ در بہشت و ہمان رنج و آزارے در دوزخ اَشد و ابقی
خواہد بود چنین لذتے را کہ آنجا تمام تر ست و اَبدے طلب نمایند و ہر چہ
موجب حصول آن گردد با تیان آن سعے فرمایند و از چنین عذابے و
آزارے کہ آنجا سخت تر ست و سرمدے بپرہیزند و از ہر چہ باعث وصول

Marfat.com

بآن بود بگریزند خواہ بحقیقت آن بود بود یا نمودنے بود و کذلک مردمان از
دور و نزدیک بزبان قلم سوالات درمیان آوردہ التماس جواب آن
مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
نمی پرداختند و گاہ بودے کہ مامور بجواب او نمی شدند و اگر لائق می یافتند
جواب آن می نگاشتند یا اشارتے میرسید نا چار بتفصیل یا اجمال کلمۂ چند
بخامہ مشکین شمامہ میدادند موجب ظہور این مکاتیب کثیرہ با وجود کثرت
خاموشی و استغراق آن حضرت این بودہ و ابتدا ے توجہ شریف ایشان
بہ تحریر اسرار عالیشان امر و اشارۃ حضرت پیر بزرگوار ایشان بودہ ایضًا
امرار واح طیبۂ عارفین بل در بعضے معارف تحسین از سید المرسلین
صلوات اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ و احبابہ اجمعین مشاہدہ فرمودند چنانکہ در
عریضہ کہ بحضرت پیر بزرگوار خود نوشتہ اند تصریح باین معنے نمودہ اند
آنجا کہ رقم فرمودہ اند ہو در کشف ہر یک از مقدمۂ مذکورہ بمقتضاے
وقت مسودہ کردہ شد بعضے متممات و مکملات آن علوم مسطورہ نیز
مخطور شدہ بود فرصت تحریر آنہا نشد کہ حامل عریضہ واشت راہی شد
انشاء اللہ تبارک و تعالے متعاقب بخدمت خواہد فرستاد الحال رسالۂ دیگر
بہ بیاض رسیدہ بود فرستادۂ آن رسالہ بالتماس بعضی یاران میسر شد
کہ التماس نمودند کہ نصائح بہ نویسیں کہ در طریق نافع بود و بمقتضای آن زندگانے
کردہ شود الحق رسالہ غیر مکرر کثیر البرکت ست بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
کہ حضرت رسالت خاتمت علیہ السلام والصلوۃ والتحیۃ با جمع کثیر از مشائخ امت
خود حاضر اند و ہمین رسالہ را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
آنرا بوسہ میکنند و بمشائخ مینمایند کہ این نوع معتقدات می باید حاصل کرد

Marfat.com

وجماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نوراني وممتازند وعزیز الوجود وروبروی
آن حضرت علیه الصلوة والسلام ایستاده اند والقصه لطولها ودرهمان مجلس
باشاعت این واقعه را أمر فرمودند ع باکریمان کار با دشوار نیست ؛ انتهی
کلامه العالی بمقتضای آنکه ایشان را بوراثت جد معظم خود فاروق
اعظم رضی الله عنه از محدثیت بفتح دال نصیبه فراوان داده بودند چنانکه
سابقًا اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار ومعارف از دست سبحانه
که بزبان این بنده برگزیدهٔ خود اظهار نموده ع زبانے زما بود وگوینده تو
شاهد این معنی ست قصه که راقم این حروف آنرا در دیباچه دفتر ثالث
مکتوبات آن حضرت بتفصیل نیز رقم نموده ومجملش انیست که بعد از اتمام
دفتر اول مکتوبات وپیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان را از غایت
انکسار دید قصور احوال واقوال که این دید لازم این طائفه است بر خاطر
عاطر گذشته که آیا اینهمه معارف که به تحریر آورده ایم مقبول ومرضی او
سبحانه باشد یا نه مقارن این اندیشه ندا در رسیده که این علوم که در تحریر
وتقریر تو آمده همه مقبول ومرضی ماست باز درین اثنا ملهم گشتند که اینهم
که نوشته بلکه هرچه در گفتگوی تو آمده است همه مقبول ومرضی ماست
بل این همه را ما گفته ایم وبیان ما ست ودران وقت آن علوم ومعا
یکیک در نظر ایشان داشته اند وهمه را دران حکم داخل یافته اند از انگاه
به تحریر مکاتیب جلد دوم پرداخته شتافته اند وایضًا حضرت در خاتمه مکت
دوصد وسی وچهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصهٔ عالیه رقم نموده ا
که این معارف که مسوده یافته است امید ست که از الهامات رحمان
باشند که اصلا شائبهٔ وساوس شیطانی را در انجا مجال نبود دلیل بر صحتی انک

Marfat.com

چون در صدد تحریر این علوم شد و ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ
گشت دید کہ ملائکہ کرام علی نبینا و علیہم الصلوۃ والسلام از نواحی آنمقام
دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند کہ در حوالی آن مکان بگردد و چون
اظہار نعم جلیلہ از اعاظم محامد ست باظہار نعم عظمے جرأت نمودہ آمد رجا
کہ از مظنہ عجب مبرا باشد چگونہ عجب را گنجایش باشد کہ بعنایت اللہ سبحانہ
نقص و شرارت ذاتی خود ہمہ وقت نصب عین ست و کمالات منسوب بانو
و ایضاً مؤید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصہ کہ ذکر یافتہ یکی فرمودن
سید الانام علیہ الصلوۃ والسلام ایشان را مجتہد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم اللہ وجہہ ایشان را کہ آمدہ ام کہ ترا علم سموات بیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصہ ایست عجب کہ بندہ آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنودہ کہ او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نمودہ کہ روزے فرمودہ اند بر ما چنان ظاہر
گردانیدند کہ مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مہدی آخر الزمان علیہ الرحمہ
والتحیۃ والرضوان خواہد در آمد مقبول حضرت او خواہد شد۔ این تکثیر تحریر
ازانست ؎ بر نوحۂ شب و روز ازان مے بچسپم ٭ تا بو کہ یکے نالہ بگوشش
تو رسد ٭ و اگر آن قصہ را داخل آن خصایص حضرت ایشان کہ در فصل تجمع
ذکر یافت نیز مے نمودم گنجائے داشت و دیگر باعث برین تحریر تحدیث نعمت
و تشویق اہل طلب و ارادت و تخفیف بار غلبات حال و نسبت ست چنانکہ
در مکتوبات باین بواعث مذکورات تصریح نمودہ اند آنجا کہ فرمودہ اند مقصود
ازین گفتگو اظہار نعمت حق ست سبحانہ و ترغیب طالبان این طریقت
نہ تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عزوجل بر آنکس حرام ست کہ خود را

Marfat.com

از کافر فرنگ بہتر دانند فکیف از اکابر دین ؎ ولے چون شہ مرا بر داشت
از خاک ؎ سنہ دگر بگذرانم سر ز افلاک ؎ اگر بر روید از تن صد زبانم ؎ چو سوسن
شکر لطفش کے توانم ؎ و نیز رقم فرمودہ اند کہ طائفۂ از ارباب توحید آنانند
کہ استہلاک و اضمحلال در شہود خود بروجہ اتم پیدا کردہ اند و ہمت ایشان
آنست کہ در مشہود خود مضمحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
ایشان ظاہر نشود رجوع انا را بر خود کفر میدانند بعضے از ایشان
میفرمایند کہ اشتہی عدمًا لا اعود ابدًا عدمی میخواہم کہ ہرگز او را وجودی نبود
ایشان اند مقتول محبت و حدیث قدسی من قتلتہ فانا دیتہ در شان ایشان
متحقق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لمحہ آسایش ندارند چہ آسایش در
غفلت ست بر تقدیر دوام استہلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
ہروی میفرماید کسی را کہ مرا یک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد امیدست
کہ گناہان او را بخشند و وجود بشریت را غفلت درکار ست حق سبحانہ از
کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازۂ استعداد او بامورے
کہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشان را بآن امور مشغول ساختہ است
تا آن بار وجود نے الجملہ از ایشان تخفیف یابد جمعے را بسماع و رقص الفت
دادہ اند و طائفہ را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساختہ
و گروہے را بہ بعضے امور مباحہ مشغول داشتہ عبد الرحیم اصطخری
ہمراہ سگبانان بصحرا میرفت شخصے از عزیزے سر آن پرسید فرمود
تا نفسے از بار وجود خلاص شود انتہے کلامہ العزیز برخوانندگان معارف
حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علو فوت و غموض
و دقت پایہ دیگرست و از ناز کے سرمایۂ دیگر روزے این حقیران

Marfat.com

از زبان شریف شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاهری از منقول
و معقول مهارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفهٔ علیه خصوصاً دقائق
حقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سره اطلاع فراوان نباشد
قدر علوم معارف ما و نازگیهای آن را در نیابد ؎ در نیابد حال پخته
هیچ خام ؛ پس سخن کوتاه باید والسلام ؛ از مرقومات متبرکات حضرت
ایشان یکی فقرات عالیات مبدء و معاد است و فقرات شریفهٔ
معارف لدنیه و رسالهٔ جذب و سلوک و رسالهٔ مکاشفات غیبیه و رسالهٔ
شرح رباعیات حضرت خواجه باقی بالله طاب ثراه و رسالهٔ تهلیلیه و رسالهٔ
رد شیعه و تعلیقات عوارف و غیر ازین رسائل دفاتر ثلثه مکتوبات
قدسی آیات ست اما دفتر اول متضمن بصد و بیست و عریضه و دو صد و نود و سه
مکتوب ست که مجموع سی صد و سیزده گردد از خوارق حضرت ایشان
که فقیر مطالعه نموده یکی اینست که چون بنام هر یک از مخلصان
مکتوبی مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزوی این دولت بر دل گذشت
و نیز مخطور دل مکسور میشد که اگر بناگاه بعنایت الله در رقیمهٔ شمیمه نامزد این احقر
گردد آن رقیمه خاتمهٔ مکتوبات آن دفتر باشد که من فرود همه مخلصان
این درگاهم چه دولتی باشد اتفاقاً چون بتقریبی خواستند که نوازش نامه
باین غلام مهجور مستردوی برهان پور مرسل دارند چون برنگاشته اند
فرموده اند که باین مکتوب که بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را
که برطبق عدد رسل و اصحاب جیش بدرگشته ختم نمایند فحصل مرادی
بکرامت چون بنده بتاریخ اختتام این مجلد را در المعرفة یافته بود فرمودند
که نامش نیز همین باشد اما جلد ثانی مشتمل ست بر نود و نه مکتوب

Marfat.com

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی ست بر صد و چہاردہ مکتوب بر طبق سور
قرآنی بعد از تمامی جلد ثالث و مہجوری بندہ از آستان بعضے مکاتیب
دیگر کہ شروع دفتر چہارم بود بظہور آمدہ بود و ہنوز بچہاردہ مکتوب نرسیدہ
کہ آن ماہ چہاردہ آسمان قطبیت رو در نقاب مغرب تراب کشیدہ
قدس اللہ سرہ الانور و نور مضجعہ المعطر بحرمۃ سید البشر و الصلوۃ و السلام علیہ
و علی آلہ و اصحابہ و احبائہ الی یوم المحشر ناچار آن مکتوبات را داخل جلد ثالث
نمودہ شد اکنون وقت آن رسید کہ بیان این مطلب مزبور را بدین
فقرۂ متبرکہ از حضرت ایشان ست ختم نمائیم انگاہ زبان خامہ را بہ بیان
چند معرفت مسموعہ کہ داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست و تازہ
و جدید ست بکشائیم بعنایت اللہ سبحانہ و کرمہ فقرۂ اولے در مکتوبی
بیکے از ہم پیرہاے متردد الاخلاص طالب خوارق نوشتہ اند علوم
و معارف الہامیہ از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لہذا معجزۂ قرآنے
از سائر معجزات اقوے و ابقے آمد چشم بکشائید کہ این ہمہ علوم و معارف
کہ در رنگ ابر نیسان مے ریزد از کجاست علومے با این ہمہ کثرت بتمامہا
موافق علوم شرعیہ و سر موے مخالفت سنت را در ان گنجایے
نہ این خصوصیت علامۂ صحت علوم ست حضرت خواجۂ ما قدس اللہ سرہ
الاقدس نوشتہ بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح ست الا چہ فائدہ کہ سخن حضرت
خواجہ بشما حجت نیست ہر چند خود را پیرپرست نامیدہ اید فقرۂ ثانیہ در آخر
معارف عالیۂ مکتوب بیان طریق برنگاشتہ اند کہ این ست بیان طریقے
کہ حضرت حق سبحانہ و تعالے این حقیر را باین طریق ممتاز ساختہ است
از بدایت تا نہایت و بنیادش نسبت نقشبندیہ است کہ متضمن اندراج

Marfat.com

نہایت در بدایت ست برین بنیاد عمارتہا ساختہ اند و کوشکہا بنا فرمودہ
اگر این بنیاد نے بود معاملہ اینجا نے افزود تخم او از بخارا و سمرقند
آوردہ در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک پنجاب و بطحا ست کشتند و با آب
فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مرنے ساختند چون
آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی
ھدانا لھذا و ما کنا لنھتدی لولا ان ھدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق
فقرہ ثالثہ در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجید ند اگر تناقضے
و تدافعے مفہوم گردد حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
چہ در ہر وقتے احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقامے علوم و
معارفے جدا پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام متناقضہ مے نمایند
و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ مے شود آن تناقض
و تدافع مرتفع میگردد للہ سبحانہ حکم و مصالح فی ذلک فلا تکن من الممترین
انتہی کلامہ العزیز اما معارفے کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
نمودہ اگرچہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابے باید پرداخت لیکن عشر
را ازان اینجا در ضمن ہفت برگت مے نگارم و انتظار فرصت
تحریر بقیہ آن در اوراق دیگرے برم تا کے میسر آید ۱۲ فرخندہ شبی
مکرر این دو بیت مولوے معنوے را قدس اللہ سرہ کہ سہ عشق معشوقان
نہان ست و ستیر عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر لیک عشق عاشقان
تن زہ کند عشق معشوقان خوش و فربہ کند بر زبان آوردہ اند فرمودند
عشق معشوقان را از علو مرتبہ ہیچ مناسبتے بہ عشق عاشقان نیست

Marfat.com

زیرا کہ متعلق عشق معشوق ہمان ذات عاشق ست نے آنکہ صفتی از صفات
عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق ست مگر آنکہ عاشق را
بمرور تصرف استیلاے عشق از صفات معشوق بذات معشوق بردتا
مجبتش آن وقت ذاتی گردد و بمحبت معشوق بعاشقی نسبت پدید آرد
چنانکہ در اواخر از مجنون عامری نقل کنند والّا در ابتدا و توسط عشق
عاشق منظور صفات معشوق ست از صباحت خد و رشاقت قد و
ملاحت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشۂ چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
و امثالہا اما در عشقے کہ معشوق را بالعاشق ست ہیچ یک از ینہا ملحوظ نیست
آنگاہ فرمودند عشق صفات را نے آرامے و تلوین ناگزیر ست از اینست
کہ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ست و عشق ذات موجب آرام و تمکین
است نزارے عاشق و فرہے معشوق آثار آن و این ست و آنکہ عشق
معشوقان نہان و ستیر ست نیز بمحبت ذاتیہ مشیر ست لان الذات
اخفی من الصفات و ادق منہا این حقیر بعرض رسانید کہ آیا در عشقے
کہ معشوق را بالعاشق ست ملحوظ معشوق آن نخواہد بود کہ این عاشق
ازین محبوب من ست کہ گرفتار من ست فرمودند این ملاحظات نیز مفقود
مینماید و محبت معشوق نے کیف ظاہر میشود انتہی ما سمعت من لسانہ الشریف
و این تعبیرے بود از ان حضرت بر مزے کہ تعلق بکریمۂ یحبہم و یحبونہ
داشت فہم من فہم ۲ ب روزے یکے از دریشان منظور حضرت
ایشان بعرض رسانید کہ در کتابے دیدہ ام کہ غوث ربانی شیخ ابوالحسن
خرقانی فرمودہ قدس سرہ در ہر چیز رحمت ست الّا در محبت کہ بکشد
و از کشتہ دیت خواہند معنئ این کلام چہ باشد حضرت ایشان

Marfat.com

برعرش خود تکیہ کردہ بودند چون آن کلام را شنودند باضطراب از عرش
فرود آمدہ و ساعتے مراقب بنشستند بعد ازان روے بحاضران کردہ
ازین میان این بیچارہ دل آوارہ را مخاطب ساختہ فرمودند این کلام
از زوال عین و اثر عارف نشان میدہد صاحب آن حال کہ لب
بدین مقال کشودہ با آنکہ در حق او ہمگے از معشوق رحمت اند رحمت ظہور
مینماید اما این بیچارہ عاشق از فرط تعطشے کہ بلقاو تحقق معشوق دارد
آثار رحمت نمیداند زیرا کہ آندم کہ آن کشتۂ محبت از معشوق دور بود
شنیدن نام بل خبر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما وے
رحمت رویت معشوق را میدانست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت
بود رحمت قربت را میدانست چون بر رحمت محبوب از دورے
نزدیکے آمد آن قربت را عدم رحمت دانستہ رحمت مشاہدت معشوق را
میدانست چون بر رحمت محبوب بمشاہدہ رسیدہ بعطش او آنرا نیز عدم
رحمت دانستہ رحمت ہم آغوشی محبوب را میدانست چون بر رحمت محبوب
ہم آغوش محبوب شد از بس استسقار آن تشنہ آنرا عدم رحمت دانستہ رحمت
عین معشوق شدن را میدانست چون بر رحمت معشوق آن نیز شود
چندان مرتبۂ دیگر درین تحقق و عینیت مندرج ست کہ تعطش او رحمت
آنرا داند و آنچہ در پیست از غلبۂ شوق عدم رحمت شناسد آنکہ گفتہ از
کشتہ دیست خواہند او بدانستگی خود خود را کشتۂ محض یافتہ و مواخذہ
کہ بر واز فنا ے بقایاے آثار سیر و دویت فہمیدہ متحیرانہ می گوید انچہ
میگوید اما نمیداند کہ در ہر مرتبہ قتل او با تمام نرسیدہ بود رمقے باقی بود
و بعد از قتل دوم کہ ازالۂ آن رمق بود رمقی دقیق تر در نظر قاتل مینمود

Marfat.com

که بدفع آن میکوشید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
مقتول خود را همگی باو سپارد تا سر سوے ازو با دست قاتل مواخذه
دیت درمیان دارد و چه گویم که برو چه مے رود و چه مے بیند و چه میدهد
ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ٭ و توجیه این کلام وجیه نیز برین وجه
فرمودند که بکشند و از کشته دیت خواهند یعنی بفنائے که زوال عین
و اثر لازمهٔ آنست مقتول سازند و با آن از و تکالیف عبودیت خواهند
و وظائف شرعیه طلب دارند ۳ روزے در سفرے که هوا در
غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نهایت نضارت و خضرت
و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
بمخدوم زادهٔ عالے مشرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد المعصوم سلمه الله
و باین مسکین مغموم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانے شیخ الوالکرام
علاء الدوله سمنانے قدس سره میفرماید رباعیه این وهم بود که زتو دوئے
برخیزد ٭ امکان و حدث بره روی برخیزد ٭ گر لطف خدا در رسد از راه کرم
شاید که دمے از تو توئی برخیزد ٭ این رباعیهٔ شیخ اشاره بزوال عین نمیتواند
اگرچه قائل آن قدس سره آن زوال را جز لمحه نمی داند زیرا که ازالهٔ عین
جز به تجلے ذاتے نمیسر نمیگردد و چون تجلے ذاتے نزد قائل نیست مگر
برتے لاجرم اثر او که رفع تو یئے ست و آن ایماست بازالهٔ عین
دمے و لحظے باشد و آنکه گفتم زوال عین جز به تجلے ذاتے صورت
نمیگیرد اگرچه بیان آن تفصیلے دارد اما مجملش آنست که چون
اسمے و صفتے ملحوظ بود لاجرم عین ماهیت عارف درمیان
حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و ازینگاه فرمودند خاص فصوص

Marfat.com

قدس سرہ نزدوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلی ذاتے را جز بصورت متجلی
له اثبات نمینماید آنجا که در فص ششم میفرماید التجلی من الذات
لایکون الا بصورت المتجلی له فالمتجلی له لا یری الا صورته فی مرآة الحق
و نیز میفرماید عین که معلوم ست از معلومات الهی اگر زائل گردد انقلاب
علم او سبحانه بجهل لازم آید و هذا محال و اعتقاده ضلال و بزوال اثر
نیز این بزرگوار قائل نیست میگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود
و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم می شود که عین زائل شود اما اثر
ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیرد چنانکه
کلام شیخ بلند سیر ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره العزیز مصرح این
مطلب است اما آنکه بزوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده
مشیر ست این مقوله از وے بر آنکه زوال عین از و بکلیت متحقق
نشده که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود عرض
چگونه ثبات یابد چون سر رود درد سر چون ماند بعد ازان آن
رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر
نوشته فرستاد خواندند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند
ما بزوال عین و اثر شیخ مهنه موافقیم اما چون من همه معشوق شدم
عاشق کیست نگوییم بل چون شیخ سمنانی گوییم توئے برخیزد
اما دوئے برنخیزد ولیکن شیخ سمنانی آنرا دمے گوید و ما مستمر
شناسیم که نزد ما تجلی ذاتے دائمے بود نه برقے و نیز فرمودند زوال
عین و اثر را لازم بود برخاستن دوئے بل نشاید زیرا که هستے
ظل را بود از اصل ودیعت بود که از خود می دید چون با اصل دید نوئے

برخیزد چہ توئی او ہمان ماہیت مودعہ بود اما دوئی ہر جا باشد کہ ظل
اصل نشود فہم من فہم و بسا تحقیق دقیق درمیان نہادند کہ حافظہ بل
ادراک بندہ بان کوتاہی نمود و بدین تقریبات فرمودند کہ شیخ
علاؤالدولہ ازان قول صاحب فتوحات کہ حق را وجود مطلق گفتہ
آن ہمہ غوغا ازان دارد کہ قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میداند
وغیر خاص و عام قسمے ثالثے نمیگوید والحق بحسب عرف و قانون منطقی
و کلامے این چنین ست اما شیخ ابن عربی کہ مطلق گفتہ مطلقی از قید
اطلاق نیز ورا گفتہ و این قسم ثالثے ست کہ مصطلح شیخ ست بدین تقریر
ہیچ نزاعے نیست مگر لفظے ۴ سب روزے بتقریب آن کلام صاحب فصوص
قدس سرہ کہ فرمودہ اِن شئتَ قلتَ انہ اے العالم حق و اِن شئتَ
قلتَ انہ خلق و اِن شئتَ قلتَ انہ حق من وجہٍ و خلق من وجہٍ و اِن
شئتَ قلتَ بالحیرۃ بعدم التمیز بینہما فرمودند تمیز نمودن میان موہوم و
موجود دیگر ست و متمیز گشتن آن دیگر و نیز فرمودند کہ ہمچنین میان نفی
و انتفا فرقی ست بس شگرف کہ نفی در بدایت و توسط باشد و انتفا در
نہایت و ہم بدین تقریب فرمودند در طریقۂ حضرات خواجگان ما قدس اللہ
اسرارہم ہم تعلیم و تعلم اسم ذات آمدہ و ہم نفی و اثبات انچہ ما را معلوم شدہ
آنست کہ اسم ذات را بجذبہ مناسبت بیشتر ست و نفی و اثبات را بسلوک
و چون درین طریقہ در بدایت تقدم جذبہ مناسب حال مبتدی ست
مبتدی این طریقہ را اولے تکرار اسم ذات ست و چون بسلوک قدم زند
لائق حال او نفی و اثبات ست سب ۵ روزے یکے از اصحاب صاحبدل
ایشان در خلوتی کہ بندہ نیز حاضر بود معروض داشت کہ معاملۂ خود را عجیب یافتم

Marfat.com

در محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می بینم و در خلوات و تنهائی
کمتر آیا سر این معنی چیست فرمودند که یکے از اصحاب حضرت خواجہ احرار
قدس سرہ از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان
با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان
بعد از ادائے کلام حضرت خواجہ رضی اللہ عنہما این حقیر را بخطاب سرافراز
کردہ فرمودند این جوانے هست از حضرت خواجہ بحسن ادا و لطافت طبیعت
آسا اما حل این دقیقہ در میان نیامد بندہ معروض داشت کہ حل آن چیست
فرمودند ظاہر را با باطن الفت و نسبتی ست چون نسبت و الفت آشنایان
و همنشینان باهم و هر یک از باطن و ظاہر سالک را بکارے کہ لائق او ست
داشتہ اند باطن سرگرم معاملات خود ست از توجہ و مراقبہ و حضور و ظاہر نیز
مشغول معاملات خود از امور حسیہ سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاط و الفت
این و آن ظاہر از غایت اشتغال باموریکہ متوجہ الیہا از الفت و مصاحبت
این رفیق و آشنائی خود کہ باطن ست زائل گردد باطن او ناچار بی حرج
و مزاحمت اختلاط او سرگرم کار خود باشد و این غلبۂ حضور و حلاوت او از ان
ست و چون سالک بخلوت رود ظاہرش از شاغل پرداختہ متوجہ باطن
گردد و باطن بحکم الفت روی باختلاط مصاحب خویش آرد در کلیۂ توجہ
آنسوی بی سوی او تخللی رود و ناچار حضور و آرامش تقلیل پذیرد بندہ بعرض
رسانید کہ بسا باشد کہ سالک این طریقہ را در خلوت قیاس با انجمن آرام و حضور
تیز روی نماید وجہ آن چہ بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشتہ کہ بر ظاہر
او غالب آمدہ او را نیز بکار خود آوردہ بل برنگ خود برآوردہ و ازین اتفاق نسبت آرام
تزاید پذیرفتہ ب ۶ وقت رخصت بندہ را در خلوتی طلبیدہ از انچہ دیدہ بود و دانستہ پرسیدند

معروضداشت بتقریبی که درمیان بود فرمودند بدانکه چنانکه ذات او سبحانه
دراداراک و مراقبات ما نیاید صفات او تعالی نیز چنین مینماید که هرچه از صفات
واجبی تعالی بدریافت سالک درآید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار ماست
آنست که بحکم اذکرونی اوقات خود را بیاد و ذکر او سبحانه مستغرق دارد
تا او سبحانه بحکم اذکرکم ترا بکرم چگونه یاد کند که وعده یاد فرموده و نه تخیل و
تکلف تواند و سبحانه بر تو چه ظاهر شود و ذکر بغرض حصول احوال و مکاشفات
نگوئی و مطلب در میان نیاری و نه غرضانه بل بجان منت داشته بذکر
وعبودیت پردازی اگر قبول کند بهرچه او سبحانه بآن نوازد و آن مطبق
معتقدات اهل حق رحمهم الله بود بران اعتماد ے نمائی و شکر بجا آورده هل من
مزید گوئی والا اعتباری نهی بعد ازان فرمودند سبحان الله و بحمده مارا باوجود
حصول کمالات ذاتیه از بس مراعات نیز او سبحانه در مراقبات صفات و تصور
آنها خوف و حیرت می آید و بعضے مشائخ وقت را می شنویم که بمبتدیان مراقبت
ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بنور نے رنگ نے چیزکه محیط همه عالم ست تعبیر
مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را منبسط
وعریض در تخیل مے آرند حق سبحانه ازین تخیل ایشان منزه است بسیطی ست
حقیقی که آنجا انبساط را عرض و طول و مانند آن را و این تخیلات را راه نیست
پ روزے در محفل شریف سکریات و سطحیات بعضی عرفا رحمهم الله مذکور شد
که خامان و ناتمامان آنرا دست آویز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته اند
حضرت ایشان فرمودند اگرچه از صوفیه صافیه فوائد بسیار بدین محمدی و ملت
احمدی صلی الله علیه وسلم رسیده که بسیار فاجران این امت به یمن انتظار این طائفه
وصحبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بسا ظلمات بدع مندفع شد و بسیار

Marfat.com

اسرار خفیه کتاب وسنت بکشف ایشان بعرصهٔ بیان آمد لیکن بسیار ضرر ها هم از
مستان این طائفه بدین مبین لاحق گشت وناقصان بیباک را تکیه گاه آمد که کمالے
در سکر حال از ایشان سرزد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت
اگرچه مقصد آنان از ان کلام معنی تمام بود اما چون دیدهٔ ادراک این ناقصان را
نوری که بآن نور جمال معنی مستور را مشاهده نمایند و از کجی برانید نبود لاجرم روی نمود
انچه نمود و حق را سبحانه در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها خواهد بود
بلکه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابه سجات برسنت الهی رفته اند و انبیا
رحمهم الله از تخلق باخلاق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام
او سبحانه متشابهات آمده چون ید و استوی و جنب که محسبهٔ باطله از انجا به تجسیم رفته گمراه
شده با آنکه او تعالی عالم بود به لغرش اقدام افهام آنها از ان عبارات مع ذلک
بنا بر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون ضحک الله و ان الله خلق آدم علی صورته
وامثالها آمده با آنکه انبیا سیما سرور ایشان علیه وعلیهم الصلوة والسلام در غایه صحو
ونهایه رعایت کلام حقیقت وعدالت بانتظام اند پس از طائفه اولیا اگر مثل این
یا زیاده ازین سرزند عجب نباشد ارباب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بدل
فائض شود اصحاب بطلان را معنی دیگر کینل مصر مار للمحبوبین دماء للمحجوبین این قسم
کلمات ناچار از اقتضای وقت وحال این طائفه باشد بعد ازان فرمودند
که ما که همگی خود را البشر بعیت در داده ایم و بخدمت سنت سنیهٔ مصطفویه علی صاحبها
الصلوة والتحیه همیشه بر پا ایستاده از زبان قلم ما نیز بعضے کلمات سکر آمیز بر آمده
که تا دوران چه در یابند انتهی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه وکلامهم راقم این
حروف عفی الله عنه میگوید که این فرمودهٔ حضرت ایشان که درین صحیفه سمت
گذارش یافت رافع ست تشکیکاتی را که بعضے مشککان در کلام حضرت ایشان

Marfat.com

نیز مینمایند از جمله آن تشکیکات یازده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بمکاشفات
عریضهٔ یازدهم ست از عرایضے که آن حضرت به پیر بزرگوار خود بأسر آن بزرگ مرسل
داشته اند و حاصل اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشائخ عبور و مرور
بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین دست داده است
تا آنکه سیر و عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است و مردم ازین
کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند بصاحب آن مقام اما این
دریافت آنان را از قلت تدبر کلمات این طائفه علیه بظهور رسیده زیرا که هر که
اشنای اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طائفه باشد میداند که مراد ایشان
قدس الله سره خود نیز در دفاتر مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع این
شبهات نموده اند که بر خوانندگان منصف بصفت عرفا متصف مخفی نخواهد بود
از انجمله مکتوبی ست که بشیخ حمید بنگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب در
احوال مشار الیه خواهد آمد انشاء الله یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل
کرده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوبیست بنام
سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله رفع این شبهه بشیوهٔ احسن نموده اند من
اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که عجب تر ازین سخنان از
بزرگان کمل سر بر زده بایزید که سلطان العارفین ست فرموده لوائے ارفع من
لواء محمد آنرا چه تأویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العربی که خاتم النبوة را صلی الله
علیه وسلم خشت فضه گفته و خاتم الولایت را که خود باشد خشت ذهب خوانده
و نیز نوشته که خاتم النبوة أخذ معارف و علوم از خاتم الولایت مینماید در حل
آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات قدوة المتأخرین خواجه بهاء الحق والدین
قدس سره مرقوم است که حضرت خواجه بتقریب بدایت و توسط سلوک خود

Marfat.com

فرموده اند که در مقام منصور و ابو یزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند
رسیدم تا بجائیکه ببارگاهی رسیدم که از ان معظم تر بارگاهی نبود دانستم که بارگاه
محمدی ست علی ساکنها الصلوة والسلام گستاخی نکردم و انچه ابو یزید کرده بود
من نکردم و همدران مقامات ست که حضرت خواجه فرمودند سلطان العارفین
ابو یزید بسطامی قدس سره فرموده در ینمقام سیر در صفات انبیا علیهم السلام
سیر میکردم ببارگاه محمدی صلی الله علیه وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر
کنم ردست بر پیشانی من نهادند حضرت خواجه بزرگ فرمودند که چون من بعنایت
الهی در سیر مقامات باینمقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانهٔ احترام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانواده
مرقوم ست که حضرت خواجه فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بران آستانه
نهادم بر من کرم فرمودند و مرا داخل آن مقام گردانیدند انتهی در کلام این
دو بزرگ دین چه میگویند هر تاویلی که آنجا میکنند اینجا همان کنند آنکه بمقام محمدی
رسید ناچار از مقامات سائر انبیا بالا رفته باشد پس اگر ازین کلام این طائفه
مساوات و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذا بالله منه بکجا منجر خواهد شد
پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی الله عنهم اجمعین را در امثال این
بیان مراد ایست که ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان دران مکتوب
که تعیین نمودیم بوجه احسن بیان فرموده اند بآنها رجوع باید نمود امید ست
که هیچ شبهه نماند و حضرت خواجه منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر الله تربته
در یکی از مصنفات شریفهٔ خود می آرد همچنانکه در عالم شهادت انبیا و خلفای
انبیا را علیهم السلام والصلوة اماکن خاصه ایست که مسافران و سایر زایران
بزیارت آن میرسند و استفاضها میکنند و گدائی و مسئله مینمایند کذلک

در عالم

در عالم غیب نیز ایشان را مقامات ست که سالک طریقت جهت دریوزهٔ
فتح کار و برای یوزه لغت احوال باین مقامات انبیاء عظام و اولیای علام
نیز میرسد و بر آستانهٔ ایشان روی نیاز نهاده مسالت کشایش مینماید بلکه
لبساست که کشایش در کار نه بیند تا بعتبهٔ علیهٔ مقام محمدی علی صاحبه السلام
الأبدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه الله باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
شیخ تو این قضیهٔ مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
گفتم صاحب این سخن را فقیر میداند که از کمل علمای عاملین ست و صاحب
احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر دستگیر بکرات اینمعنی را شنوده پس این قسم
کلام از ایشان متضمن معنی صادق و سر لائق ست گو مارا و ترا معلوم و مکشوف
نباشد و حال آنکه از سلف مشکل تر ازین کلمات نشنوده ایم و هر یک را از روی
عقیده تاویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن مشتاک خاموش گشت
هذا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه میان مردم
مشهور تر بود و از اذهان ناتمامان دور تر شبهات دیگر را ابران قیاس کنند
و خود را از سوء ظن باکابرین و وارثان سید المرسلین علیه و علی اتباعه افضل
الصلوات و التسلیمات خلاص کنند فصل هشتم در بیان بعض خوارق
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس هر چند بحکم کلام ذوالاحترام
قطب وقته ابوالحسن نوری نور الله مرقده که فرموده اعز العلامات فی زماننا شبانه
عالم یعمل بعلمه و عارف ینطق عن حقیقته همان کثرت علم و عمل و معرفت اکمل
حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود نیز بحکم آنکه گفته اند ع اشرف معجزات
قرآنست و دقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق ست و اینجا
آن خصائص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفت هر یک آیت اسنی بود

Marfat.com

بر علو کرامت آن قطب الطرایق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری ست که از خارقی که بعالم کون متعلق ست نیز می نگارند مانیز از
جملهٔ خوارق کثیرهٔ حضرت ایشان که در السنهٔ محبان مذکور ست کرامتی چند که از
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر مصداق این مقام
آنکلام حضرت شیخ الاسلام ست یعنی خواجه عبد الله انصاری قدس سره که در حق
ذوالنون قدس سرہ فرموده نه ذوالنون ازانست که ویرا بیارایند بکرامات بستایند
بمقامات که مقال و حال در دست او سخره بود انتهی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام درویشان عفی عنه حکایت کرد که روزی بتقریبی وقت
حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه
از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و همت گمارم عالمی از و منور شود امّا درین جزو آخر زمان نه مرضی او سبحانه در ظهور
این امور ست و نه مراد دل برین ظهور ست خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد که برادر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم بمن
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که در
وقت بود احوال طبقات ارضی و مافیها در نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه
از هم صحبتی یکی از آشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود اینهمه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارقی که بعالم کون متعلق باشد
کمتر دیده میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالی که مشاهده میشد بستگی و قبض
تمام راه یافت چون از غلبهٔ قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوث این خطره
است بهر نیت عذر تقصیر بخدمت حضرت ایشان آمدم و دستار خود در گردن افگنده

Marfat.com

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لحه سر مرا برداشته فرمودند آرے
میر کرامات طلب شده اند و این از اثر صحبت فلان خواهد بود معلوم یاران
باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و اقتباس نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات
و صفات میخواسته باشد باین فقرا چند روز بگذراند راوے گفت درین
عتاب هم کرامت نمودند و هم مرا از ان ذلت بکلی خلاصے بخشیدند پیش
از تحریر آن خوارق سعارفی چند درین معنی که از زبان حضرت ایشان
شنیده ایم و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیده و آن متضمن بست فوائد
جلیله را در ضمن برکات تمس بیاریم و نیز یک مکتوبی را تمام کرده درین باب رقم نموده اند
بر نگاریم پس میفرمودند کرامات همه معجزات پیغمبر ست و چنانکه معجزات پیغمبر برای ترویج
و تقویت دین بوده کذلک خوارق اولیا نیز برای همین مقصد ست مطلب دیگر
ایشان را در اظهار خوارق از حصول جاه و هنرنمای و اشتهار خود و امثالها نیست
باوجود این بیست اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق نادم بوده اند بعضی از ایشان فرموده اند
عقوبة الأنبیاء حبس الوحی و عقوبة الأولیاء اظهار الکرامات و عقوبة المؤمنین التقصیر
فی الطاعات و هر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون درین ضعف پیدا میکند و رواج
آن فرو می نشیند چنانکه احادیث کثیره مخبر این معنی ست لاجرم ظهور خوارق که برای تقویت
و ترویج دین بود نیز تقلیل پذیرد یعنی اولیا مامور باظهار آن نگردند لاسیما چون هزار
سال از انتقال حضرت سید الابرار صلی اللہ علیہ وسلم بگذرد که مضی آن مدت را در تغیر امور دین و
ملت مدخلی تمام ست اولیا عشرت نیز چون اولیا عزلت از اظهار خوارق غالبا ممنوع
گردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم الهادی ست که بارشاد و هدایت متعلق ست و آخر
زمان مقتضی ظهور اسم المضل ست که به بدعت و ضلالت وابسته است کما جاء فی الحدیث

Marfat.com

ان بین یدی الساعۃ فیہا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیہا مومنا ویمسی کافرا او یمسی مومنا ویصبح کافرا
ف ب و نیز فرمودند کرامتی کہ ارباب ارشاد را ضروری ست آنست کہ مریدان رشید را
از خلق بخلق برند و از حالی بحالی گذرانند و مرید سعادتمند ہر روز از مرشد خود کرامات
مطالعہ مینماید و در خود آثار تصرفات پیر می بیند و اولیاء اللہ را ہیچ لازم نیست برای
نمودن دیگران اظہار خوارق در کار نیست کہ معاملہ ولایت باستتار لیق ست اولیائے
تحت قبابی لا یعرفہم غیری برین مدعا گواہ صادق ست و تحریر نمودہ اند کہ خوارق نہ از
ارکان ولایت ست و نہ از شرائط آن بخلاف معجزہ نبی کہ از شرائط مقام دعوت ست لیکن
ظہور خوارق از اولیاء اللہ شایع است تخالف کم کند اما کثرت ظہور خوارق نیز دلالت ندارد
افضلیت و تفاضل انجا باعتبار درجات قرب الہی ست جل شانہ تواند بود کہ از ولی افضل
ظہور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق کہ از بعض اولیای این امت بظہور آمدہ
از اصحاب کرام رضی اللہ عنہ عشر عشیر آن نیامدہ با آنکہ افضل اولیاء بمرتبہ ادنای صحابی
نرسد نظر بر ظہور خوارق از کوتہ نظری ست و دلیل ست بر قصور استعداد تقلیدی شایان
قبول فیض نبوت و ولایۃ جماعہ اند کہ استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
ایشان حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ بواسطہ آن قوت اصلا محتاج بلہم نگشت
ولہذا سبق سابقان این امت آمد و ابو جہل لعین بواسطہ قصور یقین استعداد با وجود
ظہور چندین آیات باہرہ و معجزات قاہرہ بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد ب ۳
و نیز مسفر مودند و ہم بر نگاشتہ اند کہ شیخ الشیوخ قدس سرہ در عوارف بعد ذکر کرامات
و خوارق مشائخ فرمودہ کل ہذہ مواہب اللہ سبحانہ و قد یکاشف بہا قوم و یعطی و قد
یکون فوق ہذا و لا من لا یکون لہ شیء من ہذا لان ہذہ کلہا تقویۃ للیقین و من شم رائحۃ
الیقین لا حاجۃ الی شیء من ہذا و کل ہذہ الکرامات دون ما ذکرناہ من تجوہر الذکر
فی القلب و وجود ذکر الذات خوارق عادات بر دو نوعست اول علوم و معارف

الهی ست جل سلطانه که بذات وصفات وافعال واجبی جل وعلا تعلق دارد ورای نظر
عقل ست وخلاف متعارف ومعتاد ست که بنده های خاص خود را بآن ممتاز ساخته
است ونوع ثانی کشف صور مخلوقاتست واخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد نوع اول
مخصوص باهل حق وارباب معرفت ست ونوع ثانی شامل محق ومبطل ست زیرا که اهل
استدراج را نیز نوع ثانی حاصل ست نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت واعتبار دارد
که باولیاء خود مخصوص ساخته است واعدا را دران شرکت نداده ونوع ثانی نزد عوام
خلائق معتبر ست ودر انظار ایشان معزز ومحترم اینمعنی اگرچه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک ست
که از نادانی او را پرستش نمایند وبهر رطب ویابس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع ومنقاد
او گردند بلکه این محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند واز کرامات نمی شمرند خوارق نزد
ایشان منحصر در نوع ثانی ست وکرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات
واخبار از مغیبات ایشان زهی بیخبران علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
کدام شرافت وکرامت دروی حاصل ست بلکه این علم شایان آنست که بجهل مبدل
گردد تا نسیان از مخلوقات واحوال ایشان حاصل آید معرفت واجبی ست تعالی وتقدس
که بشرافت وکرامت سزاوار ست وباعزاز واحترام شایان ؎ پری نهفته رخ ودیو در کرشمه
وناز ؎ بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی ست ؎ وقریب مما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام
الهروی والامام الانصاری فی کتابه منازل السائرین وشارحه رحمة الله علیهم اجمعین
وایضاً میفرمودند که از اکثر متقدمین اولیا رحمهم الله در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق
نقل نکرده اند جنید قدس سره که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق
نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه وتعالی از حال کلیم خود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
چنین خبر داده است حیث قال عزوجل ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات واز مشائخ اینوقت
از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیای الله را چه متقدم وچه متاخر

در هر ساعت ظهور خوارق ست مدعی آزاد اند یا نداند مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بیناست
اکثر خوارق مشائخ را مریدان خاص و جلیسان مجلس اختصاص می بینند و بمرور ایام به تقریر السنه
و تحریر اقلام بین الانام شهرت میگیرد ب ایضاً تحریر نموده اند که معنی تخلقوا باخلاق الله
که در ولایت ماخوذ ست آنست که حاصل شود اولیا را لله را صفاتی که مناسب
باشند صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم
صفات نه در خواص معانی که آن محال ست و مستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواجه محمد پارسا
قدس سره میفرمایند در بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک ست و معنی ملک
متصرف بودن بهمه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند داشت و تصرف
او در دلها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع ست و معنی سمیع
شنوا ست چون رونده سخن حق را از هر کس باشد بی گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقائق را
بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر ست و معنی بصیر بینا ست
چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و
بحال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیر بمعنی ذو حق نظر او شده باشد تا هر چه کند مرضی
پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی ست و معنی محی زنده
کننده بود چون رونده راه باحیای سنت مشروع قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر ممیت ست و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتهای که بجای سنت گرفته
دی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی بجای
رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای
جسدی در کار ست و اشیای غیبی می باید که اکثر برو منکشف شود و امثال اینها کما تر من الظنون
الفاسدة ان بعض الظن اثم اما آن مکتوب انیست که بخواجه حسام الدین احمد سلمه الله نوشته
اند الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر

Marfat.com

میرسد که چون درمیان احبا بعد صوری حائل گشته است وملاقات ظاهری عنقای
مغرب شده اگر احیانا بعضے از علوم ومعارف بایشان نوشته شود مناسب مینماید
بنا بر علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزے مینویسد امید ست که ملال نکشد مخدوما چون
مبحث ولایت درمیان ست ونظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور
میسازد واستماع خواهند فرمود ولایت عبارة از فنا وبقاست که خوارق وکشوف
از لوازم آنست قلت آو کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تمام واکمل
باشد بلکه بسا ست که خوارق کمتر ظاهر شود وولایت اکمل بود مدار کثرت ظهور خوارق
بر دو چیز ست در وقت عروج بلند تر رفتن ودر وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول ست جانب عروج بهر کیف که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید وجود اشیا را مربوط باسباب
می یابد وفعل مسبب الاسباب را در پس پردهٔ اسباب می بیند وآنکه نزول نکرده است
یا نزول کرده وباسباب نرسیده ونظرش بر فعل مسبب الاسباب ست وبس زیرا که
اسباب بتمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه وتعالی بمقتضاے
ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید وکار اسباب بین را باسباب میداند
وآنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مهیا می سازد وحدیث قدسے
انا عند ظن عبدی بی مشاهد اینجا ست تا مدتها بخاطر می خلید که وجه جمعیت کاملین
کمل این امت بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانے
قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
مستر این معمار اظاهر ساخت ومعلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
شده است ودر جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند ست
مناسب این مقام حکایة خواجه حسن بصری وحبیب عجمی ست قدس سرهما منقول

Marfat.com

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریا ایستاده بود انتظار کشتی می برد
که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی
میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی ست شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم
نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با و بتوسط اسباب معامله میفرمود ند
و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با و
زندگانی میکردند اما فضل حسن را ست رضی الله عنه که صاحب علم ست و عین الیقین را
بعلم الیقین جمع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس
پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکر ست یقینی بفعل
حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که بوسط
اسباب بحسب واقع کاین ست اما معامله بتجمیل وارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق ست
زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
و مسترشد در کار ست که منوط به نزول ست و بدانید که اغلب آنست که هر که از همه
بالاتر رفت از همه بپایان تر فرود آمد لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
الصلوة والسلام والتحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر
فرود آمد از اینجاست دعوة او اتم گشت و بکافهٔ انام مرسل شد چه بواسطهٔ نهایت
نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمامتر گشته و لباست که از متوسطان
این راه آنقدر افادهٔ طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمبتدیان از منتهیان غیر مرجوع ازینجاست که
شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودندی من
بسوی قصاب فرستادمی نه بخرقانی که وی شما سودمندتر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود

Marfat.com

مرید از وی بہرۂ کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نہ منتہی مطلقا کہ عدم افادۂ تام در حق او
غیر واقع ست زیرا کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منتہی تر بود از ہمہ عالم و حال
آنکہ افادۂ او از ہمہ زیادہ تر بود پس مدار زیادتی افادہ کمتر آن بر رجوع و ہبوط آمد
نہ بر انتہا و عدم انتہا ایں جا دقیقہ ایست باید دانست ہمچنانکہ در حصول نفس ولایت
مرولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکہ بسیار ست کہ مردم از وی خوارق نقل کنند
و او را از ان خوارق اصلا اطلاع نہ از اولیای کہ صاحب علم و کشف اند جائز ست
کہ بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکہ صور مشار الیہ ایشان را در امکنۂ
متعددہ ظاہر سازند و در مسافات بعیدہ کارہای عجیبہ و غریبہ از ان صور ظہور
آرند کہ صاحب آن صور را از آنہا اصلا اطلاع نیست ع از ما و شما بہانہ بر ساختہ
اند ۔ حضرت مخدومی قبلہ گاہی قدس سرہ میفرمودند کہ عزیزی میگفت عجائب کار و بار
ست مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند کہ ترا در مکہ معظمہ دیدہ ایم در
موسم حج حاضر بودہ اید با تفاق حج کردہ ایم و بعضی دیگر میگویند کہ در بغداد دیدہ
بودیم و اظہار آشنائی مینمایند من ہرگز از خانہ خود نہ برآمدہ ام و ہرگز این قسم مردم
را ندیدہ ام چہ تہمتی ست کہ بر من میکنند واللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا
زیادہ بریں اطنابست اگر تعطش ایشان را معلوم خواہد ساخت زودتر
بیشتر خواہد نوشت انشاء اللہ تعالیٰ انتہی مکتوبہ العالی چون این فوائد معلوم
شد اکنون انجاز وعدہ نمودہ درین فصل سی و یک خارق از خوارق
از حضرت ایشان کہ این عدد اشارت بنصف عمر مینماید مذکور میگردد و بعضی
خوارق عظیمۂ ایشان در فصل آیندہ کہ متضمن احوال وفات ست نیز خواہد
و برخے دیگر در احوال یاران ایشان بتقریبات مذکور خواہد شد انشاء اللہ
سبحانہ منہا از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم

Marfat.com

آن حضرت را ضعفی روے نمود دران ضعف دہ یازدہ دانہ مویز طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویزہا پیش ایشان نہاد در مراقبہ رفتند
بعد از ساعتی سر برآوردہ فرمودند امر عجیب بظہور رسید چون این مویزہا
پیش من نہادند مرئی و محسوس گشت کہ ہمہ مناجات درآمدند و از حضرت
حق سبحانہ صحت و شفاے اکل خود داشتند و معلوم گردید کہ حق سبحانہ سوال
ایشان را اجابت فرمود و صحت اکل آنہا را در اکل آنہا ودیعت نہاد خود چند
مویز ازان تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زادۂ خرد ایشان کہ او
نیز مریض بود و معاملہ بیاس رسیدہ از تناول آن بشفا رسید و کذلک دو سہ
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیماران را
موجب صحت شدی منہا سیدی صاحبدلی رحمۃ اللہ نام کہ از مریدان حضرت ۲ ب
ایشان ہست اما آن سال کہ در ایام حیات خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ حضرت
ایشان بلاہور تشریف برده بودند گاہ گاہ بملازمت ایشان میرسیدہ و حسن
عقیدہ بخادمان آن درگاہ داشتہ باین حقیر حکایت کرد کہ در اقصاے
ملک دکن من با دو سہ درویشے دیگر بصحراے سیر فلتیم بتخانہ دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ تو شنودہ بودم ہر مقدار کہ از تو ہین اصنام و عبدۂ آن از دست
مسلمانی آید خود را معاف ندارد کہ ثواب غازیان سبیل اللہ می یابد تکیہ برین
نصیحت ایشان کردہ بیاران گفتم کہ درین صحرا کسی حامی این بتخانہ نمی نماید
بیائید ہر مقدار کہ توانیم ازین بتخانہ ویران کنیم بتی شکستیم و کمر در ہدم بعضی دیوارہا
بستیم درین میان یکی از مزارعان ہنود از دور دران صحرا این تخریب ما را دیدہ
دویدہ با اہل قریہ کہ عابدان بتخانہ بودہ اند خبر کردہ ناگاہ چہ بینیم کہ قریب بہزار کس بعضی
سنگ و بعضی چوب و بعضی حربہ بردست بخشم تمام متوجہ ما شدند ما و یاران ما را حیرت و دہشت

فرو گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفر و فجر رهائی ده درین تضرع و بیتابی
آوازی بگوشم رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده ع تو بودی من آواز
را می شناسم که میگفت خاطر جمع دار که اینک برای حمایت تو لشکری
از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که در گوش
از حضرت شیخ این آواز رسید لشکر کی خواهد آمد اینان خود رسیدند قریب
یک تیر پرتاب کفرهٔ مرتاب بما نزدیک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
سواری چند که قریب بسی و چهل تن باشند نمایان شدند که بسرعت تمام
اسپان را بدین جانب میراندند چون کفره آن سواران را دیدند قدم واپس
کشیدند بدانجماعه رسیده بعضے را ازین کفره تازیانه زده و برخے را شتم نموده
ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
که بقرب بیکے از قرای آن نواحی آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل
کاروان شده اند مسلمانی از قریه این کفار بسرعت رفته بآن دیه که این
سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رهانیدند
و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره العزیز منها
سید جمال که از ارباب ذوق و حال ست و خداوند صدق مقال و از مقبولان
حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
از دهشت تنهائی و هیبت آن درنده سخت هراسان و لرزان شدم
و ازان بیشه فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحمایت حضرت ایشان بردم بحر
تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

Marfat.com

رسیدند و به نیروی هرچه تمامتر عصای مبارک بر دهان آن شیر دلیر فرو کوفتند
چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه از ان شیر در آن بیشه
نشان یافتم منها خدمت شیخ بدیع الدین سلمه الله از خلفای بزرگ حضرت
ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با الحاج یکی از
دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صدور بعضے سخنان مخالف
شرع ازان شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم
لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم
در نظرم آمد که شیر غرانی خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
بدهشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روے انسان از روی آن شیر هویدا
گشت در کمال غضب چنانکه از هیبت آن سر از مراقبه کشیدم و زود برخاستم و استغفار
نمودم منها بعضے ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاذنا الله منه بروے
غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
تا روزی در مجلسے یکی از یاران مخصوص او صریحا از هم کاسگی او تنزه نمود خواجه
از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و البتا بسده سیئه آورد در یوزهٔ
توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او بیاری
مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که ازان بیماری
نمانده بود و از مشاهدهٔ آن اگرچه مخلصان را اخلاص و عقیدت درجهٔ دیگر گرفت اما ازانکه آن مرض
بحضرت ایشان منتقل گشت همه بے آرام و غمگین شدند چون جزع و فزع فرزندان و یاران را
بحضرت ایشان

Marfat.com

حضرت ایشان دران باب مشاهده کردند باز ملتجی و متضرع شدند که از ایشان نیز
مرتفع گردد بعنایت الله سبحانه مرتفع گشت مژدهٔ آن بفرزندان و یاران رسانیدند
و آن اعضا را نمودند که اثری ازان مرض در آنها نمانده همه شکر آنرا بجا آوردند و این
خارقی بود ازان حضرت ایشان بس شگرف ع قدس الله سر مظهره منها هم
از عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و دشت
آنحدود متوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد
و غبار و تشنگی و ماندگی بر مخدوم زادهٔ بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده در عنان
میرفتند غلبه نمود اما از غایت ادب جرأت عرض نداشتند درین میان حضرت
ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدماء اصحاب آن حضرت بل از هم
پیرهای ایشان بود خطاب نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب و تراکم غبار یارانرا
آزار میدهد مولانا معروض داشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان ست چه حاجت
بعرض مخلصان ست حضرت ایشان تبسم نموده گوشهٔ چشم حق بین جانب آسمان
کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعهٔ ابر ظاهر گردید و محاذی ایشان
و اصحاب ایشان آمده سایه افگند و بهمان مقدار که غباری فرو نشیند و بوحل نانجامد
متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
نبود یاران را بمشاهدهٔ این سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت منها برنایی
از سادات که از طلبهٔ علم بود و آشنائی راقم روزی بدیدهٔ گریان آمده باین حقیر واقعه
عجیب در میان نهاد که خارقی بود عظیم از حضرت ایشان و آن این بود که گفت مرا بمحاربان
حضرت امیر کرم الله وجهه خصوصاً بمعاویه نقاری بود و بسوء عقیدت شبی مطالعهٔ مکتوبات
حضرت شیخ بزرگوار تو می نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک شتم ابوبکر و عمر رضی الله عنهم
میدانست و همان حد که بر شاتم آنها میفرمودند بر شاتم معاویه میفرمود من ازین نقل بر آشفتم و گفتم

Marfat.com

این چه نقل بی مزه است که این مرد اینجا ایراد نموده است این گفتم و مکتوبات را بر زمین انداخته
ببالین سر بخواب نهادم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و هر دو گوش
مرا بدو دست مبارک گرفته فرمودند که ای طفل نادان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و رقیمه ما را بر زمین
افگنی اگر از من آن سخن را که از و آشفته گشته باور نمیکنی بیا تا ترا پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
او دانسته برادران او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته اند اما
غلط پنداشته و همچنان مرا کشان کشان بباغی بردند در کنار آن باغ مرا باز داشته خود
تنها روان شده بجانب ایوانی که در آن باغ مینمود رفتند آنجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
نشسته بود بتواضع تمام بآن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و تبسم
تمام بایشان ملاقی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانوی ادب پیش آن
بزرگ نشسته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
و اشارتها میکردند یقین داشتم که جانب من حرفی میگذرد بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار تو
برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان که نشسته اند حضرت امیر اند کرم الله وجهه
المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر فشان فرمودند که زنهار با اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقاری در دل نداری و ملامت این بزرگواران بر زبان نیاری
که ما دانیم و برادران ما که بچه نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نام شریف
پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر نپیچی راوی گوید با وجود این نصیحت
ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر نقار و دشمنی آنجماعه یافتم ایشان
را آن معلوم شده در غضب رفتند بحضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است
و اشارت کردند بضرب سیلی حضرت شیخ بقوت تمام سیلی بر قفای من زدند بعد از خوردن سیلی با خود گفتم
عداوت آنها را برای محبت و رضای ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین نقار
و عداوت از تو ناخوشنود می شده اند و برفع آن راضی اینچنین باش چون نظر کردم این دم دل خود را

صاف دیدم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه الفون ازان کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب همگی حضور گشته ام و بشیخ بزرگوار تو و معارف
ب ۸ گفتار این بزرگ اعتقادم یکی صد شده است منها یکی از ارباب سپاه و اصحاب جاه
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
دلتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل دنیاداران روند درویشی از
مخلصان حضرت ایشان آمد م حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمانی
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دولتمند همان شب بخواب دید که جمعی از غیبیان بغضب تمام رسیدند
بوی در آویختند چنانکه بر گنهگاری در آویزند و جریمهٔ اعتراض دو شینه راندگور ساخته
کار دبر کشیدند که زبان او را قطع نمایند وی تضرع بسیار راه معذرت و توبه و استغفار
بیشمار در میان آورد تا دست از و باز داشتند ازان پس هرگز بهیچ کار ایشان اگرچه
ب ۹ بظاهر خاطر نشین او نگردد اعتراض ننمود منها جناب حاجی عبد الحق که متورع و فاضل
ست و از ارباب دل باین حقیر گفت بمجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی راندگور شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان در آمد من بآن
عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیا را دیده ام سید اکم
که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویله در میان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کنیم و دو گانهٔ ادا نموده بتوجه و نیاز تمام مصحف را برگشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید از آن نشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بهمان ختم نمائیم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کردم من نیز و هر دو دو گانهٔ ادا کردیم و مصحف را
همچنان عالم بر دست گرفته بتوجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال لا تلهیهم
تجارة و لا بیع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفتهٔ خود نادم شد و من

Marfat.com

شکر کنتم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادہای عالیشان نیز حکایت کردند کہ قطار نیل تاجری در ہمسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسرقہ رفت صاحب مال برنایی را از اقربای آنحضرت
بدزدی متہم گردانید آن جوان از بیم اہانت و آزار فرار نمود عسس سر ہند چون آنرا بشنود
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان یارانی را کہ میدانستند کہ تحمل دیدن آن رفتن
ایشان ندارند بکارہا ہر سو گسیل کردہ خود با خادمی ہمچنان پیادہ نزد او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان بہ لینت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا طاہر بدخشی رسید و بآن عسس بشوریدو گفت ای چنین و چنان میدانی
کہ چہ کس طلبیدۂ حضرت ایشان مولانا ازان گفتگو باز داشتند آن عسس را وداع
نمود روزی چند برین بی ادبی او نرفتہ بود کہ میان آن عسس و گروہی آن
دیار منازعت عظیم برپا شد و بمجاربہ انجامید آن عسس با قریب بست تن
از فرزندان و خویشان بالاخانہ برآمدۂ آن بالاخانہ خانۂ بود پر از نفط کہ نفط اندازان
برای مصالح حرب آمادہ کردہ بودند بناگاہ دران نفط از جای آتش افتاد آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بعدم فرستاد کہ از میت آنہا ہم
اثری ندیدند سوء ادب تنہا نہ خود را داشت بد بلکہ آتش در ہمہ آفاق
زد مثلاً یکے از امیرزادہا را سلطان وقت بغضب تمام از لاہور طلبید
کہ از و تقصیرات بوقوع آمدہ بود از مشاہدۂ کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیدہ آن بود کہ بمجرد رسیدن او را بزیر پای فیل افگند وی نیز
ایمنی را در یافتہ سخت ہراسان گردیدہ بود چون بسر ہند رسید بخدمت ایشان
کہ غائبانہ اخلاصی داشت آمدہ بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
کہ انشاء اللہ سبحانہ خاطر جمع باشد کہ ہیچ مکروہی نمیرسد بل سلطان التفات و مہربانیہا خواہد نمود

Marfat.com

وی از غایت اضطراب معروض داشت که در آنچه در حق این کمترین مخلصان بزبان
مبارک رفت آنرا بزبان قلم نیز بیارند و آن رقیمه را بمن بسپارند که مرا اطمینان تمام
حاصل گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان تبسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
خوف غضب سلطان که نمونهٔ غضب الهی ست بفقرا رجوع نمود فقرا او را در ضمن خود گرفته
ازین مهلکه رهانیدند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
شخص را سلطان آزارها داده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
تبسم نموده فرمودند در نظر بعضے فقرا چون فلق صبح در آمده که وی همگی از سلطان شفقت
وعنایت بیند این خبر که میگویند صدقی ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
همین که بنظر سلطان در آمد سلطان بخندید و از روی نصیحت کلمهٔ چند باو در میان
آورد و انگاه بالتفات تمام خلعتش داد رخصت فرمود منهایکی از سلاطین زادها
را بادشاه وقت در زندان کرد و رای ملک بقتل آن مقرر شد آن بیچاره هر سوی
دست و پای میزد و بفقرا رجوعی مینمود در آن اثنا حضرت ایشان بطالع او باگره تشریف
آوردند آن محبوس مایوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که آشنای قدیم
او بود طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان دریوزهٔ توجه خاص الخاص برای رهائے
وخلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها به تضرع والحاح التماس او را بعرض رسانید
ایشان آنشب متوجه شده فرداش فرمودند که باو مژده رسان که از قتل خلاص شدے
واز حبس نیز عنقریب رهائی خواهی یافت این مژده را باو رسانیدا ما وی را از غلبهٔ اضطرا
که داشت اطمینان تمام روی نداد یکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از توجه
او نیز نمود آن مجذوب را بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر بنقشبندیه آمده
ماهی او را از گرداب هلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده بمنصب رسید
این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان زاده مشنود و وی را ممنون احسان ایشان دید

Marfat.com

واز مخلصان ایشان یافت عزیزی که درمیان این معامله بود حکایت کند که وقتی
حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعرض رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی
نفرمایند خاطرها جمع نمیشود و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافق
فرموده فردای آن روز خلاص یافت منها دولتمندی را از پیرزادهای این سلسلهٔ
شریفه که از سوی ماوراء از اخفاء و ملوک نیز بود مرض قولنج عارض شد و بروزها کشید و بسا
اطبا تداوی نمودند اما فائده بظهور نرسید آن عزیز ازین سخت متأذی و متألم و حیران
بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر راقم بود
نزد فقیر فرستاد که ما از تو بس ممنون میشویم و ارواح پدران خشنود میشوند که نوعی بعرض پیر
دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسلهٔ ما اند رسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بلیه گردند
بنده آن التماس را از فرستادهٔ او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عشای همان شب
خلوتی یافته حقیقت را بروجهی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشاء الله تقصیر
نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرض بامداد را ادا کردند بی واسطه بنده را طلبیده سر
گوشی نموده فرمودند که بعد از تهجد متوجه رفع بلیهٔ آن عزیز که شب التماس مینمودی شدیم
بعنایت الله سبحانه آن بلیه مرتفع گشت زود رفته دعای ما را باین نوید برسان بنده
حسب الامر بمنزل او رفت بمجردی که مرا دید از جای جسته در آغوش کشید و آب در چشم آورد پیش
از آنکه بنده لب کشاید گفت دانستم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلحظه من بحاضران
میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن درد عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم
که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم بتهجد برخاسته اند
دعا و توجهی در دفع آن نموده اند و باجابت رسیده عنقریب ست که این مژدهٔ ایشان خواهد بما
رسید فقیر گفتم که حقیقت بتمامها همین ست که دریافته اید مرا حضرت ایشان برای رسانیدن
مژدهٔ این قضیهٔ مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علو فطرت و خلوص عقیدت

Marfat.com

محتاج بنامه و پیام نبوده آید بعد از مشاهدهٔ این خارق نقد این عزیز با وجود علو جاه
و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جملهٔ مخلصان و نیازمندان
گردید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخدمت ایشان میرسید و شکرانهٔ وجود شریف درین دیار
روزگار می نمود منهما درویشی که وی و اهلیهٔ وی از مخلصان این آستانه بودند و ان ب ۱۷
درویش بتقریبی ساکن ملتان شده بود و در آن ایام که حضرت ایشان بلاهور تشریف
داشتند آن درویش آمده بقدمبوسی مشرف شد روز دیگر توسط این حقیر بعرض رسانید
که اهلیهٔ من که از مخلصان حضرت ست چندین سال ست که بانواع امراض مختلفه
گرفتار شده که طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد دوا از ادویه و ادعیه انچه
مردمان در میان آوردند سود مند نیامد اکنون از همه امید بگسسته و بتوجه خاص حضرت
ایشان سررشتهٔ رجا بسته امید که توجهی خاص فرمایند چون بنده معروضداشت
فرمودند که فاتحه شفا بخوانم و خواندند آن درویش بفقیر گفت که اهلیهٔ من مرا تاکید تمام نموده
که آنقدر بخدمت ایشان تضرع نمائی که ایشان بگویند که اورا در ضمن خود گرفتم و امراض
او را برداشتم خاطر جمع دار آنگاه دست از دامان خادمان درگاه خواهی کشید این فقیر
مسألت او را بعرض اشرف رسانید فرمودند که این چه تکلیف مالایطاق ست از ما
فقیران همین دعا و فاتحه است دیگر هرچه او کند سبحانه فقیر گستاخی نموده معروضداشت
که او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبهٔ حضرت ایشان مالایطاق نمیداند بلکه بسیار
بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بنده جرأت نموده بعرض رسانید که
آن بیچاره بس امیدوار ست رجا که محروم نماند ساعتی خاموش گشته تبسم نموده فرمودند
خوش آنچنان باش که او میخواهد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن درویش روی
نیاز بر اقدام ایشان نهاده مرخص شد و بنده منتظر رسیدن خبر شفای اهلیهٔ او می بود
تا آنکه بعد از چند روز نوشتهٔ او رسید که چون اینجا رسیدم اهلیهٔ خود را صحیح و تندرست یافتم

Marfat.com

حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان فرموده بودند یکیک امراض او رخت بسته
بوده اند بنده بعرض ایشان رسانید تبسم نموده کلمهٔ تحمید بر زبان آوردند منها در بیاض
حضرت مخدوم زادها خواجه محمد معصوم سلمه الله بخط آن نوباوهٔ بوستان ارشاد دیدم که مرقوم
بود در ایام غلبهٔ طاعون دربارهٔ عزیزی مردم خوابهای ناخوش دیده بعرض حضرت
ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیده بختم حصن حصین امر فرمودند وی
ختم نموده آمد معروضداشت حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد از ادای فاتحه فرمودند که در
اثنای قرأت فاتحه گرداگرد تو قلعه دیدم برپا شده اما بعضی اطراف آن قلعه نادرست ظاهر
میشود غالباً در قرأت آن نسخه تقصیری رفته باشد آن شخص رفته باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند
این حصن در نظر مرتب می در آید بعد از ان فرمودند عجب معامله ایست آن حصن اول را می بینم
که از تو منتقل شد پنداشتم که گرد من آمد دیدم که متوجه برادرزادهٔ تو شد و او را احاطه درست نمود
او در مرض صعب گرفتار بود که اطبا عاجز بودند دران ایام آن برادرزاده صحت
یافت و عم او نیز بعافیت ماند منها مولانا محمد امین نام عزیزی که از مریدان
خواجه دیوانه سورتی رحمه الله بود بیماری صعب وی را پیش آمده بود و مدتها
مانده نه از دعای فقرا و نه از تداوی اطبا تخفیفی یافته چون آوازهٔ بزرگی
حضرت ایشان بگوش طالعش رسید به نیازمندی تمام عریضه مرسل داشت
والتماس توجهی که شفابخش باشد با عنایت تبرکی نمود حضرت ایشان برو ترحم
فرموده این عنایت نامه را با پیراهن متبرک فرستاد هو مخدوما تا چند بر خود
چون مادر مهربان باید لرزید و تا کی سر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را
مرده باید انگاشت و جمادی چند بی حس و حرکت باید پنداشت انک میت
وانهم میتون نص قاطع ست فکر ازالهٔ مرض قلبی درین فرصت یسیر بذکر کثیر از اهم
مهام ست و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل بیاد رب جلیل از اعظم

مقاصد

مقاصد دلی که گرفتار غیرست از وے چه توقع خیرست روحی که مائل بکهترست
نفس امّاره از و بهترست آنجا همه سلامتی قلب مطلبند و خلاصی روح میجویند و ما
کوته اندیشان در همه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم هیهات هیهات چه توان
کرد و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از ممر ضعف ظاهر اندیشه نکند انشاالله
تعالے بصحت و عافیت تبدل خواهد یافت خاطر اینجانب ازین رهگذر جمع ست جامهٔ
فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد بپوشند و مترصد نتائج و ثمرات آن باشند
که کثیر البرکت ست ؎ هر کس افسانه بخواند افسانه است ٭ وانکه دیدش نقد خود مردانه
است ٭ والسلام علے من اتبع الهدے والتزم متابعة المصطفے علیه و علے آله
من الصلوات اکملها وی آن پیراهن را در پوشید و از ان مرض چندین ساله
رهید و آمده از مریدان گشت منها فاضلے از مخلصان مقبول ایشان که ساکن ب ۱۷
آن حدود ست باین فقیر گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد که مرا خویشی
بود که محبت باو تمام داشتم او را بیماری صعب روی داد جهت ادویه و ادعیه باطبا و فقرا
تردد بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد بخدمت رسیدم و التماس توجه
نمودم فاتحه خواندند و متوجه حجرهٔ خاص شدند بعد از لمحه بر آمده مرا یاد کردند که فلان
طالب العلم که برای مریض خود فاتحه شفا طلبیده بود کجاست حاضر شدم فرمودند فاتحهٔ
مغفرت بخوانیم من در حیرت و اندوه رفته بمسکن خود که از سرهند چند فرسخ بود باز گشتم
و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان بآن عبارت صریح ست بفوت و اگر اینچنین
خواهد بود پس خارقی عظیم ست من آمده مرید خواهم شد چون بخانه رسیدم از دفن
او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که همانوقت که وے فوت کرده بود حضرت
ایشان را معلوم شده مرا طلبیده فاتحهٔ مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم منها
از عزیزی صاحب فطرتی ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بود شنودم

Marfat.com

که گفت جهت امر ضرور از لاهور متوجه برهان پور بودم چون بقدمبوس حضرت
ایشان در سرهند رسیدم مرا ضعفی روی داد که در رفتن و بودن متردد گشتم حضرت ایشان
فرمودند که کار ضرور در پیش داری بهر حال متوجه شو انشاء الله خیرست حسب الامر در راه
در آمدم دو سه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد شبی بغایت استیلا
نمود در غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو بخیرست و عجب که
اینصورت گرفت بعد ازین خطره در عین اضطراب و تپ و تاب حضرت ایشان در نظرم
آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا برداشتم و در راه در آری چون صبح شد هیچ
اثری از ضعف در خود ندیدم چون بدهلی رسیدم آنجا دوستی تناول بمعجونی از معجونات
حاره مرا دلالت نمود بمجرد خوردن باز آن ضعف بیش از پیش عود نمود بر بالین
افتاده بودم و زبان التماس کرم بدرگاه حضرت ایشان کشاده دو روزی برین
نگذشته بود که یکی از دوستان قدیمی صمیمی من که در خدمت حضرت ایشان می بود
بناگاه از در در آمد گفتم خیرست گفت حضرت ایشان مرا فرستادند که خود را بفلان
یار خود برسان که ضعفها او را روی میدهد باید که مثل تو مهربانی کاردانی با او همراه
باشد و وقت رخصت خریطه از نبات طلبیده بمن سپردند که بفلان برسان اینک
حاضرست من گفتم این نبات داروی هست که حضرت ایشان برای رفع این
مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته می نوشم اطبا مانع آمدند که در غلبات
تپ شیرینی و سردی خوردن مضرست من گفتم نامعقول مگوئید آن طبیب
الهی برای من فرستاده و ناچار شربت ساختند بمجرد نوشیدن نصف ضعف
را از خود کم یافتم روز دیگر بقیه نبات را باز شربت کرده نوشیدم بکلی آن ضعف
و تپ مرتفع شد حاضران ازین قضیه و خارق در حیرت رفتند و از معتقدان
شدند منها این حقیر راقم عفی الله عنه روزی در اثنای تلاوة سورهٔ

ب ۱۹

بنی اسرائیل چون بر کریمهٔ وتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا
رسید بخاطرش خطور کرد که مگر اداے نماز تهجد را در نصیب از برکات مقام محمود
که مقام شفاعت ست دخلی هست از حضرت ایشان باید پرسید باین نیت بملازمت
آمدم که ایشان در کار وضو بودند چون مرا دیدند بالفور فرمودند که تهجد را لازم داری
معروض داشتم که اکثر اداے یابد فرمودند هر که میخواهد که از مقام محمود که مقام شفاعت
است بهرهٔ تمام گیرد گو نماز تهجد را ملتزم باشد و آن آیت مذکوره را تلاوة نمودند
بنده سر در قدم همایون نهاده معروض داشت که به نیت استفسار همین
سر بملازمت رسیده بودم الحمد لله که بکرامت ایشان بے آنکه عرض نمایم
بظهور آمد منها هم این حقیر غفر الله ذنوبه میگوید که دران ایام که حضرت ایشان
این کمترین را بطریق رابطه مشغول ساخته بودند و بنده را راهِ عشقبازیها
بحضرت ایشان کشوده بود روزے رباعی بنظم آورده بسمع شریف رسانیدم
و آن رباعی این بود ؎ ای آنکه ملائک مگس قند تواند ٭ دل سوختگان
عشق اسپند تواند ٭ کانِ نمک از لعل تو آواره بکوه ٭ عالم همه در شور شکرخند
تواند ٭ ایشان بمجرد استماع مصراع اول فرمودند که مدح کسے چنان نباید
کرد که قدح بزرگ دیگرے لازم آید ملائکه بس بزرگ اند و جمهور اهل سنت
برانند که عوام ایشان از عوام بشر که اولیاء و من دونهم باشند افضل اند مگس
قند گفتن ناملایم است بنده را براے استشهاد آن این بیت مولوی که از زبان
شریف ایشان مذکور خواهد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا نحوے
معارضه دانسته خموش بودم درین اثنا فرمودند که مبادا بآن بیت مولوی رومی
قدس سره که ؎ بی عنایاتِ حق و خاصان حق ٭ گر ملک باشد سیاهش شد
ورق ٭ تکیه کرده باشی که مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات الله علیهم خواهند بود

Marfat.com

یا از بس مبالغه بغرض محال فرموده باشد یا در سکر حال از مولانا سرزده بود
منها ثقات اصحاب ایشان نقل کردند که در سفرے حضرت ایشان بر باطے ۲۱ ب
فرود آمده بودند بناگاه بیاران فرمودند که مرئی کردید که درین سرا امروز بلیه روے
خواهد داد و در عامهٔ اهل سرا سرایت خواهد نمود یاران مایکدیگر را خبر کنند که هر
یک دعاے مأثوره بسم الذی لا یضر مع اسمه شئ فی الارض ولا فی السماء
گویند اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند که هر که این دعا را
بخواند بعنایت الله سبحانه وے و اسبابش محفوظ ماند ازین فرموده ایشان دو
ساعت نرفته بود که در بعضے خانهاے آن رباط آتش در افتاد و بشدتی هر چه
تمامتر مشتعل شد چنانکه مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانها سوخت
و بسا امتعه چه بحرقت و چه بسرقه رفت مولانا عبد المومن لاهوری که فاضلے
بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت
بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند که مگر شما را بخواندن ۸۰
دعاے مأثورهٔ مذکوره خبر نکرد گفت نه حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
مولانا عتاب نمودند و هر یارے که آن دعا خوانده بود وے و اشیاء وے بسلامت
رهائی یافت منها فقیرے که در حدود دکن سکونت داشت و بشرف قدمبوس ۳۳ ب
حضرت ایشان نرسیده بود اما غائبانه از آرزومندان و مشتاقان آن
درگاه بود از غایت اشتیاق عریضه مشتمل امتداد ایام محرومی و فراق بخاوران
آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضهٔ او باو نوشتند که
در وقت مطالعهٔ کتابت شما انبساط نورانیت شما در ان نواے بسیار بنظر در آمد و امیدوار
ساخت لله سبحانه الحمد و المنة علے ذلک انتهے آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاه در آستان

Marfat.com

گذرانده نواز شها دید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندک زر
ماصدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بظهور پیوست جمع کثیر که زیاده
از هزار باشد بتوسط او داخل طریق نقشبندیه شدند و حجم غفیر صاحب ذوق
وحالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و این معنی را حضرت ایشان در
حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیده فرمودند ع ولها اسیر آن نظر
دوربین او پ منهاهم در صوب دکن خانی عظیم الشانی که قدوهٔ خوانین بود و او ۲۱۳ ب
محبان صلحا و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادی تمام داشت بناگاه از
ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
بدگمان شد تا بیم آن بود که بقتلش رساند حضرت سیدی مرشدی میر محمد
نعمان سلمه الله که آشنای آن خان محب الفقرا بودند قضیه را و را بحضرت ایشان
عرضداشت نموده التماس کردند که بتوجه خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعهٔ عریضهٔ سیدی بسیدی
نوشتند که در وقت مطالعهٔ کتابت شما آن خان در نظر بین عالیشان نمود خاطر
شریف از معاملهٔ او جمع دارند چون این رقیمه شمیمه بحضرت سیدی رسید همان
را بخصوصیهان خان فرستادند و بشکر آنها بجا آورد و گفت که بسیار بسیار
صعب مینماید کشایش معاملهٔ من که سلطان در حق من بغایت بدگمان شده
و حاسدان از در و دیوار فتویها جریمهٔ من نوشته اند آری بتوجه بزرگان
علو شان من عجب نباشد ازین نوشتهٔ شریفه ده دوازده روز نرفته بود که
خاطر سلطان بحال و بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبه داری
را باو مسلم داشت و بیش از پیش بوی الطاف و اعطاف بظهور آورد و منهاشیخی ۲۱۴ ب
سجاده نشین از روی طلب و نیاز از راه دور بمحبت تمام بآستان آن قدوهٔ

Marfat.com

امام رسید چون ملازمت نمود با آنکه شیوهٔ نازنین ایشان با بندگان خصوصًا
بمشائخ و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود در حق آن عزیز آثار عنایت
و نزهت چندانی بظهور نیامد بعضے مخلصان بعرض رسانیدند که این مرد از
مشاهیر مشائخ نست و با خلاص تمام از راه دور باین عتبهٔ علیه رسیده حضرت
ایشان در حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند که آری چنین گمان می بردیم اما در
پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشته می بینم چه باید کرد و یاران در تعجب رفتند مدتی
بسر برد تا آنکه بعد از چندگاه آثار فراست ایشان بظهور پیوست اتقوا فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله منها فقیر سے گفت که هنوز بخدمت حضرت ایشان
نرسیده بودم عرضه داشته با نحضرت فرستادم که صحابهٔ پیغمبر صلے الله علیه
وسلم که بیک صحبت از کمل اولیا که غیر اصحاب باشند افضل شدند سرّش
چه باشد مگر در همان صحبت ایشان را حالتے روے مے داد که بر جمیع احوال اولیا
شرف و فضیلت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند که حل این
سوال منوط بصحبت ست و موقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد ازان بخدمت
و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتے بر من روے داد که به بیان
او شرح نگنجد آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیده فرمودند که امروز
ورق ترا گردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفته فهمیده باشی بانیه سر در قدم
ایشان نهادم بر خاک پاے آن سرو بوستان اقتباس انوار وراثت از جویبار
دیدهٔ دل و روان برکشادم منها عدول اصحاب ایشان حکایت کردند که سیدے
صاحبدلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس رسید که
آن سید را ذکر دل بر تهجی غلبه کرده بود که هر که در پهلوی او نشستی آواز ذکر دل
از و استماع نمودی لاسیما چون آن سید بخواب رفتی دو چندان آواز آن ذکر رفعت

گرفتی از بعضے مشایخ وقت رخصت واجازة وکلاه وخرقه یافته بود از حضرت نیز
مترقب اینمعنی می بود چون قضیهٔ ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
شد فرمودند مردی مستعد ظاهر میشود اما ازین استیلای ذکر دل که بجهر کشیده
وازان اجازتهای بیحاصل که دیده وی را پنداری بر سر دویده وسد راه ترقی او
گردیده معالجهٔ او سلب این حالت ست از دل او دو روزے نرفته بود که آن ذکر جنان
چنان از و مسلوب گردید که هر چند به تکلف خود را بران میداشت فائده نمیدهد
حیران شده می نالید واشک حسرت می بارید ومضمون این مصرع بزبان حال
میسرائید ع هر چه اندر خانه بود آن طرهٔ طرار برد ٭ چون روزے چند حضرت ایشان
در تاب انتظارش گداختند وبنای پندارش را از بیخ برانداختند بتفقد تمام او را
طلبیده باحوالات مخفیه نواختند وفرمودند که معاملهٔ باطن مبطن باید ٭ نقشبندیه
عجب قافله سالارانند ٭ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ٭ منها شیخ محمد مسعود
که برادر خرد حضرت ایشان بود واز مریدان مقبول صاحب کشوف حضرت
خواجهٔ عالیشان قدس الله سرهما جهته کفاف معیشت بر سبیل تجارت بقندهار
رفته بود دران ایام سحری حضرت ایشان بخادمی که حاضر وقت بود فرمودند
که عجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بدیدهٔ مکاشفه
جستجو نمودم ویرا هیچ جا در روی زمین نیافتم بعد ازان چون نیک متوجه شدم
صورت قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
فرمودهٔ ایشان بچند روز رفیقانش رسیده خبر وفات او رسانیدند منها در ایامیکه حضرت
ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان در میان برشکال رسید حضرت ایشان
بعادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران در مسجدے که بغایت
تنگ بود نماز را ادا نمودند از تعفن بایشان ودرویشان آزار رسید بعد از ادائے نماز حضرت ایشان

Marfat.com

برزبان مبارک راندند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الٰہی باران شبها فرصتی میدہد
که بروں مسجد تراویح گذارده میشد چه نعمتے بود این حقیر بیکی از یاران گفت شنیدی
که چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواهیم دید انشاء الله سبحانه همچنان
شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران اصلا در شب نشد
بعد از ادائے این ختمات از شب بست و هشتم باران ریختن گرفت و کان هذا من کرامته الشریفه
منهما همان مسجدی که ذکر یافت یک دیوارش سمت بنیاد شده بود و بیک جانب ۲۹ ب
میل تمام نموده بنوعی که اکثر آیندگان مسجد و جمعی که در حواشیٔ او می بودند یا از آنجا
عبور می نمودند متعجب آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر سبیل
ملایبت روزی فرمودند که مانا تا زمانی که این فقرا اینجا هستند رعایت کرده نخواهد
افتاد بقول اکابر که فرموده اند هزل لنا جد ع هزل من هزل نیست تعظیم ست
همچنان شد که فرموده بودند روزے که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
فقیر بتقریبے ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قریب میلی نرفته بودند بل همین
که از محاذات آن مسجد مختفی شدند آن دیوار بیکبار بیفتاد منهما در ایامیکه بلاهور ۳۰ ب
تشریف داشتند می از خفتن را ادا نموده نزدیک یکی از دیوارهای آن منزل
ایستاده فرمودند که امشب زنهار کسی نزدیک این والان نباشد و نخسپد و حال آنکه
باعثی از باران و امثال آن در میان نبود شخصی طبیب وار بفقیر گفت که
خانهای دیگر ازین فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتادن امشب
نسبت میدهند دو حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد یک کنیزی در آن
والان خوابیده بود در تهٔ آن خانه آمد و دیگری که نزدیک بآن بود بپای او کلوخی رسید
حضرت ایشان بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند ۳۱ ب
چون آن کنیزک را از آنجا برآوردند اصلا آسیبے باو نرسیده بود منهما یکے از احکام

Marfat.com

آن حدود خواسته که بر سر کشان رود و استیصال آنها نماید به یکے از مشائخ
آن نواحی استخارۃً مذکور ساخته آن عزیز وے را بشارت بفتح داده ترغیب
بر قتل نموده آن امیر بحسب اشارۂ آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش
از آنکه وے باُعدا ملحق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان از روی
احتیاط نوشت وعرضه نمود که من درین باب بشارت فتح داده ام حضرت
ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا در کشف رفته
معامله نزد ما برعکس ست لیکن چون آن اُمیر دور رفته بود کسے این فرمودۂ
حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود
که خبر رسید که آن اُمیر از آن سرکشان هزیمت یافت وبه پریشانی تمام مراجعت
نمود ونشان ونقاره را بغارت داده آمد منها فرزند ثالث سلطان وقت را که
از سائر اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاه با پدر نزاعے درمیان آمد از یکسو
پدر با لشکر عظیم واز یکسو پسر با سپاه شگرف باهم مقابل شدند وکار بمقاتله کشید
ویکی از خوانین عمده که طلیعه لشکر پدر بود در عین کارزار بلشکر پسر ملحق گشت
ودیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب ومشفق فقرا وعلما
بود وحامی ملت بیضا بعضے از اعاظم مشائخ وقت نامه با نحضرت نوشتند که
در ویشان وبزرگان دیار دهلی مکشوف وواقعات فتح ونصرت شاهزاده معلوم
نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین
معرکه معامله برخلاف آن مکشوف میگردد اما آخر کار معامله شاهزادۂ عالیمقدار بسیار خوب
در نظر می درآید همچنان روے داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانیها
کشید ناگاه حق سبحانه از سایر اخوان ایشان برگزید ونائب مناب پدر گردانید وچه نائب به
از منوب وچه خلف به از سلف وبادشاهئ جمیع مملکت هندوستان را بآن قدوۂ

Marfat.com

سلاطین زمان سلمہ اللہ بالعدل والاحسان عطا فرمود و مملکت ازین بادشاہ
انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیدند و شریعت زینت دیگر پذیرفت ازین
راہ این حقیر را تاریخ سال جلوس این بادشاہ برآورنگ شوکت و جاہ بدیہہ زینت شرع
از دل بزبان آمد حضرت پروردگار سالہای بسیار باعلو منزلت و رفعت مرتبت و
فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گردانا د بحق اہل الارشاد

فصل نہم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جہان بفراديس الجنان در
سال ہزار و بیست و چہار از ہجرت سید الابرار صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آفتاب
عمر گرامی ایشان در برج پنجاہ و سہ سالگی بود بر طبق شمار احمد روزی بمخلص اصحاب
خود فرمودند کہ چنان وا نمودند و مبہم گردانیدند کہ قضاے مبرم در عمر زندگانی ما
بشصت و سہ سالگی ست و ازین معنی شادمی بودند کہ از غایۃ اتباع سید المرسلین
صلے اللہ علیہ وآلہ اجمعین در سن عمر مطابقتے نیز بظہور میرسد لذلک
موافقتی با عمار صدیق و فاروق و مرتضے رضی اللہ تعالے عنہم میسر میگردد در
سال ہزار و سی و دوم در بلدۂ اجمیر فرمودند کہ آثار قربت انتقال ظاہر میشود و
بحضرت مخدوم زادہاے گرامی سلمہم اللہ کہ آنوقت در سرہند بودند نوشتہ
فرستادند کہ ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این رقیمہ
عظیمہ آن نور دیدہاے ولایت متوجہ ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عتبہ علیا
بروزے چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشتہ فرمودند کہ
مرا اکنون بہیچ گونہ نظرے و بہیچ وجہ بستگی باین جہان نماندہ می باید بآن
جہان شد و آثار رفتن ہا نیز مشہود میگردد و چون مخدوم زادہا سلمہم اللہ
از آن خلوت بیرون آمدند آثار دلتنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این
احقر درویشان آمد و ہر یک را گریہ در گلو دریافت ناچار

Marfat.com

بنده گستاخی نموده استفسار سرّ کار نمود چون بے آرامی و ناشکیبائی
این عاشق شیدائی را از استماع این خبر میدانستند و بهمین وجه حضرت
ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری رفته بود بنده را طلب
ننموده اند فلا جرم از اظهار آن خود را برکران داشتند اما چون حضرت ایشان
کثرت اندوه و ضیق صدر فرزندان عالی قدر را ازان واقعه دیده اند و ایضاً
معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندان را طلب نموده فرموده
اند که چند گاه دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاهداشتند ازین نوید آن دو
سعادتمند جاوید مسرور و متبهج گردیده این زمان قضیهٔ مذکوره را باین خادم در میان
نهادند مع ذلک رخنه جوئبار دیدهٔ بنده را کشادند اما ازین مژده چند گاه که بر
زبان مبارک رفته بود حضرات مخدوم زاده های کبار و هم این عاشق دلفگار
امیدوار سالهای بسیار گردید و از اتفاقات غریبه آنکه دران ایام بزیارت
روضهٔ شریفهٔ خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتے مجاوری صدر
آن صدر الأولیا مراقب نشستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجه اعطاف
و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصهٔ خود ضیافات بظهور رسانیدند و سخنان و
اسرار درمیان آمد یکی از ان مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصی خود ازین
عسکر سعی نکنید و برضای او تعالے واگذارید درین میان خادمان آن مزار فایض الانوار
آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکهٔ حضرت خواجه را
قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگردانند و آن قدیمه را بیکی از کبار مشائخ
میفرستاده اند یا بادشاه وقت میداده یا تبرکاً چون لآلی و جواهر در صندوق
می نهاده آن روز آن قبر پوش فیروزه را برآورده نزد ایشان آورده معروض داشتند
که به از شما سزاوار این که باشد حضرت ایشان با دب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپرد

Marfat.com

آہ سرد از دل کشیدہ بر زبان آوردند و فرمودند کہ لباسی ازین نزدیکتر بحضرت خواجہ نبود لاجرم آنرا بالطف نمودند برای تکفین ما نگاہ میداشتہ باشند و ہم دران ایام شبے وقت تہجد این بندہ نزدیک بحجرۂ خاص آمدہ قریب بآستان سر بزانوی فکرت کشیدہ بود ناگاہ ازان حجرہ آواز حزین گریہ آلود بگوش ہوشم رسید گوش بر سوراخ دروازہ شریفہ نہادم شنیدم کہ آن قطب الانام بارقت تمام بیتی را میخواند و اشک نیاز از دیدۂ حق بین میراند و آن بیت اینست ؎ باد در روزِ زندگی جامی نشد سیر از غمت ۔۔۔ وہ چہ خوش بودی کہ عمر جاودانی داشتی ۔۔۔ چون ازین سفر سعادت اثر ببر ہند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقولہ العود احمد کشودند نزدیک بمنازل شریفہ خویش دورتر از فرزندان زاویہ اختیار اختیار نمودہ انزوا گزیدند چنانکہ جز بنماز پنجگانہ و جمعہ بمسجد برون نمی آمدند و در آن خلوت ینابیع الانوار والاسرار غیر از مخدومہ زادہ ہائے کبار و این ہم بمقدار دو سہ تن از درویشان خدمتگار دیگر بر ارسیدن کمتر سیر میشد روزے در بدایت اختیار آن خلوت نفسے سرد از دل حقیقت برد برآوردہ این کلام شیخ الاسلام را کہ چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان راندند الحق در اواخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالی شدہ بود کہ کاملان اصحاب ایشان بطفلان نو در آمد این دبیرستان ملحق شدہ بودند دران ایام بعضی دوستان کہ کتابتی می نوشتند اکثر از استعفار چند کلمہ درج می نمودند و در بعضے کتابت تصریح میکردند کہ او اخر عمر نزدیک آمدہ تا چہ پیش آید درین اثنا این بیچارہ را بسبب ہرج و مرج سلاطین کہ در صوبہ دکن بظہور پیوستہ بود خاطر بران آمد کہ اطفال را گرفتہ بخدمت اقدام ہمایون برسد ناچار رخصت فرمودند بصد اندوہ و حسرت در وقت رخصت معروض داشتم کہ دعا فرمایند کہ بزودی باین آستان

Marfat.com

ملجاء حق پرستان مشرف گردم آنحضرت آهی کشیده فرمودند دعا کنم که در آخرت
باهم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز هوش از سر در ربود مع ذلک چون نصیب
این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدهٔ اشک
فشان و انشاد اشعار حسرت نشان که از ان اشعار ست این دو رباعیه که از اشعار
باین مدعا مینماید ؎ مسکین مگسی حلقهٔ در میزد و به هر سو طبل سراغ شکر میزد و به چون
یافت دکان قند باد شش بر بود و به میرفت و زیاس دست بر سر میزد و به ؎ حرفی
ننوشته از دبستان رفتیم به صبحی نشگفته از گلستان رفتیم به آدم که چو آه سرد ازاصحاب
خماره به ناخورده شراب از دل مستان رفتیم به اواخر ماه رجب سنه هزار و سی و سه بود
که بنده مرخص گشت از ان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان که مدت هفت
ماه باشد شیخ بدر الدین سرهندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرات
مخدوم زاده های عالی شان سلمهم الله سوانح این شهور سبعه را رقم نموده از انجا
قضیه ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
بعضی فوائد دیگر که زبان آن قبیله از ان ساکت ست منتصف شعبان سنه مذکوره
که کریمه انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین صفت آن شب متبرک است
حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نموده اند ناگاه در ان نصف شب
بآن خانه که اطفال دو والده ماجده آنها آنجا بودند تشریف قدوم ارزانی فرمودند
آنشب بناگاه بر زبان شریف عصمت پناه یعنی والده مخدوم زاده ها سلمهم الله گذشته که
امشب که شب تقدیر آجال و آمال ست خدا داند که نام کرا از ورق هستی محو کرده
باشند و نام کرا ثابت داشته چون حضرت ایشان رضی الله عنه این سخن
شنوده اند فرموده اند که شما بشک و تردد می گوئید چه باشد حال آنکس
که معاینه می بیند که نام او را از صحیفه زندگانی این جهانی محو ساختند این را

Marfat.com

زہوش بر انداز را فرمودہ آہی از دل اسرار منزل کشیدہ اند ایضا بعضی محرمان
خاص و متعلقان ذی اختصاص درین ایام اختیار انزوا و انقطاع جرأت نمودہ
پرسیدند کہ وجہ این تبتل و عزلت و انقطاع از عیال و خلق اللہ درین روزہا
چیست فرمودند سرش آنست کہ ایام ارتحال خود را ازین جہان قریب می بینم
چون اینچنین باشد بجملگی خود بہ تنہائی و انزوا و بہمگی انس با ستغفار و استعفا ضروری
است و تمامی اوقات و انفاس درینوقت مستغرق عبادات ظاہریہ و باطنیہ
داشتن لازم و اینمعنی بی انقطاع تبتل تام صورت پذیر نہ پس شمایان از من دست
بدارید و مرا باو سبحانہ واگذارید و ایضا درین ایام روزی کہ در دہلیز حرم سرا اضطجاع
نمودہ بودند بناگاہ فرمودند درین سرما کہ بعد از دو ماہ می آید ما درین خانہ نخواہیم غنود
حاضران معروض داشتند کہ مگر در خلوت خانۂ خاص خواہند گذراند فرمودند
آنجا ہم نہ و ازین خانہا جای دیگر نیز نہ عرض کردند پس کجا فرمودند بینم کہ چہ خواہد
شد در اواسط ذی حجہ کہ اوائل میزان بود عارضۂ ضیق النفس بر ایشان استیلا
نمود درین ایام روزے فرمودند کہ حضرت شیخ الانس والجن سید عبد القادر جیلانی
را رضی اللہ عنہ در معاملہ دیدم کہ در حق من عنایات بلانہایات نمودند و زبان مبارک
خود در دہان من کردہ فرمودند کہ مردم در معنی این بیت ما کہ ؎ افلت شموس
الاولین و شمسنا ابدا علی افق العلی لا تغرب و آن قول ما کہ قدمی ہذہ علی رقبۃ
کل ولی اللہ حیرانند شما حل آن بنویسید کہ ازین ضعف صحت ست ولیکن
حضرت ایشان را از انجا کہ درین بیماری شوق لقای او سبحانہ استیلا نمودہ بود و از
کمال آن شوق گریہ بر ایشان غالب میشد و ہمیشہ در آن ضعف بدعای ماثورۂ
اللہم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید کہ مرض
تو علاج پذیر نیست ویرا شکرا للہ بفقرا مبلغہا بدہیم لاجرم از وفور این شوق و اشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الآفاق نیامد اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
از زبان شریف آن بزرگ رضی الله عنهما رفته بود درین میان چند روزے
صحت گونه روی نموده و ریش دل خستگان رایحهٔ مرهمی شنود درین چند روزهٔ
صحت شداید ایام آلام ضعف و سقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
مرارت ضعف حلاوتی و نعمتی می یافتم که درین چند روزهٔ صحت معلوم نمیگردد
درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بظهور میرسید که یکی از ارباب اخلاص
آن وفور شوق ایشان را بوصال رفیق اعلے مشاهده کرده بود و یاس ایشانرا
از زندگانی این جهانی دیده و این تصدقات و خیرات را دفع بلیات گمان برده
در حیرت بود تا روزی بعرض رسانید که آن چیست و این چه این مصراع را از اشعار
هندی بر زبان شریف راندند و سرشک مسرت از دیده برافشاندند ع هندی
آج ملاوا کنت سون سکهی سبهه جگ دینون وار یعنی امروز روز وصال دوست است
ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنم تا آنکه در دوازدهم
شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که درمیان چهل و پنجاه روز ترا ازین جهان
بآن جهان باید شد و قبر مرا بمن نشان دادند مستمعان در اندوه و حسرت رفتند و ریش
جگر تازگی دیگر یافت حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله و حضرت مخدوم
زاده خواجه محمد سعید سلمه الله در همان ایام روزے آنحضرت را در گریه دیده سبب آنرا
پرسیدند فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق
سبحانه و تعالے خواص بندگان خود را درین دار به اختیار اینها میگذارد و چون
آرزوی خود ایشان باین مثابه است البته ایشانرا می برد چون ازین حروف در مخدوم
زادها تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
که حسرت بر احوال خود میکنم از صمیم دل پُر درد و کانون جان اندوه پُر درد بعرض رسانیدند

Marfat.com

که قبله گاها اینهمه بی شفقتی و کم رافتی در حق مایان چیست فرمودند که حضرت حق عز
وجل از شما احب است و نیز شفقت و اعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیاده ز زیاده از ایام
حیات اینجهانی خواهد شد که اینجا علایق بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانته و توجه
است و بعد الموت فراغ و تجرد است و ازان روز که حضرت ایشان آن معاینه مذکوره در
ایام مذبوره نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بست و دوم صفر در جمع
اصحاب خسته جگر فرمودند امروز ازان میعاد چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز
دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روزه صحت که
درمیان آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحانه
بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات اکملها و من التسلیمات
افضلها مرا عطا فرمود مخدوم زادها عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
شدند که درین کلام رمزی مضمر بود که حضرت صدیق اکبر را رضی الله تعالی عنه بعد
از نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً بر دل
الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم غ رمشک زلف
تو بوی شب فراق آمد ؛ روز پنجشنبه بست و سوم صفر بدر ویشان بدست مبارک
جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه پنبه دار نبود سردی هوا اثر کرد و تب رجعت
نمود باز صاحب فراش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلوٰة والتحیة از
بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کما یستفاد
من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
ندادند و پیش ازین ضعف بخادم فرموده بودند که مبلغ کذا را انگشت جهت منقل
بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند دلالت
نمودند بر زبان مبارک راندند که واعظی در دل من گفت که فرصت آنقدر انگشت

Marfat.com

سوختن نیست باز فرمودند که همان مقدار بیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد ایشان
ازان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را باطفال فرستادند
وآنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بکلی تمام شده بود درین ضعف
افاضهٔ علوم عالیه بیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند روزے ازانجا
که گرم بیان دقایق حقائق بودند تکلم فراوان بظهور رسید حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد سعید سلمه الله وابقاه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان اینهمه
تکلم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
فرمودند که اے فرزند وقت کجاست و فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دانم که یارای
اینقدر بیان هم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعة ادا نفرمودند
مگر چهار پنج روز اخیر که تنها گذاردند برای رعایت قوم و ادعیه و اوراد ماثورهٔ لازمه
و ذکر و مراقبهٔ دائمی را بی هیچ فتوری بجا آوردند و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و طریقت
را فرو نگذاشتند شبے که ثلث آخر شب برخاسته وضو کردند و تهجد را ایستاده
گذاردند و فرمودند که این آخرین تهجد ماست و آنچنان شد که بعد ازان تهجد میسر نشد
که معامله بآخر رسید تهجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرو رفتگی روے
میداد مخدوم زادهٔ بزرگترین حین افاقت بعرض رسانیدند که این کثرت فرو رفتگی لوازم
ضعف ست یا از استغراق ست که بعضے معاملات عظیمه درمیان ست توجه دارم
تا کما هو مکشوف و مشهود گردند و باتمام و اکمال رسند و مجملی ازان غوامض اسرار
بگوش فرزندان کبار رسانیده اند و چون ازین فرو رفتگیها بافاقت می آمده اند وصایای
دردانگیز و داغ اثر بدرویشان خسته جگر درمیان می نهاده اند بیشتر آن وصایا تحریص
بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبه بود و میفرمودند
که سنت را بدندان خواهند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

Marfat.com

خاتمت داشتہ اند زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز بوقت انتقال چنین
نصایح بطور می آوردہ اند منہا ما رواہ الترمذی وابو داؤد عن عرباض بن ساریہ
رضی اللہ عنہ انہ قال وعظنا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم موعظۃ وجلت
منہا القلوب وارقت منہا العیون فقلنا یا رسول اللہ کانہا موعظۃ مودع
فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی اللہ والسمع والطاعۃ وان یأمر علیکم عبد وانہ
من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنۃ خلفائی الراشدین المہدیین
عضوا علیہا بالنواجذ ایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعۃ ضلالۃ و درین وصایا
فرمودند صاحب شریعت علیہ الصلوۃ والتحیۃ دقیقہ از دقائق نصح بحکم الدین
ہی النصیحۃ فروگذاشتہ از کتب معتبرۂ دینی طریق متابعت کاملہ بکیریہ
وبران کار کنید ونیز فرمودند در تجہیز وتکفین من مراعات اتباع سنت نبوے
علی مصدرہا الصلوۃ والسلام نمائید وقبل ازین بوالدۂ ماجدۂ اطفال فرمودہ
بودند کہ چون ارتحال من ازین دار ملال پیش از تو معلوم میشود باید کہ از مبلغ
مہر خود کفن من سازی ونیز یکی از وصایا این بودہ کہ فرمودہ اند قبر مرا در جائے
گمنام خواہند مقرر داشت مخدوم زادہا معروض داشتہ اند کہ پیش ازین
شرافت وبرکت موضع راکہ برادر بزرگ ما علیہ الرحمۃ باشارۂ حضرت آنجا
مدفون شدہ اند بیان فرمودند کہ مرقد من دران زمین خواہد شد وتعین موضع
وفن نیز در آنجا کردہ اید واکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما
الحال شوق من چنین ست چون از فرزندان ورقبول آن توقف دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شہر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شہر در باغ
تربت من مقرر دارید وقبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی ازان نشانی نماند
راقم حروف گوید این فرمودۂ حضرت ایشان قدس سرہ اشارہ مینماید بہم

Marfat.com

بفنای اتم وهم بر آنکه آنحضرت متخلق باخلاق حضرت بی نشان گردیده بودند موید
اینمعنی ست آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
که آنحضرت قدس سره ازینجهان انتقال نموده اند و من نالان و گریان هر سوی
می پویم و گاه اَیْنَ احمد و گاه اَیْنَ اللّٰه میگویم درین میان یکے مرا گفت اینک
مسجدے ست بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد ست چون بآن مسجد در آمدم
بجز خطے که از و صورت قبری طولاً و عرضاً ظاهر شود نبود و میگفتند قبر ایشان
اینست که جز اینقدر نشانی ندارد و مرا آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی
است از نسبتهای فنائیه و بقائیه این طایفهٔ علیه بر دل آمده بود چنانکه حضرت
ایشان نیز در مکتوبی که کریمه بل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً
مذکوراً عنوان آن مکتوب ست از تحقق باین حال تصریح نموده اند و آن خط را
همان شیخ عارف فرموده بعد از اندک ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
بظهور رسید تواند بود که تعبیرش هم آن و هم این بود چون فقیر به برهان پور رفت
در اواسط ماه صفرے که دران ماه انتقال حضرت ایشان خواهد بود درویشے از
مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می بینم که شجرهٔ عظیمه در کمال
سبزی و ثمر و رفعت چنانکه گویا نزدیک بآسمان رسیده و از کثرت اغصان
چنانکه هزار کس در سایهٔ او آرامیده بیکبار از تند بادے بر زمین آمد غریو و
افسوس و گریه از مردم برخاست ؎ شور برخاست مگر دامن محفل بشکست
؎ گریه زد جوش مگر آبلهٔ دل بشکست ؎ این فقیر دلریش از واقعهٔ آن درویش
هراسان بود تا بعد از سے و اندر وز ازین واقعه خبر وفات حضرت ایشان
به بنده رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بحکم کریمه کشجرة
طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء الآیه اشاره می نماید بانکه آنحضرت تمامی شریعت

Marfat.com

عمر ابو وند باز گردیم بحرف وصایاے آن غوث البرایا قدس اللہ سرہ الاقدس
چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن دو سہ جاکہ برائے
قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگرانی بل حیرانی دیدند بہ تبسم آمدہ فرمودند
شما مختارید ہر جا صلاح دانید آنجا گذارید شب سہ شنبہ بست و نہم
صفر کہ روزش روز وصال خواہد بود بخادمانے کہ شبہا بیمارداری میکردند
فرمودند بسیار محنت کشیدید ہمین محنت امشبہ است و بس و در آخر شب
فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند کہ بجہت بول طشت یک
ندارد احتمال خستن قطرات است و رعایت دقیقہ در آن وقت نازک نمودہ ترک
بول نمودند و فرمودند کہ این ظرف را بردارید یکے گفت قارورہ را بحکیم باید
نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض وضو نمی نمایم و استنجا نمی کنم
مرا بر فراش من بخوابانید چنان کردند آرے چون معلوم ایشان گردید کہ بعد از
ساعتے انتقال خواہم فرمود و فرصت وضو نخواہد شد نقض وضو نفرمودند
و بطہارت ازین جہان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیہ دادند ایشان
بر طریقہ سنونہ دست راست زیر خد راست نہادہ بذکر پرداختند مخدوم
زادۂ بزرگ سرعت نفس در ایشان دیدہ معروض داشت کہ حال شریف
چون ست فرمودند خوبیم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز کہ کردہ ایم کافیست
و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لمحہ جان بجانان تسلیم نمودند
رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃ واسعۃ ابدیۃ ببثوت پیوستہ کہ آخرین کلام اکثر
انبیای عظام حرف از نماز بودہ درین باب نیز بتعیت انبیا و سرور ایشان
علیہم الصلوات والتسلیمات نمودند و این واقعۂ عظمے در چاشت روز سہ شنبہ
قریب بیکپاس روز بست و ہشتم شہر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

Marfat.com

بست ونهم صفر سنه هزار وسی وچهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه وآله وسلم
بوقوع پیوسته وآن ماه بست ونه روز آمده بود شب اول شهر ربیع الاول که
ماه نبوی ست بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتافتند ایام ضعف وتپ
ایشان موافق سال عمر ایشان بوده وشصت وسه روز اینمعنی موافق مضمون
حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنة بظهور آمده چون غسال آن بدن انور را بتخته
غسل آورد وجامهارا از تن مبارک برکشید همه حاضران معاینه دیدند که آنحضرت
برشیوهٔ نماز دست بسته بودند وابهام وخنصر راست برگرد رسغ دست چپ حلقه
داده وحال آنکه حضرات مخدوم زادها بعد ارتحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
در زمان خوابانیدن بر تخته تبسم نمودند ومدتی همچنان متبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
برآمد واین قصه مصداق این قطعه گردید ؎ یاد داری که وقت آمدنت ۔ همه
خندان بودند وتو گریان ۔ همچنان زی که وقت رفتن تو ۔ همه گریان شوند وتو
خندان ۔ دستهای شریف را غسال کشاده راست کرده بر بستر مضطجع
گردانیده غسل به جانب یمین داد چون بر جانب یمین خوابانید تا یسار را نیز
غسل دهد باز مرئی حاضران گردید که دستهای شریف بحرکت ضعیف که آن
از قوت ولایه کامله نشان قوی بود متحرک شد تا بهم آمد وبطریق سابق ابهام وخنصر
یمین بر رسغ یسار حلقه گشت وحال آنکه چون اضطجاع بر یمین بود بایستی که دست
راست بر چپ نمی ایستاد باوجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
برگ گل ملائم تر بود لیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن وجدا شدن از مکان
نداشته وقتیکه کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بظهور رسیده بود وهمچنین
پیش از آنکه آنحضرت را بر تختهٔ غسل فرود آورند قبض بدین نهج مسطور واقع
گردید وچون حاضران کشادند مشاهده میکردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

Marfat.com

باہم جمع شدند و ہمبرین منوال دو سہ کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید کہ اینجا
سرّی ست مبطن و رازی ست مخفی باز بکشادن آن متعرض نشدند و گفتند کہ
حضرت خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ فرمودہ اند کہ چون مرضی حضرت ایشان اسکنہ اللہ
بحبوحۃ الجنان چنین ست چنین گذارید صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کما
تعیشون تموتون ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم مشاہدۂ این
خوارق عظیم مخلصان را موجب مزید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
حصول اعتقاد و ارادت گشتہ و آنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت و بصواب
دید حضرت خواجہ محمد سعید کہ افقہ فقہای وقت اند و دیگر فضلای حاضر سہ جامہ سفید
کفن کردند لفافہ و قمیص و ازار و چاک قمیص را بروایۃ مفتی بہ از دو جانب منکبین نمودند
و عمامہ ندادند کہ اتفاق فقہا و محدثین ست کہ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر صدیق
را رضی اللہ تعالے عنہ عمامہ ندادہ بودند در قہستانی مرقوم ست کہ اصح آنست کہ عمامہ
در کفن مکروہ است و علامہ ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز در منع عمامہ
در تکفین تاکید فرمودہ و حدیث ان اللہ وتر یحب الوتر نیز مقتضی اینست و حضرت مخدوم زادۂ
بزرگ خواجہ محمد سعید دامت برکاتہ امامت نماز جنازہ پیر و پدر بزرگوار خود رضی اللہ عنہ
نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند کہ مقتضی سنت چنین نیست و در کتب
فقہیۂ معتبرہ مرقوم ست کہ بعد از نماز جنازہ ایستادہ دعا کردن مکروہ است ہر چند کہ عمل
بعضی امام درین ایام چنین ست و روضۂ منورۂ ایشان پہلوی مسجد متبرک آنحضرت
جانب شمال در جوار مساکن شرف مواطن ایشان واقع ست و در ہمان قبۂ علیہ قبل
ازین حضرت مخدوم زادگی خواجہ محمد صادق را قدس سرہ نگاہداشتہ بودند نورانیت
و شرافت آن موضع را بارہا حضرت ایشان میفرمودہ اند و نیز در یکی از مکاتیب حال آن موضع
را چنین تحریر نمودہ اند بعنایت اللہ سبحانہ و بصدقۂ حبیبہ علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام

در مکتوب بیست و دوم از جلد ثانی

والتحیة والبرکتہ بلدہ سرہند گویا زمین احیای منست کہ برای من چاہ عمیق تاریک را پر کردہ صفحہ بلند ساختہ اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع دادہ و نوری دران زمین ودیعت گشتہ است کہ مقتبس از نور بی صفتے و بی کیفے ست در رنگ نوری کہ از زمین مقدسہ بیت اللہ ساطع ولامع ست پیش از ارتحال فرزندی اعظمے مرحومی بچند ماہ این نور را بر این درویش ظاہر ساختہ بودند و در زاویۂ زمین سکنای فقیران را نشان دادہ نوری نمودند ساطع کہ گردی از صفت و شان بوی راہ نیافتہ بود و از کیفیات منزہ و مبرا بود آرزوی آن شد کہ آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود این معنی را بفرزندی اعظمی کہ صاحب سر بود ظاہر ساختم و ازان نور و ازان آرزو مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پردۂ خاک در دریای آن نور مستغرق گشت ع ہنیئاً لارباب النعیم نعیمہا۔ ازشرافت این بلدۂ معظمہ ست کہ مثل فرزندی اعظمی کہ از اکابر اولیای اللہ ست در آنجا آسودہ ست و بعد از مدتی ظاہر گشت کہ آن نور مودع لمعہ ایست از انوار قلبیۂ این فقیر کہ از ینجا اقتباس نمودہ دران زمین افروختہ اند در رنگ آنکہ چراغی از مشعل افروزند

قال کل من عند اللہ اللہ نور السموات والارض انتہی مرقومہ الشریف و راقم این حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زادۂ جامع الاسرار والعلوم خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ شنود کہ ایشان از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس نقل کردند کہ فرمودند ارادۂ عزلت و انزوا نمودم کہ بگوشۂ از گوشہا رفتہ بنزوی شوم درین میان الہام نمودند و معلوم فرمودند کہ طریق محبوب و مرضی ما ہمین ست کہ الحال بر آن ہستی نہ آن طریق کہ خواہش کردۂ در آن وقت در نظرم بلدۂ سرہند چاہ تاریک نمود کہ ہیچ از غایت عمق راہ برآمد ندارد و نیز پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آوردہ

Marfat.com

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را باحوالی آن که در آن وقت داخل محوطه بودند روضه از ریاض جنت دیدم سر آنکه مخدوم زادهارا آخر در مدفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان همان نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بمدروجی دو جای دیگر را که فرمودند از غلبه دید فنا و خمول و بی نشانیها سرزده بود کما لا یخفی مخفی نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضے در ویشان و اخلاص کیشان دیده اند برخے ازان مرقوم میگردد یکی ازان خوارق که بسیار مریدان آنحضرت و غیر مریدان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاده بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان دیده اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و آنچه وجود حضرت ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده مغفرت نشان که سمت قبله باشد بخاک سپرده بودند الحال زایران متفق اللفظ و المعنی میگویند حضرت ایشان که قبر مخدوم زاده تخمیناً یک زراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر ازان خوارق آنست که جامع رساله احوال وفات ایشان مولانا بدر الدین سرهندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایته الغایه سرخ شده بود و آن سرخی آسمان را اکابر کریه بر موت کمل دوستان او سبحانه گفته اند کما فی

شرح الصدور ربلغنی ان السمٰوات والارض بکیان علی المؤمن وبکاء السماء حمرة اطرافها وانچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زاده های عالیشان و بعضے در ویشان در واقعات و مکشوفات دیده اند بیش ازانست که به تحریر در آید از انجمله است آنکه حضرت مخدوم زاده کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرمودند که ایشان را بعد از دفن بخواب دیدم که از انعامات عظیمه او تعالے که بعد از ارتحال در باب ایشان بظهور

Marfat.com

آمده به بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مباهات میکنند عرض کردم که قبله
گاها از مقام شکر هیچ کس را نصیبی عطا کرده اند فرمودند بلی مرا نیز از جمله شاکران
گردانیدند معروض داشتم که در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمده و ازین
کریمه چنان مستفاد میگردد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمل صحابه
پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند آری چنین ست اما مرا
بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرمودند که ایشان را در واقعه دیده
پرسیدم که سوال منکر و نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال رحمت بخشت
بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم
که الهی و مولای این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و پیش این بنده مسکین
نیایند ایزد متعال نهایت رحمت و رأفت خود را شامل من داشته ایشان را
پیش من نفرستاد پرسیدم که ضغطه قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل
قلیل و گویا مولانا محمد هاشم خادم که از مخلصان قدیم ست حاضر ست و بخدمت
بر پا ایستاده میگوید ایشان اقل قلیل را هم بر سبیل تواضع میگویند والا انهم نشده
مخدوم زاده کلان فرمودند که در حجره جماعت خانه بودم و آن وقت سحر بود و
دیدم که حضرت ایشان از در در آمدند و بر سر عریش من نشستند و مرا در برگرفتند
هیبتی بر من مستولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غایب
شدند و فاضلی دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت در نماز فرض
ظهر که مخدوم زاده کلان امام بودند بچشم سر بفتح سین دیدم که حضرت ایشان برابر من
ایستاده اند و چون میان من و ایشان در صف جماعت فرجه بود دست مرا گرفتند
بخود متصل ساختند که فاصله نماند تا آخر نماز ایشان را میدیدم و فرجی شال

Marfat.com

فستقی پوشیدہ بودند وگوش پیچ برسر دستار پیچیدہ ومسحی در پای ایشان
بود ومن زمان زمان متحیر میشدم ومتعمق میگردم کہ مبادا از وہم باشد اما بی ریب
وشک چنانکہ در ایام حیات میدیدم مشہود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشانرا
ندیدم مضمون ؎ آمدی وآتشم برجان زدی ۔ رفتی وبر آتشم دامان زدی ۔
باخود میخواندم واشک اندوہ مہاجرت می راندم یکے از مخلصان ایشان کہ در
قریہ برک بودہ وہنوز خبر وفات ایشان را نشنودہ بود فرزندآن درویش
مخلص بیماری داشتہ بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکردہ باشد
دران احضار آن طفل بیمار دیدہ است کہ حضرت ایشان آمدہ فرمودہ اند کہ
بابا ما بکنار رسیدیم وبہشت اعلے درآمدیم اول پاے راست در بہشت نہادیم
بعد ازان سر درآوردیم بعد ازان پاے چپ را وبلقای او تعالی مشرف گشتیم
رائی معروض داشتہ کہ مرا نیز بہ بہشت وبلقای حق تعالے برسانید فرمودند
کہ ہنوز وقت تو وفرزندان من نرسیدہ چون آن مریض ازان واقعہ برآمدہ
صحتش روے دادہ وبعد ازدہ دوازدہ روز خبر انتقال ایشان بدیار او رسیدہ مولانا
بدر الدین مذکور در آن رسالۂ مذبورہ نوشتہ کہ بعد از انتقال آنحضرت من ہم در واقعہ
ایشان را دیدم کہ بخواجہ حسام الدین احمد کتابتی نوشتہ اند وعنوان آن مکتوب این
عبارتست کہ ما خود بخود نگاہبان این جہانیم ما از یحیان گذشتیم ودر آنجہان نشستیم
انا للہ وانا الیہ راجعون این حقیر جامع این کتاب عفی اللہ عنہ گوید چون خبر انتقال آنحضرت
باین منزوی زاویۂ غربت ومسکنت رسید از غایۃ دلبستگے واضطراب باجگر کباب وچشم پرآب
ودل آوارہ وگریبان پارہ از شہر روے بیابان نہاد وزبان حال را بانشاد این رباعیہ
خود بکشاد ؎ بی روے تو روی دل بصحرا کنمی ۔ چون کوہ زبار غم در وجا کنمی ۔ از ہر
خاری نشان آن گل پرسم ۔ وز ہر مرغے سراغ عنقا کنمی ۔ اتفاقاً چون شب رسید در کنار

Marfat.com

شهر در ویرانهٔ مسجدی بیاد آن گنج سر بجیب اندوه برده بودم و با سوز و حرقت تمام
آه سرد از دل و اشک گرم از دیده بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سرد و
چشم تر داریم ما ٭ از رسول عشق اعجاز دگر داریم ما ٭ هر رگی شد رشته هر مو سوزن
اصلاحی نیافت ٭ چاکهای کز تو بر جیب جگر داریم ما ٭ بیخ هر مو بر تن هاشم ز ماتم
حلقه ایست ٭ در دل هر حلقه چندین نوحه گر داریم ما ٭ در میان این گریه و سوز
حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد با هزار پریشانی و حیرانی گفتم ای
قبلهٔ دو جهانی در آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد
در آتش راه شکیبائی گرفت با وجود این گرامی بندهٔ دیوانگی این عاشق مستمند
افزود و ورد زبانم این رباعی خود بود ؎ دیوانه دلم ز پند مجنون تر شد ٭ وز زخم کسان
ناله ام افزون تر شد ٭ هر شیشه که بشکست ز می گشت تهی ٭ هر چند دلم شکست
پر خون تر شد ٭ باز خواستم که سر بصحرا نهم چون پای بزینهٔ آن ویرانهٔ مسجد نهادم بزیر
در افتادم چنانکه از هوش رفتم یکی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخته
بزاویهٔ خود برد و متعلقان مرا خبر کرد تا مرا بکنج احزان من بردند دانستم که آن انداختن
عدم رضای ایشان بود بآن آوارگی لاجرم در ویرانهٔ خود این مفلس بی نوا تا روز
جزا بهوای آن گنج بصد رنج ورد زبان خود این ابیات حسرت نشان خود
دارد لمؤلفه اشکریزان بنشستم سر هر رهگذری ٭ هر که از هر طرف آید ز تو
پرسم خبری ٭ گاه برخیزم و گاهی بنشینم چو غبار ٭ تا توانان ترا نیست ازین
به سفری ٭ بکف آرم طلبم بوی کبابی جگری ٭ کاسهٔ دیده نهم بر کف و دریوزه
کنم ٭ ز اشک رخسار گدایان درت سیم و زری ٭ خانه از نی کنم و نغمه نی
گیرم پیش ٭ تا مگر یابم ازین راه ز یوسف اثری ٭ همچو آن تشنه که از دشت
بدریا آمد ٭ سر نهم در ره آن کش نگرم چشم تری ٭ اهل این قافله سرگشته بیع

۱ بر دوش دلق سیه پوشم و صد گونه مشام ٭

Marfat.com

اندوشرابۂ دل گروساختہ ہاشم بخیال نظرے بہ ناچار خود را بفکر نظم ونثر مترجمہا وتواریخ انتقال مشغول گردانیدم شصت وسہ فقرہ برطبق عمر گرامی ایشان درغایت فصاحت وایجاز وبلاغت روی داد کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت بود وکذلک رباعیات وقطعات بطریق لغز وتعمیہ وامثالہما دران باب از دل کباب سرزدہ کہ مخلصان آنحضرت وفقیرزادہ ودیگر ہمنشینان ہریک را جمع نمودہ اند بیک تاریخ مشہور کہ آن کریمہ

الَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰہِ لَا خَوْفٌ عَلَیْہِمْ است باکتقامیر ودیباچہ منظومہ غریبہ نیز لمؤلفہ یا ایہا الانام لقد سافر الامام ۞ من کان ذیل رأفتہ عروۃ القبول ۞ قطب الذی تفوض رب السماء لہ ۞ حال التی تحیر فی شانہا العقول ۞ ما الموت کان بدر کمال قد انطلق ۞ من مشرق الظہور الی مغرب الافول ۞ لما اصاب ارث رسول بحقہ ۞ اکتب لعام رحلتہ وارث الرسول ۞ دیگر مخلصان آنحضرت نیز مترجمہا وتاریخہا نثراً ونظماً دربیان آوردہ اند عزیزے ازہم پیرہاے ایشان مولانا محمد صادق نام حدیث الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب را بزیادتی ہوسیان موت وجسر تاریخ یافتہ یعنے الموت ہو جسر یوصل الحبیب الی الحبیب قضیۂ انتقال را بہمین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم ودیدۂ دل را براہ انتظار فیوضات وبرکات حضرت وزبان قلم را بذکر احوال فرزندان عالیمقدار وخلفای کبار آنحضرت بگشائیم بتوفیق اللہ سبحانہ وکرمہ

وفصل دہم در ذکر احوال حضرات مخدوم زادہاے کبار خواجہ محمد صادق رحمہ اللہ نخستین

فرزند بہرہ مند حضرت ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن نخل برومند بوستان ولایت در سال ہزار وی نمودہ از بدایت صبی وآغاز نشو

Marfat.com

ونما سیمای صفا و آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جد امجد ایشان
علیه الرحمة آنجناب را در کنف تعلیم و تربیت میداشته حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت
اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سنه هزار و هشت بصحبت گرامی حضرت ؎ خواجه فانی ز خود
باقی بحق ؛ قدس الله تعالی سره رسیدند مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت
خواجه و اخذ ذکر و مراقبه و جذبه و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علو استعداد
و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از حفظ تصرفات و برکات پیر
عالیمقدار و پدر بزرگوار قدس سرهما دران ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
دینی فارغ نبودند تا آنرا نیز بنهایت رسانیدند شنوده ام که بسا بودی که دران
ایام از وفور مستی و استیلای جذبات سر و پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق
سبق را بباد دادندی روزے در اثناے باران با جمعے از طفلان و یاران
برهنه سر و آشفته حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از انجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب ما را بنگرید که چه میکند وقتے
یکے از درویشان نواحی که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته
متوجه دیار خود بود بخدمت حضرت خواجه قدس سره آمده احوالات بلند خود را
بعرض رسانید و مرادش آن بود که ما را باینچنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
همینهاست مصدع نباشم و اگر فوق آن بود استفاضه نمایم حضرت خواجه
مخدوم زاده مرا طلب نموده فرمودند بابا احوال خود را بگوی که درویشان مهمان
بشنوند مخدوم زاده احوال بعرض رسانده اند که بخصوصه احوالات آن درویش

Marfat.com

بوده بامزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت سالهٔ این آستان
که دو سه ماه است قدم درین راه نهاده از حال پنجاه سالهٔ او دم نیز ند پندارد دید
آن احوال از سر نهاده غلبت و استهلاک مخدوم زاده قدس سره بانجای رسیده
که در غلبات و استیلای آن حضرت خواجه جهته تخفیف مغلوبئے ویرا طعام بازار
می داده اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبے تصریح بامعنی نموده
اند و نیز از مکتوبے که حضرت خواجه روح الله روحه بجناب مخدوم زاده نگارش
فرموده اند این مضمون هویدا است ازان مکتوبست این چند فقره قرة العین
محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن گردد احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
حمد ست بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست انشاء الله
العزیز از سکر بصحو آید و فنا در شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب و از زمان
صغرسن در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
چنانکه حضرت خواجه قدس الله سره بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده همواره
آن مخدوم زاده را طلب داشته از امر کونیه غیبیه می پرسیدند و ایشان علی الفور از
هر کدام بمقتضاے کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر بوده از احوال
هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسر دارد چون حضرت خواجه
هم در آن زمان حیات خویش بعضے طالبان را حواله بحضرت ایشان ما کردند مخدوم
زاده نیز از ان جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامان انوار ابدساس
والد بزرگوار خود زده تا بنهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتندی که
این پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عریضه که بحضرت خواجه خود مرسل داشته
اند آنجا مرقوم است محمد صادق از خردی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفری همراه

Marfat.com

می باشد ترقیات بسیار میکند در سیر دامن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسبت تمام دارد انتهی و آثار فنا و تحیر بدو دل از ماسوا چنان از جمال و خصال آنجناب هویدا بوده که بعضے از ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که همینکه این جوان را می بینم دنیا بر دل ما سرد میگردد و دیگری از درویشان بقوت تسلیم و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملامت بعضے همسایها بخدمت مخدوم زاده اظهار تنگدلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضے اینان را تهدید و تنبیه نمایند مخدوم زاده آه سرد از دل پر درد بر کشید و گفت ای فلان اگر در خصومت رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان مبارکش رفت که من ازان عرض خجل شدم و کینهٔ ملامت گران از دلم بکلی رخت بست و قوهٔ مدرکهٔ ایشان در مسائل علمی از عقلی و نقلی بغایتی بود که روزی بصحبت یکی از فحول علما شیراز که بهند آمده بود و در معقولات بینظیر بود رسیده حرفی چند با او از دقائق علوم هیئت و حکمت که زادهٔ طبعش بود در میان نهاد بعد از اتمام سخن آن فاضل شیراز گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبهٔ هندوستان کسی قوهٔ ادراک مسائل دقیقهٔ علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و غلبهٔ انکسار و دوام تفرید و همت و انس بمناجات و خلوات از فقرات متبرکه والد بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند نگاشته نموده اند برخوانندگان هویداست ما بفقرهٔ چند ازان کلمات ارجمند اکتفا نمایم در مکتوب دوصد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزندی اعزی مجموعهٔ معارف فقیر است و نسخهٔ مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزندی که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دوصد و چهل و چهارم

Marfat.com

ازین دفتر ست که این مقام رابفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و داخل
ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم ست که استفاده
که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است و استفادهٔ
فرزندی اعظمی علیه الرحمۃ از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر که از ولایت
موسوی مستفاد ست شبیه ولایت رجل مؤمن ست که از آل فرعون
بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمہ شبیه بولایت سحرهٔ فرعون که ایمان آوردند
و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر ارجمند او یکی از دوستان
نیز نگاشته اند که فرزند اعظمی رضی اللہ تعالی عنہ با دو برادر خود محمد فرح و محمد عیسے
سفر آخرت اختیار نمودند انا للہ و انا الیہ راجعون حمد اللہ سبحانہ که اولا باقی ماندگان
را قوت صبر عطا فرمودند ثانیا بلیه را سر دادند خوش گفت ؎ من از تو روی
نپیچم گرم بیازاری ؛ که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری ؛ فرزند مرحومی آیتی بود از
آیات حق جل و علا و رحمتے بود از رحمتهای رب العالمین درسن بست و چهار سالگی
آن یافت که کم کسی یافت پایهٔ مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال
رسانیده بود حتے که تلامیذ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت
تام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی
است از آنکه در بیان آرد معلوم شماست که درسن هشت سالگی بر نهجی مغلوب حال
شده بودند که حضرت خواجهٔ ما قدس سره معالجه و تسکین حال ایشان را بطعامهای
بازار که مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند که محبتے که مرا بمحمد صادق ست
بهیچ کس نیست و همچنین محبتے که او را باست بهیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را
باید دریافت ولایت موسوی را بنقطهٔ آخر رسانیده بود عجائب و غرائب آن ولایت را

Marfat.com

بیان میفرمودند و همواره خاضع و خاشع و ملتجی و متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که
هر یکے از اولیا را از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزے خواسته است و من التجا و تضرع
خواسته ام از محمد فرح چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود کافیه خوان و
بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و دعا میکرد که
در سن طفولیت دنیای دنیه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
مرض موت یارانی که بیمار داری او میکردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نمودند
اند کرامات و خوارق که از محمد عیسے تا هشت سالگی مردم معائنه کرده اند چه نویسد
بالجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد والمنه که امانات را باهل

آن بی کره و بی اکراه حواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم بحرمت سید المرسلین
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قندهار مخدوم زاده بمشایعت
ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبد الاحد قدس سره که در سواد قصبه سرهند
واقع است برفتند و لمحه بر مزار منور مراقب نشستند بعد ازان سر برداشته
گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده در ان ایام
در صغر سن بودند فسخ عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشار الیه با بضاعت
تجارت دران سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتهی انتقال حضرت مخدوم
زادهٔ بزرگ روز دوشنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود و از لفظ روز دوشنبه نهم
ربیع الاول ۱۰۵۲ تاریخ سال وصال ایشان نیز برمی آید گویند چون وبا در آن
بلده طغیان گرفت مخدوم زادهٔ بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
لقمهٔ چرب میخواهد تا ما نرویم تسکین نیابد ایشان راتب گرفت و برفتند بعد
ازان وبا در قبیلهٔ ایشان تخفیفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضے را که آثار

Marfat.com

تپ طاعون پدیدار گشتہ بود صحت یافتہ و در غلبات آن تپ دیدہ بودند کہ مخدوم زادہ آمدہ آنہا را از دست جماعہ کہ بر آن بلیہ موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون کہ ما این بلا را برداشتیم شمار ابر مردمان بچیدن روانہا شد و یکی در خواب دید کہ ہر کہ نام مخدوم زادہ نوشتہ با خود دارد از آن بلیہ بر ہد چند روز مردمان نام مبارک ایشان نوشتہ می بردند و اثرہای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بر آن بودند کہ در مقبرۂ جد خود قدس سرہ مدفون گردند حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در این باب متوجہ شدند باین مکان شریف کہ الحال مدفن ایشان ست مامور شدند چنانکہ قصۂ آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از ہر نماز جمعہ بزیارت روضۂ آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز ہر صباح شنبہ مع اصحاب حلقۂ ذکر را بر سر آن مزار پر انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات عجیبہ از احوال اخرویۂ آن فرزند بیان میکردند و ترقیات بی اندازہ کہ بتوجہ و دعائے آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواہب الٰہیہ جل شانہ و عنایات کہ بظہور می آمد بکشوف می ساختند و روزے بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امروز متوجہ او بودم دیدم ہر لحظہ بانوار و آثار عجیبہ ظاہر شد و ساعت بساعت می بالید و اسرار غریبہ کہ بر حمت الٰہی متعلق بود بشگفتگی بیان میکرد حضرت مخدوم زادہ قدس سرہ بعض عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان بآنحضرت مرسل داشتہ اند کہ از انجا پی باحوال گرامی ایشان توان برد ب منہا قبلہ گاہا ارزے جز آن نیست کہ ہیچ لحظہ و ساعت بخلاف رضائے او تعالے نگذرد و آن میسر نہ مگر توجہ خادمان آن درگاہ مددے فرماید و دستگیری نماید مصرع باکریان کارہا دشوار نیست ؛ الحمد للہ و المنۃ کہ بیمن توجہ شریف بطریقے کہ امر فرمودہ اند استقامتہ دارد و دران کم فتور راہ می یابد بل روز بروز امیدوار ترقی و تزائد است

Marfat.com

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و از حافظ قرآن می شنود و بعض اوقات مقبوض
است و بعض دیگر مبسوط قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن
دارد و ازان تجاوز نمی نماید لطایف سته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند
توجه آنها مثل علم حضوری ست بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن را همه داخل
ظلال میدانند و از ظل متجاوز نمی یابد لطائف او ببدن محتاط بودند و در نظر بصیرت
غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بحضور موفور السرور عرض کرده بود الحال
از بدن در نظر ممتاز می درآیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد ازین بقا باز
یک نوعی از فنا به لطایف رو نمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا روی
دهد تمامی کار میسر نمیست الحال مقبوض ظاهر میشود فاما تا حال توجه بعالم نیامده است
چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرأت نمود لب منها عرضه داشت
کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و
مغموم می بود آخر الامر بمحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسطے عظیم
روے نمود و دران بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقًا یاد و توجه مثلاً از جانب این
کس می بود الحال هر چه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود بیش از قابلیت
قبول نمی یافت کالمرآة التی تطلع علیه الشمس فاحترق بذلک الطلوع کل ظلمته وکدورة
من البدن و اللطائف و حصل فیها کل نور و برکة ینبغی فانشرح الصدر واتسع القلب وصار البدن
کله نورا مضیا الطف من السر والروح الذین کانا قبل ذلک و وجدت التجلی الاکمل من بین اللطائف
علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان فی القلب قلبًا آخر وانما التجلی علیه ولما نظرت الی القلب
ظهر ان فی ذلک قلبًا آخر وانما التجلی علیه ولما نظرت الی قلب القلب ظهر ان فی ذلک قلب
آخر والتجلی علیه هکذا الی غیر النهایة فلم یظهر قلب بسیط الا وقلب آخر فیه ولکن یتوهم الان
انه انتهی الی القلب البسیط ولیس بمتیقن وعلم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة الیها

Marfat.com

کانت کلها تکلفات صرفة وکان یخطر اسم ہذا المقام فما کتبها بسوء الأدب قبلہ گاہا این ہمہ
کمترین اثریست از آثار توجہ اظہر ؎ گر بر تن من زبان شود ہر موی ٭ یک شکر تو از
ہزار نتوانم کرد ٭ و آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاہ را چہ شرح دہد حق
سبحانہ باحسن وجوہ این دولت عظمے میسر گرداناد بحرمتہ النبی الامی و آلہ علیہ و علیہم من الصلوات
اتمہا و افضلہا حضرت سلامتہ و جماعتہ اعدا ہر چند خباثتہا میکنند و منصوبہا می انگیزند
آخر الأمر بتوجہ عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاوردہ اند بندہاے اینجایی
ہمہ عرض بندگی مینمایند و بجد و ذوق حاضر میشوند ب منہا حضرت سلامت
شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند کہ مقامی وسیع بس نورانی ظاہر شد گوئیا
مقام حقیقت قرآنی بود ہر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد کہ حقیقۃ
محمدی علے صاحبہا الصلواۃ والسلام مرکز و اجمال این مقام ست گوئیا دریای
عظیم را در کوزہ در آوردہ باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی ست
انبیا علیہم السلام و اکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بہرہ دارند
و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما را صلے اللہ علیہ وسلم نصیبے مفہوم نشد و این حقیر
نیز بہرہ یافت حق سبحانہ بتوجہ علیہ نصیب کامل روزی گرداناد و ہنوز این مقام
خوب واضح نشدہ است باقی احوال بجمعیت گذران ست درین ماہ معظم خیلے برکات
مفہوم میشود اخوی محمد سعید اوضاع ہموار دارد و اوقات بجمعیت و ذکر میگذراند
یاران شہر نیز بذوق تمام حاضر می شوند والعبودیۃ انتہی حضرت ایشان را قدس اللہ
سرہ العزیز نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیہ ست کہ اعظم آنہا مکتوبی ست
در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصتم ست از دفتر اول مکتوبات چون در غایۃ
تطویل و تفصیل بود و معارف دران باہم دریافتہ نقل آن یا فقرۂ ازان دشوار
نمود خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اند بحسن مکارم

اخلاق

Marfat.com

اخلاق بل وفور احوال وکثرت فضائل وبشاشت وجه ونرمی گفتار وصفائے
گردار آراستہ اند ولادت شریف ایشان در حدود سال ہزار وپنج ہجری شہر شعبان
بودہ وحضرت ایشان قدس سرہ میفرمودند کہ محمد سعید چہار وپنج سالہ بود کہ ویرا
رنجوری پیش آمد در غلبات آن ضعف ازوی پرسیدہ شد کہ چہ میخواہی بی اختیار
گفت حضرت خواجہ را میخواہم سن این حرف اورا بحضرت خواجۂ خود قدس سرہ
عرض کردم فرمودند محمد سعید شمار ہندی وحریفے نمود وغائبانہ ازمانسبت دربود ونیز
حضرت خواجہ قدس سرہ در بعضے مکاتیب کہ بحضرت ایشان رقم فرمودہ اند این
مخدوم زادہ را نیز بشفقت ورحمت تمام یاد فرمودہ دعا کردہ اند در مکتوبے کہ بیکی
از مخلصان در مدحت حضرت ایشان ماقدس سرہ برنگاشتہ اند آنجا نوشتہ اند
فرزندان ایشان کہ اطفال اند اسرار الٰہی اند استعدادہای عجب دارند باجملہ شجرۂ
طیبہ اند انبتہ اللہ نباتا حسنا واین کلام عزیز حضرت خواجہ قدس سرہ اشارت
است عظیم بعلو استعداد فطرت ہمہ مخدوم زادہا ووصول ایشان بدرجات
علیا این مخدوم زادہ بعد از رسیدن بسن تمیز بتحصیل علوم صوری پرداختہ قصہ
از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی اللہ عنہ وبرخے را در ملازمت برادر بزرگ
خود قدس سرہٗ وبعضے را در صحبت شیخ طاہر لاہوری سلمہ اللہ بآخر رسانیدند تا در
انواع علوم عقلی ونقلی مہارت تمام حاصل کردند واز حفظ تصرف ویمن توجہ والد بزرگوار
در عین این تحصیل از نسبت این طایفہ بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و
این مجموع کمالات صوری وترقیات معنوی باتمام وانجام رسانیدند در سن ہفدہ
وہیزدہ سالگی بار دیدہ شد گویا در ایشان بلوغ طبیعی بلاغت معنوی توام گردید
ازان وقت تاحال کتب علوم دقیقہ را از معقول ومنقول بمہارت تمام درس میفرمایند
وبر بعض کتب معتبرہ تعلیقات وحواشی ریبا رقم فرمودہ اند از انجملہ است تعلیقات

Marfat.com

مشکوۃ المصابیح کہ دران بتحقیق صحت و قوت آن احادیث کہ ماخذ ائمہ حنفیہ است
غایۃ سعی مبذول داشتہ اند بعضے علما کہ مطالعہ نمودند بغایۃ پسندیدہ زبان ثنا
و دعاے ایشان کشودند روزی کہ راقم نیز حاضر بود یکی از علما، از ایشان مسئلہ مشکلہ کہ
بر اصول فقہ تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایۃ تنقیح بیان فرمودند
و آن عالم سر بگوش راقم آوردہ گفت ہیچ دانستہ کہ مخدوم زادۂ تو در مہارت علمی
امروز نظیر خود ندارد دو شبی در بلدۂ لاہور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم برپا کردہ بود
و علما و مشائخ آن بلدہ را و نیز اکابر ترئیل آنرا دعوت نمودہ بود دران محفل بتقریب
سجدۂ تحیت و سجدۂ عبادت دقایق علوم درمیان افتاد حضرت مخدوم زادہ با برادر عزیز
خود یکجانب بودند و جماعت کثیر از فحول علما یکجانب سخن را از ہر علم تقریباً بدرجات
عالیہ رسانیدند طلبۂ علم از قوت علمیۂ این دو برادر در تحیر رفتند و اہل مجلس منظارہ
در آمدند و برخے کہ بہ خصوص مشار الیہما را نمی شناختند می پرسیدند کہ این دو عزیز
کیانند چون می شنودند کہ فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آرے
ازان صدف ولایت این قسم درّ ہدایت چرا بظہور نیاید و نیز این مخدوم زادہ سلمہ اللہ
بتقریب عدم رفع سبابہ در تشہد بمذہب مختار حنفیہ رسالہ بگاشتہ بودند و فرمودند
مقصد آنست کہ اولویتِ عدم رفع بثبوت رسد علمای کہ مثبت رفع سبابہ بودند
در اقامت جواب متحیر ماندند روزے حضرت ایشان قدس اللہ تعالے سرہٗ بتقریب
جامعیت این دو برادر بہ این حقیر فرمودند کہ چون محمد صادق علیہ الرحمۃ فوت
شد گفتم دیگر چنین فرزندی کہ در فضیلت ظاہری و احوال باطنی صاحب کمال
باشد از کجا خواہم یافت حق تعالے بمحض کرم این دو برادر برخوردار را نائب
مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد للہ علے الاحسان این مخدوم زادہ سلمہ اللہ
اخذ طریقت و مراقبہ از حضرت والد ماجد قدس اللہ سرہ نمودہ بہ نسبتہاے اصیل

Marfat.com

رسیدند چنانکه ابتدا ارسلوک وظهور جوش وخروش ایام عرضه داشتی که از سرهند دهلی
بحضرت ایشان نوشته بودند آنجا مرقوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه
بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر
مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذکر رفتگیها در دل مفهوم میشود ودر قصبه شاه آباد
مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بوده دیدم که شیخ را ظهور شد وآن
نسبت غلبه کرد چندان غلبه میکرد وبدن متالم می شد درین میان ظهور حضرت خواجه
بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
وبیشتر تسکین شد انتهی حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه
مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
اصیل است هیچ یکے از یاران را باین خصوصیت روی نداد انشاء الله که او نیز بولایت
فاصله مشرف گردد بعد ازان چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت ایشان رضی الله
عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه وخواجه
محمد معصوم مدظلهما می بود وبه نسبتهای بلند واحوال ارجمندی نواختند ومحرم اسرار
غریبه ومعارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات وجلوات این دو برادر بودند و
دیگران بوساطت ایشان مستفید می گشتند ودر یکے از اسفار که این دو
مخدوم زاده عالیمقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند وبضرورت در سرهند
ماندند بنده که در خدمت حضور بود مشاهده مینمود که چون وارد عظیم ومعرفت
شگرف بحضرت ایشان رسید میدادند این دو نور دیده را بشوق تمام یاد
میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاهد عدل است برین مدعا
بمشار الیهما رقم فرمودند الحمد لله والصلوٰة والسلام علی رسول الله فرزندان

در مکتوب هفتاد وهشتم در جلد ثالث

Marfat.com

گرامی هرچند مشتاق وخواهان صحبت ما اند وما هم آرزومند حضور وملاقات
ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوها میسر نیست مصرع تجری الریاح بما لا تشتهی
السفن ٭ درین عسکر بے اختیار رغبت ماندن را بسیار مغتنم میداند ویکساعت
این عرصه را به از ساعات کثیره امکنهٔ دیگر تصور می نماید اینجا آن میسر است که در جاهای
دیگر معلوم نیست که تمثال آن میسر شود علوم ومعارف آن موطن جداست و احوال
ومقامات این مجموعهٔ علیحده منعی که از جانب سلطان ست آنرا دریچهٔ کمال رأفت
ورضامندی مولای خود میداند جل شانه وسعادت خود را درین حبس می انگارد
علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار وبار ست ودرین اوقات تفرقه
غرائب غنج ودلال لیکن هر دولت ونعمت تازه وبوالعجب که روز بروز میرسد
فرزندان در دل می خلند واز دوری ونایافت ایشان جگر در اضطراب می باشد
انگارم که شوق من بر شوق شما چرب وغالب ست ومقرر ست که آنقدر که پدر
خواهان پسر ست پسر خواهان پدر نیست هرچند قضیهٔ اصالة وفرعیه مقتضی عکس
اینمعنی ست چه اصل را احتیاجی نیست وفرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه
چنین آمده واشد شوق اصل را ثابت گشته آرمی مصرع در خانه بکدخدای ماند
همه چیز ٭ والسلام ودر دفاتر مکتوبات قدسی آیات معارف خاصه بیشتر نامزد
این دو نخل برومند بوستان ولایت میکردند کما لا یخفی علی ناظریها در سفر اجمیر
که این بنده در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هرچند روز ایشان
این مخدوم زاده را بفیض خاص ونسبت مخصوص سرافراز میساختند روزی فرمودند
گویا این سفر اجمیر برای محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود ووقت دیگر در خلوتی
باین فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی نمی بینم رفتن قریب مینماید میخواهم محمد سعید چنان
شود که تواند برین مسند نشست فقیر فحوای آنرا بسمع این مخدوم زاده رسانید

به لیست وقت وانکسار وافتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین وچنان خودرا
بهیچ وجه شایان این امور نمی بینم حضرت ایشان هرجا تشریف برند برادرم محمد معصوم
را بجای خود بنشانند مرا بخدمت ومتابعت او امر کنند واگر این التماس بخاطر
اقدس ایشان نیاید نفرمایند من بر مزار مجدد بزرگوار قدس سره که برون شهر
واقع است زاویه اختیار کنم ومسند داری حواله قرة العین محمد معصوم باشد
فقیر این ماجرا را بخدمت مخدوم زاده وخواجه محمد معصوم مدظله معروض داشتم ایشان
نیز بگریستند وفرمودند همانا اعزی مخدومی خواجه محمد سعید سلمه الله مرا لائق خدمت
خود نمی بیند من که نظر میکنم در استقامت احوال واطوار واحتیاط بامور شرعیه واخلاق
ملکیه وقوت علمیه وغیرها خودرا کمترین مستفیض وتلمیذ ایشان می یابم وسعادت
خودرا در خدمت ایشان می بینم فقیر این ماجرا را در خلوتی بعرض حضرت ایشان
رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند وآب در چشم مبارک آورده باین فقیر
فرمودند می بینی انکسار وایثار وداد وداد این دو برادر نخجسته سیر را ودعا
در حق ایشایان کردند باجابت قرین باد عریضه از بعضی عرائض این مخدوم زاده
که پیش از سفر اجمیر وقبل از ترقیات بلند بحضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده
می آید بعد ازان [باقی در صفحه ۳۱۴]

جناب هو عرضداشت

احقر العبید محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوری
چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی میشود که متر صد هلاکت ومرض شدید
میگردد از خرابی احوال چه معروض دارد باوجود تعلقات شتی که دامنگیر شده تمنای
آن دارد که دیوانه وار از جمیع علائق گسسته وهمه را سوخته عزلتی اختیار نماید
که جز لب گور این کس را نه بینند در حلقه پیشین نشسته بودم وحافظ قرآن میخواند
ظاهر شد که چنانچه ظرفی را خالی سازند باز پر سازند بنده را پرساختن گرفتند بنوعی

Marfat.com

که کیفیت آنرا نمیدانند که چگونه بعرفان رساند دریافت که تخلیه اول تخلیه از توهم
وجود ست که خود را که عدم مطلق و شر محض بود وجود خیر محض می انگاشتم آن توهم
زائل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پرساختن آن اینست که بجای عدم که حقیقت
این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر ست ثبوت
مجدد هم منظور گو میباشی خالی را پر کرده اند و گران باری آن واضح ست فردای آن روز
دیدم که آئینه دوران مینماید که روی من داغهای مختلفی دارد که در نظر مردم نمی درآید دیدم
که آئینه در کمال صفائیست دانستم که رنگ گرفته صورت داغدار ظاهر شد ازان
دلتنگ شدم آئینه دیگر گرفتم دیدم که داغهای زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال راستی و صفا اول پاره از رو دوران صفا ظاهر شد غائی الحال
تمام داغدار دیدم دران وقت تعبیر نمودند که مرآت شبی مغائر شی ست پس اول
چون معامله درمیان عدم و وجود مختلط بود آئینه برمثابه آن بود وقتیکه معامله بعدم
صرف گشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد
ظاهر شد که نهایته اطلاق انا بقایای عدم ست که ملتبس باباطل ست چون
عدم باصل خود پیوندد انا منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق انا به ثبوت مبدل
میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضر ست بصفة
آنحضرت امیدوار ست که بتفصیل این حقائق بهره ور گردد آنحضرت مخدوم
زاده باین فقیر حکایت کردند شبی در صحن خانه خود در دروازه را از درون بسته
خفته بودم و نصفی و زیاده از شب رفته بود یکی بشدت تمام وحدت کرد دران حیران
شدم که کیست هر چند فریاد کردم جواب نداد بدر دروازه خانه آمدم که بگشایم او
در را بجانب خود می کشید و من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

Marfat.com

رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بجیرور رسیدن آواز ایشان آینده
ناپدید شد صباح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از انکه من قصه
شب را معروض دارم فرمودند امشب جن بخانهٔ تو میخواهست در آید مزاحم شود
من مطلع شدم و بانگ بروے زدم و براندم بدین تقریب بعضے ثقات اصحاب حضرت
ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شبے بخانه
خواب خود را زکشیده بودم و القایمی آمده بود که ناگاه جنی خواست بمن تصرف
کند من کلمه لاحول ولاقوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
برآمد دیدم که ملائکه با دو رباشها نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او
را از نواحی اجلاوطن نمودند بفلان منزل کشیدند ناقل گفت همان روز یکے را
ازان منزل آوردند که امشب جن باین تسبیب رسانیده ایمعنی نیز مصدق
فرمودهٔ ایشان گشت باید حضرت ایشان خود در رساله مبدء و معاد نوشته
اند که روزے احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند دیدم که جنیان در
کوچها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
از ترس موکل خود سر نمیتواند برداشت و به یمین و یسار خود نظر نمیتواند انداخت
در رنگ مقیدان و محبوسان می کشند و اصلا مجال مخالفت ندارند الا
ان بیشار ربی شیا و دران وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
موکلے گرزی ست آهنے که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضرب
کارا و کفایت کند خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت
ایشان اند ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت و یازدهم
شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند ق
میمنت لزوم محمد معصوم یعنے ولادت او مارا بس مبارک و همایون آمد که بعد

Marfat.com

تولد او بچند ماہ بعد از رحلت حضرت خواجہ خود مشرف شدیم و دیدیم آنچہ دیدیم و
دیگر تعریف علو استعداد این فرزند ارجمند نمودہ فرمودند کہ از محمدی المشربان ست
و نیز آنحضرت در مکتوبی برنگاشتہ اند کہ از فرزندی محمد معصوم چہ نویسد کہ وی بان ذات
قابل این دولت ست یعنی ولایت خاصہ محمدیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والتحیۃ و نیز
بر زبان شریف راندند کہ از اقتضای علو استعداد او بود کہ در ایام سہ سالگی
بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشود و میگفت من
آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم دیوار حق ست ؎ چون زلیخا کز سپند آن
تا بعود پنہ نام جملہ چیز یوسف کردہ بود پنہ اگاہ فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
اند و نساء و صبیان در وصول انوار فیوض متساوی ذلک فضل اللہ یؤتیہ
من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم حضرت ایشان ہمیشہ بنابر مشاہدہ بلندی
استعداد و آثار رشد و رشاد کہ ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاہدہ
مینمودند نظر عنایات شامل حال او میداشتند و منتظر ظہور کمالات خفیہ کہ در گمگی
استعداد مودع می بودہ می بودند و میفرمودند کہ چون علم مبدء حال ست از
تحصیل آن چارہ نبود ازینجہت بتحصیل علوم از معقول و منقول نیز دلالت
می نمودند و از کتب دقیقہ علمیہ بقراۃ صفحہ صفحہ و ورق ورق امر کردہ میفرمودند
باباز بود از تحصیل علوم فارغ شوید کہ مارا با شما کارہا ے عظیم ست تا بتوجہ شریف
آنحضرت این نور دیدہ ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزدہ
سالگی از تحصیل علوم فراغ یافت و اگرچہ در ضمن تحصیل قال در تحصیل حال
و تنویر بال سرگرم مے بود اما بعد از فراغ ازان ہمگی خود متوجہ این گردید تا بعنایت
اللہ سبحانہ از احوال و اسرار خاصہ والد بزرگوار خود رضی اللہ عنہ بہرہ فراوان گرفت بل
مخلصان امید دارند کہ بحکم واقعہ کہ این مخدوم زادہ دیدہ اند و از والد بزرگوار در تعبیر آن

Marfat.com

اشارتی بمرتبه قطبیت یافته باین مرتبه والا برسند وآن واقعه اینست که بعرض
اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافتم که تمام عالم ازان نور
منور است وآن نور در هر ذره از ذرات ساری ست چون آفتاب اگر آن فرو رود
عالم ظلمانیست حضرت ایشان ابشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش
میشوی واین سخن را از من یاد دار الحمد لله حمداً کثیراً این فقیر راقم گوید روزے از
زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سرّه العزیز شنودم که فرمودند اقتباس
محمد معصوم سبتهای ما را یوماً فیوماً بصاحب شرح وقایه می ماند در حفظ وتعلیم وقایه از جد
بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفها لی جدی الوقایه سبقاً سبقا
وکنت اجری فی میدان حفظها طلقاً طلقاً حتی الفق اتمام تالیفه مع تمام حفظی راقم گوید
در مدحت علو حال ومرتبه این نوباوهٔ بوستان کمال همین سخن بسنده است
ونیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید وبرادر بزرگ
ایشان خواجه محمد سعید سلمهما الله سبحانه رقم فرموده اند که ازانجا آشنایان ذوالاخلاص
بحصول علو حال وکمال واکمال ایشایان پی برند وآن اینست خاطر همیشه متوجه
احوال شماست وخواهان کمال شما دیروز بعد از نماز بامداد مجلس سکوت داشتم ظاهر
شد خلعتے که داشتم ازمن جدا شد وخلعت دیگر بمن متوجه شد که بجاے
آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسے خواهند داد یا نه و
آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لمحه دید که بفرزند
مرحمت فرمودند وآن خلعت او را تمام پوشانید وآن خلعت زائله کنایه از
معامله قیومیت بوده است که بتربیت وتکمیل تعلق داشته وباعث ارتباط باین
عرصهٔ مجتمعه او بوده واین خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد ومستحق خلعه
گردد امید وارست که از کمال کرم آنرا بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این

Marfat.com

فقیر بتفرع مسالت این معنی مینماید واثر اجابت می فهد و فرزندے را مستحق
این دولت می یابد ؎ باکریمان کار ہا دشوار نیست ۔ اگر استعداد ست
ہم داداوست تعالے ؎ نیاوردم از خانہ چیزے بخویش ۔ تو دادی ہمہ
چیز من چیز تست ۔ وبدین تقریب ہر دو مخدوم زادہ را بشکر ولالت نمودہ
نوشتہ اند قال اللہ تبارک وتعالے اعملوآل داؤد شکرا وقلیل من عبادی الشکور
میدانند کہ شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم اللہ علیہ من الجوارح والقوی
الظاہر والباطن الی ما خلق اللہ واعطاہ لاجلہ لولاہ لما حصل الشکر واللہ سبحانہ
الموفق انتہے بعد ازین بمدت قلیل چون حضرت مخدوم زادہا بشرف ملازمت
رسیدند خلعت ثانیہ موعودہ مذکورہ را فرمودند کہ بفرزندی محمد سعید عطا
کردند حمد اللہ سبحانہ علی ذلک چہ آن خلعت ثانیہ کنایت از خلت ست
وغیر ازین نیز چہ در مکتوبات وچہ در مکالمات اشارات بکمالات فرزندان
فرو البرکات بسیار نمودہ اند حق سبحانہ برکات این را ہموارہ جاری دارد
وازان دو سرچشمۂ زلال کمال بکام متعطشان این راہ رشحۂ برساناد وہم از
عنایات الٰہی در حق این مخدوم زادہ ثالث آنکہ درین ایام باوجود مشاغل از
افادۂ طلبہ علم وافاضۂ طالبان حق والتزام اوراد وافیات در اندک روز حفظ قرآن
مجید نمودہ ما شاء اللہ من اعطاف اللہ سبحانہ واللطافہ مخفی نماند کہ این
مخدوم زادہ را غایتہ اطلاع است بر اسرار ومعارف پدر بزرگوار خود چہ آن
معارف کہ داخل مکتوبات گردیدہ وچہ غیر آن از اسرار خاصہ کہ در خلوات
از زبان مبارک آنحضرت شنودہ اند وبعضے را از انہا در بیاضہ خاصہ
خود تسوید فرمودہ چون باین بندہ نظر عنایتے داشتند ومحرم میدانستند
باکثر آنہا اطلاع بخشیدہ بودند وبہ نقل بعضے اجازۃ فرمودہ وبعض ازان در

احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی ازانہا چنان ست کہ افشار ابر
نمی تابد از بعض آخر کہ توان اظہار نمود این برکات پنجگانہ تبرکاً بمنصہ تحریر می آید
ب ۱ مراد از روضہ بودن قبر کہ در حدیث آمدہ القبر روضۃ من ریاض الجنۃ
آنست کہ حجبے و مسافتے کہ میان آن بقعہ قبر و جنت بودہ مرتفع میگردد و ہیچ
حجاب و مانع میان آن ہر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعہ فنا و بقای بجنت پیدا میکند
فافہم و ہذا معنے قولہ صلے اللہ علیہ وسلم ما بین قبری و منبری روضۃ من ریاض الجنۃ
این قسم روضہ خص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پرتوی از
جنت در آن بقعہ تابد می شاید ب ۲ حیاتی کہ بنشاء دنیوی تعلق دارد دو چیز
می طلبد حس و حرکت و حیاتی کہ بہ برزخ متعلق است محض حس ست بی آنکہ
بادی حرکتے بود حق سبحانہ حکیم مطلق ست و موافق ہر محل حیاتی دادہ است
و در برزخ از حس چارہ نیست تا تالم و تلذذ صورت بندد و حرکت ہیچ در کار نیست
ب ۳ علم کہ عبارت از انکشاف ست دو قسم ست کہ یا انکشاف احاطہ بود و قسم
دیگر آنکہ محض انکشاف باشد علمی کہ ممکن تعلق گیرد داخل قسم اول است و علمی کہ بوجہ
متعلق شود از قسم ثانی ست و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطہ
آنست کہ کیفیت در درک نہ در آید و رویۃ اخروی مماثل قسم ثانی ست کہ آنجا محض
انکشاف ست بی آنکہ کیفیتے معلوم شود و چگونہ معلوم شود کہ در ان حضرت کیفیتے
نیست تعالے شانہ ب ۴ در مقام رضا کہ فوق مقام حب ست دو اعتبار ست
اعتبار اول رضاے حق ست از عبد و اعتبار دوم رضای عبد ست از حق عز شانہ
اعتبار ثانی فوق اعتبار اول ست چہ اول رضای حق ست بعد ازان رضاے
عبد کما قال سبحانہ رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ ب ۵ روزی حضرت ایشان کریمہ
انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون را خواندہ فرمودند علمای کرام ازین استنساخ استنساخ

Marfat.com

ملک مراد میدارند و اسناد را مجازی میگویند اما مرا روزی در حین تکرار این آیه بر
دل گذشت که آیا در انکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقی خواهد بود
متوجه شد مشهود گشت که دران مرتبه استنساخی ورای استنساخ ملک ثابت هست
مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص ست
یا عام ست فرمودند مخصوص بمخصوصان ست که میان او تعالی و ایشانان اموری میگذرد
که نمیخواهد که ملک را بران اطلاع دهد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم سر
آنکه او تعالی از بعض خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد مینماید که همین باشد
کذا نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه الله یتوفی الانفس حین موتها
مع ان المتوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفیکم ملک الموت الذی
وکل بکم الایة او یحتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک وما جاء فی بعض الاخبار
من توسط الملک لبعض الخواص فیمکن حملها علی هذا المعنی بادنی تأویل و توجیه حضرت
مخدوم زاده سلمه الله در بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده اند احوال علیه
خود را بزبان قلم عرضه داشت نموده اند بانقل دو عریضه که دو شاهد عدل علو
احوال و اسرار ایشان ست اکتفا نمایم ب عریضهٔ اولی عرضه داشت
بندهٔ کمترین محمد معصوم ذره وار بموقف عرض باریافتگان عتبهٔ علیه میرساند
سرفراز نامهای گرامی پی در پی رسیده معامله را از حضیض باوج بردند
بعد از وصول مکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعنایت الله سبحانه فنا و
بقای بآن نور میسر گردید و تا مدتی دران استغراق داشت اگرچه در وقت تحریر
عریضه مستور مینماید تا وجهش چه باشد قبله گاها از عنایات او تعالی بوسیلهٔ توجهات
حضرت ایشان چه نویسد و از احسانهای او سبحانه چه بیان نماید کشان کشان می برند
هرچند نداند که از کجا می برند و به کجا رسانند اما کیفیات و حالات درین میان میدهند که ذوقی

است نه بیانی ؎ من نه باختیار خود میروم از قفای او ۔ آن دو کمند عنبرین
میکشدم کشان کشان ۔ حق سبحانہ بتوجہ عالی آنحضرت تمیز کامل عطا فرماید رب
زدنی علما عجب معاملہ ایست کہ باوجود ورود این احوالات بعضے از اوقات زوفور
قبض آنقدر مینماید کہ گویا ہیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز باز از سر نو معاملات خاصہ تازہ
میگردد و کیفیات مخصوصہ جلوہ گر میشود وجہ آن چہ خواہد بود اینقدر میدانند کہ ما
اصابک من حسنۃ فمن اللہ وما اصابک من سیئۃ فمن نفسک و ازین معاملہ
مناسبت خود را براہ انابت بیش از راہ اجتبا می بینند و اجتبا را طفلے میدانند بدل حسرت
می آید و خود را بآن تسلی می دہد کہ بندہ را بخواست چہ کار ہر چہ عنایت فرمایند بآن
راضی باید بود حضرت حق سبحانہ و تعالے شمہ از محبوبیت ذاتی بتوجہات علیہ آنحضرت عنایت
فرماید العبودیۃ عریضۂ ثانیہ عرضہ داشت کمترین بندہا محمد معصوم بندروۂ عرض
خاک نشینان آستانۂ علیا میرساند سرفراز نامۂ عالی کہ دران این عاصی مہجور
ناقابل دور از کار را بانواع عنایات سربلند ساختہ بودند شرف ازدرود آن یافت
؎ من کہ باشم کہ بران خاطر عاطر گذرم ۔ لطفہا میکنے ای خاک درت تاج سرم ۔
قبلہ گاہا از احسانہای او تعالے چہ توان نوشت و بکدام جوارح مکافات و شکر او سبحانہ
توان بجا آورد مگر آنکہ خود را خاک سازد بلکہ از خود نامی و نشانی نگذارد و ہنوز حق
آنرا بسجانہ آوردہ باشد چہ ہر عبادتے کہ باین طرف منسوب بودہ باشد
البتہ قاصر ست و معیب و نقصان متصف اللہم لا احصی ثناءً علیک انت
کما اثنیت علے نفسک مکتوبات و معارف شریفۂ جدیدہ را اخوی خواجہ محمد
ہاشم از آگرہ فرستادند علو درجۂ آن نہ بآن مشابہ است کہ فراخور فہم ہزلی ہر انجام
باشد و انچہ اندراج یافتہ کہ افراد عالم ہمگی ظلال اسماء و صفات واجبی ست
عز شانہ پس ہمہ اعراض بودند کہ جوہرے درمیان اینہا کائن نباشد

Marfat.com

تا قیام اینها بآن جوہر بود پس از ذات ایشان را جز حرمان نصیب نبود
و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شبے در نماز
تراویح در مراقبہ و مطالعہ این معنے افتاد دید کہ اعراضی کہ ذات اینکس بودند
باصل خود عود کردند و ہیچ نامی و نشانی ازان نماند و بتمام مضمحل و محو و متلاشی در
اصل خود گشت ہر چند قصد عروج مینماید دولہ آنست کہ از ذات مجرد بہرہ یابد میسر نمیشود
و ہر چند میرود ہمہ در اصول خود میرود و در اصول اصول الی ما شاء اللہ تعالی و مشہود
گشت کہ تا ہر جا میرود ہمہ در وجوہ و اعتبارات میروی اصل اصول اند و ازین اصول
و اصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول ہمہ انقطاع می پذیرند و
ذات غرشانہ ما وراء وراست چہ اطلاق اصل دران حضرت جل سلطانہ ساقط ست
آخر الامر معاملہ بیأس رسید و بیقین یقین معلوم گشت کہ ہر گاہ اصل تو صفات و
اعتبارات باشد نہایت سعی آن خواہد بود کہ خود را در اصول خود مضمحل و متلاشی سازی و بعد
از اضمحلال در اصل از اصل گذشتن معنی ندارد امرے دیگر باید کہ نصیبے از حضرت
ذات فراگیرد جل سلطانہ دران وقت بخاطر رسید کہ حضرت شیخ محی الدین
بن العربی قدس سرہ خوش میفرماید کہ وما بعد ہذا الا العدم المحض یعنے نیست
کہ بعد از فنا و اضمحلال در اصول مگر عدم محض چہ اصول را دران حضرت راہی نیست
غیر از انقطاع و ذات مجرد وراء الوراست تا این را ذات عطا نفرمایند بذات تعالی
رسیدن محال ست و انچہ حضرت ایشان نوشتہ اند کہ این قسم بزرگ در یک عصر
متعدد نمیشود علاوہ یأس کہ مذکور شد آنقدر غم و غصہ روی داد کہ چہ نویسد در ایام
یأس گاہے بخاطر رسید کہ تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب ست پس
عدم تعدد بگدام اعتبار خواہد بود یا فرق اصالۃ و تبعیۃ باشد اما این قسم خواطر
مسکن آن اضطراب نمیشد محرمے نبود کہ بادی در دل توان درمیان آورد

Marfat.com

بحکم حتے اذا استیاس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نشاء بر آخر
مکتوبے کہ نامزد این فقیر گردیدہ اطلاع دادند ہر چند نگر بران مکتوب
گذشتہ بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود کہ چشم پوشیدہ ازین
حرف میگذشتم الحال بتوجہ شریف امیدوارست کہ ازین معمّا دری بگشاید
چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت بتفصیل در خود مطالعہ نتوانست
نمود انشاء اللہ تعالے کہ بتوجہ آنحضرت بہرہ ور گردد والعبودیۃ انتہے
مکتوبہ الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زادہ والامقام التفات نامہ
نامزد این مخلص خویش فرمودہ اند و اشارہ بعضے امور کہ فقیر را بصدقہ
حضرت ایشان محرم آن میدانستند نمودہ تبرکاً آن را نیز می آرد کہ از انجا
بعلو حال وانکسار ایشان پے توان برد ہذا ہو الجواب ہو الحمد للہ رب العالمین
والصلوٰۃ والسلام علے سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین امید واریم کہ آن برادر
گرامی از صنوف دوال وارستہ بدلول حقیقے پیوستہ باشند و
از جزئے بکلے واز آنجا بما فوق ملحق گشتہ واز قوسین باو ادنے رسیدہ و
خالص را از مخلوط جدا ساختہ واز دائرۂ صباحت گذشتہ چنگے بدامان نقطۂ
ملاحت زدہ بل بمقتضای المرء مع من احب در بطون مرکز نقطۂ مذکور نفوذ
کردہ باشند واز علم بنادانی واز گفت بخموشے آمدہ و معاملہ نفی را پس
پشت دادہ بکلیت نگران اثبات گشتہ بل از انجا نصیب مجہول الکیفیۃ
ولو فی الجملہ فراگرفتہ باشند واز خلیل بہ حبیب رو آوردہ بودند علیہما الصلوٰۃ
والتسلیمات و علے محبیہما مصرعہ باکریمان کارہا دشوار نیست پ از علو فطرت
و محبتہا و دیوانگیہاے شما این امور قریب ست بلکہ توان گفت ثابت اما
مثل من ناقابلے پست استعدادے را کہ تمام قابلیت خود را بر زلات

Marfat.com

ومعاصی صرف نمودہ چہ یارا کہ این مطالب ارجمند را توان حظور نمود این
سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل ننمایند کہ بیان واقع ست آرے اینقدر
مے یابد کہ باوجود این ہمہ ناقابلے وعصیان مرّے ونشاء در نہاد او ودیعت
نہادہ اند کہ ستودع را از حقیقت آن گماہی اطلاع نہ دادہ اند ہموارہ
والہ نشاء خود است وہمہ وقت عاشقیہا باو ے درمیان دارد بلکہ آن سرّ
نزد مودع آن انگارم نیز محبوب ست امید از الطاف بے غایات وہاب
العطیات آنکہ آنمعنی کماہو ورظہور آید واز سرّ تبلا نہ کشد واز قوۃ بفعل آید
وما ذلک علی اللہ بعزیز پروردگار این محبوس زندان دنیا را از حلس ضلالت
بخش واین مرغ شکستہ بال را از قفص وارہان تا بے مزاحمت اغیار
بستہلک آن نشاء بل نشاء آن باشد انہ قریب مجیب انتہے
مکتوبۃ اللطیف مخفی نماند کہ حضرت ایشان را رضی اللہ عنہ غیر ازین سہ
فرزند کہ ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند وہستند
یکی شیخ محمد فخر بود دوم شیخ محمد عیسے رحمہما اللہ کہ در زمان حضرت ایشان
بار فاقت برادر اعظم قدس سرہ سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارجمند
واستعداد بلند این دو نور دیدہ بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی اللہ
عنہ در ضمن احوال مخدوم زادۂ بزرگ مذکور ست وباعث تسمیۂ آن
مخدوم زادہ بمحمد عیسے آن بودہ کہ آنوقت کہ این فرزند در رحم بودہ حضرت
عیسے علیہ السلام بحضرت ایشان ظاہر شدہ فرمودہ اند کہ در خانۂ شما
پسرے متولد خواہد شد مسمّے بنام ما گردانید دیگر محمد اشرف کہ در حین
شیر خوارگی کہ نیز در ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود دیگر شاہ محمد یحییٰ
است طوّل اللہ عمرہٗ اصغر اولاد حضرت ایشان ست این مخدوم زادہ

Marfat.com

راشاہ ازان لقب ست کہ خدمت شاہ سکندر قادری رحمہ اللہ
کہ سابقاً ذکر حال او محرر گشتہ نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
صاحبزادہ برخوردار داشت و بشیوۂ القاب اجداد امجاد خود این قرۃ العین
راشاہ خواندہ بود وجہ تسمیۂ ایشان بہ یحییٰ آن بود کہ پیش از ولادت آن
مخدوم زادہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ ملہم شدند کہ در خانۂ تو پسرے
آید یحییٰ اسمک یعنے نام ترا زندہ دارد و چون متولد شد بآن مناسب بشارت
بآن نام مسمے گردید و ہموارہ از سموّ فطرت و علوّ استعداد آن قرۂ باصرۂ
ولایت خبر میدادند تا آنکہ این نور دیدہ بہ یمن تربیت حضرت ایشان در سن
ہشت و نہ سالگی حفظ قرآن مجید نمود و در ان سن گودکی از و تحصیل علم
رغبتے و محبتے دیدہ می شد و با وستادش رابطہ مشاہدہ می گشت کہ از ہیچ
طفل کس ندیدہ و نشنیدہ و وقتے کہ حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
نمودند بعض خادمان این مخدوم زادہ را دو سہ منزل باستقبال آوردند چون
ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد کہ بنابر سببے آنحضرت بعد از سہ چہار
روز بسرہند خواہند رسید التماس رخصت سرہند نمود حضرت ایشان
فرمودند با این ہمہ تعجیل برفتن چیست مگر ما را یاد نکردۂ بعرض رسانید کہ در
چند روز درسبق من تعطیل میرود و فلان شریک من از من میگذرد و نیز
اوستاد خود را یاد کردہ ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
آرے چرا ہمچنین نبود کہ از طبقۂ علماست و از خاندان حفاظ و صلحا رخصتش
فرمودند در بلدۂ اجمیر کہ حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیدہ
بود روزے فرمودند بخاطر آمد کہ محمد یحییٰ نیز چون برادران خود از ین نسبت
بہرہ در گردد اما چہ باید کرد کہ او طفل و معاملۂ اجل ما بس نزدیک این بگفتند

Marfat.com

واز لبس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس
از تمامی حفظ قرآن به یمن تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه معقول و
چه منقول باخر رسانیدند و باستحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله
و نشر علوم بر منصهٔ افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریقه انقطاع و تبتل و
آزادی و بے تعینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنته سنیه
در رعایت این طریقه علیه بوجه اوفر مستقیم و مستدیم اند چنانکه آثار نجابت و
وراثت نسبت معنویه بر جبین مبین شان شاهد عدل است و حلیهٔ ایشان
از قامت و رفتار و چشم و ابرو بوالد بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلائل
قبول آن مخدوم زاده آنست که نبیرهٔ حضرت خواجه باقی بالله دختر خواجه کلان
خواجه عبید الله سلمه الله و ابقاه در حبالهٔ نکاح آن گوهر صدف ولایت منسلک
گردیده است و با وجود نسبت معنوی به نسبت صوری نیز شرف امتیاز
یافتند امروز که سال عمر آن برخوردار به پانزده رسیده مطول میخواند امید
که در عالم ظاهر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
سه صبیه بود یکے در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع درگذشته دوم که
بسن پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
صاحب احوال و کشوف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیه
سوم در حیات و از صالحات و السلام والاکرام

فصل یازدهم در بیان احوال خلفاء حضرت ایشان و دیگر یاران صاحبدل آن قدوهٔ صفا کیشان پیر

محمد نعمان سلمه الله تعالی والد آنجناب خدمت شمس الدین تخلص معروف
بپیر بزرگ اند که در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاهیر
بدخشان و ماوراء النهر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و تکسیر و اشالها و حید الدهر

Marfat.com

ومولد ومسکن و مدفن ایشان بلدهٔ کشم ست از بلاد بدخشان و والد ماجد میر
بزرگ امیر جلال الدین و جد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرهیزگار
بوده اند و از مشاهیر آن روزگار و دیاریکی از قدمای آبای ایشان غزنی است
که ایشان را میر بلبل میگفته اند از انکه چون تلاوة قرآن مجید میکرده اند از اثر حلاوت
آن تلاوة عندلیبان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش هوزه دوز بوده که آنجناب در سلسلهٔ
عشقیه صاحب حالات و کرامات بلند بوده اند و از درویشان مختفی روایتی
سمرقند جهت کفاف خود موزه میدوخته اند و خود ببازار برده آنرا میفروخته اند
خدمت میر از ان پیر روشن ضمیر حکایت میکرده اند که روزی در جامع
سمرقند ایشان را وجدی در رسید که دران وجد با وجود کبر سن ازین
سوی منبر بدان سوی برجستند و هیچ الم بجسم شریف آنجناب نرسیده
و حال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف آن
و نیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کرمنی قدس سرّه رسیده اند
و رساله بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالبًا نام حضرت شیخ را دران رساله
به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما
نام فقیر را عزیز و محترم داشتید حق سبحانه و تعالی شما را معزز و معظم گرداند
خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمرقند رفته بودند بعد از رفع آن
عارض بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شاهزاده مشفق المعلی
والفقرا محمد حکیم میرزا کتابتی در غایة نیازمندی بمیر نوشته آنجناب را بکابل
طلب فرموده بعد از رسیدن باحترام تمام تلقی نمود بعد از انتقال سلطان
مذکور چون حاکم آن دیار بیکی از هنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین دیار

Marfat.com

ملال طلبیدند و باجابت رسید فی سنه اربع و تسعین و تسع مائة خدمت
مرشدی میفرمودند که مرا بوالد خود همین اعتقاد علم و عمل بود که ایشان را از عرفا و اولیا
نمیدانستم روزی یکی از درویشان صاحبدل بمن گفت والد شما را در واقعه دیدم فرمودند
که بمحمد نعمان گو که چرا بما این همه سستی اعتقادی ولادت مرشدی میر محمد نعمان
سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنه سبع و سبعین و تسع مائة پیش از ولادت
ایشان والد ایشان حضرت امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنه بجواب
دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی سعادتمندی متولد میگردد او را اسمی باسم ما
گردان مرشدی میفرمودند هم در ایام صبی بعضی فکرتها و حیرتها مرا فرو میگرفت بعد
از آنکه در خدمت فقرا در آمدم و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
که فکرتها و حیرتها نیز شعبها بوده اند ازین راه در بدایت ایام شباب در ملتج بسجده
عارف آگاه امیر عبید الله ملتجی عشقی رحمة الله علیه رسیده باشارهٔ آن بزرگ
انابت نموده اند چون بهندوستان آمده اند نیز از وفور شوقی که باین معنی داشته اند
از بعضی درویشان تعلیم اذکار گرفته بوده اند تا آنکه قائد توفیق زمام طالع ایشان را
بآستان حضرت ع خواجه فانی زخود باقی بحق ؛ قدس الله تعالی سره
رسانید از ایشان الطاف بسیار دیده بذکر و مراقبهٔ طریقهٔ شریفهٔ نقشبندیه
مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقر و
فاقه تمام بسر می بردند و ازان خوشدل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرای
مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای
خانقاه شدتها فقر میکشند را نند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف هر روزه
هر یک مستعد گردم حضرت خواجه چند تن از فرزندان و اصحاب خود را تجویز نموده اند
درین اثنا یکی معروض داشته که میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال است

Marfat.com

حضرت خواجہ رضا نداده اند و فرموده اند اینها جز ربدن ما اند یعنے ما جز ربدن
خود را باین امور قرین نگر دانیم مرشدے فرمودند که باوجود که دران ایام چه
نوع فاقها بر ما میگذشت از استماع این عنایت بر قتها رفتیم و امیدها بستیم در زیر
مسجد فیروزی خانها بوده که در قرنها آدمی آنجا سکونت ننموده بوده اند و از
سراقین ابابیل وغیره تنگی نفس لازم آن بوده بامر حضرت خواجه قدس سره
سیدی با متعلقان آنجا می بوده اند و از اثر سکونت آنجا همشیرهٔ ایشان که از
صالحات خداوندحالات و جذبات بوده رنجور شده والدهٔ ماجدهٔ حضرت خواجه
بعیادت او آمده اند از رایحهٔ کریههٔ آن خانه ساعتے نشستن نتوانسته اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجه وانموده گفته اند اے خواجهٔ من و نور دیدهٔ من این جماعته
که مرید شده اند گشتنے نشده اند آنحضرت فرموده اند اے والده اینها
بدعوی نیامده اند که ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و هم سیدی فرمودند
که روزے چند بعضی اوقات سکریه که نه بر وفق شرع اند بر من مستولی شد چندانکه
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجهٔ خود
قدس سرهٗ معروض دارم چون بمسجد رسیدم نماز جماعت برپا شده بود من
این کرانه صف بودم و آنحضرت آن کرانه صف خواستم نظرے به آن قبله حقیقے
کرده احرام ببندم بجبر دے که نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز بمن افتاد
و ازمین این نظر آن حال که رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و هم سیدی
فرمودند که در مرض ارتحال خواجهٔ بزرگوار خدمتگارے دید اے یکشب
بمن رسید آن شب نظرے بر من انداختند که از اثر آن نظر مرا فروگرفت
که هر کارے که از من وقوع می یافت درین اندیشه میرفتم که آیا رضای او تعالے
دران باشد یا نه چنان که اگر قدمی بجایے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

Marfat.com

چون بازمی گشتم سر درین اندیشه گم میشدم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و رضای ایشان بوده ورشحه ازان دریای بیکران به این تشنه جان رسیده ازز بان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس سرّهٗ در حال حیات چون حضرت ایشان را رخصت ارشاد فرمودند وجمهور اصحاب را بایشان سپردند وهر کدام جدا جدا طلب داشته وداع فرموده بخدمت ایشان فرستادند وایشان را متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را میفرمودند که در خدمت ایشان تعظیم ما مکنید بلکه توجه خود را بجانب ما نمائید دران اثنا باین فقیر محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن باش بمقتضای هم پیرگی درنفوس چون رعونتها متمکن بود معروض داشتم که قبلهٔ توجه من درگاه شماست هرچند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه ازروی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران ستارگان در ضمن ایشان کم ست واز کمل اُولیاء متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته باشند بعده باعتقاد درست ونیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم واظهار عجز ونیاز انکسار نموده دریوزهٔ عنایت کردم فرمودند که تو آخر ازان ما فی الحال چند گاه درخدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت ایشان ماقدس سرّهٗ به دهلی آمدند خدمت سیدی عریضه مشتمل برشکسته دلیها وغربتیها وبی نصیبیها وبی استعدادیهای خود بحضرت ایشان نوشته اند ومعروض داشته که مرا وسیله بر حمت ایشان جز آن نیست که نسبتے باُولاد سید المرسلین صلے اللہ علیہ وسلم دارم بصدقهٔ آنحضرت برمن ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعهٔ این عریضه رقت روی داده فرموده اند میر بیدلی مکنید که حضرت خواجهٔ ما رضی اللہ عنہ حاضر اند انشاء اللہ خوبتر خواهد شد ونیز فرموده اند درمیان اصحاب حضرت خواجهٔ ما قدس سرّهٗ میر را

Marfat.com

باما مناسبت دیگرست با جملہ سیدی را در سلک اہل ارادت داخل ساختہ در کنف تربیت گرفتہ بسر ہند بردہ اند و مرشدے سالہا در آستان آن قدوۂ حق پرستان گذرانده دیدہ اند انچہ دیدہ اند تا آنکہ وقتی حضرت ایشان را قدس اللہ تعالی سرہٗ ضعفے روی دادہ متصور آنکہ آن مرض مرض آخرش باشد واز غلبات ضعف شاید فرصت سپردن امانت خواجگان رضی اللہ عنہم باہل آن میسر نشود بران آمدہ اند کہ بہ بعضے خلص اصحاب این نسبت شریفہ را القا فرمایند شایان تحمل آن بار جز مخدوم زادۂ بزرگ خود شیخ محمد صادق علیہ الرحمتہ و مرشدی میر محمد نعمان را سلمہ اللہ ندیدہ اند و بعضے احوالات کہ مناسب استعداد این دو عزیز بودہ بر ہر یک افاضہ فرمودہ اند بعد ازان حضرت ایشان را صحت کامل روے دادہ فرمودہ اند سر آنکہ این نسبت بتہا در ین ضعف بشما یان متعلق گشت آن بودہ کہ بعضے احوالات عظیمۂ دیگر بما مودع بودہ کہ ورود آن موقوف باعطاے اینہا می بودہ بعد از چند گاہ مرشدی را بہدایت طلبۂ برہانپور مرخص گردانیدہ اند و این اجازت نامہ رقم زدہ ہو اللہ لا الہ الا ہو نحمدہ و نصلی علی نبیہ و نسلم علیہ و علی آلہ الکرام و بعد فان الاخ الصالح السالک طریقۂ اہل اللہ العارف باللہ السید الکامل محمد نعمان وفقہ اللہ سبحانہ و ایانا لمرضاتہ لما دخل بتوسط ہذا الفقیر فی سلک ارادۃ المشایخ النقشبندیۃ و سلک طریقتہم العالیۃ قدس اللہ تعالی اسرارہم و ظہر منہ الانتفاع للطلبۃ اجزتہ بتعلیم طریقۃ ہولاء الاکابر للطلاب و شرط الاجازۃ الاستقامۃ علی الشریعۃ و الثبات علی الطریقۃ و الحقیقۃ و السلام علی من اتبع الہدی و التزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات دوبار سیدے مرشدے بآن بلدۂ معظمہ رفتہ اند چون دران شہر مذکور مشایخ معظمہ از طرق دیگر صاحب علوم قال و حال و خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل اللہ و شیخ عیسے روح اللہ روحہما این طریقہ از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نمودہ حقیقت را معروض داشتند حضرت ایشان مرتبۂ ثالثہ بشیخت آن شہر امر کردہ فرمودند این مرتبہ بمرتبہ

Marfat.com

سابق نماند انشاء اللہ تعالے سبحانہ چون سید درین مرتبہ بشہر برہانپور رصانہا اللہ وجمیع المسلمین عن البلیات والشرور آمدند بحسب اشارات وعنایات نبوی مجلس ایشان آنجا درگرفت کہ بتحریر نگنجد دیدہ میشد کہ جماعہ کہ از دور نظارہ آن مجالس میکردند ناگاہ جذب وحالتی ایشان را روے میداد کہ از غایت سکر وبی آرامی جامہا پارہ میکردند وچون مرغ بسمل بر خاک می طپیدند گاہ مشاہدہ میشد کہ سی چہل تن بر ہم افتادہ بودند ومصدوقہ این مصراع سید قاسم تبریزی رحمۃ اللہ کہ ع در میان شہر ودر ہر گوشہ غوغای اوست بظہور پیوستہ بود تا بجائے کہ بعضے مریدان مشایخ عظام آن شہر نیز ناچار آمدہ داخل مستفیضان شدند وبسا مفسدان بصلاح رسیدند وبسیار ہشیاران بادۂ بیخودی وجذبہ چشیدند ودرین اثنا عنایت نامہ از حضرت ایشان قدس سرہٗ بسیدی رسید کہ ایں فقرہ از انست روزی بعد از نماز بامداد در حلقۂ یاران نشستہ بود بخواست یابی خواہست توجہی بجانب شما پیدا شد ودر رفع بقایاے آثار کہ بنظر می آمد گشت واہتمام در دفع ظلمات وکدورات کہ محسوس میگشت نمود تا آنکہ ہلال کمال شما بدر کامل گشت وآنچہ در آفتاب ہدایت ودیعت نہادہ بودند ہمہ در آن بدر منعکس شد حتے کہ در جانب کمال ہیچ متوقعی ومنتظرے نماند الا ان یتسع الظرف بعد ذلک ویأخذ بقدر وسعہ شیئاً فشیئاً وتا زمان طویل صورت مثالیۂ این معنی را در نظر داشت تا یقینہ کہ مصداق حاصل آمد الحمد للہ سبحانہ والمنہ علے ذلک حصول این دولت تأویل آن واقعہ ست کہ شما دیدہ بودید وحصول آنرا بمبالغہ وتاکید مسالت مینمودید للہ سبحانہ الحمد والمنہ وام شما بتمام أدا یافت وموعود منجر شد ومعہود موفی گشت امید وارست کہ تکمیل باندازۂ این کمال حاصل آید ودشت وصحرائے آن حدود بوجود شریف شما منور گردد ونہتی از سرایت حضور صحبت شریف بر ہر قوی وضعیف چہ گوید واز ہستیہا وبے

Marfat.com

تکلفہا آن عنصر لطیف چہ در بیان آورد و واز الطاف و اعطاف ایشان کہ شامل این بیچارہ دل آوارہ گشتہ چہ بنگارد و این ذرۂ ناچیز تجدید توبہ و انابت بخدمت این عزیز نمودہ و در بدایت تعلیم ذکر این طریقۂ علیہ از ایشان اخذ کردہ بمین صحبت ایشان از وضع سپاہ بشیوۂ اہل خانقاہ در آمدہ و بدلالت و سفارت ایشان بآستان بوسی حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس مشرف گردیدہ و بنظرات و عنایات آنحضرت بقدر قابلیت خویش رسیدہ جزاہ اللہ عنا خیر الجزاء و سلمہ اللہ علی رؤس الاشہاد و امید وار ست کہ بحکم واقعۂ صادقہ کہ ہم ایشان دیدہ اند قبول این بزرگان و جب قبول او سبحانہ و تعالے و حبیبہ صلے اللہ علیہ وسلم گردد و آن واقعہ اینست کہ سیدے فرمودند آن سرور را علیہ الصلوٰۃ والسلام در مسجد جامع برہانپور با خلفاء کبار رضی اللہ تعالی عنہم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب نمودہ فرمودند ہر کہ مقبول شیخ احمد ست مقبول ماست و مقبول او تعالی و آنکہ مردود شیخ احمد است نیز مردود ماست و مردود حق جل و علا مرشدی گفتند چون این کلام از ان حضرت شنودم شکرہا در دلم آمد کہ از مقبولان حضرت ایشانم پس مقبول حضرت حق سبحانہ و حبیبہ المطلق باشم آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ بر ما فی الضمیر من مشرف شدہ فرمودند رد و قبول تو نیز اینچنین ست روزی باین حقیر بتقریب آنکہ آزار و آلام سالکان را موجب کشایش کار ست فرمودند شبے از صفحۂ مسجد جامع برہانپور کہ مقدار قامت آدمی ارتفاع داشت افتادم چنانکہ یکدست من خستہ و شکستہ شد اما افتادن ہمان بود و ظہور معاملہ و مقامی کہ آرزو میکردم ہمان و چنان ازان افتادن مسرور شدم کہ شکرانۂ آنرا حلوا پختم و اعتقادم چنان بود کہ ہر کہ ازان حلوا تناول نماید بہبشت رود و نیز روزے باین حقیر بتقریب بزرگیہای حضرت ایشان قدس اللہ سرہ فرمودند دران ایام کہ در خدمت ایشان بودم روزے

Marfat.com

در حلقۂ مراقبہ دیدم کہ ہمہ کائنات گویا خیمہ ایست افراشتہ و ہمہ خلائق زیر آن بارگاہ و متصدیان مہمات کارخانۂ ظہور ہمہ در تحت آن و در مرکز آن بارگاہ روزنے ست و آنحضرت از راہ آن نگاہی دارند و ہر کہ در زیر آن خیمہ ست توجہ و نظر بران روزن دارد ایشان باین خلائق اشارہ میفرمایند و بآن یک اشارہ ہر کہ متصدی کاریست معاملۂ خود را ازان یک اشارہ فہم میکند و بدان عمل مینماید و ہمچنین ہر کہ در زیر آن بارگاہ ست بہمان یک اشارہ معاملات مختلفہ و کارہاء متنوعہ ادراک نمودہ سرانجام میدہد حضرت ایشان نشستہ اند و بجزئیات و کلیات کار و معاملہ کہ درین خانہ است بدین تقریب حضرت سیدی افادہ نمودند کہ چندین را فقیر میدانند کہ از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیدہ اند راقم این حروف گوید شبے با جمعے از مخلصان سیدی در خدمت آن مرشدے بمنزل یکے از مریدان ایشان میہمان شدیم جناب سیدی میزبان را تاکید فرمودند کہ در طعام کمال احتیاط حلتہ بجا آورے چنان کرد و بعد از ساعتے شور برخاست کہ بزے را درین میان بجرے کہ ذبح کردند کرم بسیار در وی افتاد بنوعی کہ در ساعتے از گوشت بہ استخوان رسید و عجب تر آنکہ ہیچ کرمے بہ گوشتہاے دیگر ذبائح با آنکہ نزدیک بود رغبت ننمود سیدی فرمودند کہ این ذبیحہ از وجہ حلال نبودہ تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد کہ یکی از آشنایان آن بلا دکہ از عاملان قریہ بودہ آن حیوان را از رعایا گرفتہ بود و بخانۂ این یار خود فرستادہ و وی از ضرورت کثرت مہمانان ویرا ذبح نمودہ اگرچہ تحصیل علوم ظاہر سیدی را کمتر ست اما آنجناب را در ادراک حقایق این طائفہ خصوصاً علوم حضرت ایشان قدس سرہٗ حدت بصر ست و حضرت ایشان نیز مکرر سیدی را بحدت بصر ستودہ اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

کثیره در جواب اسؤلهٔ ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرموده اند کمالا
یخفی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریهٔ راه را در ضمن دوازده برگته
نقل مینماید خوانندگان را مفید آید ب ۱ از تکثر طلاب و ترقیات آنها
نوشته بودند در تکثر اخوان بموجب اکثروا اخوانکم فی الدین امیدواریهاست
و کریمه سنشد عضدک باخیک نیز مؤید این معنی ست لیکن باید که منظور
نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکته خود بود مبادا که ترقیات
مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانهٔ مرشدان
برودت اندازد ازین معنی ترسان و لرزان باید بود احوال و مقامات مریدان
را در رنگ شیر دیبر باید دانست چه جای آنکه بآنها مفاخرت و مباهات باید
کرد که مبادا ازین راه دروازهٔ عجب گشاده گردد بلکه باید که بحکم الحیاء شعبته من
الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
طالبان موجب غیرت و عبرت بود باید که قصور را عمال و متهم داشتن نیات
ملازم وقت بود و لسان حال و قال بکلمهٔ هل من مزید مرطوب باشد ب ۲
اے برادر مکرر بشما گفته که مدار این طریق بر دو اصل ست استقامته بر
شریعت بحدی که بر ترک ادنی ادبی از آداب راضی نباید شد و رسوخ
و ثبات ست بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نهجی که بر وی مجال اعتراض
نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید اگر بعنایت
الله سبحانه این دو اصل مستقیم ست سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
ست ب ۳ پرسیده بودند که اسمائی که مبادئ تعینات أنبیا
علیهم الصلوٰة والتسلیمات اند همان اسماے مبادئ تعینات اولیاست
یا نه و اگر هست فرق چیست اے عزیز مبادئ تعینات أنبیا علیهم الصلوٰة

Marfat.com

کلیات اسماست ومبادئ تعینات أولیا جزئیات آن أسماست کہ در
تحت آن کلیات مندرج ست ومراد از جزئیات آن أسما ہمان أسما
است کہ بقیدے از قیود ماخوذ گشتہ است کالارادۃ المطلقۃ والارادۃ
المقیدۃ بشئ وچون أولیارا بواسطۂ متابعت انبیا علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات
ترقی واقع میشود رفع آن قید نمودہ ملحق خواہد بود این فرق را در بعضی
مکاتیب بتفصیل مذکور ساختہ است ملاحظہ خواہند نمود ب۴ عمل آن سرور
علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بر دو نوع ست برسبیل عبادتست یا برطریق
عرف وعادت عملے کہ برسبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتہا منکر میدانیم و
در منع آن مبالغہ مینمائیم کہ احداث در دین ست وآن مردود است وعملے کہ
بنا بر عرف وعادت است خلاف آن را بدعت منکر نمیدانیم و در منع آن مبالغہ نمی
نمائیم کہ در دین تعلق ندارد وجود وعدم آن مبنی بر عرف وعادت است
نہ بر دین وملت چہ عرف بعضے بلاد خلاف عرف بعضے از بلاد دیگر ست
وہمچنین در یک بلدہ باعتبار تفاوت ازمنہ تفاوت عرف واقع ست مع
ذلک رعایت سنت عادی نیز منجر نتائج ست ومنتج سعادات ب۵ از فرق
میان حصول ووصول سؤال کردہ بودند اے برادر حصول باوجود بُعد متصور
است ووصول متعذر عنقارا کہ بصورت مخصوصہ تصور میکنم میتوان گفت
کہ عنقا در مدرکۂ ما حصل ست اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا کہ ظلیت کہ
عبارت از ظہور شئی ست در مرتبۂ ثانیہ منافی حصول آن شئی نیست اما وصول
شئی ظلیت را بر نتابد فافہم ب۶ شکر این نعمت عظمے بکدام زبان بجا آورد
کہ حضرت حق سبحانہ وتعالے ما فقرارا بعد از تصحیح عقائد بموجب آرائے
اہل سنت وجماعت شکر اللہ تعالے سعیہم بسلوک طریقۂ علیۂ نقشبندیہ

Marfat.com

مشرف ساخت واز مریدان ومنتسبان این خاندان بزرگ گرداند
نزد فقیر یک گام در طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر ست راهی که بکمالات
نبوة بطریق تبعیة وراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتهیان
این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
متوسطان که ملتزم این طریق اند ومحبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز
امید وارند للمرء مع من احب بشارتیست دور افتادگان را خائب وخاسر درین
طریق کسی ست که داخل این طریق شود ومراعات این طریق نکند وامور محدثه
درین طریق اختراع نماید وبه اعتماد مناامات ووقایع خود بخلاف این طریق اقدام
کند درینصورت گناه طریق چیست ب پرسیده بودند که ذکر نفی و
اثبات بهتر ست یا تلاوة یا نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی واثبات در
رنگ وضوست که شرط نماز ست تا طهارت درست نشود شروع در نماز
ممنوع ست همچنین تا معاملهٔ نفی باثبات نرسد غیر از فرائض وواجبات وسُنن
هرچه کند از عبادات نافله داخل وبال ست اول ازالهٔ مرض خود باید کرد که مربوط
بذکر نفی واثبات است بعد ازان بعبادات وحسنات دیگر که در رنگ غذائے
صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض سر غذا که تناول نمایند
فاسد ومفسد است ع هرچه گیرد علتے علت شود ب حقائق ممکنات بعلم
این فقیر عبارت از عدمات ست که منشاء هر شر ونقص ست باعکوس صور
علمیهٔ اسماء وصفات الٰهی جل شانه که دران عدمات ظهور یافته اند غایته ما فی الباب
آن عدمات در رنگ هیولی اند وآن عکوس در رنگ صورت که در هیولی حال
گشته است تشخیص وتمیز عدمات بآن عکوس ظاهر ست وقیام آن عکوس
بآن عدمات متمیزه واین چون قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

Marfat.com

که به هیولی گفته اند و تشخیص هیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله
سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعته
فساعته از ماسوی اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه اسما و صفات و اجبی جل سلطانه
در هر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات ست استیلا و تسلط می یابد لا
ان حزب الله هم الغالبون معامله تا بجائی میرسد که عدمات که همچون اصل و هیولی بوده است
مر عکوس را روبا ستتاری می آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی گردند و غیر از عکوس اصول و
اصول اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرایای اصول خود ند نیز از نظر مختفی میگردد و
چه مرایا را از اختفا چاره نبود این مقام مقام فنای بلند ست ب چون انسان
کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دائره ظهور عکوس اسما و صفات را که مربوط بسیر
فی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق با صالته بی شائبه ظلیت
و بی توهم حالیه و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او
تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلای مقامات
قاب قوسین ست که متعلق بظهور اصلی ست بی شائبه ظلی و اگر بعنایت الله سبحانه
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت
هیچ نخواهد در نیوقت بفضل خداوندی جل سلطانه اسم و صفت بتمام از نظر او میخیزد و
جز ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
ماند هر چند صفات نبودند در خیال سر او آنی بظهور می آید و از قوسین اثر نمی ماند
ب ا بدانند که هر شئی بماهیت خود آن شی ست و از برای ثبوت ماهیت مر آن شئی
را هیچ جعل جاعل در کار نیست که ثبوت شی مر نفس خود را ضروریست از اینجا گفته اند که جعل
در نفس ماهیات ثابت نیست و ماهیات مجعول نیستند جعل جاعل از برای اتصاف ماهیات بوجود

Marfat.com

در کار ست فعل صباغ در اتصاف ثوب ست بلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد
لون را گر دانند که آن محال ست که تحصیل حاصل ست پس جعل در نفس شی نشد
بلکه در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد که شی بماهیت خود شی ست و بمعنی
در نظر کشفی در ظل شئ و عکس مفقود ست که عکس و ظل شئ ماهیة ظلی و عکسی خود
ظل و عکس نیست بلکه بماهیت اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل ماهیت ندارد
همان ماهیت اصلست که بظل خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از
نفس خود و چه ظل باصل ظل ست نه به نفس خود و چون عالم ظلال او عکوس افعال واجبی
جل سلطانه است ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین
چون افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول
عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
اند تعالے و حضرت ذات جل شانه اصل جمیع اصول ست لاجرم حضرت ذات
تعالے بعالم از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت او تعالے
که در حیز تحریر و بیان آمد ۱۱ پرسیده بودند که چون اشیا ظلی بماهیت خود
اشیا نباشد بلکه ماهیت اصل خود پابودند باید که مشار الیه اشیا بلفظ هو و انت و انا همان
اصل باشد این زمان حمل بعض صفات که بآن اصل ناملائم اند بر ضمائر چون صادق آید در
انا آکل و انا نائم بدانند که ظل فی الحقیقة هر چند باصل خود برپاست اما ثبوت ظلیت
خود اگر چه در مرتبهٔ حس و خیال بود همیشه برجاست و احکام ظلیت او را دوام و بقاست
و خلقهم الله بدانکه او ست و حمل آن صفات بر آن ضمائر بملاحظهٔ اعتبار ظلیت روا ست ۱۲
و هر مرتبه از وجود را حکم جداست و هر چه در خدا کم ست نه خدا ست جل و علا ۱۳
بدانند که در مراتب عروج تا زمانے که از یکدیگر متمیز اند و از اصلے باصلے دیگر رفته
میشود آن کمالات داخل دائرهٔ ولایات ست و چون این تمیز برطرف شود و

Marfat.com

واین تفصیل کم گردد و معامله به اجمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات مرتبهٔ
نبوت بود دران مرتبه نیز هر چند وسعت ست ان الله واسع علیم اما آن وسعت
وسعت دیگرست واگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد وکه دریابد ربنا
اتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا شیخ طاهر لاهوری سلمه الله
تعالے از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقه و مجاهدات
شدیده و خداوند کرامات ظاهره و خوارق باهره و احوال عالیه و مناقب فاخره
و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول و فروع
و اصول چون شوق سلوک این راه گریبان همت آنجناب بگرفت خود را بآستان
حضرت ایشان رسانید زیرا که وے از غایة تشرع جویاے مرشدی بود که در علم
و عمل و کمال متابعت آن سرور صلے الله علیه وسلم یگانهٔ زمان خود باشد و بر همه
هویدا بود بل اشهر من البیضا که درین امور سرآمد اولیاے وقت خود حضرت ایشان
بودند قدس الله سره الاقدس پس خدمت شیخ سالها بانکسار و ذلت و افتقار تمام
در عتبهٔ علیه گذرانید چنانکه دران خانقاه از سالکان این راه در ظاهر بخاکساری و
بیمقداری شیخ طاهر دیگری نمی نمود و بسیار بودی که از درویشان التماس آن مینمودی
که کناس را منع کنند و تطهیر خلاها را باو واگذارند و ایضا خدمتش در تعلیم و تفهیم صاحبزادهای
کبار سلمهم الله سبحانه جهد بلیغ و سعی تمام مبذول داشت چنانکه از زبان مبارک مخدوم
زادها مکرر شنودم که فرمودند حقوق حضرت شیخ طاهر بر ما یان نه آنقدر ست
که از عهدهٔ شکر آن توانیم برون آمد جزاه الله عنا خیر الجزاء روزے حضرت ایشان
قدس سره نیز فرمودند که محمد یحیے را هم میخواهم بشیخ طاهر بسپاریم که چون برادرانش
از میمنت انفاس شیخ عالم عامل شود اما الحال شیخ طاهر را آن دماغ کے مانده
باین مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و هیبت آنحضرت آنقدر

Marfat.com

بر شیخ مستولی بود کہ بتحریر نگنجد چنانکہ روزے حضرت ایشان آنجناب را امر
باماست کردند رنگش بگشت ولرزہ بر اعضاے او افتاد از غایت خشیت
باوجود حفظ قرآن وعلم فراوان زمان زمان قراۃ در گلویش گرہ می شد
لاجرم از برکت این دولت انکسار وادب وخدمت بل ہمین نظر اکسیر فاعلیت
آنحضرت قدس سرہٗ رسید بجائی کہ رسید اما در اثنای راہ سلوک گہ گہ
کار بتقدیر وحکمت ملک الجبار او را بلیۂ عظمے روے دادہ بود ومجمل آن قضیہ آنکہ
روزے حضرت ایشان قدس سرہٗ از حلقۂ ذکر برخاستند وفرمودند کہ درین
حلقہ دیدم کہ بر جبین یاران نقطہ شقے مرقوم ست ازین سخن بر ہمہ یاران ہیبت عظیم
مستولی شد واز خوف وخشیت ہر کدام برخود لرزیدند وآن شخص شیخ طاہر
بود ومقارن آن مکشوف لغزشہاے عجیب از شیخ بظہور آمد پس حضرت ایشان
کہ گنجور گنجینہ رحمت رحمن بودند دعا وتوجہ خلیہ بر رفع آن بلیہ گماشتند تا
آنکہ حضرت حق سبحانہ بمحض کرم خود مسألت ایشان را باجابت رسانید گویا
حضرت ایشان خود نیز در نامۂ اجازۃ او باین قضیہ ایماء نمودہ اند وایضاً در
مکتوبے بتقریب بیان قضاے معلق ومبرم اشعار باین امر فرمودہ برگاشتہ
اند بسبب کہ چون متوجہ رفع این بلیہ شدم در لوح محفوظ دفع آن را معلق بامرے
ندیدم مبرم دانستم حیرت روے داد چہ بآثار واخبار واجماع امت معلوم
داشتم کہ بر قضاے مبرم تغیر روا نبود درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
سیّد عبد القادر جیلانی قدس اللہ سرہ العالی بیادم آمد کہ فرمودہ بعکس
را در قضاے مبرم تصرفے نیست مگر مرا گفتم الٰہی چون یکے از اولیاے ترا
این دولت میسر بود من نیز امید وارم وا لحاح نمودم باجابت رسید و
معرفت این سر نیز عطا فرمودہ دانا نید کہ قضاے معلق دو قسم ست معلق

Marfat.com

است کہ تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و معلقے ست کہ تعلیقش در علم
باست این قضیہ و آنکہ شیخ عبدالقادر را دران تصرف عطا کردہ ایم داخل
قسم ثانی ست لیکن چون بصورت مبرم نماست او مبرم انتہے ماحصل من
کلامہ الشریف فیہ روزے شیخ طاہر را در ایام گرمی کارا واز غلبۂ حال بر زبان رفت
کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند میسّر نشود کہ من فانی
شدہ ام واتفاق این طایفہ است کہ الفانی لایرد واین شطح او را یکی بسمع
حضرت ایشان قدس سرّہٗ رسانید در جلالیت رفتہ سلب احوال او نمودند
شیخ بیچارہ بصد اضطراب چون ماہیٔ بے آب بر خود می جنبید وجمعے از بزرگان را
وسیلہ شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عفو بر جریمۂ او کشیدند
وباز بہ نسبتش رسانیدند بالجملہ بعد التیا والتی شیخ مشار الیہ را حضرت ایشان
قدس اللہ سرّہٗ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت در سلسلۂ شریفۂ
نقشبندیہ سرافراز ساختہ بارشاد طلبۂ بلدۂ لاہور رخصت فرمودند اگاہ از
طریقۂ قادریہ نیز مجازش گردانیدند شیخ بہ بلدۂ مذکور رفتہ بارشاد وتربیت طالبان
پرداخت وجمعے را از برکات وافاضات خود بہرہ ور ساخت این فقرات کہ
از عرائض او منقول میگردد مبین علوّ حالات وفور برکات اوست ب منہا
بعرض اقدس میرساند چون از ان آستانۂ علیا متوجہ اینجانب شدم در ہر قدمے
با خود میگفتم اے نادان مقصد خود را پس گذاشتہ کجا میروی اما از غیب
کسے میگفت راہی شو بالجملہ کشان کشان باین شہر آوردند در گوشۂ مسجدے
حیران نشستم ناگاہ روحانیت حضرت خواجۂ بزرگ رضی اللہ عنہ ظاہر شد با
گشت کہ در پے کارے کہ فرمودہ اند باید شد امتثالاً لامرہ وامر کم چندی را مشغول
ساختم درین میان جوانے بلند استعدادے رسیدہ بمجرد شغل دادن

Marfat.com

در تمام بدش دفعۃً نسبت سرایت کرد و سر تا قدم آگاہ شد دیگر طالبان
نیز جمعیت و حضور ہا بدست آوردند بعضے حاسدان سخنے را کہ پیر دستگیر در بیان
مقامات خصوصًا مقام حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ رقم نمودہ اند درمیان
آوردہ بعضے چیز ہاے دیگر بآن از خود الحاق کردہ راہ طعن کشودند مولانا حامد
آن مکتوب را پیش علامۃ الانام مولانا عبد السلام برد و مولانا بعد از مطالعہ گفتند
ہیچ شبہ وارد نمیشود و خیلے حسن ظن پیدا کردند زبان حاسدان بستہ شد
ب سنہا حضرت سلامت سگان آن درگاہ را از نسبت مریدی مانا
قابلان را ہزار عار ست فکیف کہ خود را در زمرۂ بندگان آن آستان شماریم
کہ ہر چہ از انجاست ہمہ خیر محض ست و ہر چہ از ینجاست شر محض پس
مایان را بان عتبۂ علیہ چہ نسبت لیکن چون از خاک مذلت برداشتہ اند
و بعرض حال امر فرمودہ گستاخی میرود قبلہ گاہا نسبتہای طرق ثلاثہ جلوہ
گرند و مشائخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیرہ می نمایند خصوصًا
حضرت خواجۂ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس اللہ
تعالے اسرارہم و نیز در حلقۂ ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت پچندین ہزار صحابہ
و مشائخ علیہ و علیہم السلام و التحیۃ آمدہ مدتے می نشستند و نوازشہا می نمودند
در عشرۂ اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمہ زہرا
علے ابیہا و علیہا الصلوٰۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و بہ تشریفات نوازیدند
و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
کثیرہ خود را در خدمت روضۂ منورۂ حضرت رسالت صلے اللہ علیہ
وسلم یافتم بعد ازان روضۂ مبارک را در منزل خود دیدم بعد ازان
بنورے کہ از ان روضۂ مقدسہ ساطع شد متحقق گشت و بحقیقتہ آن

Marfat.com

نیز مشرف ساختند و بشکرانہ بجا میدہ بعد ازان ظاہر شد کہ حجب بتمامہ از رو
کار زائل شد و حقیقت وصل عریانی آشکارا گشت مکالمہ و محادثہ نیز
وقوع یافت بعد ازان جہل و نکرت صرف روے نمود و حالانہ وصل ست
و نہ فقد و نہ طلب و نہ غیر طلب ہیچ حکم محکوم علیہ نیست نہ اثباتاً و نہ نفیاً
سبب سہما از کثرت تقصیرات خود چہ عرض نماید کہ پایان ندارد با این ہم
از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعد ست قبل ازین ہم
یک از نسبت ثلاثہ یعنے نقشبندیہ و قادریہ و چشتیہ نوبت بنوبت
روے میداوند احیاناً بہم خلط می شدند گاہ غالب و مغلوب نیز می بودند المحال
ہر سہ نسبت یکی شدہ اند گر گاہی کہ یکے بر دیگرے غلبہ میکند و سیر در نسبت
نسبت مشائخ کم شدہ است مگر احیاناً چون تربیت حضرت پیر دستگیر
بطریق عنف و لطف بودہ آثار نیز ہمچنین مترتب میشود و انتہی در اثنای این
گرمی ارشاد و ہدایت خدمت شیخ از و فور بے تعینے و تفرید دل شیوہ پیش
گرفت کہ آیندگان کمتر سنجد متش باز یابند بعد از استماع انعینی و وصول عریضہ او
حضرت ایشان رضی اللہ عنہ این مکتوب بوے مرسل داشتند الحمد للہ و
سلام علے عبادہ الذین اصطفے مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت
گشت از حلاوۃ و التذاذ یاران نوشتہ بودند فرحت بر فرحت افزود
اے برادر حق سبحانہ و تعالے شما را این منصب کرامت فرمودہ است
شکر این نعمت را بروجہ اتم أدا نمایند و محافظت کنید کہ أمرے صادر نشود
کہ باعث نفرۃ خلق گردد کہ آن مناسب حال ملامیہ ست کہ نہ شیخی و دعوۃ
کار ندارد بلکہ مقام ملامت نقیض مقام شیخی ست مبادا این دو مقام را
خلط نمایند و در عین شیخی آرزوی ملامت کنند کہ ظلم ست و در نظر مریدان

Marfat.com

خود را متحمل دارید و در اختلاط و مولنست با مستر شدان افراط نه نمائید که باعث استخفاف ست که منافی افادہ و استفادہ ست و در محافظت حدود شرعیہ نیک رعایت نمائید مہما امکن عمل بر خصت تجویز نکنید که ہم منافی این طریقۂ علیہ است و ہم مناقض دعوائے متابعت سنت سنیہ عزیزی فرمودہ ست که ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چہ ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب ست بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلاص مریدان بہتر باشد و ایضاً اعمال عارفان سباب تقلید ست مر طالبان را در ایتان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص ست بلکہ بہتر از اخلاص کہ برائے نفع خود باشد از ینجا کسی گمان نکند کہ عمل عارفان محض از برائے تقلید طالبان ست و عارفان را بعمل احتیاج نیست عیاذاً باللہ سبحانہ این خود عین الحاد و زندقہ است بلکہ عارفان در ایتان اعمال بسائر طالبان برابرند و از ایتان اعمال ہیچکس را استغنا نیست غایتہ ما فی الباب در اعمال عارفان گاہ ہست کہ نفع طالبان کہ مربوط بتقلید است نیز ملحوظ ست و بآن اعتبار آنرا یا می نامند بالجملہ در قول و فعل نیک محافظت نمایند کہ اکثر خلائق درین آوان ہنگامۂ طلب اند کارے بوقوع نیاید کہ منافی آن مقام باشد و جہال را بطعن اکابر نرساند از حضرت حق سبحانہ و تعالے استقامت طلبند دیگر از حصول نسبتہای مشائخ نوشتہ بودند وجہ آنرا مکرر بشما بالمشافہ گفتہ شدہ است ما ورای آن چیزی نفہمند کہ دران خیریت نیست زیادہ چہ نویسد والسلام چون این تربیت نامۂ رحمت شمامہ بآنجناب رسید عریضہ بآن حضرت نوشت کہ این فقرات از انجاست قبلۂ ہر دو جہانے سلامت چنانچہ بچۂ عصفور دہان وا کردہ بفریاد و فغان منتظر دانہ میباشد

Marfat.com

حال این حقیر نسبت بآن درگاه همین ست بی امداد آنحضرت جای فقیر جز هاویه
خسارت و ضلالت نیست هر حالے که در معرض عرض می آرد شمه ایست از آثار
قبولیت آن درگاه وگرنه امثال این کمینه را باین دولت عظمے چه مناسبت
اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلے الله علیه وسلم هیچ نیست مع
قطع النظر عن المشیخة والملامة همه را امر زاید بر اتّباع میدادند و در خود سرانجام
این کار یعنے مشیخت نمی بیند غریب و مسکین افتاده یعذّبنی هذا و یعیشنی آخر
حقیقت حال فقر ست انتهی بالجمله شیخ در بلدهٔ لاهور تا امروز بافادهٔ طلبه علوم
دینی و افاضهٔ سالکان براه یقین مشتغل ست و در تشرع و اتّباع و تبتل و انقطاع
و فقر و قناعت و انکسار و مسکنت وحید زمان بهیچ یکے از اهل دنیا آشنائی نمی
نماید فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف میسازد مگر از
اهل توفیق و صلاح اگر جزوے چیز می آورد میگرفت از همه رمیده است و پای
همت در دامن عزلت کشیده در هر سال چندین بار پیاده با جمعے از درویشان
خرقه پوش رکوه و عصا بر کف و ردا بر دوش از لاهور بقصد زیارت حضرت
ایشان آمده چند روز در خدمت شریف گذرانیده مرخص میشد در ایامی که حضرت
ایشان قدس سرّه در لاهور تشریف داشتند روزے سواره از پیش زاویهٔ شیخ مرور
نمودند و راقم نیز در عنان بود شیخ مشار الیه خبر یافت همچنان با طاقیه و ازار در عنان
آن شاهسوار شتافت حضرت ایشان متبسم گشته شیخ را بزاویهٔ شیخ اشاره نموده
این مصرع خواندند ع آنجا مگر نسیم رسد یا صبا وزد ٭ و شیخ را رخصت فرموده در
غیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایهٔ افادت و افاضت او بر مفارق
تلامیذ و مریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگ زادهای
هندوستانست در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس الله سرّه العزیز

توضیح و تلویح میخواند اما بدرویشان اعتقادے نداشت بل باقامتہ صلوٰۃ مفروضہ نیز کمتر
پرداخت از زبان شیخ مشائر الیہ شنودم کہ گفت ہمدران سال کہ در خدمت حضرت
ایشان بتحصیل علوم مشتغل بودم مرا بیکے از جوانان صاحب جمال تعلقے بود درمیان
درس و سبق دلم می طپید کہ کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظارہ و مطالعہ روئے
او رسم دریں اثنا روزے حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذارد و از جنابات
شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ در حصول علم ظاہر نیز مثمر بے
برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کرامتے
نمایند کہ بوسیلۂ آن در زمرۂ صلحا درآیم شاید والا نہ از نصیحت کارے نکشاید ایشان
لحظۂ خاموش گشتہ فرمودند فردا باین نیت پیش ما بیا تا چہ رود و بہ اتفاقاً فردائے
موعود آن برنا کہ مرا بوئے دلبستگے بود بخانۂ من آمد مرا دل نداد کہ از صحبت او
بخدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بملازمت رسیدم فرمودند خوب نکردے
کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدۂ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دوگانہ
ادا نمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
چنانکہ از ہستے و بیخودی بر خاک افتادم و ہمچنان مرا بر داشتہ بخانۂ من بردند
بعد از یک روز با فاقت آمدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقہا
سرد شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعادۃ شدم و ہمین نظر کیمیا اثر ہر روز
خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی باجملہ مشائر الیہ سالہا
دران آستان گذراند دید انچہ دید تا آنکہ حضرت ایشان او را اجازت تعلیم
طریقت دادہ او در بلدہ سہارنپور کہ وطن مألوف او بود رفتہ بارشاد و
ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلدۂ آگرہ کہ آن بلدہ از خلفا
این سلسلۂ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ دران مقام استقامت بلیغ

Marfat.com

نمائی و بی آمر ما از انجا نہ برائے شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت و فیوض و برکات کثیرہ
بسگان آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسہا گرم شد در ینولا ابلیس پر تلبیس بعضے
عوارض مخطور خاطر شیخ کرد کہ مرتکب خلاف اُمر حضرت ایشان شدہ و بواسطہ
اصلاح بعضے امور مخطورہ بوطن مراجعت نمود و این خلاف اُمر بر مزاج مبارک
حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد ازان بخدمت عالی مستعد گشت و دریافت
کہ خاطر عاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت اُمر کرانست بعرض رسانید کہ باز متوجہ
دار الخلافت گشتہ بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف نگشت فرمودند
کہ وقت ہمان بود حالا اگر بروے تو دانی و باختیار تست شیخ باضطراب متوجہ
دار الخلافت شد بامید آنکہ خاطر مبارک کہ غبار یافتہ است مصفا شود چون
رسید در اول آن مقام گرمیہا و فیضہا بخلائق رسید لیکن چون آن شہر
دار الامارۃ بود و مجمع عسکریان ہنگام طلب دور از اخلاص و اُدب ازان گروہ
جمعے کہ بخدمتش رسیدند با نہا نصائح خشونت آمیز در میان نہاد و از احوالات
بلند خویش بر زبان آورد بلکہ بعضے وقائع و کشوف کہ اظہار آنہا ایقاظ فتنہ مینمود
بگوش منکران رسانید تا بجائے رسید کہ دران شہر بودن نتوانست بلکہ آن
شور و شر بہ پیر بزرگوار او قدس اللہ سرہ العزیز سریان نمود و سلطان آنوقت
کہ باین طایفہ بی مناسبتے تمام داشت حضرت ایشان را طلب نمودہ ایذا
نمود و حبس فرمود اگرچہ بعد ازان سلطان ازین اُمر نادم و پشیمان شد و عذرہا
خواست اما ویرا این سوء اُدب نامبارک آمد شورہا و فتورہا در مملکتش پیدا
شد و بر بعضے دیار معتبرۂ او ایرانیان غلبہ نمودہ در تصرف خود آوردند و
جودش بضعفہا مہلک مبتلا گشت تا بہمان رفت بعد ازین قضیۂ مذکورہ
شیخ بدیع الدین بوطن خود سہارن پور رجعت نمود تا امروز آنجاست گوشہ

گزیده و بذکر و مراقبت و انس و الفت آرامیده باوجود که سال عمرش به پنجاه
رسیده بود حفظ قرآن مجید نمود و بافادة و افاضهٔ طالبان علوم دینی و یقینی مشتغل
است دران ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود عرضه داشت او رسید و
دران مسطور بود که از حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بشارتهای خاص می یابد
و عنایتها مینمایند و نصائح میفرمایند روزے فرمودند اَنْتَ سراجُ الهند و باز دیاد طاعت
أمر نمودند انتهی حضرت ایشان در جواب این چند کلمه نگارش فرمودند ب الحمد للہ
وسلام علے عباده الذین اصطفے رقیمهٔ شریفه خوش وقت ساخت واقعات مبشرانند
و قابل تأویل اما هر چند ماوّل اند منوّر اند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیٔ قدیر
و چون باز دیاد عمل مأمور شده اند هر قدر عمل که از دست آید مغتنم دانند که این دار
دار عمل ست واللہ الموفق این چند فقره که از عرائض شیخ بدیع الدین منقول میگردد
دلیل ست بعلو حال او و ارشاد و اکمال او باستقامت و شکیبائے او
بر آزار اهل ملامت ب منها عرضه داشت کمترین خدمهٔ آستانهٔ معلّے بدیع
بعرض اقدس میرساند که احوال این شکسته بال همین توجه آن کعبهٔ امانی و آمال بر وجه
استقامت ست و هیچ گونه در عزیمت امور فتور راه نیافته امید میدارد که بطفیل
نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که باقی مانده نیز فتور راه نیابد هر چند حوادث
گوناگون بیش از پیش می آیند مطلبے که گرفتار اوست خلل دران ندارد و اکثر اوقات حادثه
که حکم آلهی جلّ شانه بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن با آن اعلام مے
بخشند بی آنکه قصد باو متعلق باشد و از غیب بشارتهای عجیب می یابد که عرض
کردن بحضور گرامی تعلق دارد چند طالب صادق جمع شده اند سرگرم کارند و
احوالهای بلند می گذرانند و حضور نقشبندیه را در اندک مدت ملکه ساخته اند و
بعضے بفنائے جسدی مشرف گشته و احوال اخروی و برزخ را بدیهی اولے

Marfat.com

میدانند این ہمہ از صدقۂ آن درگاہ است وگرنہ این ناقابل سیاہ بخت را باین
مقدمات چہ نسبت وباین نعمت عظمیٰ چہ مناسبت بعضے از طلبہ از کثرت الفاف
ترک خان و مان میکنند اقربای آنہا این فقیر را بسیار آزار میدہند و آنہا را تکلیف
بوضع سابق مینمایند بعضے مردم اینجا کہ در سلاسل دیگر تشغل کردہ اند الحال کہ درین
طریقۂ علیہ داخل شدہ اند خیالے متلذذ داند و بر عمر گذشتہ متأسف از بیخبرت یکی از
مشائخ اینجا غایتہ عداوت گرفتہ تا بجائے کہ باین طریقہ واعزۂ آن سخنان بیہودہ
میگوید روزی جمعے از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجۂ بزرگ و حضرت
مخدومی خواجہ باقی قدس سرہما و سائر اعزہ دشنامہا دادند چون از نالایقے
قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبلہ گاہا بتوجہ
آنحضرت بدولت مشاہدہ سرافراز ساختند و نیز آرزوئی کہ داشت کہ یکبار
نظارۂ بارگاہ محمدی علی صاحبہا من الصلوات اکملہا و من التحیات افضلہا نماید ہم سر
آستان نہد و از انوار و کمالات آن پرتوے یابد حق سبحانہ بمحض فضل و کرم شبے
بعد از نماز تہجد بآن دولت رسانید چنان معلوم گشت کہ باہتمام خدمت این مقام بحضرت
غوث الثقلین قدس اللہ سرہٗ تعلق دارد و بیوسیلۂ ایشان بآن درگاہ رسیدن
دشوار است و از انوار این مقام اقتباس نمینماید مگر اولیا کہ بکمال متابعت سرور
انبیا علیہ و علیہم الصلوات والسلام مشرف شدہ اند کعبۂ مقاصد سلامت
ایشان را بوسیلہ و صدقۂ خادمان این درگاہ سیداند در کونین غیر از توجہ حضرت
ایشان مربی ندارد و ہمیشہ از حضرت حق سبحانہ مسألت مینماید کہ این ناقابل بی استعداد
ازلی و ابدی در محبت و خدمت خاکروبان آن درگاہ بزید و در ہمین بمیرد و
بہمین محشور گردد بحرمۃ النبی الامی العربی علیہ الصلوۃ والسلام انتہی از زبان مبارک
مخدومزادہا سلمہم اللہ سبحانہ می شنودم کہ فرمودند از مردم صالح صادق القول

Marfat.com

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیده ایم مانا که ظهور خوارق از آنجناب از اثر
آن کلمهٔ حضرت ایشان قدس سرّہٗ باشد که در مکتوبے با نجناب برگاشته اند که طلب
کرامات نموده آید امیدوار باشند فان مع العسر یسرا انهی از انجمله است
آنکه در ایامی که حضرت ایشان را قدس الله سرّہٗ سلطان وقت بعتاب تمام به آگره
طلبیده بود یکے از نزدیکان سلطان که بشیخ بدیع الدین نسبت هم شهری بل
خویشے داشت لیکن باین دو عزیز در غایته عداوت بود شیخ مذکور را بتصور آنکه مبادا
آن مفسد از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان میرساند بخانهٔ او رفت و بانکسار و
افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد که اقربا با هر چند دشمن و دل آزار اند
اما در وقت ضطرار خویشان را مددگار اند آن بے سعادت بیش از پیش در نخوست
و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین ساله من برآمده هان بنگر که چه میکنم
مولانا نیز در جذبه رفت و در شورید و گفت بنگریم که گدام پیشتر کار همدیگر می کنیم
و بخاطر خسته بزاویهٔ خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه
فرصت بدگوئی یابد در همان ایام بمرد شیخ نور محمد تبتی سلمه الله تعالی
آنجناب چون از علوم رسمی بهرهٔ تمام برداشت همت بسلوک این راه گماشت
بخدمت بسیار خداوستان کشور هندوستان رسید اما از هیچ
یک مطلب بحصول نه پیوست تا آنکه قائد توفیق زمام نیکبختی بخت او را به
آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم ذکر طریقهٔ علیه نقشبندیه
مشرف شد باندک فرصت از برکات صحبت ایشان بآن نسبت رسید
که حضرت ایشان حقیقت آن را در یکے از عرائض بحضرت خواجه قدس
سرهما چنان نوشته اند شیخ نور به نقطهٔ پایان فرو رفته است و کار
جذبه را بانجام رسانیده و به برزخیت آن مقام رسیده و فرق را من

Marfat.com

توجہ بنہایت بردہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بآن قائم انداز خود جدا دیدہ و
خود را شیخ خالی یافتہ بعد ازان صفات را از ذات جدا مشاہدہ نمودہ باین دید تا حد
مقام جذبہ رسیدہ حالا عالم و خود را چنان کم ساختہ کہ نہ باحاطہ قائل ست و نہ بمعیت
وچنان باَبطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و انتہی کلامہ
الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشارالیہ سالہاے بسیار در آستان حضرت
ایشان بتجرید و خدمات شایستہ گذرانید تا بمزید انچہ ذکر یافت رسید پس
حضرت ایشان او را اجازۂ تعلیم طریقت دادہ بشہر پٹنہ کہ از بلاد مشہورۂ معمورۂ
ہندوستان ست مرخص فرمودند حسب الأمر بآنجا رفت لیکن از وفور
تفرید اکثر در مفاوز و براری میگذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون انعنی
بحضرت ایشان رسید این مکتوب بوے مرسل داشتند ب الحمد للہ
وسلام علے عبادہ الذین اصطفے برادر ارشد آدمی را ہمچنانکہ از امتثال اوامر حق جل
وعلا و اجتناب از نواہی چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات بایشان
نیز چارہ نہ التعظیم لأمر اللہ و الشفقۃ علے خلق اللہ بیان ادائے این دو حقوق میفرماید و
بمراعات شطران دلالت می نماید پس اقتصار بر یکے ازان دو امر از قصور
است و اکتفا بحز و از کل از کمالیۃ دور پس تحمل اذای خلق ضروری آمد
و حسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زید و ناپروائے
نمی شاید ۵ ہر کہ عاشق شد اگرچہ نازنین عالم ست ۵ نازگی کے راست
آید بار می باید کشید ۵ چون در صحبت بودہ اند و مواعظ شنودہ از اطالۂ
سخن اعتراض نمودہ بر فقرۂ چند اقتصار افتاد ثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم
علے جادۃ الشریعۃ المصطفویۃ علے صاحبہا السلام و الصلوٰۃ و التحیۃ انتہی شیخ
حسب الأمر در کنار شہر مذکور بر ساحل دریاے گنگ آمدہ چون للیل شوریدہ

Marfat.com

از کاہ و گیاہ کلبہ پرداختہ و نیز مثل آن مسجدے ساختہ با عیال و اطفال دران کلبہ میگذراند و دران مسجد بأداے صلوات و طاعات و افادات علوم دینی و یقینی و ارشاد و ہدایت اشتغال مینماید از مخلص اصحاب حضرت ایشان شنودم کہ گفت ازان حضرت قدس سرہ استماع دارم کہ فرمودند شیخ نور محمد از رجال الغیب است ندانم از تقبار فرمودند یا نجباد و ہم از بعض مخلصان حضرت ایشان مسموع گردید کہ بتقریب تربیت شیخ طاہر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان حکایت کردکہ یکبار حضرت ایشان بدہلی تشریف آوردہ بودند و خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ و بعض اعزۂ دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجابت رسید مولانا طاہر لاہوری و شیخ نور محمد را کہ از سامعان بودند درین درس بخاطر خطور کردہ باشد کہ حضرت ایشان موافق بعضے مستمعان بدقت نمی پردازند و جز معنیٔ عبارت مذکور نمی سازند و معنیٔ ظاہر عبارت خود مایان را نیز میسر است پس مارا ازین استماع چہ فائدہ بود آنحضرت بریں خطرہ مشرف گشتہ بعتاب تمام مشارٌ الیہما را از فیروز آباد بیرون کردند نا چار روزہا بہ ویرانہاے گشتند و شبہا آمدہ بیرون دروازۂ قلعۂ فیروزی میگذرانیدند تا آنکہ جناب خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ تعالی بشفاعت در آمدند حضرت ایشان فرمودند بگذرانید کہ ایشان نفسہاے فربہ دارند خواجۂ مذکور معروض داشتند کہ بعض حجرہاے زیر مسجد فیروزی مدتہاست کہ از سر اقین و غیرہا ملوث ماندہ اگر حکم شود مشار الیہما آمدہ بتطہیر آنجا مشغول شوند کہ ہم کسر نفس و ہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفتہ چنان فرمودند و آن دو خردمند جوانمرد چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنہارا طلبداشتہ باشفاق نواختند لمؤلفہ راہ رو رنجور دل رہبر خردمند طبیب جان بر و بیمار

Marfat.com

گزیدہ جان بشنو و پند طبیب ؛ شیخ حمید بنگالی سلمہ اللہ تعالیٰ

آنجناب از اقصاے ولایت بنگالہ است تحصیل علوم دینی را بشہر معظم
لاہور آمدہ بود و بعد از فراغ تحصیل متوجہ وطن مألوف شد چون بدار السلطنت
آگرہ رسید در جوار خواجہ عبد الرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجۂ مذکور شنودم
کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم ماہر و متین دیدیم بشیخ قرار دادہ شد کہ
تا در آگرہ باشند با ہم ہمسایہ و ہمنشین باشیم و صحبت کتاب در میان آریم
روزے تقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را بریں طایفہ منکر و معترض یافتم بیشتر
انکارش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلۂ توحید وجود و بجہت
ایشان موصی الیہ را منکر تر از ہمہ دیدیم ازین مقولہ دو سہ روزے گذشتہ بود کہ
حضرت ایشان از سرہند بآگرہ تشریف آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزیدند
چون شیخ حمید این خبر شنود با اضطراب تمام بخانۂ ما آمدہ گفت الحال من
ازین محلہ بجاے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزا و رسائل من کہ نزد شماست
بمن بسپارید گفتم چہ باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
بردکہ فلان اینجا آمدہ گفتم فلان مرد صالح و عالم ست اینہمہ ناخوشی نا زیباست
گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روے خواہد
نمود اگر جمع نشویم مشکل و اگر شویم ازان مشکل ترکہ تاب پیش آمدن این قسم شیخان
ندارم این گفت مرخص شدہ بمجلۂ دیگر رخت کشید بعد از دو سہ روز برائے
جزوے کہ ماندہ بود بخانۂ ما آمد باہم نشستہ بودیم و سخن علمی میرفت کہ ناگاہ یکے
آمد کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چہ باشد و شیخ
حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیرہ ایشان شدم چون در
آمدند بنشستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کدام مسئلہ باشد کہ از

ایشان

Marfat.com

ایشان پوشیده بود فرمودند چون شما مفتی اید احتیاط آنست که از شما
پرسیده شود بعد از اداے مسئله که آن در غایة ظهور و اشتهار بود در وجواب
شیخ حمید کرده فرمودند که ہاے شیخ حمید اینجا بوده اند و یک دو نظر بکیفیت
تمام بجانب او دیده ساعتے مراقب شدند آنگاه برخاستند هر چند التماس
نمود که لحظه توقف نمایند که جهت خادمان سفره درمیان آید نپذیرفتند و برخاستند
بر شایعت تا برون دروازه شدم گمان من آنکه شیخ حمید از جای خود هم نه برخاسته باشد
دیدم که مشار الیه در قفای من مے آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم
شیخ حمید را برابر خود ندیدم دانستم که بخانهٔ خود رفت یکی را فرستادم که بنگرد
خبر آورد که شیخ حمید از قفاے حضرت ایشان میرود و آن حضرت با وے غیر ملتفت
تا همچنان بمنزل درآمدند و شیخ حمید بر دروازه گریان و حیران و ذو الیأس و
ناکس الروس ایستاده بماند بعد از مدتی او را طلبیده با نابت و تعلیم طریقت
و اعطاے جذبه نسبت بنواختند تا بحدے مغلوب شد و بخدمت و صحبت
ایشان مشغول که آشنائی ما و یاد کتب خویش که با نها تعلق تمام داشت از خاطرش
بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سرہند شدند همچنان پیاده در
خدمت ایشان میرفت خواجه عبد الرحمن که ناقل این مقوله است گفت مرا
مشاهدهٔ این أمر مخلص ایشان ساخت آمده مرید شدم بعد از شرف ارادت
روزے یکی از اعظم امرا که در حق حضرت ایشان اعتقادی درست نداشت از
من پرسید که شما از علماء و عقلاے روزگارید از شیخ چه کرامت دیدید که مرید
شدید گفتم ما جماعتیم از اہل علم هیچ کرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عامل باشد
و در متابعت آنسرور صلے الله علیه وسلم اعتقاداً و علماً و عملاً کامل از اکابر این
روزگار درین أمر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده گفت این اعتقاد

Marfat.com

ملائم حال اہل علم ست کرامتی بگوئید کہ مناسب حال ہمہ باشد من قضیۂ شیخ
حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و درایت
شما اعتقاد تمام ست قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
شیخ مشار الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او منجر بقدح
بعضے اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
توحید وجود بنہجے بروے مستولی شد کہ بہر شے از اشیا عشقبازی خاص داشت
واز حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گداختہ میرفت خدمتے مرشدی میر
محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند دران ایام روزے باتفاق شیخ حمید بجاے
میرفتم در راہ حیوانی افتادہ بود مردہ و دندانہاے وے وامانده شیخ را از دیدن
او حالی عجب درگرفت و گفت یارب این چہ اُداست باین کسوت در
آمدن و خود را چنین وانمودن بالجملہ قریب دو سال در عتبۂ حضرت ایشان
بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ بہم
رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت داده بوطنش فرستادند واین
اجازت نامہ نگاشتند ہو اما بعد الحمد والصلوۃ فیقول العبد المفتقر الی
رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
الشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ الشیخ حمید البنگالی وفقہ اللہ سبحانہ لما یحب
ویرضاہ لما قطع منازل السلوک وعرج معارج الجذبہ ووصل الی درجۃ الولایۃ
بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علی
طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم الطالبین المتشرشدین
والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ وحصول الاذن من اللہ سبحانہ والمسئول

Marfat.com

من اللہ سبحانہ ان یعصمہ عما لا یلیق و یحفظہ عما لا ینبغی و ان تبت علی متابعۃ
سید المرسلین علیہ و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات چون سنت مشایخ نست
قدس اللہ اسرارہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکند شیخ عرض نمود
کہ کفش پائے مبارک مرا کافی ست حسب الالتماس کفش یک پائے عنایت
فرمودند شیخ آنرا در دہان گرفتہ رجع القہقری کردہ مرخص شدہ تا حال کہ زیادہ
از بست سال گذشتہ آن کفش دران دیار متبرک و مزار ست و اہل حاجات
و ارباب امراض در انجاح مشکلات و شفای علل التجا می آرند و بمرادات میرسند
تا بحدی کہ احتیاج اطبا در انصوب کمتر ست با جملہ شیخ از دولت آن کفش یافت
آنچہ یافت ؎ اگر خاکی ازین کوہر سر آید ؛ مرا بہتر ز چندین افسر آید ؛ چون وطن او در
اقصای بنگالہ بود و ذو العیال والاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نتوانست
تا امروز دران حدود بر سند افاضہ و افادہ است جمعے از طلبہ علوم دینی و طائفہ
از سالکان طریق یقینی از برکاتش بہرہ ور اند اللہم کثر اخواننا فی الدین و سلم ایمانا
بحق سید المرسلین و آلہ الطیبین و اصحابہ الکاملین و اتباع العاملین این مکتوب
شریف کہ مشتمل ضروریات راہ است حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشتہ اند
ب الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ و
اصحابہ اجمعین احوال و اوضاع فقرا را ینجانی روز بروز موجب از دیاد شکر ست
و ہمین توقع را در مادۂ دوستان دور افتادہ دارد و لے عزیز درین راہ غیب الغیب
مزلۃ اقدام سالکان بسیار ست شریعت را در اعتقادیات و عملیات
نیک نگاشتہ زندگانی فرمایند در حضور و غیبت ہمین نصیحت ست مبادا غفلت
واقع شود از اغلاط این راہ می نویسد و منشا ر غلط را تعین مینماید بنظر اعتبار خواہند
ملاحظہ نمود و در ماورا د جزئیات مذکورہ باندازۂ آن کار خواہند فرمود بدانند کہ بعضے

Marfat.com

از اغلاط صوفیه آنست که هرگاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران که فی الحقیقت افضلیه آنها باجماع علما ثابت شده است و بیقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگوارانست می یابد بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بانبیا که بهترین خلائق اند قطعا علیهم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذاً بالله سبحانه من ذلک منشاء غلط جمعی را آنست که هر یکی از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا باسما است که مبادی تعینات وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و ثانیاً عروج دران اسماست و ازان اسماء الی ماشاء الله تعالی اما با وجود این عروج مأوی و منزل هر کدام ایشان همان اسم ست که مبدا تعین وجودی اوست لهذا در مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در همان اسما یابد چه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج همان اسماست و عروج و هبوط ازان اسما بواسطه عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لاجرم ازان اسما نیز بالاتر خواهد رفت و آن توهم پیدا خواهد کرد عیاذاً بالله سبحانه ازان که آن توهم یقین سابق را زائل گرداند در افضلیت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و اولویت اولیاے که باجماع افضل اند اشتباه پیدا آرد این مقام از مزال اقدام سالکان است در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابر ازان اسما عروجات بی نهایت فرموده اند و بفوق فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسما امکنه طبعیه عروجی ایشان ست و او را نیز در انجا مکانے طبعی هست که ادون آن اسماست و انزل آنها چه افضلیه هر شخصے باعتبار اقدمیه اسم اوست که مبدا تعین او گشته است ازین قبیل است آنچه بعضے از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج برزخیه کبرے را حائل نیابد و بی واسطه او ترقی فرماید حضرت خواجه ما میفرمودند که رابعه نیز ازین جماعه هست این جماعه در وقت عروج چونکه از اسمی که مبداء

تعین

تعین برزخیۃ کبرے ست بفوق گذشتہ اند توہم کردہ کہ برزخیۃ کبرے درمیان حائل نماندہ است وازبرزخیۃ کبرے حضرت رسالت خاتمیۃ علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ والسلام مراد داشتہ اند وحقیقت معاملہ آنست کہ بالاگذشت ومنشأ آن غلط جمعی دیگر راآنکہ چون سیر سالک در اسمے واقع شود کہ مبدأ تعین اوست و آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چہ جامعیت ایشان بواسطۂ جامعیت ہمان اسم ست پس ناچار درین ضمن اسمائیکہ مبادی تعینات مشائخ دیگرست بطریق اجمال نیز آن سیر قطع خواہد کرد واز ہریکے گذشتہ بمنتہای آن اسم خواہد رسید و توہم فوقیۂ خود پیدا خواہد کرد نمیداند کہ آنچہ او دیدہ است از مقامات مشائخ واز انہا گذشتہ انموذجی ست از مقامات ایشان نہ حقیقت آن مقامات وچون درین مقام خود را جامع می یابد ودیگران را اجزاء خود می انگارد لاجرم توہم اولویۃ خود پیدا می آرد ودرین مقام شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لوائی محمد از غلبۂ سکر نمیدانند کہ ارفعیۃ لوائے او از لوائے محمد نیست علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ والسلام بلکہ از انموذج لوائے اوست علیہ السلام کہ در ضمن حقیقت اسم او مشہود گشتہ است ازین قبیل ست آنچہ او گفتہ از وسعت قلب خود کہ اگر عرش ومافیہ در زاویۂ قلب عارف بنہند ہیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباہ انموذج بحقیقت ست والا عرش کہ حضرت حق سبحانہ او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چہ اعتبار وچہ مقدار ظہوری کہ در عرش ست عشر عشیر ازان در قلب نیست اگرچہ قلب عارف باشد روبہ اخروی بظہور عرشی متحقق خواہد شد این سخن را بمثالے واضح گردانیم انسان را کہ جامع عناصر وافلاک ست ہرگاہ نظر بر جامعیت خود افتد وعناصر وافلاک را اجزاء خود بیند وچون این دید غالب آید دور نباشد کہ بگوید کہ من از کرۂ زمین کلان ترم واز سموات عظیم تر درینوقت عاقلان می فہمند کہ

Marfat.com

عظمت وکلانی اوازاجزاء خود ست وکرۂ زمین وسموات فی الحقیقت اجزاء
اونیستند انموذجات اینہارا اجزاے آن ساختہ اند وکلانی اوازان انموذجات است
کہ اجزاے اواند نہ از حقیقت کرۂ ارضی وسماوی وہمین شتباہ انموذج شے بحقیقت
شئ صاحب فتوحات مکیہ گفتہ است کہ جمع محمدی اجمع ست از جمع الٰہی چہ جمع محمدی
مشتمل ست بر حقائق کونی والٰہی پس اجمع باشد نمیدانند کہ آن اشتمال بر ظلی از ظلال مرتبۂ
الوہیت ست وانموذجی ست از انموذجات آن نہ بر حقیقت آن مرتبۂ مقدسہ
بلکہ نسبت بآن مرتبۂ مقدسہ کہ عظمت وکبریائی از لوازم آنست جمع محمدی راہیچ
مقداری نیست ماللتراب ورب الارباب وہم درینمقام کہ سیر سالک در اسمی کہ رب اوست
واقع شود گاہ ہست کہ پندارد کہ بعضے از اکابر کہ بیقین ازوے افضل اند بتوسط او
ببعضے از درجات فوق رسیدہ اند وبتوسل او ترقی فرمودہ اینجا نیز مزال اقدام
سالکانست عیاذاً باللہ سبحانہ کہ باین گمان خود را افضل داند وبخسارت ابدی
پیوندد چہ عجب وکدام افضلیت اگر بادشاہ عظیم الشان وتمام السلطان در تصرف
زمیندارے کہ داخل مملکت اوست برود وبتوسط آن زمین دار بعضی از مقامات
برسد وبتوسل آن فتح بعضے مواضع نماید غایۃ ما فی الباب اینجا احتمال فضلیت جزئیست
کہ خارج مبحث ست چہ ہر حجام وحائک بعضے از وجوہ مخصوصۂ خود بر عالم وفنون
وحکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچہ معتبر ست فضل کلی
است کہ عالم وحکیم راثابت ست این درویش را نیز ازین اشتباہات بسیار واقع
شدہ بود وازین تخیلات بسیار ناشئے گشتہ وتا مدتہا این حالت داشت مع
ذلک حفظ خداوندی جلّشانہ شامل حال او بودہ کہ در یقین سابق سر موئے بذب
نرفت ودر اعتقاد مجمع علیہ فتورے راہ نیافت للہ سبحانہ الحمد والمنّہ علے ذلک
وعلے جمیع نعمایہ وآنچہ خلاف مجمع علیہ ظاہر میشد در خیز اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

Marfat.com

صرف میکرد و مجملاً اینقدر رسیدانست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی
راجع به فضل جزئی خواهد بود هرچند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب
الٰہی ست جل سلطانہ و این زیادتی دران قرب ست پس جزئی چون شد
اما در جنب یقین سابق این وسوسه هباءً منثورا میگشت و هیچ اعتبار نداشت
بلکه بتوبه و استغفار و انابته التجا می آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم
کشوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعة سر موئی منکشف
نگردد روزے این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین
توهمات سوالت فرمایند و غلبهٔ این خوف بیقرار و بی آرام ساخت و التجا و تضرع
را بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی
کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و
معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت معامله
را کما ینبغی وا نمود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات
والسلام که رحمت عالمیان ست درینوقت ازرانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود
و معلوم گشت که آنرا بقرب الٰہی موجب فضل کلی ست اما این قرب که ترا حاصل
شده هست قرب ظلی ست از ظلال هر تبه اولویت که مخصوص باهمی ست که
قرب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی اینمقام را برنهجے منکشف
گردانیدند که جائے ریب نماند و محل این بالکلیه زائل گشت و این درویش بعضے
از علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسائل خود نوشته
بود منتشر گشته خواست که منشاء اختلاط آن علوم را که بمحض فضل خداوندی جل شانہ لایح
گشته ست بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را اشتهار توبه درکار ست تا مردم
ازان علوم خلاف شریعت فهم نکنند و بتقلید نیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل نکنند

Marfat.com

که درین راه غیب الغیب این گلها بسیاری شگفد جمع را بهدایت می برد و
جمعے رہنمونی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سرّہٗ که میفرمودند
که اکثر از گروهای هفتاد و دو که بضلالت رفته اند در راه راست را گم کرده منشا
آن دخول در طریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت
رفته والسلام انتهی مکتوبة الشریف راقم اینحروف گوید که حضرت ایشان در رقیمے
که بحضرت مخدوم زادهٔ کلان قدس سرّہ هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت
آنجا معامله عروج سالک را از هما رمبادئ تعینات بزرگان بمثالے واضح گردانیده
اند و آن اینست که رقم نموده اند ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از
اجزاے ارضی و اجزاے ناری ست وقتیکه دخان صعود نماید اجزاے ارضی بمصاحبت
اجزاے ناری بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان
قوی باشد عروج او تا کرهٔ نار متحقق میشود درین صعود اجزاے ارضی بمقامات اجزاے
آبی و اجزاے هوائی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و ازانجا عروج نموده بالا
خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبهٔ اجزاے ارضی بلند تر ست از
مرتبهٔ اجزاے آبی و اجزاے هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات
و بعد از وصول به کرهٔ نار چون آن اجزاے ارضی هبوط نمایند و بهرگز طبیعی
خود برسند هر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در
ما نحن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسر ست که آن قاسر افراط حرارت
محبت ست و قوة جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی ست اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
و خود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و
مثال است و مبتدی و متوسط چون بضلال آنها میرسند خیال میکنند که شرکت

Marfat.com

باکابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین ست بلکه اینجا اشتباه ظل شئے ست بنفس شئے اللهم ارنا حقائق الاشیا کما هی وجنبنا عن الاشتغال بالملاهی بحرمة سید الاولین والاخرین علیه وعلیٰ آله وصحبته الصلوٰة والتسلیمات اتمها واکملها

شیخ مزمل رحمه الله تعالیٰ دی نیز از قدمای اصحاب حضرت ایشان ست قدس سره واز مقبولان آنحضرت در سفر وحضر اکثر بخدمات حضور عالی اقدام می نمود وبانواع الطاف وعنایات ممتاز میگردید ودر حسن اخلاق ومکارم اوصاف بے نظیر روزگار ودر انکسار وایثار منفرد وحال شیخ مشارالیه از یمن تربیت آنحضرت اینست که حضرت ایشان در عرضه داشتے بخدمت خواجه بزرگوار رقم نموده اند شیخ مزمل خود را کم می یابد وصفات را از اصل می بیند ومطلق را در همه جامی یابد واشیا را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه هیچ نمے یابد انتهی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالها سے فراوان شیخ در خدمت آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذراند وبزواید وفوائد رسید بتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان بمخلص نوشته اند مسطور است که صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد وخود را بایشان باید سپرد وصحبت میان شیخ مزمل شمار مغتنم است وامثال این عزیز الوجود اعز من کبریت الاحمر انتهی از مخلص اصحاب ایشان شنودم که وقتے شیخ مذکور بعضے از جبال ومفاوز آنحدود بسیر رفته بود ناگاه جهت گرفتن جانورے بلسب غاری شد پایش بلغزید ودران غار افتاد چنانکه بیرون آمدن متعذر شد واز ین قضیه هیچ کس را اطلاعے نبود حضرت ایشان را که آن دم در سرهند تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انور آمد بیاران فرمودند دیده میشود که شیخ مزمل در جاے هولناک افتاده ودست وپای میزند که ازان

Marfat.com

برآید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسمع حضرت ایشان
و درویشان گرویدو موجب مزید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحرائیان
که آنرا دیده بود و بمردم آن نواحی خبر کرد آنجماعه آمده شیخ را بر سنها ازان
مغاک برآوردند شیخ مذکور در حدود دهزار و بست و شش بآخرة شتافت حضرت
ایشان از فوت او اظهار تألم نمودند و ویرا بفاتحه و دعا یاد و شاد فرمودند رحمة الله
تعالے شیخ طاهر بدخشی سلمه الله تعالی وے در اوائل از عسکریان
بود در وقتیکه سپاه متوجه فتح یکے از قلاع بود و در راه آن سفر شبے پیغمبر صلی الله
علیه وسلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفاے و اصحاب دیگر رضی الله
عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسرور ویرا فرموده اند که بعد از انقضاے
این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
بامر آن سرور صلی الله علیه وسلم ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب
برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت ازان سفر چون عسکر بجزیره از
خارستان و اشجارستان رسید وے از مرکب پیاده شده در آن درآمد
خادمش دانست که بحاجت انسانی رفته مدتے انتظار کشید چون اثرے
ندید بمنزل رفت و چند انکه آشنایانش تجسس نمودند چیزے نیافتند وے
دران جزائر بدهقانے ملاقی شد لباسهاے خود بوی داد و پلاسے از وی بستد
و در پوشید و بصحبت درویشان آن حدود رسید چون نزد متعلقان او حیات
و ممات او مجهول بود به نیت آنکه اهلیهٔ خود را مطلق العنان گرداند بخانه شد و بزوجهٔ
خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا رأے تو بر چیست آن شیره زن گفت
من نیز موافقت کردم و زنده در پوشید و عصا بگرفت و کمر در بست و باشوهر
رفیق الطریق شد و بخدمت یکے از مشائخ آن حدود رسید که از صاحبدلان بود

Marfat.com

رسید وے گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد بحدود دہلی و
لاہورش اشارت کرد چون ازین طریقۂ علیہ دران ایام صیت حضرت ما
مصرعہ خواجہ فانی زخود باقی بحق ؛ قدس اللہ تعالے سرہٗ آفتاب جہانتاب
بود و سامعہ افروز طلاب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
او بچند روز آنحضرت بسرائے باقی رحلت فرمودہ بودند حیران میماند بزبان
محرمے ہادئے توفیق ویرا بحضرت ایشان ما رضی اللہ عنہ کہ جانشین بزرگ
حضرت خواجہ بودند دلالت نمود در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
مشرف شد و آن آستانۂ علیا را لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم کہ
مدتہا در خلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلے اللہ
علیہ وسلم مشاہد او می بود گویند از انجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح ست بعضے احوالات
و مکاشفات خود را بآن شیوہ بعرض میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم میگشتند
و گاہ در استماع معارف بلند نوعے آرے و بلے بر زبان میراند و سر می جنباند کہ
حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان ماند کہ این اسرار بر مولانا طاہر وارد شدہ
و ما مترجم آنیم بالجملہ بعد از تجلے بزیور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
اجازت تعلیم طریقت دادہ بجونپور فرستادند لیکن وے بہ نیتی کہ او داند در
گفتگو و نشست و برخاست شیوۂ گرفتہ کہ جمعے او را از ملامتیہ میدانند و طلاب
را بوے ازین راہ رجوع کمتر است در ایامی کہ حضرت ایشان در اجمیر تشریف
داشتند و راقم در خدمت بود عریضۂ مولانا رسید کہ دران مرقوم بود طلابان
را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مردے سادہ دل است
ملاک امر محافظۂ احوال و فکر کار و غم ایمان و مآل خود ست درین ضمن ہر کرا حق
سبحانہ برساند و بتعلیم و تربیت او مأمور گرداند حسب الأمر خالصاً لوجہ اللہ

Marfat.com

بدان باید پرداخت و نیز برائے انجذاب دلہائے طلاب وضعے کہ ملامت را آنجا
راہ نبود اختیار باید نمود و ایضاً حضرت ایشان در یکے از مکاتیب سبوئے
نیز نگاشتہ اند مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود کہ درین طور گرداب
ضلالت جمعے را براہ حق جل وعلا رہنمونی نمایند و خود ہم باتفاق طالبان
مشغولے کنند و ترقیات نمایند این ہشتر را نیک نگاہداشتہ سعے
کنند کہ بقایائے ہستئ خود را ببرد ہند و کوشش نمایند کہ مستر شدان
نیز باین دولت مشرف شوند نہ آنکہ این اجازت در توہم کمال و تکمیل اندازد
از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ انتہی و این مکتوب عزیز والا کہ بطریق
اجمال آئینۂ جمال احوال حضرت ایشان ست قدس اللہ سرہٗ نیز ازان حضرت
بسولانا صدور یافتہ الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین
وآلہ الطاہرین آنچہ بر ما فقیران لازم ست دوام ذل ست و افتقار و انکسار
و تضرع و التجا و ادائے وظائف عبودیہ و محافظت حدود شرعیہ و متابعت
سنت سنیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ و تصحیح نیات در تحصیل خیرات
و تخلیص بواطن و تسلیم ظواہر و رویۃ عیوب و مشاہدۂ استیلائے ذنوب و خوف
انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچہ بسیار باشد و کثیر
انگاشتن سیئات خود را اگرچہ اندک بود ترسان و لرزان بودن از شہرت و
قبول خلق قال علیہ الصلوٰۃ والسلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیہ بالاصابع
فی دین او دنیا الا من عصمہ اللہ و متہم داشتن افعال و نیات اگرچہ مثل خلق
صحیح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچہ صحیح و مطابق باشد اعتماد
نباید کرد و ستحسن نباید پنداشت مجرد تائید دین و تقویت ملت را و ترویج
شریعت و دعوت خلق را بحق جل وعلا چہ این قسم تائید گاہ ہست کہ از کافر و

Marfat.com

فاجر ہم آید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ لیؤید ہذا الدین بالرجل الفاجر
مریدے کہ بطلب آید وارادۂ مشغولی نماید آنرا در رنگ ببر و شیر باید دانست
و باید رسید کہ مبادا ازین راہ خرابی و استدراج او نمایند و اگر فرضا در قدم
مرید در غو و فرحے دسر ورے یابند آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن ندامت
و راستغفار چندان نمائید کہ اثرے ازان سرور نماند بلکہ بجاے آن فرح
حزن و خوف نشیند و نیک تاکید نمایند کہ طمعے در مال مرید و توقعے در منافع
دنیوی او پیدا نشود کہ مانع رشد مرید ست و باعث خرابی پیرچہ آنجا ہمہ دین
خالص میطلبند الا لِلّٰہِ الدِّینُ الخالص شرک را دران حضرت ہیچ وجہ گنجایش نیست
و بدانید کہ ہر ظلمتے و کدورتے کہ بر دل طاری گردد ازالۂ آن بتوبہ و استغفار
و ندامت و التجا باہل وجوہ میسر ست مگر ظلمت و کدورتے کہ از راہ محبت
دنیاے دنی بر دل طاری شود کہ منغص بیگر داند و متنجس میسازد و دور ازالۂ
آن تعسر تمام ست و تعذر بر کمال صدق رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
حب الدنیا رأس کل خطیئۃ نجانا اللہ سبحانہ وایاکم عن محبۃ الدنیا وارباحہا
والاختلاط بہم والمصاحبۃ معہم فانہا سم قاتل ومرض ہالک وبلاء عظیم و وباء
عمیم اخوے ارشد شیخ حمید باحسن وجوہ متردد آن حدود اند استماع
سخنان نو و تازہ را ازایشان غنیمت دانند الباقی عند التلاقی مولانا
یوسف سمرقندی سلمہ اللہ تعالی وے نیز از اصحاب صاحب
نسبت حضرت خواجہ باقی باللہ بود واز فضائل بہرۂ تمام داشت و کان
حسن الاخلاق و طارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت
ایشان شد و در خدمت ایشان بسرہند رفت و چند گاہ آنجا گذرانید
واز برکات انظار میمنت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و در میان سلوک

Marfat.com

اجلش در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببالینش قدم رنجہ نمودند
بتضرع وحسرت تمام بعرض رسانید کہ نفس آخرین رسیدہ نظرے و
وتوجہی فرمایند کہ از مقصد اقصے چیزے یابد حضرت ایشان رابنیازمندی
او دل بگشاد متوجہ شدند بعد از مدتے سر برداشتند وفرمودند ہان
مولانا یوسف بگوئید کہ چہ شد سر بر قدم ایشان نہاد وگفت الحمد للہ آنچہ دل
طالب او بود ہ جلوہ گر شد این بگفت وبعد ازان جان بجانان سپرد رحمہ اللہ
سبحانہ مولانا احمد برکے رحمہ اللہ تعالیٰ برک بلدہ ایست میان
کابل وقندھار آنجناب از علماء آن بلدہ بود تاجرے از دوستان و
ہم شہریان او کہ بہندوستان آمدہ بود و بشرف آستان بوسی حضرت
ایشان رضی اللہ عنہ رسیدہ بوطن باز گشتہ بود وجزوے از مکاتیب
بلند آنحضرت باخود برد ہ مولانا از وے احوال اکابر ہند پرسیدہ و
ثنائے حضرت ایشان بر زبان آورد وگفت او را قبے چند نیز از مقولات
ایشان آوردہ ام مولانا بشوق تمام مطالعہ آن نمودہ از حسن درایت وآثار
سعادت بعلو حال قائل آن اقوال سپے برد ہ بی ہیچ اہمال متوجہ بلدہ شعر لفظاء
سرہند شد چون رسید بنظرات عنایات رسید و در خدمت علیہ باخلاص
وآداب وخدمات تمام بسر برد ہ از یمن وبرکت صدق ارادت وقبول
خدمت بلکہ بمحض عنایت بدرجۂ کمال واکمال در مدت یک ہفتہ کہ در حضرت
علیہ بسر برد ہ سرافراز گشت وبتعلیم طریقت مجاز شد وبوطنش رخصت
داوند رجعت نمودہ حسب الامر باین کار شگرف پرداخت ودر ہر چند گاہ
بزبان قلم احوال خود ومستر شدان خود را بعرض میرساند وبجواب وخطاب
مستسعد میگشت چنانکہ از مکاتیبے کہ نام زد او گردیدہ معلوم گردد در یکی

Marfat.com

از مکاتیب که حضرت ایشان بوے مرسل داشته اند چنین برنگاشته اند ب هو روزے
توجهی بحال شما نموده آمد دید که مردم آن نواحے بجانب شما می دوند والتجا بشما
می آرند معلوم شد که شما را مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حدود را بشما مربوط
داشته لله الحمد والمنة علے ذلک ظهور این معامله را از جملهٔ واقعات نه انگارند
که از مظان ریب و اشتباه باشد بلکه از محسوسات و مشاهدات شمرند و
ایضاً در مکتوب دیگر چنین بوے رقم فرموده اند از عدم اطلاع کما ینبغی باحوال
خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آنرا دلیل اصلے خود ندانند
احوال یاران در آئینه داری کمالات شما کافی ست احوال شماست که بطریق
انعکاس در یاران ظاهر گشته اما آنکه از حال آن یار خود نوشته اند که شش ماه
است او را ترقی واقع شده آنچه در غیبت و بی شعورے میدید از ارواح
طیبات حالا در افاقت می بیند مخدوما این دید را هیچ دلالت بر ترقی نیست در
شعور بیند یا در بے شعورے قدم اول درین راه آنست که غیر حق را سبحانه
هیچ نه بیند و از ماسوائے او سبحانه در مبدا اندیشه او هیچ نماند نه آنکه اشیا را
غیر او تعالے نه بیند و بعنوان ماسوائے نداند این خود کثرت بینے ست بلکه
غیر او را سبحانه نه بیند و نه داند این حالت معبر بفناست و منزل اول است
از منازل این راه و بدونه خرط القتاد ؎ هیچ کس را تا نگردد این فنا
نیست ره در بارگاه کبریا ب و نیز حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس
در مکتوبے که به شیخ یوسف برکے برنگاشته اند بتقریب آن معرفت شهودے
که بمرایائے کثرت تعلق دارد لذت بخش و شهود تنزیهی که رو بجهل و نکرت
دارد از التذاذ بعید است و بی مدد شیخ مقتدا باین راه رفتن متعذر نوشته
اند که مولانا احمد برکی که عوام او را از علماء ظاهر میدانند و او نیز علم باحوال خود

Marfat.com

ویاران خود ندارد وسرش آنست که باطن او متوجہ شہود تنزیہی است
کہ موطن جہل ست وایمان او در رنگ علما، بغیب ست باطن او از بلند
فطرتے التفات بشہود کثرت آمیز نکردہ است وظاہر او بتربیات صوفیہ
مفتون ومغرور نگشتہ وجود شریف او دران نوائے مغتنم ست اینحالت را کہ
شما از حصول آن خبر دادہ اید مولانا دیری ست کہ بآن حال متحقق ست علم او لم
یعلم نزد فقیر مدار آن بقعہ بر وجود مولانا ست عجب ست کہ بر اہل کشف
آن نوائے چگونہ مخفی ماندہ است در علم فقیر بزرگے مولانا در رنگ وجود و
آفتاب ظاہر وباہر ست انتہی کلامہ الشریف خدمت مولانا در حدود ہزار
ویست وشش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بفاتحہ وادعیہ کثیرہ روح
او را شاد کردند ودیدہ شد کہ ہر گاہ مذکور مولانا شد مدحت او نمودہ بالطاف
تمام او را یاد کردند وبیاران مولانا نوشتند عزائے مغفرت مولانا احمد علیہ
الرحمہ مینماید وجود شریف مولانا در ینوقت مر مسلمانان را آیتے بود از آیات حق
جل وعلا ورحمتے بود از رحمتہائے او تعالے اللہم لا تحرمنا اجرہ ولا تفتنا بعدہ
مولانا محمد صالح کولابی رحمہ اللہ تعالے وے از قدمائے اصحاب
حضرت ایشان بود وصاحب انکسار وافتقار وغربت وخاموشی از وے
شنودم کہ گفت چون طلب اینمعنے در من پیدا شد اکثر مشائخ وقت را کہ قریب
بودند ملازمت کردم اما از ہیچ یک گشائے دست نداد تا در یکے از جمعات در
آگرہ در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سرہ دیدم بمجرد دیدن دلم را با آنحضرت
انجذابی پدیدار گشت قدمبوس نمودہ بمنزل شریف رفتہ التماس تعلیم ذکر نمودم
باجابت رسید مدتہا در ان آستان بسر بردم اما از پستیٔ استعداد مرا
فتحے نشد چنانکہ دیگر خادمان ایشان را می شد از اینمعنے حیران وگریان می بودم

Marfat.com

تا ماہ مبارک رمضان آمد حضرت ایشان معتکف شدند دران اعتکاف خدمت طشت و آفتابہ بمن بود شبے چون حضرت ایشان دست مبارک شستند من غسالہ را گوشہ بردہ بتمام درکشیدم آن آب شراب ست افزای من شد کہ نوشیدن همان بود و کشایشے در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا ازین توجہ و عنایت آنحضرت بدرجۂ کمال رسید باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید و جمعے از طلاب را بفیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک حضرت ایشان شنودہ روزے فرمودند کہ مولانا صالح از سیر صفات و تجلیات صفاتیہ بہرۂ تمام گرفتہ و نیز ازین عریضہ مولانا کہ بآن حضرت نوشتہ ہوید اسیگردہ ست ہمو عرضہ داشت کمترین خاکروبان آن مقدس درگاہ محمد صالح بعرض خادمان آن آستان میرساند غریب نواز اذرہ پرور را از صدقہ بندگان آن درگاہ احوال و اوضاع حسب الدعا مخلصان ست ہمیشہ بتجلیات مشرف میگردد و در ہر تجلے فنای خاص حاصل میشود میداند کہ در آین تجلے تجلے خواہد بود و ازین تجلیات بے نہایت مفہوم میشود کہ سیر در تفصیل اسما و صفات افتادہ ست از راہ تفصیل بمطلوب رسیدن بسے دشوار ست رجاء از درگاہ آن قبلۂ حقیقی آنست کہ چون ناقابل را از خاک مذلت برداشتہ اند و باحوالے مشرف ساختہ اند کہ در فہم و وہم این کمینہ خطور نمیکرد الحال نیز بتوجہ خاص چنان سرافراز گردانند کہ بغایۃ الغایت برسد و از منقصت وارہد و از مراد خود نامراد نشود و غیر از مرضیات او تعالے قولاً و فعلاً و ناظراً ہیچ چیز بوقوع نیاید و این بتوجہ و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید کہ ازین دریاے رحمت بیکران سیراب گردانند اینہمہ فضولیت این غریب را باخلاص و محبت خود راسخ دارند کہ متضمن جمیع سعادت ست سایۂ تربیت ایشان بر مفارق

Marfat.com

جمیع انام الی یوم القیام محمود و باد بالنبی و آلہ الامجاد انتہی مولانا وظایف یومی
و لیلی حضرت ایشان قدس اللہ سرہ باشارۃ و تائید حضرات مخدوم زادہا
کبار سلمہم اللہ تعالی جمع کردہ انجامی نویسد کہ چون از حضرت ایشان بجمع وظائف
اجازۃ خواستم فرمودند کہ عملی کہ شایان اقتداست عمل آنسرور ست صلی اللہ علیہ
وسلم بہ کتب احادیث رجوع باید کرد و از آنجا اخذ نمود و معروض داشتہ شد
کہ عمل حضرت ایشان نیز ہمان عمل سید انس و جان ست علیہ الصلوٰۃ
والسلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظہ نمایند کہ ہر چہ موافق نسبت
باشد قولے و فعلے آنرا در عمل آرید و ہر چہ نہ چنانست موقوف دارید مولانا
۱۰۳۸
در سال ہزار و سی و ہشت قبیل این تحریر بآخرت شتافت رحمہ اللہ مولانا
محمد صدیق کشمی سلمہ اللہ تعالی وی از کشمیر بدخشان ست در خفوان
جوانی بہندوستان آمدہ از انجا کہ بشعر آشنائی تمام داشت صحبت محب الفقرا
عبد الرحیم مشتہر بخانخانان اختیار نمود کہ خان مذکور مغفور را باین طایفہ میلے بود
کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت ع خواجہ خالی زخود باقی بحق
قدس اللہ سرہ الاقدس مشرف شد و در خدمت آنحضرت اثابت نمود و ذکر
این سلسلہ بر داشت گویند حضرت خواجہ قدس سرہ را مکرر تعریف استعداد
و قابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشتہ بود از وے شنودم کہ گفت صباح عید
با چند تن از درویشان بآستان حضرت رضی اللہ عنہم رفتیم ایشان از منزل
شریف شیشۂ گلاب بر کف رسیدند در میان حاضران مرا بالباس جدید
و جامۂ مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند دران افشاندن
جمعیت بخش خاطر پریشان شدند ز دامان تو ہر راشح گلابے بہ زند بر روے
بخت خفتہ آبے بہ اما مولانا مذکور در زمان حضرت خواجہ بنا بر اقتضاے جوانی و

Marfat.com

شغف شعر خوانی و کامرانی بهمگی خود نیاراست خود را بآنحضرت سپرد و راهی به
نسبت خاصهٔ آن بزرگواران برد ملتزم مشرف صحبت و خدمتا بشان شد تا
رسید بجائے که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صالح کولابی از حال ایشین
خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
گشته اند و از هم جزئے باهم کلے ملحق شدند مع ذلک نظر بفوق دارند از انجا نیز نصیب
حاصل کرده شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء انتهی کلامه الشریف
مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعے از متعلقان برخصت و همت حضرت ایشان
بزیارت حرمین محترمین زادهما الله تعالے شرفا مشرف شده سابقا بهلی مراجعت
نمود چون وابستگان وے درین کثیر بود و زاد راه قلیل منتهای فقر و فاقه بسیار دید
و بدولت الاجر علے قدر النصیب مشرف گردید مشار الیه است که دفترات شریفه مبدأ
معاد را که حضرت ایشان در ریاضه خاصه برگاشته بودند از انجا برون آورده جمع کرد و
نیز در دفاتر مکتوبات بنام وے مکاتیب کثیر است ویرا بحضرت ایشان اخلاص
و عشق فراوان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بود روزے در خلوتی این فقیر از حضرت
ایشان شنید که فرمودند این لحظه متوجه احوال بعضے یاران غائب بودیم مولانا
محمد صدیق در نظر آمد که بمحبت و اخلاص تمام متوجه ماست در آوان این تحریر
در سیر بدخشان و ماوراء النهر است همه جا وقتش خوش باد وے بعلوم و معارف
حضرت ایشان رضی الله عنه آشنائی تمام دارد شعر نیکو میگوید حکایت غریبه شیشه
کرما چین را که تعبیر تمام ست از حق الیقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف
روم قدس سره در غایت متانت بنظم کشیده و مثنوی دیگر نیز دارد بوزن نظم
خسرو شیرین از انجاست این چند بیت که مناسب حال راقم حروف ست

ب بتنهائی چنین میل دلم چیست ؛ وزین تنها نشستن حاصلم چیست ؛ وگم

Marfat.com

من در سگے معذور باشم ٭ بدین عذر از خلائق دور باشم ٭ غلط گفتم اگر سگ داند این راز ٭
که خود را کرده ام نسبت باو باز ٭ ز ننگ این سخن افغان بر آرد ٭ که بد عهدی ز ما خود را شمارد ٭
سگان خود صاحب خود را شناسند ٭ بسے از ناشناسائے هراسند ٭ نه خود را می شناسد نی خدا را ٭ چرا
بدنام سازد مثل ما را ٭ درین مدت که عمر من بسر شد ٭ نه از کفرم نه از دینم خبر شد ٭ ندانم بر چه ملت زیستم من ٭
نه سگ نا آدمی پس کیستم من ٭ و کلام حقائق آمیز که دلیل صحت حال و درجات
کمال آنجناب ست بسیار بظهور آمده است از انجمله این عریضه که بخدمت حضرت
مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله و ابقاه نوشته اللهم صل و سلم علی سیدنا و
مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوة ادخلتنا بها فی حفظ عنایتک عرضداشت
کمترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که همه تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
خادمان درگاه مراد بخش ست عرضه میدارد که اگر چند دیریست که از دست
رفته و از پا افتاده ولیکن بامداد شوق گاه گاه حرکة المذبوح نموده خود را فریاد
صاحبان دین و دنیا میدهد آرے از عنایت بے غایت آن قبله آگاه دلان همیشه
به نعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فراخور استعداد از ریزه آن خوان
عظیم ایشان مرزوق ست هر چند از کار رفته است ولیکن بیخود بخود زمزمه دارد
چنانچه از انجا به تحریر میرسد ٭ خوشوقت آن دلے که بکارے رسیده است ٭
خوشروز شب روے که بیارے رسیده است ٭ از فرق تا قدم همه عطرم عجب
مدار ٭ دستم بچین زلف نگارے رسیده است ٭ خوش روزگار عیش هدایت که در
خزان ٭ رختش بتازه رنگ بهارے رسیده است ٭ و چند بیت در ایام ضعف
صعب که روے داده بود گفته شد آنرا نیز بخدمت عالی معروض میدارد ٭
طلوع شمس من از وجهه جهت عالیست ٭ توجه دلم از رتبه صفت عالیست ٭
مرا نظر بجمالی ست بے حجاب نقاب ٭ فضای آن نظر از دید منقصت عالیست ٭

چہ دست رد بگناہم زنی کہ نشناسی بہ حقیقت کنہ من ز مغفرت عالیست ؎
بعلم خویش چہ نازے بسوے من می نازی کہ شان جہل من از طور معرفت عالیست ؎
قبلہ ام سلامت از انچہ مقصد ست چون نیک در می نگری دست الفاظ را
بدامان معانی رسائے نمی بیند دریغا آن سخنہای کہ داند گفت نتواند مولانا ے
مذکور باین حقیر حکایت کرد کہ در ویشے زندہ پوشی کہ آثار ذوق وجدان و آزادگی و
تفرید از وے ہویدا بود بمن ملاقی شد و پرسید کہ ارادت تو بکیست نام نامے
حضرت ایشان بردم گفت از ایشان ہیچ خارقی عظیمے دیدہ بگو من آنچہ دیدہ بودم
بیان کردم گفت من از شیخ تو خارقی بس شگرف دیدہ ام بتو میگویم بشنو
چون اوصاف ایشان شنودہ بودم بقصد دریافت ایشان بسر ہند آمدم
از شب پاسی گذشتہ بود کہ بشہر در آمدم و گفتم درین وقت چہ مصدع خادمان
ایشان گردم بیکے از مساجد در آمدم ہمسایۂ مسجد از من اطلاع یافت و مرا
بخانۂ خود برد و مہربانی نمود و در اثنا ے پرس وجو ہا من از و احوال حضرت
شیخ تو پرسیدم معلوم شد کہ از منکران بودہ در طعن ایشان شروع کرد و مرا
حیرت فرو گرفت مکدر گشتم بباطن شیخ تو متوجہ شدم ناگاہ دیدم کہ شیخ از در
در آمدند شمشیر برہنہ بر کف آن منکر طاعن را بآن شمشیر پارہ پارہ کردند و بیرون
رفتند من از مشاہدہ این معاملہ دہشتے کہ یافتہ بودم باضطراب برفقاے
ایشان بیرون بر آمدم و ایشان را ندیدم باز بآن خانہ نتوانستم رفت و
ندانستم کہ آن چہ بود علے الصبح کہ بملازمت ایشان مشرف شدم و ہمچنان
در رعشہ و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمودند
ما مضے باللیل لم یذکر فے النہار این قصہ را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفتہ ام
شیخ عبد الحی سلمہ اللہ تعالے وی از صلحاے شاہجہان ست کہ از

Marfat.com

بلاد اصفانیان ست و خداوند مسکنت و خموشی واز فضیلت بهره ورسالها
ملتزم آستانهٔ علیاے حضرت ایشان نوراللہ مضجعه بود و نظرات عنایات آنحضرت
شامل حال او تا دید آنچه دید و بسا اسرار خاصه از زبان مبارک شنید بل از انوار
احوال که آن معارف ترجمان آن بوده او را بهر ها رسید و دفتر ثانی مکتوبات
عالیات را باشارت و تائید حضرت مخدوم زادهٔ معصوم نام معصوم کرد ارسلمه الله
تعالے فراهم آورد و در دفاتر مکتوبات مکاتیب متعدده بنام
اوست حضرت ایشان او را اجازت تعلیم طریقت داده به شهر پٹنه فرستادند
درکنار آن شهر خدمت شیخ نور مذکور بغربت و مسکنت و با فاده و افاضه
طالبان میگذراند و درمیان شهر شیخ عبدالحی بشیوهٔ پسندیده در تمکین و
صفا بسر می برد حضرت ایشان در مکتوبے بیکے از مخلصان نوشته اند که وجود
این دو عزیز یعنے مولانا ے مذکور و شیخ نور محمد دران یک شهر چون قران السعدین
است در مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر داده اند که شیخ
عبدالحی هم شهرے شماست و بجوار شما آمده است نسخه علوم و معارف غریبه
است و چیزها ے ضروریه این راه نزد او مودع است ملاقات او یاران را غنیمت
است که نو آمده است و چیزها ے نو آورده است از فنا و بقا نزد او نشانها
واز جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ماورای فنا و بقای متعارف و از گذشت
جذبه و سلوک مقرر نیز آگاه است بلکه توان گفت که او را در آنجا گذرگاه است
بیشتر سے از معارف غریبهٔ مکتوبات گوش زد او شده است و مهما امکن استفسار
نموده دریافته است و الله سبحانه الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
رحمه الله تعالے وی را قدیم ازان خوانند که بعد از وے یار محمد دیگر
که جامع مکاتیب دفتر اوّل ست باستان حضرت ایشان رسید

Marfat.com

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمہ را قدیم آنجناب برطبق لقب از قدمائے
اصحاب ایشان ست قائم اللیل صائم النہار ست نسبت وحضور این زمگان
از جہت او پدیدار و کثیر السکوت والمراقبہ وحسن الوجہ ست روزے باین فقیر
گفت کہ من از حسن جبہہ و بزرگی لحیہ خود بسیار شاکرم کہ چون ببازارہا میگذرم
ہر کسیکہ از عوام مرا می بیند ناچار در رو دمیفرستد آنجناب بفقر و غربت تمام
متوجہ طواف بیت الحرام و روضہ نبی علیہ السلام شد بعد از مراجعت ازان
سفر کثیر البرکت در خلوتے برا قم گفت در محل بیانی در ہودجی کہ بر آن سرو
صلے اللہ علیہ وسلم آراستہ بودند آنحضرت را صلے اللہ علیہ و علے آلہ الصلوٰۃ
والسلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیہ الصلوٰۃ والسلام بانور و آشکی
ہر چہ تمام تر دیدم و از لذت و حلاوت آن از خود برفتم چون بخود آمدم رقصان و
پاہی کوبان شدم حاجیان در تعجب رفتند و بعضے عربان میگفتند ہذا العجم مجنون
و زبان حال من بمضمون این بیت تو ناطق بود ؎ گر این لیلے از خیمہ بیرون شود فاش
بسا کوہ و صحرا کہ مجنون شود ؎ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ این مکتوب را بعد از
اجازت تعلیم طریقت بوی نوشتہ اند ہو مکتوب مرغوب اخوے اعزے مولانا
یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ

بذروۂ کمال وتکمیل رسانا د بحرمۃ النبی المختار وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوٰت
والتسلیمات از مقولۂ مولوی علیہ الرحمۃ پرسیدہ بودند کہ گفتہ آن نازنینے کہ
در کنار من بودہ حق بودہ ست آیا این گفتن جائز ہست یا نہ بدانید کہ این قسم امر
درین راہ بسیار واقع میشود و بزبان می آید این نوع معدن تجلی صوریست کہ
صاحب معاملۂ آن صورت متجلے را حق می انگارد تعالے شانہ سبحن ہمانست
کہ شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرمودہ اند تلک خیالات

Marfat.com

تربیت بہا اطفال الطریقہ دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کردہ شدہ
است درین باب بعضے فوائد نوشتہ میشود بگوش ہوش استماع نمودہ بعمل خواہند
درآوردہ بدانند کہ چون طالبے بارادۃ پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار
باید کرد مبادا درین امر استدراج شما خواستہ باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
کہ درآمدن مرید فرحے و سروری پیدا شود باید کہ درین باب راہ التجا و تضرع
اختیار نمودہ استخارہا متعدد نمایند تا آنکہ بیقین پیوندد کہ طریقہ را باید گفت
و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا کہ در بندہای حق سبحانہ تصرف کردن و
وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانہ مجوز نیست
کریمہ لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم دلالت بدیں معنی دارد عزیزے
فوت کرد خطاب آمد کہ توئی کہ زرہ پوشیدہ بودے در زمین من بر بندہای
من گفت بلے فرمود ہلا و تکلمت حلقتی الی و اقبلت بقلبک علی و اجازتی
کہ بشما و دیگران را کردہ شدہ است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
علم بمرضی او تعالے ہنوز آن وقت نیامدہ است کہ اجازۃ مطلق کردہ شود
تا ورود آنوقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط است و بمیرہم این معنی را
نوشتہ است از انجا نیز معلوم خواہند نمود باجملہ سعی نمایند کہ آن وقت برسد
و از تنگیٔ شرائط وارہند والسلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالیٰ او نیز
ازان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہٗ است کہ تربیت او حوالہ بحضرت ایشان
شدہ بود و در یکی از عرایض حضرت ایشان بآن خواجہ عالیشان از احوال او چنین
رقم فرمودہ اند حال مولانا قاسم علی بہتر است در غلبۂ استغراق و استہلاک
است و از جمیع مقامات جذبہ بفوق قدم نہادہ و صفات را کہ اول از اصل میدہد
حالا با وجود آن صفات را از خود جدا مے بیند و خود را ازان نور در طرف

Marfat.com

دیگر مے یابد و نیز درین عریضہ نوشتہ اند کہ چنان مے نماید کہ مولانا قاسم علی را
از مقام تکمیل نصیبے ہست و ہمچنین بعض یاران اینجائی را نیز ازان مقام نصیبے
معلوم میشود واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال شیخ حسن برکی وی
از تلامذۂ مولانا احمد برکی بود بآستان حضرت ایشان رسیدہ بہ انابت
و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بہرہا
یافت و بوطن مألوف شتافت در صحبت مولانائے مذکور میگذراند
حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دولت
شماست و ممد و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شما را میل سفرے شود نائب مناب
شما اوست التفات و توجہ در حق او مرعے دارند و کوشش بلیغ فرمایند کہ از
تحصیل علوم دینیۂ ضروریہ زود تر فارغ شود این سیر ہندوستان ہم در حق او مغتنم
بود و ہم در حق شما رزقنا اللہ و رزقکم الاستقامۃ انتہی بعد ازین مقولہ بمدتے
قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان
رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرعے دارند و در
طریقۂ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور نزود و یاران جمع شدہ بنشینند و یکدیگر فانی
باشند تا اثر صحبت ظاہر شود این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشتہ بود کہ
اگر مولانا سفرے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجاے خود نصب کند قضارا
این سفر مراد بوده است الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متعین این
امر یابم این معنے بر بعضے یاران گران نیاید کہ باختیار ما و ایشان نیست انقیاد
لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را دران نسبت شرکت است
و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند ہر چند کشف و شہود پیدا کنند انتہی

Marfat.com

بالجملہ حسب الامر سر حلقۂ یاران مولانا احمد بشیخ حسن قرار گرفت و بافادہ و
افاضہ پرداخت و شیوۂ حضرت ایشان را ستادخود را لازم گرفت
و بمراقبت و بمجاہدت و رفع بدعت ہمت گماشت تا ترقیات نمود و بمقامات
رفیعہ رسید چنانکہ از عرایض او کہ بآستان حضرت ایشان مے آمد علو حال او
معلوم میگردید در یکے از عرائض بعضے اصطلاحات صوفیہ را ایراد نمودہ ہر آنہا
پیچیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معارفے کہ این بے بضاعت را تسلی میدہد
معارف شرعیہ است گویا ہر حکمے از احکام شرعیہ دریچہ ایست کہ موصل است
بشہر مقصود و نشانہ است ازان شاہد بی نشان و ہمین بیت نصب العین ست
کہ ؎ ما بشہر میرویم عزم تماشا گر است ۔ شما برادمیرویم کز ہمہ عالم در است ۔ حضرت
ایشان را آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند کہ اعتراض شما از نافہمیدگے
است زنہار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ نترسید مدعیان این وقت
ظاہر شما را در شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محدثات و مخترعات
مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما انچہ مقرر قوم ست ولا بد راہ آنجا سخن گفتن
نامناسب ست و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ
این معرفت شما بسیار اصیل ست و بس عالی و امیدواری بخشش مطالعۂ این معرفت محظوظ
ساخت و ناملایمت اول مکتوب را زائل گردانید حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود
رساند انتہی در سفر اجمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود ذیل عریضۂ شیخ حسن
رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نمودہ بود و از شوق و ہمت خود
در رفع بدع سخن راندہ حضرت ایشان عریضۂ او را بفقیر سپردند تا وقتیکہ فرصتے
بیند حاضر سازد و ہر یک را جوابی برنگارند اتفاقاً از تردد و شوریدہ حالیہا
آن عریضہ را گم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطرے بوے نوشتند

Marfat.com

که آن مکتوب صد پنجم ست از جلد ثالث مولانا شیخ عبد الهادی بداوانی
وے نیز از اصحاب حضرت خواجه قدس سره بوده که حواله تربیت آنها بحضرت ایشان
نموده بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بهرها یافته واز
فضل بهرور ست و از انکسار و افتقار نصیب دو عرایضے که حضرت ایشان بجناب
پیر بزرگوار خود نوشته اند واز ترقیات مستر شدان مذکور ساخته آنجا مذکور ست که مولانا
عبد الهادی حضور باستغراق در نقطهٔ فوق پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منزه
جل شانه را از اشیا بصفت تنزیه می بینم و افعال را هم از و تعالے میدانم انتهی بعد
ازان که مدتها در خدمت حضرت ایشان گذراند بترقیات و حصول کمالات رسید
و باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف برکی سابقاً ویرا بیکی از مشایخ
اتفاق صحبت افتاده بود و مشرب توحید خیالی روے داده تا در وقائع ویرا
باین آستان دلالت فرمودند نخست بمصحوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
حضرت ایشان بوے نوشتند که این قسم احوال در اوائل اقدام مبتدیان این راه
را بسیار دست میدهد هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن مینمایند و وصول کو و نهایت
کدام و امثال آن بسیار بر نگاشته اند و بهمت بلند و احوال ارجمند ترغیب نموده
وی به نیاز تمام و بعطش شوق و ولهٔ محبت هر چه حاصل کرده بود ازان تهی شده
بخدمت عالیه شتافت و چند گاه گذراند و نسبتهای اصیل عالی وید اجازت
یافت و بجلندر که از قرائے آن حدود ست اقامت نمود و بعد از چند گاه باستان
میرسید و در ایام مهاجرت بزبان قلم عرض احوال مینمود و جوابها می یافت کما یفهم
من المکتوبات الشریفه یکبار بخدمت شریف رسیده بود دیده شد که هنگام
وداع فریاد و گریه های بے طاقتانه کرد و حضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشته اند که
شیخ یوسف بمانند دیک اند و تا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و بتحقیق

Marfat.com

آن اطلاع یافتند و بمیعاد باز آمدن بخانه رفتند مرد مستعد و صادق الاخلاص ست

سید محب الله مانکپوری از علوم دینی بهره ورست نخست بخدمت قدوة المشائخ شیخ محمد بن فضل الله برهانپوری قدس سره رسیده بود و خدمتها بجا آورده و مدتے آنجا بسر برده تا آنکه اجازة و خلافت ارشاد رسیده بود بعد ازان در برهان پور بخدمت مرشدی میر محمد نعمان رسیده بود از ایشان ذکر این طریقهٔ علیه گرفته بود چون دران مجلس همیشه ثنای حضرت ایشان قدس سره مذکور میشده و مکتوبات شریفهٔ آنحضرت درمیان بود وی را شوق خدمت و رؤیت آنحضرت قدس سره العزیز بآن عتبهٔ علیه برد و مدتها آنجا گذراند و بهرها یافت تا در مکتوبے که حضرت ایشان رضی الله عنه بجناب سیدی سلمه الله نوشته بودند مرقوم بود که سید محب الله بنسیان ماسوی و بعض درجات فنا رسید او را اجازت گونه داده به مانکپور فرستادیم بعد از چند گاه وے از اذیة اهل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود یکبار حضرت ایشان بوے نوشتند

ب هو از تحمل ایذاے خلق چاره نبود از صبر بر جفاے اقارب گذر نه

قال الله تعالے آمرا لحبیبه علیه و علے آله الصلوة والسلام فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل ولا تستعجل بهم نمکے که در سکونت آنمقام ست همین ایذا و جفاست و شما در مقام فرارید ازان نمک آرے شکر پرورده تاب نمک ندارد چه توان کرد ؎

هر که عاشق گشت اگرچه نازنین عالم ست ٭ نازکی کے راست آید بار می باید کشید ٭ انتهی چون وے درباره اجازة انتقال الحاح بسیار نمود حضرت ایشان بوے نوشتند که امشب بنظر در آمد گوئیا رخت شما را از مانکپور کشیده باله آباد برده اند هم آنجا و برانه اختیار کنید و اوقات را بذکر الٰهی جل سلطانه معمور دارید و بهیچ کس کار نداشته باشید و جمیع مرادات را بتکرار این

کلمهٔ طیبه از ساخت سینه برآرید تا مقصود و مطلوب جز یکی نباشد اگر دل از ذکر
گفتن مانده شود بزبان بگویند بشرط آنکه جهر درین طریق ممنوع ست باقی روش
و اوضاع طریق را معلوم کرده آمد تا توانید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ
طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطرهاست زیاده چه نویسد والسّلام

علی من اتبع الهدی والتزم متابعته المصطفی علیه و علی آله الصّلوٰة والتسلیمات
انهی سیّد مشار الیه وقتیکه در آستان حضرت ایشان بود روزی از حجرهٔ
خاص کاغذی یافت که در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود که گویند
بران معرفت جز حضرت مخدوم زادهٔ بزرگ قدس سرّهٗ کسی مطلع نبود سید
التماس نمود که این معرفت بنام وی باشد بعز اجابت رسید آن اینست
بدان ارشدک الله تعالی مدتها که سیر در ظلال داشت وصول بظل عین حصول
می یافت حالا که وصول بأصل میسّر شده است حصول جز ظل ندارد کالمرآة الکائنة
فی ید الشخص الواصلة الیه لا نصیب لها من الشخص الّا الاطلة فافهم فان کلامنا اشارة بدانید
عبارت مناسب بیان طریق که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود و مناسب اینمقام
دانسته درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند ذکر جنان ماخوذ از پیر راه و آن
مداومت بران بازگشت بفضل رحمن وصل عریان باقی همه حسبان والسّلام علی
من اتبع الهدی حاجی خضر افغان از منظوران حضرت ایشان بود او را آن
حضرت قدس سرّهٗ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیده و خلق بسیار از وی بفیض رسیده
و صاحب اذواق و مواجید و ولوله و سرور صعقه و نعره بسیار داشت و اکثر
شب بگریه و زاری بسر بردی خداوند سکنت و انکسار و صفا و حضور داد و قلیلی
بتلاوت و اذکار و نوافل و اشغال معمور دریکی از قریه‌های تابعهٔ قریبه بسر بردی سکونت
داشت و بعد از هر چند روز بتقبیل عتبهٔ علیه رسیده باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

Marfat.com

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند رونے ابلیس را
دیدم و خبرها از و پرسیدم ناچار بحکم الٰہی راستی را وانمود در میان پرسیدم
که در یاران ما کیست که در و تراتصرف کمتر ست گفت حاجی خضر آنجناب
بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمۃ اللہ شیخ احمد و مبنی دین
موضعی ست از مضافات سہارنپور میان دو آب پیش از توجہ حضرت ایشان
قدس سرہٗ بسلوک این راہ مدتی در خدمت آنحضرت بشیوۂ تلمذ گذرانده بود
و خدمتہای بجا آورده بعد ازان بتقریبے به برہانپور افتاده آنجا در خدمت شیخ معظم
محمد بن فضل اللہ قدس سرہٗ العزیز بتعلیم ذکر گرفته بود و مدت مدید در خدمت
آن عزیز بسر برده و خلافت ارشاد یافته بعد ازان که باگره رسید حضرت
ایشان در آنجا تشریف داشتند بملازمت آنحضرت مستعد گشت و ذکر این
طریقه علیه از آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکه حضرت سیدی
سندی را خلافت داده به برہانپور رخصت نموده تربیت شیخ را بحضرت
سیّد نمودند همراه کردند در صحبت سیّدی بحضور و نسبت حضرت خواجگان قدس اللہ
اسرارہم مشرف گشت ولذتے یافت ملتزم همین ذکر طریقت و محبت شد بعد ازین
قضیه پرسیدند بذکرے که فرموده ایم اشتغال مینمائے گفت چندگاه بآن
مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقه خواجگان رحمہم اللہ
گرفته ام ولذتے دیگر یافته بهمین مشتغلم اگرچه از استماع این جواب فی الجمله آثار غیرت
از شیخ ظاهر شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقانی بود فرمودند مقصد فائده
و حضورست از هر جا رسد ملتزم آن باش مبارک ست بعد ازان باز بآستان
حضرت ایشان بر رسید الطاف و عنایت دید و ازان حضرت اجازت یافت
و طالب را ذکر طریقت گفت و متاثر گشتند و احوال از آنها ظاهر شد

Marfat.com

واز حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در عریضہ سوال کرد کہ باوجود کہ من در خود حالے نمی فہم و طالب را ذکر دادم از انہا احوالہا ظاہر شد چہ باشد و از سر ذہول باوجود دوام آگاہے نیز پرسید آنحضرت مکتوبے در کشف آن دو مقولہ بوے نوشتند کہ آن مکتوب شانزدہم ست از جلد ثالث و ران مکتوب احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرمودہ اند کہ در آئینہ استعداد آنہا بظہور آمدہ چون آن دو تن صاحب علم بودہ اند درک احوال نمودہ اند و مولانا را نیز دلالت بعلم حصول احوال مستور کردہ نوشتہ اند کہ مقصود حصول احوال ست علم باحوال دولتے دیگر ست جمعے را این علم بدہند و جمعے را نہ ہر دو از ارباب ولایت اند و از مقولۂ ثانیہ برنگاشتہ اند کہ آگاہی عبارت از حضور باطن ست بجناب قدس خداوندے جل سلطانہ شبہ بعلم حضوریے کہ دوام لازم اوست ہیچ نشنیدہ اید کہ شخصے در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذہولے نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذہولے در علم حصولی متصور ست کہ مغایرۃ درمیان است و در علم حضوریے حضور در حضور ست الخ آنجناب مدتے در آگرہ در گوشۂ فقر و نامرادی بافاضۂ طالبان بود و جذبہ و بیخودی این اکابر از دو مریدان وے ہویدا یکے از اعاظم اغنیا کہ بوے اخلاصے درست کردہ بودند و ذکر این سلسلہ از وے گرفتہ وے را بہ بنگالہ بردہ شیخ وران دیار قبول عظیم یافت و طالبان بسیار بفیض رسیدند شیخ کریم الدین بابا حسن ابدالی باباحسن ابدال موضعے ست میان کابل و لاہور کہ از آنجا راہی بہ کشمیر جدا گردد مشار الیہ ازان حدود است از قدماے یاران حضرت ایشان است و صاحب حالات علیہ و جذبات قویہ در اوائل حال بسیاحی در طلب حق برآمدہ چون در سہرند رسید و بدلالت معنوی بملازمت شریف

Marfat.com

پیوست بجرد حصول دولت حضور حالش دگرگون گشت و مشمول عنایت
گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت ازان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
کیمیا اثر باندک فرصت او را ترقیات رو نمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
طریقش دادند و جمعے از ساکنان و خلق و بسیار از اهل آن دیار از و بتوبه و ذکر
این سلسلهٔ شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند در ان ایام که حضرت
انزوا و عزلت اختیار فرموده بودند کم کسے را که از یاران در ان خلوتگاه بار بود
و بعنایتے که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ با یاران خود می آمده باشد
و هیچکس مانع نشود و در آن زمان که آنحضرت در لاهور تشریف داشتند
با جمعے از مستر شدان بعتبه بوسی رسیده بود چند روز گذرانده عنایات دیده
بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضلے از مقتدایان دیار سند که از مشار الیهم
متحققین ذکر این سلسله برداشته بود بعد اخذ طریقت بست و یک شب
متواتر حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دیده که انواع لطفها
با و نموده اند و وے عریضه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
ایشان قدس سرهٗ نوشته بود و واقعه را نیز علیحده رقم نموده شد که آن
واقعه اینست میگوید بندهٔ بیمقدار امیدوار برحمت حضرت رزاقی
فقیر اسحاق ولد موسے که چون تقلب حال بعنایت نظر عالیقدر مولوی
شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنے حضرت با دے
الزمان قطب دوران مخدوم مخدومنا شیخ احمد سرهندی سلمه الله تعالی
حاضر شتند سفید محاسن بلند بینے ذهب رنگ گویا در مراقبه نشسته
بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه قلم برگرفتند و این چند
کلمه نوشته بدست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

Marfat.com

مکتوب اینست عن احمد السرہندی الی اسحاق السندی یا اسحاق انت
ولدی وخلیفتی فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقی وانی مغفور وانت ومن توسل
بک ایضا مغفور واقرأ لحبیبی مولانا کریم الدین مبنی السلام انتہی واین صحیفہ
واقعہ ومکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشے کہ در سکر توحید وجود خیالی
بود فرستادہ بود وسفارش نمودہ کہ درویش را ازین مقام برآرند حضرت
ایشان آن درویش را ازان مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رقیمہ را
بشیخ اسحاق مرسل داشتہ بود الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب
شریف کہ مصحوب رحم علی درویش مرسل داشتہ بودند رسید چون مبنی
از ذوق وشوق بودہ مسرت بخشید در کاغذ علیحدہ واقعہ کہ رقمے دادہ بود
نوشتہ بودند از مطالعہ آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات مبشرات
است سعی باید نمود کہ از قوت بفعل آید واز گوش بآغوش رسد امروز کہ تدارک
تقصیر ممکن ست فرصت را غنیمت شمردہ بہ تسویف وتأخیر نباید انداخت
حضرت خواجہ احرار قدس اللہ سرہ فرمودہ اند کہ جمعے از درویشان بودیم سخن
از ساعت مرجوہ کہ در روز جمعہ دولیت نہادہ اند درمیان آمد کہ اگر میسر شود
در آن از حضرت حق سبحانہ وتعالے چہ باید طلبید ہر کسے چیزی گفت چون نوبت
بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید کہ در ضمن آن جمیع سعادات
میسر ست بعضے از مکاتیب را یاران نقل گرفتہ مصحوب درویش رحمے
فرستادہ اند حضرت حق سبحانہ تعالے منقطع گرداناد شیخ کریم الدین
چند گاہ است کہ آمدہ اند شاید از احوال خود بشما نویسند درویش رحم علی
نیز با صلاح آمدہ است توقع از دوستان دعاست ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شئ قدیر والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی

Marfat.com

مولانا عبد الواحد لاہوری وے از ان جماعہ است کہ حضرت خواجہ فانی
زخود باقی بحق ویرا بخدمت حضرت ایشان ماضی اللہ عنہا فرستادہ اند
کثیر المراقبہ والعبادۃ ست روزے در حالتے ذوقی کہ از عبادت یافتہ بود
ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز ہست گفتم نہ کہ آن دار جزاے عمل است
نہ دار عمل وے آہے برکشید و بگریست و گفت آہ بے نماز و بندگی آنصاحب
بے نیاز چون تواں زیست وقتی بحضرت ایشان عریضہ می نوشت نظر
کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نماز حین سجدہ حالتے روے میدہد کہ ہرگز خوش
نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنودم گفت بشہر فاخرہ بخارا صانہا اللہ و
جمیع بلاد المسلمین عن البلایا بر سبیل تجارت رفتہ بودم و در مسجد مغاک کہ از امکنہ
متبرکہ آن بلدۂ شریفہ است بنماز بیر فتم و بعد از اداے صلوٰۃ عشا بنوافل اشتغال
مینمودم یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازۂ مسجد میدہم بخانۂ خود رفتہ
نوافل بگذار و اینمعنی را بخشونت ادا نمود ہمان شب آن خادم حضرت خواجہ
بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ با وے فرمودند کہ آن درویش سودا گر ہند
از دوستان ماست رعایت و عذر خواہی او کن او معذور ست فراوان نمود و عذر
بسیار خواہی خواست از وی شنودم کہ گفت دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور
تشریف آوردہ بودند آنجا پیرے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
ایشان وے را احترام بسیار نمودند حیرانی روے داد در خلوتی از ایشان سر
انہمہ تواضع را بآن پیر پرسیدہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
امان اللہ لاہوری وی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان ست
وصاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال وسی و یک ہمچنان پیادہ و آزادہ و
پلاس پوش زندہ بردوش و رکوہ بر کف متوجہ سفر حجاز شد و با آنکہ جمعے از محبان

Marfat.com

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند میخواستند او را بزاد و راحله طوعاً و
اعتقاداً معاون باشند وے بآن التفات ننمود همچنان به آزادی و بیزاوی تمام
برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت مزارات
شام و مصر شده حق سبحانه ویرا بدین شیوهٔ مرضیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره
را نیز از برکات این وارستگان بهره بخشاد بالخرقه صد پیوند و دل صد پاره ؎
گردم بهر دیار و در جستجو زنم طبل سراغ یوسف خود کو بکو زنم ؎ مخفی نماند که غیر ازین
جماعهٔ مذکوره نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند ذوق
و اصحاب فضل و آداب و نیستی و انکسارند و بعضے از انها اجازت تعلیم طریقت
نیز یافته اند چون مولانا امان الله فقیه که از اعاظم خلفاست و شیخ محمد جری که از مشائخ
مشهورین این دیارست ترک شیخیت نموده بملازمت حضرت ایشان رسیده
و بهره ها برده و خلافت یافته و شیخ داؤد سایکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
و شیخ محمد تهاری و شیخ حامد تهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد هاشم خادم و مولانا غازی نو گجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سارنگپوری
و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدر الدین سرهندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبد الرحیم برکی چون تحریر احوال هر یک موجب
تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضے از مخلصان مقبول منظور از انجمله اند که بظاهر
از اهل سپاه اند و بعضے از اجلهٔ اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
آنها صدور یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرکتے و مولانا
عبد الغفور سمرقندی و حافظ محمود گجراتی از مکاتیب شریفهٔ حضرت ایشان
که در جواب عرائض آنان در دفاتر مکتوبات مثبت ست وفور رابطهٔ بر
کمال اینها و مستی و ذوق و حال اینها معلوم گردد راقم اینحروف گوید

Marfat.com

دو سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتے از احوالات خود بیان کردند
بغایت اصیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از که بر داشته اید و از ید طولاے
کدام سعادتمند ازین سلسله شریفه این تخم در مزرعه دل خود کاشته اید سلیم خان
نامی عسکرے را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از ان حضرت
بتعلیم طریقه چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعے دیگر از اصحاب مقبل صاحبدل
آنحضرت بفقر و انزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از
کار و بار ایشان آگاه نیند این فقیر از بعضے درویشان حضرت ایشان
شنوده بود که وقتی درویشے از بخارا ایشان را بواقعه عظیم دیده بملازمت
رسیده بهرها یافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روزے
در سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا ناقل
بلا تفاوت نقل کرده باشد فرمودند آرے چنین ست اما آن درویش از نواحی
بلخ بود نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ
در واقعه دیده که تابوت شگرف حاضر آمده و جمعے کثیر از گذشتگان اکابر ماوراء النهر
چون خواجه عبد الخالق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و امثالهم رحمهم الله تعالے حاضر
اند گویا انتظار کسے می برند رائی گوید من دران میان از بزرگی پرسیدم که میت
کیست و این اعزه انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود و این
اعزه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازه
نماید ناگاه عزیزے گندم گون بلند بالای دو مویه کذا و کذا در آمد همه تعظیم او
کردند او پیش رفته امام شد چون جنازه را بر داشتند از یکی پرسیدم که نام
این عزیز چیست و در کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
و گفت در سرهند می باشند صباح آن روز آن درویش هوشیار دیوانه وار

Marfat.com

متوجه هندوستان شد بملازمت رسیده آنحضرت را بحلیه که در واقعه
دیده بود در بیداری چنان دید و روی نیاز بآستان ایشان مالید و چندگاه
در خدمت بوده بهرها گرفت چون ذو العیال والاطفال بود زود بوطن مرخص
گردید ع هر کجا هست خدایا بسلامت دارش ٭ وایضاً این حقیر میگوید
بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوه حیرت برو
غالب بود روزی دیدمش که بر برگی خشکی چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم
که اینهمه توجه بآن برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ
میدیدم ناگاه درو عالمی بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب رفته
از قضیه بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سواد دیجور
شبی بعد از تهجد بروح حضرت زبدة المتاخرین خلیفه صدر الدین که از
خلفای حضرت مخدومی محمد زاهد بلخی بودند قدس سرهما سالها طلاب سلسله شریفه
کبرویه را راهنما و پدر من مرا در طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود
متوجه شدم و التماس نمودم که شما از جهان رفته اید مرا بعزیزی که درین زمانه بسیار
بزرگ باشد دلالت نمائید خوابم در ربود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت
ایشان برده فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بملازمت ایشان
رسیدم و دیدم آنچه دیدم و نیز این فقیر راقم گوید در مسجد جامع برهانپور در
گوشه نشسته راه آیندگان مسجد میدیدم که بناگاه درویشی ژولیده موی
پیرهن چاکی شوریده که آثار صفا و الفت و انزوا و انکسار و فنا از وی هویدا بود
پدیدار گشت جذب ملاقات و هم آغوشی او مرا ناچار از مسجد باستقبال او کشید
بعد از معانقه و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله براه نامسلوک و
جزائر غیر ذی زرع باینجا میرسم گفتم عزم کجا داری اگرچه رغبتش بستر حال مینمود

Marfat.com

ناچار گفت که متوجہ سفر حجازم از سلسلہ و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزی
از سلسلۂ نقشبندیہ از سرہند باگرہ تشریف آوردہ بودند چون از نام آن مرشد
الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی اللہ عنہ گرفت در آغوش کشیدم
واشک حسرت از مژگان ببارید م وبزاویۂ خود بردہ گفتم بتفصیل نیز بگو مصرعہ
کز تو بوی گلشن جان میرسد ۔ گفت بتقریبے از وطن خود بدار السلطنۃ آگرہ
آمدہ بودم درین میان یکے ذکر خبر حضرت ایشان کرد شبے بملازمت شتافتم
رسیدم والتماس تعلیم ذکر دل ونظر عنایت نمودم باجابت رسید تلقین نمودند
ونظر مرحمت فرمودند نسبتے وحالتے ہر ادر گرفت کہ دیوانہ وار ہمان شب
برآمدہ وبجزائر وصحارے افتادم وخواب وخورد وآرام وسکون از من رفت
چہ گویم کہ چہ دیدم وبر من چہ رفت وچہ می بینم ؎ چنان در دہر بر من بگذرد
روز ۔ کہ در صحرا بر آہو بگذرد یوزے ۔ چندین سال بدین منوال دران بوادے
بشکستگے ونامرادی بسر بردم اکنون ہم از راہ بیابان وکوہستان بقصد مذکور
میرسم ودیگر ازان پیر دستگیر وراہ نمای ہر غریب وفقیر سلمہ اللہ خبری ندارم
کہ کجا تشریف دارند انشاء اللہ زیارت سید المرسلین صلے اللہ علیہ وسلم
نمودہ اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکہ
بعضے ضروریات راہ این عزیز را از دوستان التماس نمایم وباکابر قافلہ سفارش
او کنم گفتم جمعے از آشنایان ما متوجہ این سفر سعادت اثر اند شما آن جماعہ رفیق
میشوید از کلام من دریافت کہ در اخفا وتوکل وتبتل او خلل خواہم افگند بہانہ
از نزد من بیرون رفت وبعد ازان نہ وے را دیدم ونہ از احوال او خبرے
شنیدم ع ہر کجا ہست خدایا بسلامت دارش ۔ فقیر این فقیر
سیدے تاجری را دید کہ بمصداق رجال لا تلہیہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ بود

Marfat.com

وبعد از پرسش معلوم شد که بصحبت درویشان بسیار رسیده واز هر یک بذکری ومراقبه مأمور گردیده وبآستان حضرت ایشان هم شتافته واز ان حضرت نیز نظرے عنایتی یافته گفت وقت عشای بود که ایشان را ملازمت نمودم متوجه أدای فرض بودند مجملی پرسش حال ومطلب من نمودند وفرمودند ترا ذکری تعلیم داده خواهد شد من از راه دلتنگے گستاخی نموده معروض داشتم که صورت اذکار ومراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی ونتیجه آن ازین دریوزه دارم فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آرے دست مرا گرفته گفتند بنشین تا ما از نماز فارغ شویم چون بنشستم خود را بشیوهٔ دیگر یافتم تا آنکه خود را نیافتم ورفتگی مرا چنان گرفت که از بانگ نماز صبح بخود آمدم روزش در اقدام مبارک افتادم و التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند فی الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول باش وچون تجارت موجب حصول لقمهٔ حلال ست وسبب نفقهٔ عیال آنرا گذار ومنگر تا بعد ازین درحق توچه خواسته اند ورخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرد ۵ یک لحظه عنایتِ تو اے بنده نواز نه بهتر زهزار ساله تسبیح ونماز نه ونیز شنیدی صاحبدلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت ویکی از بلاد دکن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنودم که گفت سلطان وقت حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ وبی آرام شدم ببازار آن بلده درآمدم تا باشد که آیندهٔ دیگرے در رسد و خبرے فرحت اثرے رساند دیدم که درکنار بازار بازارگانے چند که سیماے صلاح از ایشان هویدا بود فرود آمده اند نزد آن جماعه رفتم وسلام کردم ونشستم پیش از انکه من بسخن آیم یکے از ایشان آثار کثرة اندوه ودلتنگی

Marfat.com

درین مشاہدہ نمودہ از سرآن سوال کردباعث را درمیان نہادم آن سائل آہ سخت از دل برکشیدہ وسر بگریبان فرو برد دیدم کہ متلون میشد تا در چہرہ اش تغیر تمام راہ یافت بعد از مدتے سر برآورد و گفت خاطر جمع دار کہ ایشان زندہ اند این قدر است کہ در حبس اند و زنجیر بر پائے مبارک پیچیدہ چنانکہ مارے پیرامون گنج حلقہ زند و یک شبے دیوانہ باز زنجیر گفت پس من چہ کردم تا سزاوار تو ام پس گفت زنجیرش تو در گنج خراب پس گنج پنہانی و من مار تو ام پس مرا ازین مراقبہ و اخبار او حیرت فرو گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیدہ اید و میدانید گفت من نیز از مریدان کمترین آن حضرتم برجستم و بپائے وے بشوق تام معانقہ نمودم و گفتم من درین بلدہ خانہ دارم ملتمس آنکہ ساعتے بفقیر خانہ قدم رنجہ نمائید تا لحظہ در خدمت تسلے خاطر محزون دہم قبول کرد چون بیامد در خلوتی از وی پرسیدم کہ شما چند گاہ در خدمت ایشان بودید و از ایشان چہ نعمت یافتید و باعث ارادت چہ بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از مخلصان حقیقی دانست باجمال بیان احوال خود را و باعث ارادت را وا نمود و گفت من در قریۂ از قرائے تابعۂ پنج آب ساکن بودم و از آنجا کہ بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس والجن رضی اللہ عنہ محبت و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحہ ختم می نمودم و در خلوات بہ نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتہجد و تلاوت و اذکار و دیگر نوافل نیز مے پرداختم تا شبے حضرت غوث الثقلین را قدس سرہ میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نہادم فرمودند

Marfat.com

که در ظاهر نیز پیر راه از ضروریات است عرض کردم که بهر که ایشان
از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سرهند عزیزیست
جامع علوم ظاهر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بردند صباح آن
روز بصد درد و سوز متوجه آستان ایشان شدم و حقیقت واقعه را معروض
داشته التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجذبه و احوال
بنواختند دیدم آنچه دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاه حضرت
ایشان از خانه برآمدند و دروازه بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
مرا پیش طلبیده فرمودند اے فلان میروے نزدیک باغ حافظ رفته
زیر فلان درخت جمعے از فقیران لا اُبالے نشسته اند و بعضے کوکنار
مے مالند و بعضے بنگ می سایند درین میان مردے ژنده پوشی چنین
وچنان که بران درخت تکیه زده نشسته و بظاهر با ایشان ست و بعینی
بری از ایشان دعاے ما باو میرسانی و میگوئی فقیر خانها قریب است
میتوان ساعتی رسید رفتم و بهمان نشان که فرموده بودند جمعے را زیر آن
درخت یافتم آن عزیز که تکیه زده بود چون مرا بدید تبسم نمود و پیش از آنکه من
تبلیغ دعا نمایم نام حضرت ایشان برده گفت خادم ایشانی گفتم بلی گفت
خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب اینچنین باشد و بآن همنشینان گفت
ما درین شهر یارے داریم او را دیده خواهم آمد و در راه درآمده بتعجیل تمام
میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم تا
آنکه ساعتے بدروازه خانهٔ حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
همان و برآمدن ایشان از خانه همان و بآن درویش معانقهٔ سخت نمودند
و دست او را گرفته بر تختے که درمیان دروازهٔ بیرون و درون نهاده بودند

Marfat.com

نشانده باهم نشستند دو سه حرفی باهم گفته بیشتر بخاموشی گذرانیدند درین
میان آن مهمان آب طلبید فقیر دویده ظرفے را پرآب کرده آوردم چون
نزدیک آن عزیز رسیدم چه بینم که حضرت ایشانند گفتم تا ناکه بعد از رفتن
من برائے آب مکان نشستن حضرت ایشان وآن بزرگ مهمان
متبدل گردیده چون بسوئے که عزیز دیگر نشسته بود رفتم که آب بدست
او بدهم دیدم حضرت ایشان اند وآن عزیز مهمان برجای خود ست از
هیبت مشاهدهٔ این حال بر دیوار تکیه زده بیخود بماندم چون بخود آمدم نماز
شام آخر شده بود وحضرت ایشان وآن درویش برخاسته بعد ازان حضرت
ایشان بمن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان مستور داری اکنون چون ترا از
محرمان و عاشقان ایشان دیدم بسمع تو رسانیدم راوی گوید بعد از استماع
سرگذشت او باخود گفتم آنچه از قضیه حبس وقید حضرت ایشان خبر داده
اگر بصدق مقرون ست پس این درویش از صاحبدلان صادق القول
است بعد از چند روز موافق اخبار او اخبار متواتره در رسید ومرا بآن
درویش وبه پیر بزرگوار خویش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی نماند
که از جماعه که نظرے قبول از حضرت ایشان یافته اند اینچنین احوال
واقوال چرا غریب باشد که بعضے طالبان که از فرود اصحاب ایشان
بوده اند وبامر آنحضرت متوجه طالبے شده اند که آنانرا آزادگیها
ورفتگیها روے داده از ایشان چه گوید وازان حضرت چه
نوید مولانا عبد المومن لاهورے که فاضلے بوده ورا قم نزد
مومی الیه ورقے چند از مشکوة ودورقے چند از مطوّل گذرانده
بود ودر اکثر علوم خصوصًا در فقه واصول آن مهارت تمام داشت

Marfat.com

روزی در مجلسے کہ جناب استادے واین فقیر بیجا نشستہ بودیم مردے
یکے ازمشائخ اعلام وقت رانام بردہ گفت کہ او فلان شخص راخلافت
دادہ است وبفلان بلدہ فرستادہ اما ہیچ ازصحبت او اثرے
وحالتے واز نصیحت وتعلیم ذکر او متعلمان راجمعیتے حاصل نمیگردد مولانا
گفت مخیر مکمل تام المشاہدۃ والمعرفۃ باید تاازمرید مجازش برکات
بظہور آید پس آب درچشم گردانید وبفقیر گفت حرفے میگویم
نہ برائے فخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل باثر وبرکت اُمر وانفاس حضرت
پیر دستگیر پے برده شود گفت من بعد ازچند روزی کہ درخانقاہ
ایشان گذراندم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
دوتن راتعلیم ذکر خواہی کرد ازانجا کہ برنقصان خود مطلع بودم بسیار
متعجب شدم امّا ادب راغدر درمیان نیاوردم چون به لاہور رسیدم
روزی یکے ازطلبہ علم آمدہ گفت شنودم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ
دوتن راتعلیم طریقت بگو یکے ازان من باشم بشوریدم وگفتم ایشان
بندہ نوازی کردہ اند من مردے ام طالب العلم چنین وچنان چہ این
لایق این باشم چندانکہ بہ لینت وخشونت عذر میگفتم آن سائل ازسر
وانمی شد بل بیشتر الحاح می نمود تا روزے گفتم تا کے وقت را بمشاجرہ
او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش داده ازسر واکنم درگوشۂ مسجد اورا برده نوعے
کہ ازحضرت ایشان دیدہ بودم وشنیدہ باو گفتم وخود نیز مشغول
شدم مراقبتے وحالتے عجب فروگرفت وآن متعلم راکیفیتے روی
داد کہ ہمچنان مست وبیخود برون رفت دیگراز وے نام ونشانے
نیافتم بالجملہ اگر یک یک ازمستفیضان ایشان ومستفیضان

Marfat.com

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گردد بتطویل انجامد اینقدر زیرکان سعادتمند را بسنداست ؎ بس کنم خود زیرکان را این بس ست ٭ بانگ دو کردم اگر در ده کس ست ٭ حق سبحانه برکات آنحضرت و فرزندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گرداناد و این نسبت شریفهٔ ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری داراد و این کمترین را درین جهان بمحبت و متابعت ایشان داشته دران جهان در زمرهٔ ایشان محشور گرداناد بحق اهل الرشاد بمدح هر یک ازین دو بزرگ قدس الله سرّهما سه رباعیه بسلک نظم کشیده جهت انتظام این نامه آن منظومه را مسکه الختام آن میگرداند ٭

رباعی

قطبی که ز رازش انفسی آفاقی ست ٭ نیم نظرش هزار دل را ساقی ست
باقی مدیحش به نه گویم این بس ٭ کان جمله چو نام خویش با حق باقی ست

ایضاً

باقی ز فنا و نیستی لعل مذاب ٭ کلکم ز حدیث سوز او سیخ کباب
فلینظر الی ابن ابی قحافه ٭ بشنو سرّ فنای او را دریاب

ایضاً

باقی که ازو مرده بصد جان برسد ٭ مفلس ز درش بگنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ هند آوردش ٭ کاین خانه بزیب نقشبندان برسد

ایضاً

احمد که بود عیسی دلهای سقیم ٭ از ساقی باقی ستد این راه قدیم
زان ساقی او سال چهل رفت که بود ٭ برزخ بمیان احد و احمد میم

Marfat.com

ایضاً

آن قطب که هم عاشق و هم معشوق ست — بر جوهر اسرار نبی صندوق ست
آن سایه که از احمد مرسل بنهفت — ظاهر شده اینکه احمد فاروق ست

ایضاً

از و شد دل افسردهٔ رندان تازه — چون زابر چمن غنچهٔ خندان تازه
از خانهٔ بی رنگی احمد شده است — نقش دیرین نقشبندان تازه

الٰهی بحق بنی فاطمه
که بر قول ایمان کنی خاتمه

بر خامه بنازم که اشارات نوشت — ز آغاز و توسط و نهایات نوشت
بنوشت کتاب را و تاریخ کتاب — بر دل هو زبدة المقامات نوشت

خاکپای مشایخ و خواجگان نقشبندیه خصوصاً آخرهم در مملکة ترکیه سید عبد الحکیم بن مصطفی آرواسی قدس الله تعالی اسرارهم العلیه مسکین حسین حلمی بن سعید استنبولی می گوید که یک نسخه از کتاب زبدة المقامات در استنبول بناحیهٔ فاتح در کتابخانهٔ (مراد مُلّا) برقم ۱۳۱۷ موجود است این را در سال هجری ۱۱۳۰ فی زمن سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشته است

Marfat.com

بقیه صفحه ۱۵۴ :

ونیز از زبان سیدی ومرشدی شنیدم که فرمود در
دران ایام که این فقیر در بندگی حضرت والا عظم
حضرت خواجه بوده وایشان وهمه یاران خودرا فرموده
بودند که درخدمت امام المحققین حضرت ایشان بروید
ودرخدمت مشغول باشید وهرقسم شغل که ایشان فرمایند
بهمان روش مشغول باشید ودرخدمت ایشان تقاضا
نکنید بلکه توجه خودرا بجانب ما نکنید دران اثنا باین فقیر
محمد نعمان فرموده میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران
ستاره درضمن ایشان گم اند وازکمل اولیای متقدمین
خالی حال شما ازایشان گذشته باشند بعده باعتقاد
تمام بخدمت ایشان رسیدم چنانکه میرمذکور درسیاهن
محمد مزاده گرامی خواجه محمد معصوم بدست خط خود آنرا
قلمی نموده است

باقی صفحه ۱۵۴

Marfat.com

بقیہ صفحہ ۳۱۱ :

وآن اسرار بزرن کہ درستر آن جد وجہد تمام میفرمودند
وہیچ یکی از اصحاب وغیرہم بر استماع آن سر بلند نکنند
این ہر دو مخدومزادہ را بر آن مطلع ساختند بل بہ خصوص
تحقق آن در حق ایشان خبر می دادند بعض از بشارات
عالیہ کہ آن حضرت در حق این ہر دو برادر فرموده اند ذکر مینمائیم

۱ - ب حضرت مخدومزادہ خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالی
در بعض از مکاتیب خود نوشتہ اند کہ حضرت ایشان ما رضی اللہ
تعالی عنہ قطب بوده اند وہر قطب را دو امام می باید دو
شخص در ملازمت علیہ حاضر بودند فرمودند کہ شما ہر دو
امامید بر یکی فرموده کہ این از روی تواضع بسیار بدیگری گفت
وصاحب یمین شد

۲ - ب ونیز این مخدومزادہ سلمہ اللہ تعالی در بعض از
مکاتیب خود برنگاشتہ اند قال اللہ تعالی لا یذوقون فیہا
الموت الا الموتۃ الاولی بخاطر فاتر می رسد کہ حکم آن دار
از احکام این نشاء جدا ست درین تماشا گاہ ہیچ ترقی

Marfat.com

از حضیض مباعدت باوج قرب ممکن نیست تا فنا برهتی
سالک وارد نشود و بر موت ملتمس نگردد بخلاف آن
نزهتگاه عالیجاه که هیچ کمالی منافی کمال دیگر نیست و سعد
باسعد جمع موت را در آن دار البقا چه گنجایش و فنا را
چه یارای تحقق آنست لاجرم درین عالم ظهور
ظلال است و معاملات آن شئونیست که ظل را
بعد از طلوع اصل آن که ترقی عبارت از آنست جز فنا
وانعدام چاره نیست و چون اصل نسبت با فوق خود
حکم ظل دارد بعد از طلوع اصل او آن اصل اول مستتر
می شود هکذا الی ان یاتیک الیقین و آخرت چون مقام
ظهور حقایق اصل است و اصل را با اصل دیگر هیچ تدافع
نیست فنای کمال اول چه در کار واضح الحال اول نزد ورود
ثانی چه گنجایش کرده ولذینا مزید مؤید این کار است کما شهد
بقاء اول است و کریمه ما ننسخ من آیة او ننسها نات
بخیر منها او مثلها مناسب معاملات دنیوی است جمعی که
عنایت الهی جل و علا شامل حال شان شده است و
دنیای ایشان را حکم آخرت ساخته و به خطاب لقد اتیناه اجره
فی الدنیا نواخته امید وار مخلص از مضایق این دار غرور اند
و به خلعت سعادت الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم

Marfat.com

نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً ممتاز حضرت قطب
الاولیا قدس سره در باب دو شخص از اصحاب خود این
بشارت فرموده اند واین لفظ را مذکور ساخته اند
که دنیای شمارا آخرت کردند ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم

۳۔ ب حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله
تعالی در بعض مرقومات خود نوشته اند که حضرت ایشان
رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب خود بولایت احمدی
مشرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا
لنهتدی لولان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق

ب ونیز این مخدوم زاده سلمه الله تعالی برنگاشته
اند که حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب
خود فرمودند که شمارا از دائرهٔ غضب بیرون کردند
مترصد فوق باشید راقم حروف عفی عنه گوید که
مراد از دو شخص که درین هر چهار بشارت
واقع شده است همین هر دو مخدوم زادهٔ
عالیمقدار اند سلمهما الله سبحانه

باقی صفحه ۳۱۱

Marfat.com

بقیہ صفحہ ۳۱۲ :

وخلعت خلت کنایت است از معاملۂ عظیمہ درین سفر میمنت اثر باین مخدوم زادہ عنایت کردہ اند چنانچہ این مخدوم زادہ در مرقومات خود تصریح بآن نمودہ اند آنجا کہ نوشتہ اند

○ لب بکرم اللہ سبحانہ آن موعود کہ در مکتوب نوشتہ اند کہ خلعت خلت را بفلانی خواہم داد در حضرت اجمیر منجز فرمودند وعنایت کردہ

باقی صفحہ ۳۱۲

بقیہ صفحہ ۳۱۳ :

بتمامی غرق بحر انوار وبحار اسرار والد بزرگوار خویش گشتہ بمقامات عالیہ وکمالات باھرہ ودرجات متعالیہ ومناصب فاخرہ رسیدہ اند ومحرم خاص الخاص وموانس وممازج درخلوات وجلوات گشتہ خصایص وکمالات ایشان بی شمار است واستخصاص معارف وحقایق کہ بزبان قلم ایشان آمدہ است دشوار اما بحکم مالا یدرک کلہ لا یترک کلہ کلمۂ عالیۂ ایشان

Marfat.com

کہ دران تحقیقات چشم و تدقیقات مجسم نمودہ آید
و بہ بعض مقامات حاصلۂ خویش تصریح نمودہ در
ضمن چند برکت آوردہ خواہد شد انشاء اللہ
تعالی اما آن عریضہ این است

باقی صفحہ ۳۱۳

بقیہ صفحہ ۳۱۳ قسم ۱ :

بودن ثبوت نمی ایستد بلکہ عدم مطلق و شر محض حقیقت

باقی صفحہ ۳۱۴

بقیہ صفحہ ۳۱۴ قسم ۳

اما آن معارف و بشارات کہ وعدۂ ذکر آنہا سبق
ذکر یافت این است کہ در ضمن ہفت برکت
منقول می گردد

۱ ۔ سبب حضرت ایشان قدس اللہ سرہ تعالی میفرمودند
کہ فلانی تو در ضمن مائی و از اینکہ نسبت تو ضمنی است
دلتنگ مباش کہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ

Marfat.com

ضمن حضرت دین و دنیا صلی اللہ تعالیٰ علیہ والہ وسلم
بودند الحمد للہ علی ذلک حمداً کثیراً طیباً

۲ ب حضرت ایشان قدس سرہ خطاب بآن
مخدومزاده نموده فرمودند کہ تودارۂ نفی حضرت
ابراهیم علیہ السلام الحال در اثبات شریک منی و آن
را بہ بعض محرمان خود ظاهر فرمودند کہ بعد ازان معاملہ
خلت فی الطریق ماند و بود الحال با معاملہ حضرت
ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال در باب
آنمخدومزاده فرمودند کہ دیدم ہیچ مقامی از عروج و نزول تا
امروز وی تخلف نکرده و شریک و ردیف من بوده

باقی صفحہ ۳۱۷

بقیہ صفحہ ۳۱۶ قسم ۱

و آنچہ دلالت بر کمال مناسبت اصلی و رابطۂ جبلی این
این مخدومزاده بجناب قدس دارد آنست کہ حضرت
ایشان قاصد تر آمد در انکاح این مخدومزاده مأذون نمی
گشتند هرچند درین باب ملتجی می شدند و استخارها

Marfat.com

می نمودند تا آنکه روزی بجهت تبول بالای بامی بر آمدند
بعد از نشستن دیدند که چند دانه گندم آنجا افتاده
است از غایت رعایت ادب آنجا بول ننمودند و همچنان
برخاستند درین اثنا ملهم شدند که در نکاح فرزند تو
تو اذن دادیم و منکشف ساختند که منع ازین امر از
کمال غیرت الهی جل شانه که در حق این نوباوهٔ بوستان
کمال بوده

باقی صفحه ۳۱۶

بقیه صفحه ۳۱۶ قسم ۲

باسرار خاصه و معاملات مختصه و مقامات فخیمه و درجات
عظیمه و کمالات بلند و حالات ارجمند آن حضرت مبشر و متحقق
شد و آثار تکمیل و ارشاد در رنگ پدر عالیمقدار بروجه
کمال از ایشان بظهور پیوست و نور هدایت ایشان
اطراف و اکناف عالم را در گرفت چنانچه این نوشته
آن مخدومزاده برین مدعا شاهد عدل است
ب بکرم خداوندی جل سلطانه و بطفیل رسول او
صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و بیمن توجه حضرت پیر دستگیر

Marfat.com

قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس معاملهٔ تسلیک و تکمیل
بغایت سهولت پذیرفته و راه وصول اقرب گشته و کار
دهور بایام و شهور مقرر شده هرچند بحسب
کمیت مسترشدان این معامله قلت دارد
چه این وقت کثرت آنرا بر نتابد لکن از روی کیفیت
افزون و بیش از بیش است یکی از مسترشدان
بواسطه در هفت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنای قلبی
در خود نشان میداد و چیزها بیان می نمود که گویا بحوالی
فنای نفس رسیده بود و ما ذلک علی الله بعزیز
و اکثر مجازان فقیر که از احوال مسترشدان خود بیان
می کنند و قصص سرعت وصول که میگویند عقل عقیل در
تحیر می ماند ع: اگر پادشه بر در پیر زن ÷ بیاید تو ای
خواجه سبلت مکن ÷ و چون احصای خصایص و کمالات
این مخدومزادهٔ عالیشان بنا بر غایت مناسبت
ایشان بوالد بزرگوار خود متعذر است و عدّ
بشارات از حضرت ایشان دربارهٔ این فرزند
ارجمند صدور یافته متعسر و نیز بعض از آن بشارات
بل اکثرش از جملهٔ اسرار لازم الاستتار است
لهذا اینجا بتفصیل بعضی از آنکه فی الجمله قابل اظهار اند

Marfat.com

برمز و اشاره اکتفا میرود و برخی ازان در ذکر احوال
مخدومزاده محمد سعید سلمه الله ربه سبق ذکر یافته

باقی صفحه ۳۱۶

بقیه صفحه ۳۱۷ قسم ۱

حضرت مخدومزاده در بعض مکاتیب خویش بعد از نقل
بشارت مسطوره نوشته اند لله سبحانه الحمد که موعد منجز
گشت و أثر بشارت بحصول پیوست

باقی صفحه ۳۱۷

بقیه ۳۱۷ قسم ۲

و نیز این مخدومزادهٔ عالیقدر در بیاض خاصه خود رقم
نموده اند حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که بقیهٔ از
خلقت آن سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات و البرکات
العلی مانده بود و آنرا ویش گویا بیک فردی از دولتمندان
امت او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او ازان نموده
و ازین راه آن فرد را از اصالت بهره ور ساخته اند ازان
بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیهٔ قلیلی مانده بود.
آن بقیه نصیبی یکی از منتسبان آن فرد آمده است

Marfat.com

وتخمیر طینت او ازان فرموده اند وبأندازهٔ آن حظی
از اصالت نیز یافته انّ ربك واسع المغفرة
آنکارم که نصیبی که حضرت مهدیٔ موعود را علیه الرضوان
از اصالت است از راه حضرت عیسی است علی نبینا و
علیه الصلوات والسلام ونیز حضرت ایشان خطاب
باین مخدومزادهٔ عالیمقدار نموده فرمودند که هرقدر که
نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیت در
نهاد تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی وکمال
انفعال درحق وی نشان داده وما ذلك علی الله
بعزیز ایما باین است آنچه این مخدومزاده سلمه الله
تعالی در بعضی مرقومات خود برنگاشته اند

ب در نماز عصر بودم که بسط عظیم رو داد ومنزل
عالی وکیفیت بس شگرف که هرگز مثل آن رو نداده
بلکه مخطور ومتصور هم نگشته شرف ورود یافت
وامور ی درمیان آمد که مصداق لا عین رأت ولا
اذن سمعت تواند بود زبان را یارای گفتن آن
نه وقلم را تاب نوشتن آن نه ع فریاد حافظ این
همه آخر بهرزه نیست ٭ هم قصهٔ غریب وحدیث عجیب هست ٭

Marfat.com

انکارم کر حصول آن وابسته بنسبت اصالت ومحبوبیت ذاتیه
است مانا کر آن مقام را خصوصیتی بر کاتب بود کر در آن
بارگاه خود را مقرر دید نتایج کلمهٔ طیبه وسائر الفاظ ذکر
مثل تسبیح وتحمید وتکبیر را دران حرم قدس گنجایش
نیافت اگر گنجایش هست قرآن را ونماز را هم بعلاوهٔ قرآن
سوای تلاوت قرآن مجید واُدای نماز مُنبت بآن مقام
تعلیل وبیکاری می یابد ومی فرماید کر هیچ کسب وعمل را درحصول
این نسبت علیه مدخل نیست موهبت حرف است سابقهٔ
عنایت می باید دیگر هیچ کر ریاضات ومجاهدات در
مبادیٔ قرب ولایت دخل دارد تا بسانی کر سر در اصول
واصول اصول است اعمال صالحه سود مند ونتایج بخش
است کر بوسیلهٔ آن سالک مستعد ترقیات میفرماید
واز تکرار کلمهٔ نفی واثبات از ظل باصل راه می کشاید
از اصل باصل اصل عروج می نماید وآنچه مذکور شد آنجا اصل
را در ظل راه باید گذاشت به ریاضات شاقه بحوالی
آن بارگاه معلی راهی نمی کشاید وصول بآن منوط بجذبه
محض است یا بمحبت صرف خصوصیت وعدم شرکت أحدی
کر در بالا مذکور شد چونیک تأمل نمود دید کر این رهگذر است
کر هر کسی کر باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد کر
دیگری را بالأصاله دران شرکت نیست هرچند واصلان آن مقام

Marfat.com

اقل قلیل اند ازان جمله است که حضرت ایشان در انجا ملاحظه
نموده بغایت عظمت و نهایت ابهت و علوشان در نظر در
آمدند چنانکه عقل و وهم در ادراک آن حیران و کاسیمه
است و زبان قلم و قلم زبان در تبیان آن عاجز و
قاصر باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطانه
دانستن یا مرآت او تعالی تصور نمودن و موهوم دیدن
کمالات منعکسهٔ ظل را بأصل سپردن و ظل را خالی
بلکه معدوم فهمیدن بعد ازان آنرا بکمالات أصل متحقق
یافتن هم در قرب ولایت است که از ظل بأصل پیوستن است
می فرماید بعد از انکه اصل را در تک ظل در راه کذ آرد و
بحوالی آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ در کار بلکه
متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را بأصل
داده خود را فانی و مستهلک دیدن نه و بقا و تحقق
بأصل پیدا کردن مشهود نمی گردد وصول آن موطن را
راه جداست ازین بآنمقام رسیدن دشوار است
— سبب و نیز این مخدوم زاده نوشته اند روزی در
ایام حیات حضرت مخدوم زاده کلان خواجه محمد صادق علیه
الرحمه والرضوان حضرت ایشان فرمودند که در زمرهٔ سابقین
که حق سبحانه و تعالی شان ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین

Marfat.com

فرسوده نظر میکردم خود را داخل آن جمع دیدم و یکی را از
منتسبان خود نیز در آنجا با خود یافتم و مثل آن در اسرار
متشابهات کنایات از معاملاتست درواست که
شخصی را معامله حاصل بود و علم بآن معامله نباشد
این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده
است بدیگران تا چه رسد خوش گفت ؎ سعادتهاست
اندر پرده غیب ÷ نگه کن تا کرا ریزند در جیب ÷ گویا
اشارة بانکشاف و علم آن معاملاتست که بعد
از ان بحصول پیوسته است آنچه آن مخدومزاده در بعضی مکاتیب
خویش نوشته اند اگر شمه از حقیقت معاملهٔ این کار
درمیان آرد نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و
واصلان راه هجر پویند مستمع از هوش رود و متکلم را
تاب نماند بیت فریاد حافظ این همه آخر بهانه نیست ÷
هر قصه غریب و حدیث عجیب هست ÷ متشابهات
قرآنی رمزیست ازان و مقطعات فرقانی ایمائیست
بآن این دولت باصالت نصیب انبیای کرام است
علیهم الصلوات والتسلیمات وکل ورثه را باتباع این
این بزرگواران نیز نصیب هست بوراثت ولو علی سبیل
القلة والندرة فعلیک باتباع خاتم الرسل علیه وعلیهم
الصلوات والبرکات لتناول من برکاتهم وتذوق من

Marfat.com

اذواقهم وتنجوا من مهالك الطامة الكبرى بشفاعتهم
ب ونیز میتواند که ایما بمعاملات مسطوره بود
آنچه آنمخدومزاده به بعض مخلصان برنگاشته انداز
شمول عنایات که درباره این عاصی واقع است چه
نویسد ع داد اورا قابلیت شرط نیست ÷ قبل من
قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد یحتمل که قلم طاقت آن
نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوش رود
بعد از آنکه گوید و که شنود خوش گفت ؎ سراپا
آتشی امشب قدح کو دیگری پر کن ÷ که خواهد سوخت
ساغر تا تو می در جام خواهی کرد ÷ وایضا لطافت و علو
آن زبانرا میگیرد ؎ یضیق صدری ولا ینطلق لسانی
ع سخن از لب تو گفتم بلبم سخن کرده شد ÷ پس باید که
مستمعان متکلم را معذور دارند و از راه جسته بذات
او راه جویند تا از ذات بیچون حقیقی حظی یابند هرچند
ذات متکلم را با ذات مستمعان هیچ نسبتی درمیان نه
چه ذات او نصیبی از بیچونی یافته و با ذات بیچون حقیقی
اتصالی و نسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگران را اصلا ذات
نیست بذات عارف چگونه پی برند ذات خالص عارف
خود وراء اوست بهر حال دست و پای باید زد و همواره

Marfat.com

باین ترانه باید مترنم بود ؎ مفلسانیم آمده در کوی تو
÷ شیئاً لله از جمال روی تو ÷

۴- بسا و نیز عریضهٔ که این مخدومزاده بر جادهٔ حضرت
ایشان نوشته اند مصرحست بوصول نسبت سابقین
بر ایشان را و اینست حضرت سلامت این فقرا از آن باز
که بعالم فرود آورد و نشانهٔ آن نسبت را که در وقت
عروج بآن مشرف ساخته بودند بمیانه می باید که از یمین
و یسار بیگانه است این نسبت مخصوص بسالکان
ایشانست اصحاب یمین در رنگ اصحاب یسار
ازین سخن چه دریابند و از ارباب ظلال در رنگ
عوام مؤمنان این معما چه فرا گیرند محبت ذاتیه که آنجا ایلام
محبوب ازدیاد محبت بخش است نسبت بانعام او
اینجا متحقق میگردد چون بذوق و وجدان خود رجوع
میکند بی تکلیف می نماید که حظی و حلاوتی بلکه ازدیاد
محبت که در وقت ایلام محبوب است در هنگام انعام
او این است توان گفت که تصور ایلام محبوب
فرحی و سروری می بخشد در نفس انعام آن فرح و
سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتیه هر چند فرح و سرور
از شایبهٔ نفسانیه منزه و مبرا باشد اتمیت و اکملیت
پیدا کند و نیز این مخدومزادهٔ عالی درجه بر نگاشته اند

Marfat.com

ب روزی حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس
پیش از آنکه به سفر اجمیر روی آرند نواحی آن در
صوبهٔ پنجاب همواره خلیفهٔ عصر دیده بود و موسم
اعتدال خریفی در ایام تشریف دقایق اسرار فنا و
بقا و زوال عین و أثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند
و سخن از وصول با کعبهٔ مقصود و بیان آن بر زبان مبارک
داشتند و زیاده از یک ماه شده بود که همین قسم
معارف در میان بود و روز بروز دقایق و غرایب آن
می کشودند و این فقیر غواصی بحار آن اسرار می نمود و
آن حضرت همواره در تبیین و تفتیش حال این
بی پر و بال می بودند و ترقب ترقی وی داشتند
و توجه بر آن می گماشتند با آنکه در آن وقت که
بیان دقایق مستوره می نمودند و غیر ازین فقیر
دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار
حاصل روزگار این دور از کار نوازشها در حق وی
فرمودند و بشارت حصول معاملات مزبوره
فرمودند حمداً لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمائه

باقی صفحه ۳۱۷

Marfat.com

بقیه صفحه ۳۱۸ :

حضرت مخدومزاده سلمه الله تعالی نیز بحصول این معاملهٔ شگرف
در مادهٔ خود تصریح نموده اند آنجاکه برنگاشته اند

۶- ب هو در آن هنگام که درویشی را بخلعت
قیومیت نواختند آن عالی حضرت در خلوتگاه ویرا
خطاب کرده فرمودند که علاقهٔ ارتباط من باین مجمعگاه
همین معاملهٔ قیومیت بوده که آنرا بعد از توجهات کثیره
بتو عطا کردیم و مکونات بشوق تمام بتو رو آوردند
الحال سبب ماندن خود درین جهان فانی نمی یابم و أدای
قرب و ارتحال خویش ازین جهان دلریش فرمودند آن
درویش دلریش باوجود استماع بشارت مسطوره
جگر کباب و دیده پر آب گشته باکمال ألم و اندوه در خود
فرو رفته نه زبانش را یارای گفتن مانده و نه سامعه را
تاب شنفتن چون آنحضرت این تلوین را در آن مسکین
مطالعه نمودند از روی نهایت بنده نوازی فرمودند که غم
مخور که سنت الله اینچنین جاری گشته است که یکی را
بخود میخوانند و دیگری را بجایش می نشانند و لکمال تلطف

Marfat.com

عبارت آن عزیز را که در کتاب نفحات می آرد در زبان
مبارک راندند که پیغمبر را صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم پای
در کشیدند ابوبکر رضی اللہ تعالی عنہ بجای او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
نشست ابوبکر را پای در کشیدند عمر بجای او نشست
عمر را پای در کشیدند عثمان بجای او نشست عثمان را
پای در کشیدند علی بجای او نشست رضی اللہ تعالی عنہم
آن درویش چون در خود هیچ گونہ قابلیت این معنی
نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش مذکور بود بہ لا
یا نعم لب نتوانست کشود و امور کہ استکشاف
آن ضروری بود درمیان نیاورد خوش گفت ؎
وحشی گذشت نکردی حکایتی ÷ ای خان و مان خراب
زبان بستہ بود ÷ این بود کہ چون آنحضرت فرمودند
کہ اشیا بقیومیت تو راضی تر و خوش وقت تر
از قیومیت من نیز لم آرا نتوانست جرأت نمود کہ
پرسد چون اندوہ آن دلریش را آنحضرت بیش
از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونہ مہلتی ہست
اما بہ بینم گرچہ علاقہ درمیان است متوجہ گشتہ بعد از
لحظہ فرمودند کہ تا ایام وصال من قیام تو بہ من بود و قیام
افراد عالم بتو این مقولہ گونہ تسلی دہِ خاطر حزین آن

Marfat.com

حسکین گردید بعد ازین گفت وگو بیک سال و سه ماه
چند روز کم و بیش واقعهٔ حضرت ایشان روی داد
باید دانست که قیوم درین عالم خلیفهٔ حق است
جل وعلا نائب مناب او هم بوی راو دارند وقبلهٔ توجه
جهانیان اوست دانند یا ندانند بلکه قیام عالمیان
بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظاهر اسما وصفاتند
درمیان شان کاین نیست همگی اعراض واوصاف اند
واعراض واوصاف را از ذات وجوهر چاره نیست
تا قیامشان بآن بود سنة الله جاری است که بعد از
قرون متطاوله عارفی را نصیبی از ذات ازانی وبرادانی
داشته علما میفرمایند که بحکم ثابت وخلافت قیوم اشیا
میگردد واشیا بوی قایم می باشند

۷ فقد برگاشته اند العارف الکامل المشرف
بالبقاء الذاتی یشاهد جمال فی مرایا العوالم ویری
نفسه کلاً واجمالاً والعالم ظاهره وتفصیله
وبیانه الذاته ساریاً فی افراد العالم محیطاً به احاطة
الکل لاجزائه بل لبعض منه احاطة الذات بصفاته
فله الذات وماسواه مظاهر الصفات وهذا النوع

Marfat.com

الاخیر بافراد من الکمل له حکم العنقا فی الغرابه لو وجد واحد بعد الوف من السنین لاغتنم

ع اگر پادشه بر در پیرزن بیاید ÷ تو ای خواجه سبلت مکن ÷ انتهی

باقی صفحه ۳۱۸

بقیه صفحه ۳۲۴ :

ونیز این مخدومزادهٔ والا قدر را مکاتیب دیگر است بغایت عالی وزیبا که دران بسا معارف غریبه و حقایق عجیبه برنگاشته اند و در بعض ازان شرح کلمات قدسی آیات والد بزرگوار خویش با مزید تدقیق نموده اند ما بایراد برخی ازان در ضمن هفت برکت اکتفا نماییم این هفت برکت مکتوب شصت وسیم در جلد اول و مکتوب بیستم در جلد اول و قسمی از مکتوب صد و پنجاه و ششم در جلد اول و مکتوب سی ام در جلد اول و آخر مکتوب صد و پنجاه و ششم در جلد اول و مکتوب پنجاه و دوم در جلد اول و مکتوب صد و سیزدهم در جلد اول است

باقی صفحه ۳۲۴

Marfat.com

فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات

صفحہ	بیان	صفحہ	بیان	صفحہ	بیان
۱	دیباچہ	۲۵۲	بیان خوارق ایشان رضؓ	۳۷۶	بیان خلیفہ مولانا یار محمد قدیم رضؓ
۵	بیان حضرت خواجہ باقی باللہ رضؓ	۲۵۶	بیان وفات ایشان رضؓ	۳۷۸	بیان خلیفہ مولانا قاسم علی رضؓ
۱۴	بیان احوال حضرت خواجہ رضؓ	۳۰۰	بیان خواجہ محمد صادق فرزند ایشان رضؓ	۳۷۹	بیان خلیفہ شیخ حسن برکی رضؓ
۳۳	بیان کلمات و انفاس خواجہ رضؓ	۳۰۸	بیان خواجہ محمد سعید فرزند دوم رضؓ	۳۸۱	بیان خلیفہ مولانا عبد الٰہ برکی رضؓ
۶۱	بیان خواجہ عبد اللہ فرزند خواجہ رضؓ	۳۱۵	بیان خواجہ محمد معصوم فرزند سوم رضؓ	۷۷	بیان خلیفہ شیخ یوسف برکی رضؓ
۶۵	بیان محمد عبید اللہ فرزند دوم خواجہ رضؓ	۳۲۶	بیان خلیفہ میر محمد نعمان رضؓ	۳۸۲	بیان شیخ محب اللہ بانکپوری رضؓ
۷۰	بیان شیخ تاج الدین خلیفہ رضؓ	۳۴۰	بیان خلیفہ شیخ طاہر لاہوری رضؓ	۳۸۴	بیان خلیفہ حاجی خضر افغان رضؓ
۷۸	بیان خواجہ حسام الدین احمد خلیفہ رضؓ	۳۴۶	بیان خلیفہ شیخ بدیع الدین رضؓ	۳۸۵	بیان خلیفہ کریم الدین ابا حسن آلی رضؓ
۸۶	بیان شیخ الہ داد خلیفہ رضؓ	۳۵۱	بیان خلیفہ شیخ نور محمد مہنی رضؓ	۳۸۸	بیان خلیفہ مولانا عبد الواحد لاہوری رضؓ
۸۸	بیان آبا و اجداد حضرت مجدد الف ثانی رضؓ	۳۵۴	بیان خلیفہ شیخ حمید بنگالی رضؓ	۳۸۹	بیان خلفاء دیگر رضؓ
۸۸	بیان شہاب الدین علی الملقب بفرخ شاہ فارسی و کابلی رضؓ	۳۶۳	بیان خلیفہ شیخ مزمل رضؓ	۳۹۸	
۸۹	امام رفیع الدین رضؓ	۳۶۴	بیان خلیفہ شیخ طاہر بخشی رضؓ	۳۹۹	
۹۲	شیخ عبد الاحد والد حضرت ایشان رضؓ	۳۶۷	بیان خلیفہ مولانا یوسف سمرقندی رضؓ	۴۰۰	
۱۲۶	بیان ولادت حضرت ایشان رضؓ	۳۶۸	بیان خلیفہ مولانا احمد برکی رضؓ	۰	
۱۳۷	بیان وصول بخدمت حضرت خواجہ رضؓ	۳۷۰	بیان خلیفہ مولانا محمد صالح رضؓ	۰	
۱۶۰	عرائض حضرت ایشان بحضرت خواجہ رضؓ	۳۷۲	بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق کشمیری رضؓ	۰	
۲۱۵	بیان معارف و اسرار ایشان رضؓ	۳۷۵	بیان خلیفہ شیخ عبد الحی رضؓ	۰	

Marfat.com

الكتب العربية المطبوعة فى مكتبة اشيق كتاب أوى

١- علماء المسلمين و وهّابيّون	:	صفحه	١٦٣	١٩٧٣
٢- المنحة الوهبية فى رد الوهابية	:	صفحه	١٦٠	١٩٧٣
٣- المنتخبات	:	صفحه	٢٤٠	١٩٧٣
٤- المتنبئ القادياني	:	صفحه	٨٠	١٩٧٣
٥- مفتاح الفلاح	:	صفحه	٨٨	١٩٧٣
٦- خلاصة التّحقيق	:	صفحه	١١٢	١٩٧٤
٧- خلاصة الكلام (الجزء الثانى)	:	صفحه	١١٢	١٩١٤
٨- اثبات النبوة مع هدية المَهْدِيّين	:	صفحه	٤٥ و ١٠٦	١٩٧٤
٩- حجة الله على العالمين (الجلد الثانى)	:	صفحه	١١٢	١٩٧٤
١٠- المستند المُعْتمد	:	صفحه	١٦٠	١٩٧٥
١١- التوسل بالنبى وجهلة الوهّابيين	:	صفحه	٢٠٤	١٩٧٥
١٢- الصواعق الالهية مع فتنة الوهابية	:	صفحه	٦٤ و ١٣	١٩٧٥
١٣- البَصائر لمنكرى التوسل بأهل المقابر	:	صفحه	٢٦٤	١٩٧٥
١٤- نخبة اللآلى شرح قصيدة الأمالى	:	صفحه	١٩٢	١٩٧٥
١٥- القول الفصل شرح الفقه الاكبر	:	صفحه	٢٠٧	١٩٧٥
١٦- الدولة المكية بالمادة الغيبية	:	صفحه	١٥٢	١٩٧٥
١٧- الدرر السنية في الرد على الوهابية . رسالة النصر فى ذكر وقت صلوة العصر.				
مجموعة على ثلاث رسالة	:	صفحه	١٠٢	١٩٧٦
١٨- انصاف . عقد الجيد . مقياس القياس	:	صفحه	٧٥	١٩٧٦
١٩- الفجر الصادق فى الرد على المنكرى التوسل والخوارق . ضياء الصدور	:	صفحه	١٢٠	١٩٧٦
٢٠- ضلالات الوهابيين . مبحث التلقين				
اوراق البغدادية فى الحوادث النجدية	:	صفحه	٦٩	١٩٧٦
٢١- تطهير الفؤاد . شفاء السقام	:	صفحه	٢٣٢	١٩٧٦
٢٢- سيف الجبار	:	صفحه	٤٨	١٩٧٥

Marfat.com

۲۳۔ الفقه علی المذاهب الاربعة (الجزء الاول)،	صفحه	۳۳۵	۱۹۷۵
۲٤۔ الفقه علی المذاهب الاربعة (الجزء الثانی)،	صفحه	۳۱۲	۱۹۷۷
۲۵۔ الانوار المحمدية (الجلد الاول) :	صفحه	٤۰۰	۱۹۷٤
۲٦۔ تسهيل المنافع، الطب النبوی :	صفحه	۲۰۸	۱۹۷٦
۲۷۔ صرف عربی وعوامل :	صفحه	۹٦	۱۹۷۵
۲۸۔ کتاب الصلوة :	صفحه	۳۲	۱۹۷۵
۲۹۔ جزء عمّ من القرآن الکریم	صفحه	۲۱	۱۹۷۵
۳۰۔ المنقذ من الضلال. لجام العوام عن علم الکلام :	صفحه	۱۱۲	۱۹۷٦
۳۱۔ المسائل المنتخبة. التوسل بالموتی :	صفحه	۱۰۲	۱۹۷٦
۳۲۔ غاية التحقيق (سندی) :	صفحه	۸٦	۱۹۷۷
۳۳۔ فتنة الوهابية :	صفحه	۱٦	۱۹۷۵
۳٤۔ البهجة السنيّة، السعادة الأبدية :	صفحه	۱۵۲	۱۹۷۷
۳۵۔ تفسير سورة البقرة (لشيخ زاده) :	صفحه	٦۰۰	۱۹۷۷
۳٦۔ مختصر (التُحْفَةُ الْاِثْنٰی عَشَرِيَّةِ) :	صفحه	۳۵۲	۱۹۷٦
۳۷۔ الحدائق الوردية (الجزء الثانی) :	صفحه	۱٦	۱۹۷٦
۳۸۔ مسلك مجدد الف ثانی :	صفحه	٤۸	۱۹۷٦
۳۹۔ نور الايمان بزيارت آثار حبيب الرحمن :	صفحه	٤۸	۱۹۷۷
٤۰۔ الوسيلة العظمی :	صفحه	۱۳۲	۱۹۷۷
٤۱۔ الناهية عن طعن أمير المؤمنين مُعٰاوِيَة :	صفحه	٤٦	۱۹۷۷
٤۲۔ طريق النجات (عربی واردو) :	صفحه	۲۵٦	
٤۳۔ فتاوی علماء الهند علی منع الخطبة بغير العربية	صفحه	۱٦	۱۹۷٦
٤٤۔ جامعُ کراماتِ الأَولياء (الجزءُ الاَوَّل)، نَشرُ المَحاسِنِ الْغالِيَةِ فی فَضْلِ مَشايِخِ الصُّوفيةِ :	صفحه	٤۲٤	۱۹۷۷
٤۵۔ اَلْحَبْلُ الْمَتِين فی اِتِّباعِ السَّلَفِ الصّالحين :	صفحه	۲٤	۱۹۷۷
٤٦۔ سبيل النجاة من بدعة أهلِ الزيغِ والضلالة :	صفحه	۳۲	۱۹۷۷
٤۷۔ اَلنِّعْمَةُ الکُبرٰی علی العالَمْ فی مَوْلِدِ سيّدِ وَلَدِ آدَمْ، الرَّدُّ علی مَنْ انکر قرائة مولد النبی :	صفحه	۹٦	۱۹۷۷
٤۸۔ اِرْغَام المريد فی شرح توسُّلِ المُرِيد :	صفحه	۱۱۲	۱۹۷۷

Marfat.com

Marfat.com

(**Berekât-ı Ahmediyye**) kitâbı fârisidir. İçinde osmanlıca hiçbir yazı yokdur. Büyük islâm âlimi Imâm-ı Rabbânînin ve hocasının ve talebesinden bir kaçının hal tercemelerini bildirmekdedir.

IŞIK KİTÂBEVİ

E 30 TL

Marfat.com

Marfat.com

Džigolj
Water mill
552
Novo Selo
Mikulovac
Water mills
Babotinac
Water mills
Gornja Jošanica
546
Gornja Bresnica
Donja Bresnica
98
Water mills
Water mills
Gornja Rečica
600
506
Velika Plana
Shrine
Water mills
Water mills
Water mills

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com